

# حضرت نقطہ اولیٰ

۱۲۳۵ - ۱۲۶۶ ہجری

۱۸۱۹ - ۱۸۵۰ میلادی

مؤسسه ملی مطبوعات امری  
۱۳۲۲ بیع

مجموعه نقلی شماره امری بدین فارسی و عربی  
لاکهنه‌نایین - آلمان غربی  
۱۴۳ بیع - ۱۹۸۷ میلادی

تألیف

محمد علی فیضی

آزماہ ۱۳۵۲

زندگانی حضرت نعطه اولیٰ نام تألیف شریفی است که جناب محمد علی فیضی مؤلف محترم پس  
 از تالیان رازتسبیح در آثار سابقه تحقیق در کتب تاریخیه و مجلس در احوال مشرین و مؤمنین  
 اولیه بجمع آوری آن موفق شده که برای اولین بار در محراب اللہ سال ۱۳۱۱ بیع طبع و  
 انتشار آن توسط لجنه نشر اتمام صورت گرفت. این اثر از تقیمت که بسیار مورد توجه  
 اهل مطالعه و دقت قرار گرفت مدتهاست که نایاب گشته و تجدید چاپ آن لازم و  
 ضروری بطریق آید. این لجنه پس از کسب اجازه از جناب فیضی مبارکت بتجدید  
 طبع آن نیامد. با تصور داشتن تصحیحات جزئی این کتاب نفیس را در کسوفی جلیل  
 و صحافی محکم و متین منتشر باید آنکه در اقطار عالم مورد توجه و تمعن اصحابی نازنین  
 قرار گیرد و مخصوص جوانان که اطلاع دقیق ایشان بر مضامین آن موجب ترسید در آید  
 ایمان و ایتقان و توسعه و انانی آنان بر این عهدی نظیر و مشیل خواهد شد.

با رجای آید لجنه نشر آثار اریب بتهای  
 فاسی پوری در آستان غربی  
 ۱۴۴ بیع





تاریخ ۸ شهرالشرف ۱۲۹

مطابق ۱۶ / ۱۰ / ۱۳۵۱

محل روحانی ملی

بهائیان ایران

نمره ۹ / ۴ / ۸

ناشرنجات الله جناب محمد علی فیضی علیه بهاء الله

یکی از ضیافات نوزده روزه پیشهاد کرده است که مانند کتبی که در شرح حیات جمال قدم جل ذکره الاعظم و همچنین حضرت مولی الوری ارواحناله الفداء تالیف و نشر یافته است کتابی نیز بن تاریخ زندگی حضرت نقطه اولی روح الوجود لفردانیتة الفدا اختصاص یابد . با مشورت محفل مقدس روحانی طهران این محفل از آن دانشمند ارجمند دعوت میکنند که هرگاه مایل به تالیف چنین کتابی باشند این محفل را از تصمیم خویش مطلع فرمایند موجب کمال امتنان خواهد بود .

باتقدیم تحیات بهائوسی

منشی محفل روحی ارباب

با زیارت مرقومه مطاع محفل مقدس روحانی ملی  
بشرح فوق این بنده شرمنده با مراجعه به کتب مختلفه  
تاریخی و مجموعه هائی که از توقیحات مبارکه و یادداشت‌های  
دیگر کتاب مورد نظر را مبنی بر شرح خیات مبارک حضرت  
نقطه اولی تهیه و اینک که پاک‌نویس آن خاتمه یافته بحضور  
محفل مقدس روحانی ملی تقدیم میگردد و امید از فضل و  
عنایت آن مظهر مظلومیت کبری ارواحنا لمرمه الا طهر فدا چنان  
است که این تالیف مورد مطالعه و استفاده احبای عزیز  
قرار گیرد .

فدوی محمد علی فیضی



مقدمه

—————

برخوانندگان دل آگاه پوشیده نیست که تاریخ حوادث و وقایع امر مبارک در دوران عصر رسولی مشتمل بر صحنه ها و داستانهای شگفت انگیز از ایمان و عشق و فداکاری پیروان امر حضرت منان است که شایسته است برای هر يك كتابی جداگانه تالیف گردد . چه که بهذر کلمة الله که از آن شب تاریخی یعنی اظهار امر حضرت اعلی در اراضی قلوب طیبه صافیه افشانده شد به سرعت عجیبی رشد و نمو نموده و هر لحظه و آنی شاخ و برگ و شکوفه آن جالب انظار و سبب مزید بینائی و بیداری اولوالبصار گردید .

مقارن با همین پیشرفت سریع و نفوذ امر نازنین که آن نهال تازه غرس شده جلوه و ظهوری بدیع از خود نمودار میکرد طوفانی سهمگین از غوغا و هیجان مخالفین آن نهال بیهمال رانانگهان احاطه کرده و فریاد و فغان معارضین از هر سو بحنان آسمان رسید بنحویکه نفوس کوتاه فکر که آن — اوضاع را با بی اعتنائی نگریسته و هر دم ناظر منظره شهادت و شجاعت اصحاب در هنگام شهادت و جانبازی و استقامت بی نظیر آنان بودند چنین می پنداشتند که شدت تعرض سبب خمودت و خاموشی گردد و بزودی این نهال نورسته از بیخ و بن برکنده شود غافل از آنکه تعرض بامور

وجدانیه سبب مزید ثبوت و رسوخ است و این کلمه طیبه چون از سرچشمه تائیدات غیبیه الهیه سیراب گشته اصل و ریشه آن در قلوب محکم و استوار گردیده است \*

تاریخ مفصل این آئین نازنین تا آن اندازه که اسناد و مدارک مثبت به دست آمده در کتب و مجلدات دیگر برشته تحریر آمده و امید آنستکه روز بروز کاملتر گردد \*

اکنون آنچه در این کتاب منحصراً در شرح حیات

حضرت نقطه اولی نوشته شده و شرح احوال نورین نیرین جناب شیخ وسید مشربین این امر اعظم بر آن مزید گردیده دارای آن تفصیل از کلیه وقایع و حوادث نیست و سعی شده است حتی الامکان آنچه که مستقیماً مربوط بحیات مبارک از ایام طفولیت تا هنگام شهادت است درج گشته و از سایر حوادث که در حاشیه و اطراف حیات مبارک واقع گشته بنحو اختصار یاد شود و ضمناً از ذکر پاره‌ئی جزئیات خودداری گرد امید و طید آنستکه مورد استفاده دوستان و یاران الهی قرار گرفته و هرگاه نظری داشتند بنده شرمنده را مطلع فرمایند بر مراتب امتنان و تشکر قلبیم افزوده خواهد شد \*

شهرالاسماء ۱۳۱ بدیع — طهران محمد علی فیضی

## ۱- شیراز حنبت طراز

در خرابات نغان نور خدای منیم  
کیت در وی کش این سگد یار کیت دیش

این عجب من که چه نوری ز کجای منیم  
قبله حاجت و محراب دعا منیم

(حافظ)

بطوریکه در کتاب شیرازنامه تالیف ابوالعباس احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی که در حدود سنه ۷۲۴ هجری تالیف گشته مرقوم شده است شهرها و نواحی فارس در دوره شاهنشاهی سلاطین ساسانی و عظمت و قدرت ایران باستان از حدود رود جیحون تا رود فرات بوده و به پنج بهرتقسیم میشده و هر بهری را کوره یا خوره میگفته اند \*

شهر استخر در خطه فارس مرکز این نواحی و شهرها بوده و شخص والی و فرمانفرمای این نواحی در این شهر ساکن بوده و محلی که فعلاً شهر شیراز است قطعه زمینی بوده بایر و سلاطین و شهریاران این قسمت از سرزمین ایران هر سال یک نوبت باین اراضی حاضر شده و چندی توقف نموده آنها را بغال نیک گرفته اند و برای خود با شکوم میدانستند \*

پس از غلبه و هجوم اعراب بایران و تصرف این کشور در زمان خلافت عبدالملک مروان که حجاج بن یوسف وزیر او بود برادر خود محمد بن یوسف ثقفی را بحکومت این نواحی منصوب داشت و او در ده فرسنگی جنوب شهر استخر شهر

شیراز را بنا ساخت و روز بروز بر اهمیت آن افزوده شد تا آنکه بیشتر مردم استخر جلای وطن کرده و در این شهر جدید مقیم شدند . و سبب بنای شهر مزبور را چنین آورده اند که محمد بن یوسف که بانی شهر شیراز گردید شبی در خواب مشاهده نمود که گروهی از ملائکه آسمان بر زمین آمده و بر آن قطعه زمین بروی افتاده سجده میکنند و در عالم رویا باو گفتند که این سرزمینی است که صاحبان کرامات از آن برخوردارند خاست و قدمگاه نفوس مقدسه خواهد شد و محلی است که مسافران عوالم غیب الهی از آن توشه برخواهند گرفت و مرکز ولایت و خمیرمایه فقرای بالله است و منبع علم و حکمت و دودمان تقدیس و طهارت است و محمد بن یوسف در عالم خواب هم بر آن مقدار که اثر تجلی انوار ملکی ملکوتی بود خطی پیرامون آن درکشید و روز دیگری بر اثر این رویا از استخر متوجه آن سرزمین شد و همان آثار آن خط و دایره برقرار دید و آن قطعه زمین را شناخت و همانطور که در رویا عوالمی مملو از نور و روشنائی خیره کننده بر او جلوه نموده بود در این جا هم در نظرش جلوه گر شد اطمینان خاطر یافت و با استادان و معماران دستور داد تا اساس شهر را بنا نهادند و منجمین و ستاره شناسان بنا بر معمول آن زمان طالع آن شهر مبارک را دیده احکامی استخراج کردند که دلیل بر مبارکی و میمنت این بنای شهر

جدید بود و بطوریکه نوشته اند این احکام نجومی در میان خزانه عضدالدوله دیلمی پادشاه مقتدر ایران بوده است و بعد در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز که در بین خلفای اموی بزهت و تقوی و عدالت معروف بوده بر آبادی آنجا افزوده مساجد و معابد بنا نمود و در سنه ۲۸۱ هجری عمرو لیث صفاری برادر یعقوب لیث صفاری که اولین سلسله ایرانی است که قیام نموده بر قسمت عمده شی از نواحی ایران تسلط یافت از جمله تمام قسمت فارس بحوزه تملک و سلطنت او درآمد و او در شیراز مسجد عظیمی را بنا نمود که بنام جامع عتیق معروف است و در آنوقت مسجد جامع در شیراز نبود و در زمان سلطنت دیالمه شهر شیراز آبادی بیشتری یافته و بناهای جدید ساخته شد \*

و همچنین در این کتاب مذکور است که فارس نام پسر پهلوی بن سام بن نوح بوده و او در عهد خود مالک این مرز و بوم بود و فارس بنام او اشتهار یافت \*

و نیز مذکور است که ملوک عجم و شهریاران ایران زمین هر سال یک نوبت بر آن قطعه زمین حاضر آمدند و گفتندی که صومعه سلیمان در این زمین بوده و آنرا بر خود فال ( نیک ) میدانستند و در آنوقت دارالملکست و سربر السلطنت و مقام الخلافت در خطه فارس شهر استخر بوده است و در توصیف شهر شیراز مینویسند :

" عرصه مملکت شیراز زیده ممالک روی زمین است بل مرتفع رباع مسکون سواد شیراز بر مثال مردمک چشم جهان بین ممالک تواند بود و بی شک نسخه نزهت نامه بهشت برین است اگر جنت فردوس در دنیا توان یافت اسواق مرعبه و اطراف موسعه این ملک است در فصول اربعه طراوت ریاض بساتینش شهر سمرقند برگوشه طاقچه نسیان نهاده و در جنبه رهان لطافت شمال مشگ افشان مصلیٰ اهواء مصلیٰ او گشته حدیقه بهشت آثار ارم شعار باغ بنفشه از قافیه بنفشه در جهان تنگ تر نموده "

مطالب فوق که در کتاب احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی مندرج است تقریباً عقیده اکثر مورخین اسلامی است ولی بعضی از محققین و نویسندگان ایرانی بعد از بدست آمدن خشتهائی در ضمن اکتشافات و حفاری های تخت جمشید و خواندن خطوط میخی آن بوسیله استادان این فن عقیده دارند که شهر شیراز که نام آن هم پارس خالص است پیشتر در زمان سلطنت سلاطین هخامنشی وجود داشته حتی در بعضی از کتب تاریخی اسلامی نیز مذکور است که شیراز در زمان فرزند طهمورت که نام او هم شیراز بوده ساخته شده و بعد روخرابی نهاده تا در زمان حکومت محمد بن یوسف ثقفی تجدید بنا یافته است \*

در هر حال قبول این عقیده که بنای شیراز بوسیله

محمد بن یوسف ثقفی بعمل آمده مانع قبول عقیده اولی که

قدیم بودن شیراز است نیست و هردو را میتوان پذیرفت  
 باین نحو که حاکم اُموی، این شهر فراموش شده و ویران  
 شده را تجدید بنا نموده است. اما آنچه که مورد توجه  
 است کلمات و عباراتی است که درباره عظمت آتیه شیراز  
 و فارس در عالم اسلام از حضرت رسول اکرم و ائمه نقل گردیده  
 و بیانات پیغمبر اسلام مورد قبول هردو فرقه از شیعه و  
 سنی است و تحقق معانی و حقایق آن پیش گوئی ها و نبوتها  
 مورد انتظار جامعه مسلمین بوده است \*

در تفسیر این آیه شریفه که در سوره محمد نازل گردیده

﴿ إِنَّ سَوَّلُوا يَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ ﴾

مفسرین شیعه و سنی معنی آنرا درباره قیام و پیدایش شخصیت

عظیمی از فارس دانسته و نوشته اند که او علم و دین و ایمان

را از آسمان بزمین می آورد چنانکه مرحوم ملامحسن فیض

کاشانی رحمه الله علیه در تفسیر کبیر صافی چنین آورده است :

« وَعَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَدْ وَاللَّهِ أُبَدِلُ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ الْمَوَالِي

وَفِيهِ رُويُ إِنَّ إِنْ سَأَلَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالُوا

يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ ذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَكَانَ سَلْمَانُ إِلَى

جَنْبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فُحْذِ سَلْمَانَ فَقَالَ

هَذَا وَقَوْمُهُ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ كَانَ الْإِيْمَانُ مَنْوُطًا بِالشَّرْيَا لَتَنَاوَلَهُ الْجَأَلُ

مِنْ فَارِسٍ »

و نیز در کتاب مصابیح السنه که جامع احادیث صحاح سته است در باب جامع المناقب وارد است :  
رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَلَاهُذِهِ الْآيَةَ مِنْ سُورَةِ مُحَمَّدٍ وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ وَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ إِنْ تَوَلَّيْنَا اسْتَبَدَلُوا بِنَا ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَنَا فَضَرَبَ عَلِيٌّ فَمَخَذَ سُلَيْمَانَ الْفَارِسِيَّ ثُمَّ قَالَ هَذَا وَقَوْمَهُ وَلَوْ كَانَ الَّذِينَ عِنْدَ الثَّرِيَّاتِ تَنَاوَلَهُ رِجَالٌ مِنَ الْفُرْسِ

و در کتاب صحیح بخاری که از ائمه اهل سنت و جماعت است چنین مذکور است :

رَحِيثٌ قَالَ الرَّسُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ كَانَ الْعِلْمُ فِي الثَّرِيَّاتِ تَنَاوَلَهُ أَيْدِي رِجَالٍ مِنْ فَارِسٍ

شیخ اجل سعدی علیه الرحمه در وصف شیراز میفرماید :  
خوشا سپیده دمی باشد آنکه بینم باز

رسیده بر سر الله اکبر شیراز

بدیده بار دگر آن بهشت روی زمین

که بارایمنی آرد نه جور قحط و نیاز

نه لایق ظلماتست بالله این اقلیم

که تختگاه سلیمان بدست حضرت راز

هزار پیر هلی بیش باشد اندر وی

که کعبه بر سر ایشان همی کند پرواز



بذکرو و فکر و عبادت بروح شیخ کبیر  
بحق روزبهان و بحق پنج نماز  
که گوش دار تو این شهر نیکمردان را  
زدست ظالم بد دین و کافر غمّاز  
بحق کعبه و آنکس که کرد کعبه بنا  
که دار مردم شیراز در تجمل و ناز  
هر آنکسی که کند قصد قبة الأسلام  
بریده باد سرش همچو زر و نقره یگاز  
که سعدی در حق شیراز روز و شب میگفت  
که شهرها همه بازند و شهرها شهباز  
و خواجه حافظ علیه الرحمه میفرماید :  
خوشا شیراز و وضع بیمثالش  
خداوندا نگهدار از زوالش  
ز رکن آباد ما صد لوحش اللّٰه  
که عمر خضرمی بخشد زلالش  
میان جعفر آباد و مصلّٰی  
عبیر آمیز می آید شمالش  
بشیراز آی و فیض روح قدسی  
بخواه از مردم صاحب کمالش  
و از پیر جمالی است :  
جمالی ز شیراز و شیخ رازیان  
همان روح خیزد که از تازیان

که شیراز دارد نشان از حجاز

حقیقت شمر این سخن نی مجاز

ایضاً از اوست :

کونسیمی که دل مرده از آن زنده شود

ای جمالی مگر از جانب شیراز آید

\*\*\*\*\*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*

.

## ۲- طلوع دو ستاره درخشان جناب شیخ احمد احسانی و جناب سید کاظم رشتی مبشرین ظهور حضرت باب

در اواخر قرن دوازدهم اسلامی که افق عالم اسلام از غیوم کثیفه اختلافات آراء و عقاید فقها و پیشوایان روحانی تیره و تار شده بود ستاره درخشانی از خلال این ظلام هالکه ظاهر گردید که انوار آن قلوب اهل فؤاد را روشن و جان و دل آنها را نمونه گلزار و گلشن ساخت و از یأس و ناامیدی رهائی بخشیده جمودت و خمودت فکر و ذکر آنها را به سیلان و روانی آب زلال حیات تبدیل نموده بظهور امر جدیدی که تمام عالم اسلام بخصوص شیعیان منتظر آن بودند بشارت داده و نفوس برگزیده شی را مستعد درك لقاء صاحب الأمر فرمود \*

این نجم بازغ الهی و مصباح هدایت ربّانی جناب شیخ احمد احسانی بود که قلب پاک و ضمیر منیرش با اسوار تقدیس و تنزیه محل تجلّی اسرار پروردگارش و با اتصاف بکمالات روحانی و زهد و تقوای ربّانی نفوس مستعد را بقرب طلوع صبح حقیقت بشارت داد \*

حسب و نسب جناب شیخ از این قرار است :

ایشان فرزند زین الدین وجدش داغرین رمضان و اجداد

ایشان همه بادیه نشین و درکوه و بیابان زندگانی چادر نشینی داشته اند و بر مذهب اهل سنت و جماعت بوده اند .

زمانی مابین داغرویدرش رمضان نزاعی واقع شده و داغراگزبر اهل و عیال خود را برداشته بمطرفی که از قراء احساس است آمده ساکن گردید و مدتی نگذشت که مذهب شیعه و ولایت اهل بیت را قبول نموده و شیخ از نسل او بوجود آمد (۱) تاریخ تولد جناب شیخ را بروایات مختلفه ذکر کرده اند . در رساله ثی که شیخ عبدالله فرزند جناب شیخ نوشته و بفارسی ترجمه شده در صفحه پنجم چنین مرقوم است :

" تا آنکه آفتاب جمال آن بزرگوار ظاهر آمد از نسل مبارک شیخ زین الدین علیه الرحمه در ماه رجب از سال یک هزار و صد و شصت و شش هجری عَلَىٰ مُهَاجِرِهَا أَلْفُ التَّحِيَّةِ وَالْثَنَاءِ " در ذیل صفحه ۲۳۱ کتاب روضات الجنات چنین مذکور است :

" و اما تاریخ ولادت صاحب الترجمه فَقَالَ نَفْسُهُ فِي الرِّسَالَةِ أَلْفًا لِبَيَانِ أَحْوَالِهِ وَنَقَلْنَا نَسَبَهُ عَنْهَا وَكَانَتْ وَلا دَتَسِي

(۱) طبق مندرجات رساله ثی که شیخ عبدالله فرزند جناب شیخ احمد در شرح احوال پدر خود بلسان عربی نوشته و آنرا محمد طاهر نام از فرقه شیخیه بدستور حاج محمد خان پسر حاج محمد کریم خان کرمانی بفارسی ترجمه نموده و در تاریخ ۱۹ شعبان سال ۱۳۱۰ در بمبئی با خط خوش نستعلیق بچاپ رسیده است .

و همین رساله با تغییراتی در سال ۱۳۸۷ در کرمان بضمیمه رساله تذکره الاولیاء بطبع رسیده است .

فِي السَّنَةِ السَّادِسَةِ وَالسِّتِينَ بَعْدَ الْمِائَةِ وَالْأَلْفِ مِنَ الْهِجْرَةِ  
فِي شَهْرِ رَجَبِ الْمُرْجَبِ "

و اما مستر برون مستشرق مشهور انگلیسی در جلسه  
چهارم تاریخ ادبیات ایران تاریخ تولد و وفات شیخ را عیناً  
از کتاب روضات الجنات نقل نموده است ولی در حاشیه چاپ  
مقاله سیاح تاریخ تولد آنجناب را ۱۱۵۷ و وفات شیخ را  
در سال ۱۲۴۲ نوشته است و نیز بعضی تاریخ تولد جناب  
شیخ را سال ۱۱۵۷ هجری دانسته و آنرا با جمله ( انفض  
المدافع ) مطابق نموده و حروف این جمله بحساب ابجد  
همان ۱۱۵۷ میشود \*

در رساله شیخ عبدالله در باب چهارم که ذکر سفر  
شیخ راه عتبات نموده جمله ایست که تلویحاً دلالت دارد  
براینکه تاریخ ۱۱۵۷ صحیح باشد \* زیرا او مینویسد :  
" در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و شش که گذشته بود از سن  
مقدس بیست سال در این حال آن اسرار الهی و حکم نامتنا<sup>هی</sup>  
را اهلی برای اظهار بلکه بیان یک از هزار در آن بلاد و دیار  
نیافت \*\*\* و راه عتبات در پیش گرفت \* "

و چون بیست سال را از یک هزار و یکصد و هفتاد و شش کسر کنیم  
میشود ۱۱۵۶ تاریخ تولد آنجناب که قریب بماخذ مزبور میباشد \*  
در هر صورت آنچه بیشتر شایسته توجه است حالتی  
است که از ایام طفولیت در ایشان نمودار بوده و شگفت انگیز<sup>ست</sup>  
زیرا بطوریکه در رساله مزبور مینویسد ایشان در سن پنج سالگی

از قرائت قرآن فارغ گردیده و غالب اوقات ب فکر و تدبیر  
میگذرانیده و خود آنجناب فرموده است که در ایام طفولیت  
و معاشرت با اطفال جسم با آنها بود ولی در امری که  
محتاج به نظر و تدبیر بود بر آنها سبقت میجستم و غالباً به  
عمارات ویرانه و اوضاع زمانه نظر میکردم و عبرت میگرفتم  
و متذکر حال صاحبان و ساکنان آنها میشدم و میگریستم .  
و نیز از گفتار جناب شیخ نقل شده که میفرمود ساکنین  
قریه ایشان بمعاصی و ملامتی رغبت تام داشته و کسی در  
میان ایشان نبود که آنها را با و امر و نواهی راهنمایی کند  
و چنان بله و ولعب مشغول بودند که اسباب بازی خود را  
بر در خانه ها میآویختند و بدانها بریکدیگر مفاخرت مینمودند  
و من چون بر مجالس آنها میگذشتم با اطفال در کناری نشسته  
و جسم در میان آنها ولی روح در عالم بالا بود و چون بخلوتی  
میرفتم ب فکر فرو رفته بحال خویش میگریستم و نفس خود را از  
مجالست با آنان ملامت میکردم و بر اینحال بودم تا یکی از  
بستگان نزد من آمده گفت اشعاری گفته ام و از تو کمک میطلبم  
با آنکه طفل بودم پذیرفتم و در پایان اظهار کرد که هر کس  
بحو نداند نمیتواند چون من شعر بسراید . از آن به بعد  
شائق تحصیل نحو گشته بخواندن عوامل جرجانی مشغول  
شدم و پدرم رغبت مرا دید نزد شیخ محمد نام فرستاد  
به تحصیل مشغول شدم ولی همیشه قلق و اضطرابی در باطن  
خود میافتم و همواره طالب خلوت و کناره گیری از مردم بوده

و پیوسته در اوضاع روزگار فکر نموده و عهت می‌گرفتم " از جناب شیخ رؤیاهای صادقانه‌ی مذکور است که در او آن جوانی دیده و دلالت بر ترقیات روحانیه ایشان می‌نمود از جمله فرمود که در ایامی که مشغول تحصیل بودم شبی در خواب دیدم که جوانی بسن بیست و پنج در کنارم نشسته و با او کتابی بود روی خود را بمن نموده آنرا گشود و این آیه را معنی نمود " الَّذِي خَلَقَ فَسُوًّا وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ " خَلَقَ اَصْلُ الشَّيْءِ يَعْنِي هَيُولَاهُ فَسُوًّا صُورَتُهُ النُّوعِيَّةُ وَقَدَّرَ رَأْسَهَا هَدَاهُ اِلَى الطَّرِيقِ الْخَيْرِ وَالشَّرِيعِ يَعْنِي مِنْ هَذَا النُّوعِ . پس از خواب بیدار شدم و خاطر من از دنیا و مافیها پرده‌آخته و بالمره از تحصیل علوم ظاهره منصرف گشته و با کسی از خواب خود کلمه‌ی نگفتم و با اینحال با مردم معاشر گشته و هر چند جسم در میان آنها بود ولی جان و روانم فرسنگها دور بود " از آن بعد غالباً جناب شیخ ایام خود را بعزالت و گوشه نشینی می‌گذرانید و گوئی ندای غیبی همیشه او را بحوالم دیگر می‌خوانده ولی خواننده ناپیدا بوده از جمله آنکه شبی در عالم رؤیا حضرت امام حسن را در خواب دید و مسائلی چند پرسید و جواب شنید آنگاه دهان مبارکش را برد هان شیخ نهاد و از آب دهان خود برد هان او ریخت و او آشامیده لذت بی‌نهایت یافت (۱) و از همان ایام جناب شیخ در عوالم

---

(۱) جناب سید کاظم رشتی در کتاب دلیل المتحرین این موضوع (بقیه در صفحه بعد)

کشف و شهود سیرمینموده و غالباً میفرموده است که من در عالم رؤیا خدمت ائمه اطهار میرسم • و هر مسئله مشکلی برایم ظاهر و واضح میگردد در سال ۱۱۷۶ در حالیکه بیست سال از عمر آنجناب گذشته بود چون در محل خود که غالباً اهل سنت و جماعت بود بد کسی را برای ابراز حقائق نیافت عازم عتبات عالیات گشت و در کربلا و نجف در مجالس علما و فضیلاب آن زمان شرکت جستہ از مشاهیر علمای آن زمان آقا باقر بهبهانی و سید مهدی بحر العلوم مجلس درس و افاده داشتند و جناب شیخ در محضر درس آنان حاضر شده و وقتی از سید اجازه روایت خواست و چون سید بر حال ایشان چندان معرفتی نداشت تأمل نموده پرسید تالیف و تصنیف چه دارید جناب شیخ اوراقی که در شرح تبصره علامه حلی مرقوم نموده بود ارائه داد و سید پس از دقت در مندرجات آن اوراق گفت یا شیخ تو را سزاوار است که مرا اجازه دهی • پس از آن

---

بقیه از صفحه قبل :

را چنین نقل میکند : (مولای ما " جناب شیخ احساسی " در عالم رؤیا حضرت امام حسن را مشاهده نمود که لسان مبارکش را در دهان او گذاشت و از آب دهان خود در دهان او ریخت که شیرین تر از شکر و غسل بود و بوی مشک میداد و چون صبح از خواب برخاست خود را محاط بانوار معرفت الله و سرشار از قضا و عنایت خداوند و انقطاع از ماسوی الله دید و اعتقاد او برای من شد که در برابر اراده الله باید تسلیم محض باشد و از شدت شوق و تمایل شدیدی که در قلبش مستولی شده بود همه چیز حتی اکل و شرب و لباس پوشیدن را مگر بقدر ضرورت فراموش کرده بود )  
ترجمه نقل از ذیل تاریخ نبیل



اجازه را نوشته بایشان تسلیم نمود و چنین نوشت :

..... و بعد فلما كان من حكمة الله البالغة ونعمته السابغة ان يجعل  
 لحفظ دينه واحكامه علماءً مستحفظين لشرائعه واحكامه صار يتلقف  
 الخلف عن السلف ما استحفظوا من علوم اهل العظمة والشرف فبلغوا  
 بذلك اعلى المراتب وما لوابه اتم المواهب وكان ممن اخذ بالحظ الوافر الا<sup>سنه</sup>  
 و فاز بالنصيب المتكاثر الاهني زبدة العلماء العاملين ونخبة العرفاء الكا<sup>ملين</sup>  
 الاخ السعد الامجد الشيخ احمد بن الشيخ زين الدين الاحسائي زيد فضله  
 ومجده وعلى في طلب العلاحده وقد التمس مني ايده الله تعالى الاجازة  
 في رواية الاخبار الواردة عن الائمة الاطهار سلام الله آناء الليل والنهار  
 فسارعت الي اجابته وقابلت التماسه بافحاح طلبيه لما ظهر لي من ورعه  
 وتقواه وفضله ونبله وعلاؤه فاجزت له و فقه الله لسعادة الدارين و  
 خبا بكل ما تقرب به العين رواية الكتب التي عليها المدار في الا<sup>مصار</sup>هصار وال...  
 ونيز در آن ايام رساله ثي درباره قدر نوشته بود به سيد  
 بحر العلوم نشان داد و در نظرا و جلوه ثي عظيم نمود و چون  
 سيد شخص منصفى بود زبان به تعريف و تمجيد شيخ گشود  
 و احترام فوق العاده درباره او مرعى داشت و از آن بهعد هر  
 زمان كه شيخ در مجلس درس او حاضر ميشد بر ديگران مقدم  
 داشته و توجه خود را بالمره بسوى او معطوف مينمود و همواره  
 در غياب شيخ زبان به تعريف و تمجيد ميگشود .

پس از چندي بواسطه بروز مرض طاعون همه مردم

متفرق با اطراف گشتند جناب شیخ هم بوطن خود بازگشته تاهل  
اختیار نمود و پس از چندی در سال ۱۲۱۲ ثانیاً به عتبات رفته  
و در مراجعت در بصره اقامت نمود و چون غالباً تمایل به گوشه گیری  
و انزوا داشت بچندین محل دیگر نقل مکان نمود تا فراغتی یابد .  
در سال ۱۲۲۱ از عتبات حرکت نموده و بعنوان زیارت مشهد  
خراسان از راه خلیج فارس عازم ایران شد و بشیراز وارد گردید  
یعنی همان محلی که مقدر بود ندای مظهر الهی از آن سرزمین  
بلند شود و از مشاهده مسجد عتیق و دارالمصحف با لطافت  
بیان بآتیه پر جلال و عظمت این مدینه منوره اشاره فرمود  
در شهر یزد مورد احترام و افراهای و علما واقع و همه طالب  
اقامت آنجناب در آن محل گردیدند . پس از عزیمت بمشهد  
واقامت چندی در آنحدود و انجام مراسم زیارت و نشر تعالیم  
خود و ایجاد استعداد در مردم باتوجه بطهران و اقلیم نور  
مازندران که تشعشع انوار جمال موعود الهی را در آنحدود  
مشاهده مینمود مراجعت نمود و بتقاضای اهالی یزد  
چندی در آن شهر اقامت فرمود . و جمعی از محضـر  
آنجناب استفاده مینمودند از جمله نفوسی که خدمت جناب  
شیخ رسید آقاسید کاظم رشتی بود که در سن بیست و دو  
سالگی از موطن خود گیلان بمحضر شیخ شتافت و مورد توجه  
و عنایات خاص ایشان واقع گردید و همچنین جناب حاج  
عبدالوهاب نائینی بود که از مصاحبین خاص و دائمی

جناب شیخ بشمار میرفت • (۱)

(۱) بطوریکه جناب نبیل زرنندی در مقدمه تاریخ نفیس خود در شرح احوال جناب شیخ نوشته است در ایام توقف ایشان در شهر یزد یکی از مصاحبین دائمی جناب شیخ حاجی عبید الوهاب بود که باوصاف حمیده و زهد و تقوی و خشیه اللّٰه موصوف بود وغالباً با شیخ عبدالخالق که به علم و نفوذ درین مردم مشهور بود بحضور شیخ میرسیدند ولی جناب شیخ بیشتر اوقات مایل بود با حاجی عبدالوهاب خلوت نماید و از شیخ عبدالخالق میخواست که آنها را تنها بگذارد و این مسئله سبب دهشت و حسادت او شده بود زیرا او خود را اعلیٰ از دیگران میدانست • حاجی عبدالوهاب بعد از حرکت شیخ از یزد از مردم گوشه گیری اختیار نمود و این سبب شد که رؤسای فرقه نعمة اللّٰهی و ذّهبی حاجی را متهم نموده و بر علیه او مطالبی شهرت دهند ولی حاجی عبدالوهاب ابدأ اعتنائی نگفته های آنان ننموده و از آنها کناره گیری کرد و تنها کسی که مورد اطمینان و مصاحب دائمی او بود حاجی حسن نائینی بود که حاجی عبدالوهاب او را به سّری که از جناب شیخ آموخته بود واقف و آگاه نمود و چون ایام حیات حاجی عبدالوهاب سپری شد حاجی حسن نائینی در همان طریق مشی نموده و هر شخص مستعدی را از آن سّر که بشارت بقرب ظهور موعود بود آگاه مینمود از جمله آن اشخاص میرزا محمود قمصری بود که در کاشان در سنّی قریب به نود سال میزیست و او برای جناب نبیل زرنندی چنین حکایت کرده است که در ایام جوانی ساکن کاشان بودم شنیدم مردی در نائین مردم را بشارت بقرب ظهور میدهد و هر شخصی که کلام او را میشنود بزهت و عبادت و کناره گیری از دنیا میپردازد من برای تحقیق این گفته ها بنائین رفتم و در آنجا دانستم آنچه که میگویند حقیقت دارد • صافی و پاکی چهره او دلالت بر نورانیت ضمیرش (بقیه در ص بعد)

در این ایام مراتب علم و دانش و اخلاق و صفات جناب  
شیخ در ایران مشهور گردیده و اغلب ارادت میورزیدند  
بقیه از صفحه قبل :

مینمود \* روزی بعد از ادای نماز صبح از او شنیدم که گفت  
عنقریب روی زمین بهشت برین خواهد شد و ایران قبله گاه  
جهان خواهد گردید بطوریکه تمام ملل و اقوام برای طواف  
حول آن روی خواهند آورد و وقتی با کمال تعجب او را دیدم که  
در طلوع فجر بسجده در آمده و با کمال خلوص کلمه **اللَّهُ أَكْبَرُ**  
را مکرر بر زبان میآورد و بعد بمن توجه نموده گفت آن شخصیتی  
که بتو بشارت ظهور او را میدادم در این ساعت نورش دیده و او  
جمیع عالم را بنور خود روشن خواهد نمود \* ای محمود بر استنی  
میگویم که تو بزودی آن ایام را خواهی دید \* آن کلمات در گوش  
من باقی بود تا در سنه شصت که ندای الهی از جانب شیراز  
بلند شد متأسفانه بسبب ناخوشی که بر من عارض شده بود  
میسر نگردید که بشیراز سفر نمایم و بعداً هم که حضرت باب  
بکاشان و بمنزل حاجی میرزا جانی ورود فرمودند از زیارت  
آنحضرت محروم شدم و بعد در ضمن گفتگو با اصحاب مطلع  
شدم که تاریخ تولد حضرت باب اول محرم سنه ۱۲۳۵ است  
و این تاریخ با آن تاریخی که حاجی حسن نائینی اخبار کرد  
و بشارت داده بود منطبق نیست و دو سال اختلاف دارد تا  
زمانیکه بملاقات حاجی میرزا کمال الدین نراقی رسیدم و او مرا  
خبر داد بظهور حضرت بهاءالله در بغداد و از قصیده عز  
ورقائیه و کلمات مکتوبه عربی و فارسی بر من خواند که تا اعماق  
روح را بحرکت درآورد و چون از تاریخ تولد حضرت بهاءالله  
جوفا شدم دانستم که دوم محرم سنه ۱۲۳۳ است و بیاد  
آوردم کلام میرزا حسن نائینی را در آنروز و بسجده افتاده  
شکر الهی را بجا آوردم که مرابه یوم ظهور موعود بشارت داد  
(بقیه در ص بعد)

تا آنجا که شهرت علم و زهد و تقوای شیخ به سمع فتحعلیشاه قاجار رسید و او نامه‌ی نوشته و سئوالاتی درباره سرفضیلت و برتری قائم آل محمد بر سائر ائمه از جناب شیخ نمود. و حل مشکلات خود را تقاضا نمود. جناب شیخ در جواب رساله‌ی مرقوم داشت که معروف است به رساله سلطانیّه و چون بنظر شاه رسید مجذوب کمالات شیخ گشته ارادت بهم رسانیده از آنجناب مکرر دعوت نموده و درخواست کرد که محل اقامت خود را طهران قرار دهند. از جمله نامه ذیل است که از منشآت میرزا عبدالوهاب خان نشاط اصفهانی ملقب به معتمد الدوله میباشد و به جناب شیخ نوشته شده است :

ر الحمد لله الذی شوقنا بلقاء الشیخ الجلیل و الجبر التّیبل قُطِب  
الأقطاب ولُبّ الألباب حجة الله البالغة وَنِعْمَتِهِ السّابغة أضحّت

---

بقیه از صفحه قبل

و حالا با حالت رضایت و اطمینان از این عالم میروم " توضیح آنکه فامیل معروف پیرنیا که عده‌ی از رجال کشور ایران از این عائله برخاسته اند از اولاد و احفاد حاج عبدالوهاب میباشد که به پیرناین معروف گشته و مردم و بسیاری از شاهزادگان و اعیان با و ارادت میورزیدند محل دفن ایشان و حاجی حسن که در حقیقت از مبشرین ظهور مبارک میباشد در محلی موسوم به مصلی در خارج شهر نائین است که اکنون گنبد باشکوهی آن دو مدفن را پوشانده است.

به روحه العلوم غصنها سمقاً واميط عن صباحها من الجهل غسقاً  
علامة العلماء اعرف العرفاء واقفة الفقهاء ادام الله بقائه ويتر  
لنا لقاءه وبعد لا يخفى عليك يا بدر اهله الدين وصد رملة اليقين  
كعبة الفضائل ونقاوة الخصال انا نشاق اليك شوق الصائم الى  
الهلال والعطشان الى الزلال والمحرم الى الحرم والمعدم الى  
الذره ونرجو امنك بعد وصول هذه الورقة ان تقدم بالعطف و  
الشفقة والتوجه الينا وتوقف برعة من الزمان لدينا حتى نستفيض  
منك وانت السحاب المطر ونقتيس وانت السراج المبير ونجتني و  
انت الشجر الباهر ونقتطف وانت الروض الزاهر واذا دعيت فاجبوا  
وان منزلكم عندنا الرحيب . والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

جناب شيخ چون از معاشرت سلاطين و اعيان  
روگردان بود همیشه در مقابل تقاضای آنان عذری میآورد تا  
آنکه فتحعلیشاه مبالغه و اصرار نموده مکتوبی دیگر  
باین مضمون بحضور شیخ ارسال داشت :

(( اگرچه مرا واجب و متحتم است که بزیارت آن مقتدای  
انام و مرجع خاص و عام مشرف بشوم چراکه مملکت ما را بقدم  
بهجت لزوم خود منور فرموده لیکن مرا بجهاتی مقدور نیست  
و معذورم و اگر خواهم خود روانه یزد گردم لا اقل باید

ده هزارقشون همراه آورد وشهریزد وادی است غیر ذی زرع  
واز ورود این قشون اهل آن ولا بقحط وغلا مبتلا خواهندگشت  
وآشکاراست که آن بزرگوار راضی بسخت پروردگار نیست •  
والا من کمتر از آنم که در محضر انور مذکور گردم چه جای  
آنکه نسبت بآن بزرگوار تکبر ورزم • پس از وصول این مکتوب  
هرگاه ما را بقدم میمنت لزوم سرافراز فرموده فیها المطلوب  
والا خود بناچار اراده دارالعباده خواهم نمود ((

چون جناب شیخ مکتوب مزبور را ملاحظه نمود تصمیم  
گرفت که راه وطن خویش در پیش گرفته از یزد خارج شود  
وازاراه شیراز ببصره برود ولی بزرگان واعیان یزد و اهالی  
مانع شده وگفتند شاید شاه تصور نماید که از جهت خوف  
ورود شاه اهالی یزد موافقت با عزیمت شیخ نموده اند لذا  
جناب شیخ ناچار توقف نموده و در جواب نامه شاه همه  
متحیر ماندند ، عاقبت جناب شیخ باتفاق میرزا علیرضا نام  
از علمای یزد که تعهد همه گونه خدمت شیخ را نمود به مشهد  
عزیمت نموده و سپس روانه طهران شد و فتحعلی شاه احترام  
واکرام فوق العاده نموده و روز بروز بر ارادتش میافزود و چنین  
معتقد گردید که اطاعت او واجب و مخالفتش کفر است و در  
همان ایام زلزله سختی در شهر ری و توابع واقع شد که  
غالب اماکن منهدم گردید و شبی شاه در خواب دید که  
کسی میگوید اگر جناب شیخ در این بلد نبود تمام اهالی

هلاک میشدند و باین جهت بر ارادتش افزود .  
باری جناب شیخ پس از چندی توقف در طهران قصد  
معاودت به بصره و عتبات نمود خاصه که حادثه خیر  
خروج وهابیها وقتاً عام آنها در کربلا شهرت یافت و از جهت  
عائله خود پریشان خاطر گشت ولی شاه اصرار در توقیف  
ایران خاصه پایتخت نمود ولی ایشان قبول نفرموده و بالاخره  
عازم شهر یسزد گشته چندی در آنجا اقامت نموده از هر  
جا علما و فضلا استفاده از محضرش را مغتنم شمرده بعزم  
ملاقات رو آوردند و یا سئوالات خود را میفرستادند و جناب  
شیخ جواب آنها را مرقوم و ارسال میداشت . و بعد  
بکرمانشاه عزیمت نموده و در آنجا رحل اقامت افکنده و مورد  
کمال تکریم و تجلیل مردم واقع گردید مخصوصاً شاهزاده محمد  
علی میرزادولت شاه فرزند فتحعلیشاه که حکومت کرمانشاه  
را بعهده داشت بانهایت خضوع استقبال کرده از جناب  
شیخ مدتی پذیرائی نموده تجلیل فراوان نمود و روزی شیخ  
در باره او گفت که محمد علی فرزند من است اگرچه از نسل  
فتحعلی است ، در شهر اصفهان نیز مدتی اقامت فرمود و  
مورد استقبال علما و اهالی واقع گردید و مجلس درس و افتاد  
برقرار داشت (۱)

---

(۱) در کتاب تاریخ عضدی تألیف شاهزاده عضدالدوله  
فرزند فتحعلی شاه صفحه ۱۱۳ چنین مینویسد :  
(بقیه در صفحه بعد)



در شهر قزوین در منزل حاج عبدالوهاب ورود فرموده  
جمعی از علما حسن استقبال نموده و در نماز اقتدا باو نمودند  
ولی حاج ملا تقی مجتهد مشهور و متنفذ قزوین ورود ایشانرا  
در منزل دیگری موجب تحقیر خود دانسته اعتنائی ننمود

---

بقیه از صفحه قبل :

" پس از آنکه شیخ احمد مرحوم در سن بیست سالگی اجازه  
اجتهاد و تصدیق فقاہت از مرحوم سید بحر العلوم گرفته بعزم  
زیارت مشهد از بصره به یزد آمدند خاقان مغفور میرزا محمد  
ندیم را که یکی از رجال و مردی دانشمند و محترم بود نزد  
شیخ فرستاده نامه‌ی درکمال احترام نوشته این بیت از خود  
مرحوم خاقان است که بشیخ نوشته است :

محرمی خواهم که پیغامی برد نزد جانان نام گمنامی برد  
ایشانرا بدار الخلافه دعوت فرمودند باکمال عزت باتفاق  
میرزا علی رضا مجتهد معروف یزد بطهران وارد شدند و قدرشان  
محترم شمرده شد \* حضرت خاقان بشیخ فرمودند که شما باید  
در دار الخلافه باشید هر نقطه‌ی که مایل باشید محل توقف  
شما معین میشود شیخ متعذر شد که با ملاحظه التفات  
پادشاه مردم مرا در شفاعت و توسط کارهای خود مجبور  
میکنند و آن توسطها موجب نقصان اعتبار در حضرت سلطان  
خواهد شد بالجمله قبول این معنی را ننموده بعشقه  
مقدس مشرف شدند و پس از مراجعت شاهزاده محمد علی  
میرزا شیخ را بکرمانشاه برده در مدت توقف در آنجا نهایت  
تجلیل را از ایشان بعمل آوردند "

و با عقاید شیخ در مسئله معاد و معراج بسختی مخالفت نمود  
آنجناب را در همه جا تکفیر کرد و عقائد ایشانرا در بالای منبر  
رد نمود بسبب و لعن شیخ پرداخت و عاقبت جان خود را در  
این راه گذاشت و بدست یکی از پیروان و ارادتمندان شیخ  
در هنگام ادای نماز صبح در مسجد بقتل رسید در این مورد  
لزوماً متذکر میشود که جناب شیخ مکتب جدیدی در عالم  
اسلام آورد و حقائق عرفانی و فلسفی را با حقائق اسلامی  
وفق داده معتقد بود که در اثر پاکی ضمیر و تزکیه نفس  
انوار الهی بر قلوب تجلی نموده و بوسیله مکاشفات روحانیه  
حقائق را ممکن است درک نمود و خود ایشان غالباً در ابتدای  
بهان و صحبت خود در بسط و شرح حقائق معنوی با ذکر  
جمله *سَمِعْتُ عَنِ الْحُجَّةِ* شروع میفرمود و مقصود ایشان از  
ذکر این جمله آن بود که در عالم رؤیا خدمت ائمه اطهار  
رسیده و حقائق را از امام شنیده است .

در هر حال جناب شیخ به فلسفه اشراق که مؤسس

آنها افلاطون حکیم دانشمند یونانی میدانند نظر و توجهی  
داشته و از نظر دیانت و مذهب به عقیده و رویه اخباریون<sup>(۱)</sup>

---

(۱) یکی از اختلافاتیکه در قرن دوازدهم در میان علمای شیعه  
اثنا عشری واقع شد قضیه اخباری و اصولی است علمای اصولی  
معتقد بودند که علماء و مجتهدین با قوه عقل و ادراک خود  
حق استنباط احکام از قرآن دارند و پیشوای آنان سید  
محمد باقر بهبهانی مرجع شیعیان بود (۱۱۱۸-۲۰۶) (۲)  
و او معروف بوحید و محقق و مجدّد و مروج رأس المآة الثا<sup>لثة</sup>  
(بقیه در صفحه بعد)

اهمیت داده و اخبار موثقه ائمه اطهار را برای حل مشکلات و معضلات قرآن بکار میبرد و مشرب تازه فی بین اصولیین و اخباریین بیان مینموده است و اوشیفته ائمه اطهار بوده و در حق چهارده معصوم که پیغمبر وفاطمه و دوازده امام هستند معتقد بوده است که خلقت کلیه موجودات عالم بخاطر آنهاست و آنها را علل اربعه خلقت بیان مینموده است باین طریق که خداوند در حقیقت خالق و رازق و محیی و ممیت است ولیکن چون آن خالق کل مُقَدَّسٌ وَمُنَزَّهٌ از مباشرت اینگونه امور است لذا آنرا بعهده این نفوس مقدسه گذاشته و آنها را اسباب و وسیله افعال خود قرار داده است یعنی مَظَاهِرٌ لِأَفْعَالِ اللَّهِ وَ مَحَالٌّ لِمَشِيئَتِهِ و همواره تبعیت از زهد و تقوی و اخلاق و رفتار این نفوس مقدسه را مورد نظر قرار داده و آرزو داشته است که شیعیان نیز به رُوبه آنان تَأْسِ نمایند یکی دیگر از عقاید جناب شیخ درباره معاد و دیای بعد

---

بقیه از صفحه قبل :

عشراست و قیام او بر ضد علمای اخباری او را معروف و مشتهر ساخته است و اکثر شیعه امامیه از او تبعیت کرده اند و اما اخباریون معتقد گشتند که اخبار صحیحه ائمه اطهار کاشف حقایق قرآن است نه عقل و علم محدود بشری و علما و مجتهدین حق استنباط با عقل و علم خود ندارند پیشوای آنان شیخ یوسف بحرینی صاحب کتاب حدائق و میرزا محمد نیشابوری که بجرم اخباری بودن در شهر کاظمین در بلوای عام کشته شد و جسدش را گذاشتند دفن نمایند \*

که از جمله اصول عقائد مسلمانان است این بود که معاد و دنیای بعد روحانی است نه جسمانی و قیام روح را در عالم بعد با جسم هورقلیائی بیان مینمود که منزّه از عناصر مادی است مانند وجود شیشه در سنگ (۱) و درباره مسئله معراج پیغمبر اسلام که اکثراً آنرا جسمانی دانسته و منکر آنرا کافر و واجب القتل میدانستند معتقد بوده است که روحانی بوده نه جسمانی و بیان این مطلب را چنین مینموده است که چون پیغمبر با آسمان عروج فرمود در حرکت از کره خاک جسم عنصر خاکی را بر جای گذاشت و در کره آب جسم آبی را و همچنین در کره باد و کره آتش جسمی را که از آن عنصر بود بر جای گذاشت و بالأخره با جسم هورقلیائی به پیشگاه الهی ورود نمود و با طریقه خاصی مردم را از آن همه عقائد خرافیّه و تعصبات دینیّه نجات داده و بحقائق دینی آشنا میفرمود و قلوب آنها را پاک و منزّه نموده و قایل و مستعد برای درك يوم ظهور میفرمود و معروف است که همیشه اوقات در بالای منبر بیانات خود را باین بیت شروع میفرمود :

من آن ستاره صبحم که در زمان ظهور

همیشه پیشرو آفتاب میآید

و درباره غیبت امام میفرمود : جسد عنصری از امام منتزع

---

(۱) هورقلیائی لغتی است سریانی و با اصطلاح جناب شیخ عالم

برزخ است که حد فاصل بین عالم محسوس و عالم غیب است .

شده و در جسد هورقلیائی باقیست و این است سربقا و حیات امام که فنا و را اخذ نمی نماید و از شیخ روایت است که فرمود " اِنَّ اِمَامَ رُوْحِيْ كَهَ الْفِدَاءِ لَمَا خَافَ مِنْ اَعْدَائِهِ خَرَجَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ وَ دَخَلَ فِيْ جَنَّةٍ هُوْرَقْلِيَا وَ سَيَعُوْدُ اِلَى هَذَا الْعَالَمِ بِصُوْرَةٍ شَخْصِيٍّ مِنْ اَشْخَاصِهِ "

و دوشهر جا بلقا و جا بلصارا که محل سکونت امام غائب گفتم بودند با صلاب شامخه و ارحام مظهره تعبیر میفرمود و در باره بشارت به ظهور قائم موعود در کتاب (الصمته و الرجعه) که در جواب شاهزاده محمد علی میرزا حاکم کرمانشاه مرقوم داشته اند چنین مینویسند :

" سلطنت حسینی با قائم ظاهر میشود قائم ناطق و سید الشهداء صامت است تا هفت سال یانه سال که قائم را شهید میکنند و سید الشهداء او را کفن و دفن مینماید و نمازش را میخواند و بعد در فکر و تدبیر سلطنت روحانی و ظهور و بروز خود قیام میکند "

و همچنین در موقعیکه بعنوان زیارت مشهد خراسان از طریق خلیج فارس وارد شیراز شد در مسجد جامع عتیق رفته و بنای دارالمصحف آنرا در وسط صحن مسجد ملاحظه نموده فرمود :

" براستی خانه خدا را علاماتی مخصوص است که فقط صاحب نظران بآن پی میبرند و من معتقدم کسیکه این مسجد

را بنا نموده **مَلَّهْمُ** بوده است " (۱)

و بقدری در اوصاف این مسجد بیاناتی فرمود که همراهان همه متعجب گشتند و آنها میفرمود :

" تعجب نکنید بزودی **سِرِّسَخَنان** من بر شما ظاهر خواهد

شد . بعضی از شما آنروز را خواهید دید و بلقای دوره ثی که

---

(۱) مسجد عتیق از بناهای عمرولیث صفاری است و در قرن سوم اسلامی در سال ۲۸۱ ساخته شده و بطوریکه در کتاب فارسنامه صفحه ۱۵۹ مندرج است این همان مسجدی است که شیخ اجل سعدی درباره آن مینویسد :

تانشنوی زمسجد آدیده بانگ صبح

یا ز در سرای اتابک غریو کوس

و نیز مینویسد :

که بانی این مسجد عمرولیث صفاری بوده که در سنه ۲۸۱ هجری بنای آنرا گذاشت و بنای عمارت بیت المصحف که در وسط مسجد قرار گرفته از بناهای شاه شیخ ابواسحق پسر شاه محمد اینجوی پادشاه کشور فارس است از سلسله آل اینجو که در سال ۷۵۲- هجری مطابق با ۱۳۵۱ میلادی با تمام رسیده و در سال ۱۰۹۲ امام وردی بیک این مسجد را تعمیر نموده است .

حضرت اعلی در باب ۱۶ از واحد چهارم کتاب بیان

میفرمایند :

" و در ارض فا ( فارس ) مسجدی است که در وسط آن بنای مثال کعبه شده . وضع این نشده . . . الا آنکه آیت الله باشد از برای آن ارض در موهبت الهی . . . و در مظاهران نظر نموده که در وقت ظهور من یظهره الله از محقق بیت محتجب نگردند "

انبیای قبل آرزوی آنرا داشتند و بمقصود نرسیدند <sup>مَشْرُفٌ</sup> خواهید شد» و بطوریکه در آثار مبارکه زیارت شده است حاجی محمد اسمعیل نام گلپایگانی که از تجار اصفهان بوده در سفر حج مکه و زیارت بیت الله خدمت جناب شیخ رسیده است و جناب شیخ باو فرموده اند تو باب راملاقات خواهی کرد اظهار ارادت نما و سلام مرا برسان "

این قضیه را حضرت بهاء الله جل جلاله در صفحه ۲۲ کتاب بدیع چنین میفرمایند :

" وچقد رمشابه است این ذکر و ثنای نقطه اولی با حکایتی که از شیخ احمد مرفوع علیه بهاء الله مذکور است چنانچه در سفری که بحج تشریف برده بحاجی محمد اسمعیل نامی ساکن در ارض صاد فرموده بودند سلام مرا بحضرت باب برسان و حضرت را با اسم مبارک ذکر فرموده بودند و مقصود جناب شیخ جز هدایت آن نفس و نفوس اُخْرَى نبوده آن شخص بعد از کلام حضرت شیخ متحیر شده که مقصود کیست و بچه جهت این کلمه طیبه از لسان مبارک ظاهر شده تا آنکه از سفر حج مراجعت نموده و سنین معدوده منقضی شده و حضرت اَعْلَى اَرْضِ صاد وارد شدند و ذکرشان مابین ناس مرتفع

آنوقت آن شخص مُتَنَّبَه شده که مقصود شیخ چه بوده "

وحضرت اعلی در تفسیر دعای زمان غیبت میفرمایند :

« وَلَمَّا كَانَ الْأَمْرَ أَنْزَلْنِي وَإِنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ إِلَى الْمَعْرُوفِ بِالذِّكْرِ  
أَذْكَرُنِي ذَلِكَ الْبَابُ شَهْدَاءَ لِحَقِّي فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ فَأَلَّوْا مِنْهُمْ أَحْمَدُ  
الْأَحْسَنِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ حَيْثُ قَدْ سَلَّمَ عَلَيَّ فِي حَيَاتِهِ فِي سَبِيلِ الْحَجِّ  
بِرَجُلٍ تَاجِرٍ مِنْ أَهْلِ أَصْفَهَانَ الْمَعْرُوفِ بِجُغْرَاقَانِي حَيْثُ قَدْ أَخْبَرَنِي رَجُلٌ  
مِنَ الْأَذْكَيَاءِ بَعْدَ مَا كَتَبَ فِي إِشَارَاتِ كَلَامِهِ »

جناب شیخ در اکثر آثار خود اشاره بقرب ظهور امام غائب و انقضاء دوره هزار سال ایام غیبت امام فرموده و در اثناء مسافرت بایران در هر شهری تلامیذ و پیروان خود را از نزدیک شدن ایام ظهور آگاه میفرمود و آنها را مستعد برای نصرت امر او مینمود و تاکید میفرمود که شخص موعود هنگام ظهور بسیاری از عقائد و احکام موجوده را تغییر خواهد داد بطوریکه نقباء<sup>۱</sup> ارض متزلزل خواهند شد چون طاقت تحمل آنرا ندارند .  
حضرت اعلی در باب ۱۱ از واحد هشتم بیان فارسی درباره این موضوع چنین میفرمایند :

« ... این است سر قول مرحوم شیخ در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه<sup>۲</sup>ی که حضرت میفرماید و سیزده نفر که در آن روز از تقیای آن ظهورند متحمل نمی شوند و حضرت صارق<sup>۳</sup>



ذکر کا فدرحق ایشان میکند<sup>(۱)</sup> بعد از نھی بسیار که نھی توانی متحمل شوی فرموده بوردند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیرالمؤمنین بردار تو بر میداری فی الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلاً و ظاهراً است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت با و شنوند و او چون متحمل نشد کا فرشد ولی ملتفت<sup>نشد</sup> در مقدمه تاریخ نبیل راجع بشرح احوالات شیخ چنین مذکور است :

" یکی از شاگردان جناب شیخ روزی از ایشان سؤال نمود آن کلمه می که موعود منتظر آن تَفَوَّه میکند و نُقْبَاءُ اَرْضِ کَهِ سِیِّد و سیزده نفر رُوسای ارض از او فرار میکنند چیست که از شدت رُعب و ترس قادر بر حمل آن نیستند ؟ جناب شیخ با و فرمود چگونه تو قادر بر حمل کلمه می هستی که نُقْبَاءُ اَرْضِ قَدْرَتِ حَمَلِ آنرا ندارند . طمع امر محال را از خود دور کن و این سؤال را از من منما و از خد آمرزش بطلب شخص سائل مغرور اصرار در طلب معنی نمود تا جناب شیخ با و فرمود فرضاً اگر در آن یوم موعود بتو گفته شود که ولایت عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ را انکار کن و دست از ولای او بردار تو چه خواهی کرد ؟ ناگهان آن شخص فریاد زده گفت خدا آنروز را نیاورد . ممکن نیست چنین امری و معقول نیست که شخص موعود چنین کلمه می بر زبان بیاورد . باین عبارت آن شخص مورد امتحان قرار گرفت و نقس ایمانی او ظاهر شد زیرا ندانست که مَظْهَرُ ظَهْوَرِ دَارِ اَی سُلْطَنَتِ

وقد رتی است که هیچکس نمیتواند با او معارضه و مناقشه نماید چون او مَظْهَرٌ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ وَ یَحْكُمُ مَا یُریدُ است و کسیکه اندک تردیدی داشته باشد و مجادله کند در کمتر از لحظه شی محروم از فضل او شده و از غافلین محسوب است "

جناب شیخ در اواخر ایام حیات خود جناب سید کاظم رشتی را بجای خود به پیروانش معرفی نموده فرمود که جز او کسی بمقاصد حقیقی و واقعی تعلیماتش پی نبرده و احدی جز او قادر بفهم معانی و حقائق نیست از او کسب علوم الهی را بنمائید اوست که از ائمه طاهرین اخذ مینماید و ائمه طاهرین از رسول خدا و جناب سید کاظم فرمود منتظرو مترقب ظهور امام عائب باشد و اذهان عامه ناس را آماده برای درک ایام ظهور نماید و باو فرمود که بحق و حقیقت میگویم که ساعت نزدیک است و من از خدا خواسته ام که مرا از مشاهده آن یوم رهیب نجات داده و در این عالم نباشم زیرا که زَلْزَلَةُ السَّاعَةِ شَيْئٌ عَظِيمٌ . و چون جناب شیخ از عتبات بقصد زیارت بیت اللّهِ الْحَرَامِ عَازِمٌ مَکَهٌ گردید و محضر درس خود را جناب سید واگذار فرمود جناب سید درباره میقات ظهور موعود از آنجناب سؤال نمود که چه وقت و زمان خواهد شد . در جواب بخط خود چنین مرقوم داشتند که در کتاب دلیل المتحرین جناب سید مندرج است :

« أَنْ اطمئنَّ بِفَضْلِ رَبِّكَ وَلَا تَيْسُ بِمَا يَعْمَلُونَ فَلَا بُدَّ لِهَذَا الْأَمْرِ  
مِنْ مَقَرٍّ وَ لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٍّ وَ لَا يُجِيبُ الْجَوَابَ بِالتَّعْيِينِ فَسَتَعْلَمَنَّ  
نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ وَ لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلُكُمْ نَسُوكُمْ وَ السَّلَامُ »  
یعنی مطمئن بفضل پروردگارت باش و از اعمال مردم مایوس  
مباش بناچار از برای این امر مَقَرِّ است و برای هر خبری  
مُسْتَقَرِّ جایگاهی است و جایز نیست تعیین صاحب این مقام  
باسم و رسم پس بزودی خبر او را بعد از حین خواهی دانست  
سؤال مکن از مسائلی که اگر حقائق آن ظاهر شود  
برای شما، اندوهِگین میشوید "

در این نامه اولاً جناب سید را بصبر و سکون دعوت  
و ثانیاً میفرماید صلاح نیست که صاحب امر صریحاً معرفی  
گردد بزودی امر او ظاهر خواهد شد و همچنین اشاره چند  
آیه شریفه قرآن فرموده و سائل را متوجه آیاتی میفرماید  
که تلویحاً ذکری از موعود اسلام گشته است \*

یکی آیه ۶۷ از سوره الانعام که میفرماید :

« لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٍّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ »

یعنی برای هر چیزی وقتی مقرر است و زود است که بدانی \*

و دیگری آیه ۸۷ از سوره ص که میفرماید :

« قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ  
لِلْعَالَمِينَ وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ »

یعنی بگویند از شما جری و مزدی نمیخواهیم و از کسانی هم نیستیم که نبوت را بخود بسته باشیم نیست او مگر ذِکْرُ اللَّهِ از برای همه عالم و خبر او را بعد از حین خواهید دانست در این آیه شریفه بِالصَّاحِحِ میفرماید آن کسیکه خبر او را ذکر<sup>لله</sup> میدهد بعد از حین خواهید دانست .

در تفسیر و تبیین این آیه شریفه در کتاب بحار الانوار جلد سیزدهم صفحه ۱۸ حدیثی از امام جعفر صادق باین شرح روایت شده که حضرت عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام کلمه (بعد حین) را بخروج قائم معنی فرموده است ، قوله : «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ قَالَ مِيرَاثُ<sup>منین</sup> وَ لِيَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ قَالَ عِنْدَ خُرُوجِ الْقَائِمِ » حضرت اعلی در کتاب دلائل سبعة میفرمایند :

« و آنچه از مرفوع شیخ ء اصحابی که از او شنیده اند از امارات ظهرو لا یخصی است چنانچه بمرفوع سید نوشته بودند بخط خود لا بُدَّ لِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ مَقَرٍّ لِكُلِّ نَبَاءٍ مُسْتَقَرٍّ وَلَا یُحْسِنُ الْجَوَابَ بِالتَّعْيِينِ وَ سَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ »

حضرت بهاء الله در لوح مبارک خطاب بجناب ابوالفضائل میفرمایند :

« در بیان فقره وَسَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بعد حین تفکر فرما سید ابن آیه مبارکه را حضرت سید مرحوم علیه بهاء الله الالهی و همچنین شیخ علیه بهاء ابهائه قبل از ایشان و همچنین نقطه اولی روح من فی الملكوت فداء ذکر فرموده اند و کل باین ظهور اعظم نسبت داده اند چه که بعد از اكمال وعده شصت و هشت در تسع این امر اعظم اَبْدَعِ اعْلَى اِذَا فُتِحَ ارَادَةُ مَالِكٍ وَرُزِيَ مَشْرِقٌ وَظَاهِرٌ اِنْ اِسْتَكَمَتْ نَقْطَةُ اَوْلَى رُوحٍ مَا سِوَاهُ فِدَاءٍ مِیْفِرْمَا یَنْدُ وَفِی السَّنَةِ التَّسْعِ اَنْتُمْ کُلُّ خَیْرٍ تُدْرَکُونَ وَفِی مَقَامٍ رَیْغٍ مِیْفِرْمَا یَنْدُ فِی سَنَةِ التَّسْعِ اَنْتُمْ بِلِقَاءِ اللّٰهِ تُرْزَقُونَ» حضرت عبد البهاء در توضیح این مطلب در لوحی چنین میفرماید «حضرت نور بهشتی جناب حاج سید کاظم رشتی علیه التّحیة و التّناء از شمع انجمن رحمانی حضرت شیخ مرحوم احسانی سؤال فرموده اند که مأل امری که در او هستند چیست و بچه انجامد . حضرت شیخ در جواب مرقوم فرموده اند و در کتب و رسائل در دست شیخیه مذکور است که لا یبدل لهذا الامر من مقرّ و لیکل نبأ؛ مُسْتَقَرٌّ و لا یجوز الجواب بالتعین وَ سَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بعد حین ملاحظه کن که بچه وضوح بیان میفرمایند که مستقری بجهة این امر مقرّر لیکن تعیین شخص با اسم و رسم جائز نه بعد میفرمایند آیه مبارکه قرآن را ملاحظه کن که میفرماید اِنْ هُوَ اِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِیْنَ وَ سَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بعد حین یعنی آن مستقر ذکر الله است و آنچه او خبر میدهد در سنه بعد شصت و هشت که عطا

عدرحین است و بعد حین شصت و نه است ظاهر و واضح می شود .  
یعنی نتیجه می بخشد چنانچه فرموده است حضرت اعلیٰ ثُمَّ أَنْتُمْ فِي سَنَةِ  
الْبَيْتِ كُلِّ خَيْرٍ تَذَكُّونَ »

عاقبت چون جناب شیخ از عتبات عالیات بقصد زیارت بیت الله عزیمت نمود در اثنای راه کسالت سخت بر وجود آنجناب عارض شده و روز بروز شدت یافت تا در نزدیکی مدینه منوره در روز یکشنبه ۲۱ شهر ذی قعدة الحرام از سال ۱۲۴۲ هجری مطابق با سال ۱۸۲۶ میلادی داعی حق را لبیک گفته روح پرفتوحش بجهان بالا شتافت و جسد شریفش در قبرستان بقیع پشت دیوار قبه مطهره طـرف جنوب در زیر میزاب محراب بیت الحزن جنب قبر فاطمه زهرا مدفون گردید و بر روی سنگ قبر ایشان این عبارات منقوش است :  
« الْمُرَقَّدُ الْمُطَهَّرُ لِلشَّيْخِ الْعَظِيمِ الشَّانِ السَّاطِعِ الْبُرْهَانِ نَا مُوسَى الدَّهْرِي  
و تاج الفخر علامة العصر علم الأعلام مرجع علماء الإسلام مجدد رأس  
المائة الثالثة عشر مولانا احمد بن الشيخ زين الدين الأحسائي قدس  
الله نفسه وعظم رَمِيهِ و قد توفى اعلی الله مقامه فی سنة ۱۲۴۲ و هذا جمل  
تاریخ وفاته أجل الله شأنه رفرت بالفردوس فوزا یا بن زین الدین احمد  
و در کتاب ریحانة الادب جلد اول بعد از درج ماده تاریخ  
فوق دو بیت ذیل راکه ماده تاریخ دیگری است ذکر نموده  
است .

الشیخ أحمد بن زین الدین  
ذوالعلم والشهود والیقین  
فواره النور جلیل أمجد

بعد دعاء رحم الشیخ احمد  
که هفتاد و شش عدد لفظ ( دعاء ) مدت عمر او دانسته و هزار و  
دویست و چهل و دو نیز عدد جمله ( رحم الشیخ احمد )  
تاریخ سال وفات اوست .

و ایضاً در همین صفحه بعد از جملات مذکور چنین نوشته  
است :

لِزین الدین أحمد نور علیهم

تضییی به الدیاجی العدلهمه

یرب العالمون لیطفئوه

ویأیی الله إلا أن یتیمه

و در کتاب هدایة السبیل که سفرنامه حج شاهزاده فرهاد  
میرزا معتمد الدوله است درباره آرامگاه جناب شیخ چنین  
نگاشته است :

" در مدینه خارج بقعه مبارکه قبر شیخ احمد بحرینی

است سنگ نازکی بر بالای قبر او بوده که شکسته شده است

معلوم نشد که از نازکی شکسته شده یا کسی عمداً شکسته

است چنانکه شیخ علی پسر او گفته " ان اهی ضیعوه تلامذته "

وفات شیخ در ماه رجب هزار و دویست و چهل و دو قمری واقع

شده و از سنگ قبر او معلوم نمیشود آنچه هم نوشته سنگ  
سستی بوده ضایع شده است "

نقل از رساله تالیف مدرسی چهاردهی .

در واقعه قیام فرقه وهابیه در تاریخ ۸ شوال

سال ۱۳۴۴ تمام قبور ائمه شیعه اثنی عشریه واقع در قبرستان<sup>ن</sup>

بقیع منهدم و با زمین صاف و هموار گردید لذا قبر جناب

شیخ نیز در این حادثه خراب شد ولی آثار نورانیت ضمیر

و صفا و خلوص این مرد خدا و تعلیمات روحانیه اش در قلوب

عارف و عامی و دانی و قاصی <sup>ا</sup>إِلَى الْأَبَدِ باقی و برقرار است

عَلَيْهِ رِضْوَانُ اللَّهِ وَبِهَائِهِ



### ۳ - جناب سید کاظم رشتی

با آنکه جناب شیخ احمد احسائی عدّه زیادی از فضلا و علمادر زمره پیروان و شاگردان خود داشت معذک جناب سید کاظم رشتی را برای جانشینی خود انتخاب و معرفی نمود و بعد از رحلت شیخ تمام پیروانش تسلیم گشته و پیشواشی جناب سید را بر عموم شیخیه پذیرفتند \*

جناب حاج سید کاظم رشتی فرزند آقاسید قاسم ابن آقاسید احمد و از سادات حسینی و از اعظام اهل مدینه طیبّه بود آقاسید احمد بعد از وفات پدر بواسطه بروز مرض طاعون بایران مهاجرت نموده و شهر رشت را برای سکونت خود انتخاب نمود و در آنجا متأهل شد و پسرش سید قاسم در آنجا بدنیا آمد و او نیز در آنجا ازدواج کرد و جناب سید در سال ۱۱۹۹ از این عائله شریفه متولد گردید و مشهور برشتی شد \* از آغاز طفولیت آثار نجابت و اصالت در او نمودار و غالباً میل و رغبت بحفظ کردن آیات قرآنیّه داشت و چون والدش تمایل زیاد او را به تحصیل کمال دید در نزد معلمی او را سپرد و در اندک زمانی به تحصیل علوم ظاهره توفیق یافت \* در یازده سالگی تمام قرآن را در حفظ داشت و در سن چهارده سالگی بسیاری از احادیث و ادعیه را از حفظ میخواند و در هیجده سالگی تفسیری به آیه الكُرسی قرآن نگاشت

که باعث تعجب دانشمندان گردید \* میل و رغبت وافر او به عبادت ایشانرا بانزوا و گوشه گیری کشانید و قصد و آرزویش آن بود که بحق و حقیقت واصل گردد \* بقرار معلوم مدت چهل شبانه روزه در اردبیل بر سر قبر شیخ صفی الدین معتکف گردیده به ریاضت پرداخت و در سن جوانی بود که مصمم برای سفر گردید ولی مواجه با مخالفت اقوام و بستگان گردید \* تا آنکه در عالم رؤیا خدمت حضرت فاطمه زهرا رسیده او را دلالت فرمودند که خدمت جناب شیخ برسد لذا در سن بیست و دو سالگی بود که در یزد خدمت شیخ رسید و بمقصود دل و جان نائل گردید گمشده خود ریافت و ملازمت آنجناب را بر همه ترجیح داده در زمره شاگردان و پیروان مخلص و باوفای شیخ درآمد و جناب شیخ در همان لحظات اولین ملاقات آثار بزرگی و روحانیت و نورانیت در جبین ایشان دیده احترام و اعتمادش را جلب نموده و مکرر میگفت " وَلَدِي كَاطِمٌ يَفْهَمُ وَغَيْرُهُ لَا يَفْهَمُ " و باو فرمود خوش آمدی \* من مدتی است منتظر تو بودم که بیائی و مرا از رنج و ملالت این مردمان گمراه برهانی و این آیه مبارکه را تلاوت نمود \*

« إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا »

پس از چندی که در محضر شیخ بسر برد باو فرمودند خداوند بفضل خود بتوقوه فی عنایت نموده که خود میتواند — مشکلات تلامیذ را حل نمائی در خانه خود باش و بمحضر من میا هریک از شاگردان مسئله فی ویامشکلی داشته باشند باید خدمت توآمده سؤال کنند و حل مشکل خود را از تو بخواهند و توقوه بیان دین جدت رسول الله را که بواسطه اهما ل و غفلت نفوس پزمرده شده حیات جدیدی خواهی بخشید (۱)

جناب سید در سفر شیخ بطهران که مورد کمال احترام فتحعلیشاه واقع شد از همراهان بود و غالباً در خدمت شیخ بسر میبرد و او در کربلا قبل از عزیمت به حج چنانکه ذکر شد محضر درس خود را یکسره بایشان تفویض نموده و جناب سید پس از رحلت شیخ در کربلا متوطن گشته بافاضه و تدریس و ترویج شریعت جد بزرگوار و بیان فضائل ائمه اطهار مشغول گشت و آنچه منظور و مقصود جناب شیخ بود بنحو احسن بیان فرمود و معارف و تعلیمات شیخ را توضیح و تبیین مینمود و عموم مردم روشن دل و خاصه تلامیذ خود را آماده و مستعد درک ایام ظهور موعود مینمود \* جمعی از علمای معاصر تصدیق بزرگواری و علم و فضل و زهد و تقوای او را نمودند بطوریکه سید محمود آلوسی مفتی (۱) نقل بمعنی از رساله مکتب شیخی بقلم هنری کریمین استاد دانشگاه در سرهن و نقل بمعنی از تاریخ نبیل زرنندی

بزرگ بغداد صاحب کتاب مقامات آلوسیّه و مجلدات تفسیر روح المعانی گفته است که اگر سید در زمانی بود که ممکن بود بیخبری مبعوث شود من اول مؤمن با او بودم زیرا شرایط حقانیت که علم و عمل و تقوی و پرهیزکاری و کرامات باشد در او بنامه دیده میشود \*

با اینحال عدّه از علمای شیعه ساکن در عتبات

با عقائد سید بشدت مخالفت نموده همه جا برد و تکذیب

ایشان پرداختند از جمله سید ابراهیم قزوینی بود که نفوس را

بمخالفت با جناب سید تحریک مینمود باین جهت جناب سید

برای آنکه بطمه‌ئی از ناحیه مخالفین بجریان نشر تعالیم

و اصول تعلیم و تربیتی که مورد نظر آن بزرگوار بود وارد نشود

حمایت و مساعدت یکی از منتقدین علمای آن زمان جناب حاج

سید محمد باقر رشتی ساکن در اصفهان را ضروری و لازم دانست \*

و ایشان با ثروت و قدرت زیادی در عامه مردم و علما نفوذ کامل

داشت و برای این منظور لازم بود از بین شاگردان خود یکنفر

که شایسته و لایق این کار مهم باشد انتخاب نماید لذا روزی

در مجلس درس فرمود که آیادرمیان شما کسی هست که با

نهایت انقطاع و توکل با اصفهان برود و جناب سید محمد باقر

پیام مرا ابلاغ نماید و بایشان بگوید چگونه در ابتدای امر

نهایت محبت و احترام را نسبت بجناب شیخ ابراز میداشتند

و اکنون بطور ناگهانی پیروان او را ترك نموده و آنها را در چنگ

اعدا وا گذاشته اید و این شخص باید متوكلاً عَلَى اللّٰهِ قیام

نموده بانهایت انقطاع مشکلات و شبهات سید راحل نمود  
شکوک او را مرتفع نماید و ورقه شی مبنی بر صحت تعالیم شیخ از  
او دریافت دارد و پس از آنکه این مقصود حاصل شد بمشهد  
خراسان نزد میرزای عسگری که بزرگترین علمای آنصفحات  
است رفته و مساعدت او را نیز جلب نماید و بعد از انجام  
این مقصود بکربلا مراجعت نماید ازین تلامیذ تنها کسی که  
خود را لایق این امر خطیر دانست میرزا محیط کرمانی بود.  
جناب سید باو فرمود این دم شیر است ببازی مگیر مأموریت  
مهمی است \* لذا جناب سید ازین حاضرین جناب ملاحسین  
بشروبه شی را انتخاب نموده و باو فرمود این خدمت مهم در  
خور شأن تو است قیام کن و عازم این سفر باش یقین بدان که  
خداوند تورا مساعدت کرده و مطعن باش اعمال تو بتناج  
موفقیت مزیّن خواهد شد \*

ملاحسین باکمال سرور دامن جناب سید را بوسیده  
و برای انجام این مأموریت خود را آماده و حاضر ساخت  
و متوکلاً عَلَى اللَّهِ بجانب اصفهان رهسپار گردید و چون وارد  
اصفهان شد بدون اندک استراحتی باهمان لباس سفر  
بمحضر درس جناب سید محمد باقر شتافت و در حالیکه جمعی از  
شاگردانش با لباسهای فاخر در محضر او حاضر بودند ورود نمود  
حاضرین بانظر تحقیر باو نگریستند ولی او ابداً توجهی بآنها  
نموده و خود را روبروی سید رسانیده نشست و باکمال

شجاعت باسید به صحبت پرداخت و گفت ای شخص بزرگوار بمطالب من گوش فرا دار هرگاه آنچه میگویم بسمع قبول پذیری دین جدّ رسول الله را نصرت کرده ای و اگر آنچه میگویم رد نمائید لطمه بزرگی بدین اسلام وارد ساخته جناب ملاحسین رسالت خود را مبنی بر ابلاغ پیام جناب سید انجام داد و سید محمد باقر درس و بحث خود را تعطیل نموده با دقت بمطالب ملاحسین توجه نمود و شاگردانش را که از شجاعت وی باکی ملاحسین بهیچان آمده و در صد اذیت و آزار او بودند امر بسکوت داد و ملاحسین تمام شکوک و ایرادات سید را که يك يك بیان مینمود با مراجعه بکتب شیخ و سید رشتی که در همان مجلس آوردند بانهایت شجاعت و فصاحت و قوت برهان رفع نمود بطوریکه سید محمد باقر قانع شده وصحت تعالیم شیخ را تصدیق نمود و رساله ئی مفصل در مراتب فضل و دانش جناب شیخ احساسی و سید رشتی و صحت اقوال و تعلیماتشان نوشته و امضاء نموده بجناب ملاحسین تسلیم داشت (۱)

(۱) حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی فرزند سید تقی موسوی از اهل شفت از نواحی رشت میباشد او در سال ۱۱۸۰ هجری در شفت گیلان بدنیا آمد و نسب او به بیست و یک واسطه بامام زاده حمزه فرزند امام موسی کاظم میرسد \* ایشان تاسسن بیست در موطن خود به تحصیل مقدمات پرداخت و سپس برای تکمیل معلومات عازم عنبات شد و در حوزه درس علمای معروف مانند سید محمد مهدی بحر العلوم طباطبائی و میرسید علی (بقیه در صفحه بعد)

جناب ملاحسین پس از دریافت این رساله با نهایت مسرت مجلس درس ایشانرا ترك نمود و چون جناب سید محمد

بقیه از صفحه قبل :

طباطبائی و شیخ جعفر نجفی و ملا محمد مهدی نراقی به تلمذ پرداخت و موفق باخذ اجازه از اکابر علمای عراق گردید و در مراجعت مدتی در مجلس درس میرزا ابوالقاسم قمی بکسب علوم مشغول و اجازه مفصلی از ایشان دریافت نمود و در سال ۱۲۱۷ از قم باصفهان آمده در این شهر رحل اقامت افکند و تا آخر ایام حیات در این شهر ساکن بود و در ابتدا در نهایت تنگدستی و فقر بسر میبرد ولی بعداً ثروت او باندازه‌ئی رسید که سالی هفتاد هزار تومان مالیات میداد و تعداد آبادیها و ثروت نقد و جنس ایشانرا کسی جز خود او نمیدانست و قدرت او باندازه‌ئی بود که حکام و رؤسا بدون اجازه او در محضرش نمی‌نشستند تنها وقتیکه فتحعلیشاه و محمد شاه باصفهان آمدند با کوبه و جلالی که در خور سلاطین است بدیدن آنها رفت در اجرای حدود شرعی و امر بمعروف و نهی از منکر نیز بهمان اندازه که با حراز مقام و جمع ثروت و منال سعی و کوشش داشت بهمین اندازه جدیت عجیبی از خود نشان میداده است بطوریکه شماره کسانیکه بحکم او تازیانه خورده اند بیشمار و کسانیکه بادیست خود کردن زده است به یکصد و بیست نفر نوشته اند . او در سال ۱۲۴۵ مسجد بزرگی در محله بیدآباد ساخت و عاقبت در روز یکشنبه دوم ربیع الثانی از سال ۱۲۶۰ بمرض استسقا در اصفهان وفات یافته و در همان مدرسه و مسجد بیدآباد بخاک سپرده شد "

باقر خواست باو کمک مالی بنماید قبول ننمود \*

جناب ملاحسین آن رساله را نزد جناب سید رشتی فرستاد و جناب سید از وصول نامه جناب ملاحسین نهایت مسرت را یافته جوابی در نهایت تکریم بایشان مرقوم داشت و آن نامه بشرح ذیل است :

طیاب  
صحيفة الأشتیاق بشرف مطالعه جناب مستطاب قدوة الأ  
عالمی فهامی مخدمی آخوند ملاحسین بشرویه سلمه الله  
تعالی مشرف شود ۸۶۴۲  
السَّلامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ \*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَخْدُومٌ مُعْظَمٌ مُفَخَّمٌ مَرَّاسِلُهُ  
دوستی مواصله آن برادر مهربان را جناب مستطاب قدوة  
الأطیاب کَهْفُ الْحَاجِّ حَاجِ سَيِّدِ مُحَمَّدٍ رَسَانِيدَنْدٍ وَ لِسَاناً  
آنچه گفتنی بود گفتند جزاکم الله عن هذه الفرقة المحقة خيراً  
اظهار حق کردی و کسر صولت باطل نمودی همین عمل افضل  
است برای شما از جمیع طاعات و عبادات و قربات زیرا که کل  
آنها فروع و توابع این اصل اصیل است الحمد لله حق  
سبحانه و تعالی ببرکت مولا نا صاحب الزمان عجل الله فرجه  
و روحی له الفداء این تائید و نصرت فرمود لَا تَخَفْ كُنْ ثَابِتٌ  
الْجَاشِ غَيْرِ خَائِفٍ وَلَا خَاشٍ فَإِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا حَقٌّ  
هر چند انصارش قلیل است از این خلیق منکوس معکوس و لکن  
حق سبحانه و تعالی با اوست إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا



وَالَّذِينَ هُمْ يُحْسِنُونَ وَاللَّهُ مَعَ الْمُحْسِنِينَ وَ الْمُحْسِنِينَ وَاللَّهُ  
الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ثَابِتِينَ يَأْتِي صِرَاطَ وَمُعْتَكِفِينَ تَحْتَ آيِنِ  
فَسَطَاطٍ مِيْبَاشِنْدُ فَإِذَا كَانَ اللَّهُ تَعَالَى مَعَكُمْ فَجَمِيعُ الْمَبَادِي  
الْعَالِيَةِ مَعَكُمْ فَرَسُولُ اللَّهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأئِمَّةُ الظَّاهِرُونَ  
سَلَامُ اللَّهِ وَصَلَوَاتُهُ عَلَيْهِمَا وَعَلَيْهِمْ مَعَكُمْ فَأَنْتُمْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ  
أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ .

چه غم دیوار امت راکه دارد چون تو پشتیبان

چه خوف از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا خَيْرًا نَصَارًا وَآمِدُوا أَعْدَائِكُمْ بِالْوَرَعِ وَ أَمَا رَجُوعٌ

باصفهان بسیار خوب است نظر بمقدمات مذکوره باکمال ورع

و تقوی و حفظ لسان از چیزی که منشاء تشبث للذین یتبعون

مانشابه منه ابتغاء الفتنه نباشد شمارا بخدا سپردم

و التماس دعا و زیارت تحت آن قبه منوره دارم و شوق ادراک

عنه بوسی آن امام مظهر اعظم از حد حصر است بجمیع

دوستان عصر سلام برسانید و السلام علیکم و رحمة الله وبرکاته .

جناب سید در محضر تلامیذ خود هردو نامه را قرائت

نموده از مقامات روحانی و استعداد سرشار روحانی او تعریف

و تمجید فرمود بطوریکه حاضرین تصور کردند که موعود منتظری

که همه را برای درک ایام او مستعد میفرمود جناب ملاحسین

میباشند .

خلاصه جناب سید بالطافت بیان و رعایت حکمت

حجبات ناس را مرتفع و نفوس را برای درک ایام ظهور که خیلی

نزدیک بود آماده و مستعد میفرمود و پیوسته بشاگردان تذکر میداد که موعود منتظران را جابلقا و جابلسا نخواهد آمد بلکه الان او موجود است در بین شما و او را با چشمهای خود می بینید ولی او را نمی شناسید و چون از علائم او صحبت میداشت میفرمود او از عنرت رسول الله و از بنی هاشم است او در سن جوانی است + علم او الهی است نه اکتسابی + علم من نسبت بعلم او مانند قطره ایست بالنسبه بدریا + او جوان و متوسط القا می باشد و از استعمال دخان در کنار است و در نهایت تقوی و ثبات و استقامت است + بعضی از تلامیذ گمان نمودند که صاحب این علامات کسی جز خود جناب سید نیست یکی از آنها این اعتقاد خود را اظهار داشت و بسختی مورد خشم استاد بزرگوار واقع شد بطوریکه میخواست او را از ردیف تلامیذ و حوزه درس خود اخراج نماید ولی آن شخص توبه نموده طلب عفو و بخشش نمود و مورد عفو استاد قرار گرفت . جناب ملا محمد نبیل زرنندی در تاریخ خود حکایتی از قول شیخ حسن زنوزی که خود در زمره پیروان جناب سید و از جمله نفوسی بود که معتقد شد که خود آن جناب همان موعود منتظر میباشند روایت مینماید که در صبحگاه روزی باتفاق سید و ملا نوروز نام که گماشته جناب سید بود بملاقات حضرت اعلیٰ که در آنوقت در کربلا بسر میبردند نائل آمدند و شرح این مطلب در جای خود خواهد آمد

جناب سید در آثار قلمی خود مانند شرح قصیده (۱) و شرح خطبه طُنَجِيه (۲) با عباراتی بس لطیف در باره معرفت مظهر ظهور الهی تلویحاً اشاره بنام حضرت باب و حضرت بهاء الله نموده و بانقضای اجل شریعت اسلام و انتهای دوره آن بعد از تکمیل قرن دوازدهم از قرون هجریه اخبار فرموده است در خطبه اولیه و دیباچه کتاب شرح قصیده چنین مندرج است :

« الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي طَوَّرَ دِيْبَاجَ الْكَيْنُونَةِ بِسِرِّ الْبَيْنُونَةِ بِطَرَازِ النُّقْطَةِ الْبَارِزِ عَنْهَا الْهَاءُ بِالْأَلْفِ بِلَا أَشْبَاعٍ وَلَا انْشِقَاقٍ . . . . »

(۱) در زمان سلطان محمود خان ثانی پادشاه عثمانی قطعه شی از پوشش قبر حضرت رسول اکرم برسم ارمغانی متبرک برای مرقد امام موسی الکاظم در کاظمین فرستاده شد باین مناسبت عبد الباقي العمري قصیده لامیه را در مدح امام همام ساخته تقدیم علیرضا پاشا والی بخداد نمود و والی مزبور از جناب سید رشتی تقاضا نمود شرحی بر این قصیده مرقوم دارند جناب سید تقاضای او را اجابت نموده کتابی در شرح آن تالیف فرمود که غالباً مطالب مندرجه شرح حقایق و روح تعلیمات و معارف شیخ است که جناب سید در آن ایام انتشار میدادند و باین وسیله بسیاری از حجات ناس را خرق فرموده است و این کتاب معروف گردیده به شرح قصیده \*

(۲) خطبه طُنَجِيه از خطب مشهور حضرت علی بن ابیطالب امیرالمومنین است که در بین کوفه و مدینه ادا فرموده و تسمیه آن باین نام توجه بمعنی این کلمه است یعنی خلیج عمیق که ظاهر آن آب صاف و باطن آن بسیار عمیق است و خواننده را از سوء ظن و شك و تردید بر حذر میدارد \*

( نقل بمعنی از کتاب مشارق انوار الیقین )

که اشاره بنام مبارک ( بهاء ) است \*

و نیز در همین کتاب میفرماید :

« فَلَمَّا تَمَّتِ الْمِائَةُ الثَّانِيَةَ عَشْرَةَ وَتَمَّتِ الدَّوْرَةُ الْأُولَى الْمُتَعَلِّقَةَ بِالظُّوَاهِرِ  
 لشمس النبوة والأثنتا عشرة دورة لقمر الولاية من حيث التبعية <sup>فتمت</sup>  
 الدورة وتمت مقنضياتها والكرة الثانية والدورة الأخرى لبيان  
 احكام ظهور البواطن والأسرار المخفيات والمخبيات تحت الحجب  
 الأستار وعبارة أخرى الدورة الأولى لشمس النبوة كانت لتربية الأبدان  
 والأرواح المتعلقة بهامثال الجنين في بطن الأم والكرة الثانية  
 لتربية الأرواح القادسية والنفوس المجردة الغير المرتبطة بالأجساد  
 مثاله تربية الأرواح بالتكليف في هذه الدنيا فلما تمت الدورة الأولى  
 لشمس النبوة التي هي متعلقة بتربية الظواهر التي هي مقتضى ظهور اسم  
 محمد انت الدورة الثانية لشمس النبوة لتربية البواطن والظواهر  
 في هذه الدورة تابعة كما ان الدورة الأولى لتربية الظواهر والبواطن  
 كانت تابعة فكانت هذه الدورة الثانية فيها اسم رسول الله الذي  
 في السماء وهو احمد فكان المروج والرئيس في رأس هذه المائة  
 المسمى يا حمد ولا بد ان يكون من اعذب ارض واحسن هواه »  
 یعنی چون صد سال دوازدهمی سرآمد و دوره اولی که متعلق  
 به ظواهر بود از برای شمس نبوت و دوازده دوره بالتبع از برای  
 ضمیر و لاییت بانجام رسید لهذا دوره اولی تمام شد و مقنضیات  
 آن دوره نیز انقضا یافت و گره ثانیه و دوره آخری از برای

بیان احکام و ظهور بواطن و اسرار است و بروز حقایق مخبیه  
 تحت حجب و استار ( مقصود حضرت سید قدس الله روحه  
 بطون آیات قرآنیه و سائر صحف سماویه است که ترقی عقول  
 بشر و تقدم نوع انسان و بروز و ظهور نتایج آن در عالم ظاهر  
 تابع کشف این معانی و ظهور این مفاهیم بود و آن بحکم آیه  
 کریمه "هل ينظرون إلا تأويله يوم يأتي تأويله يقول الذين  
 نسوه من قبل قد جاءت رسلنا بالحق" و آیه مبارکه "هل  
 كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه ولما ياتيهـم تأويله " چنانکه  
 سابقاً مفصلاً و مشروحاً ذکر شد و موقوف بود بظهور قائم آل محمد  
 و قیام روح الله جلّ ذکرهما و عزّ اسمهما ( و عبارت اُخری  
 دوره اولی شمس نبوت از برای تربیت ابدان و ارواح متعلقه  
 بآن بود و مثل آن مثل جنین است در بطن ام و کره ثانیه  
 از برای تربیت ارواح مقدّسه است و نفوس مجرّده غیر مرتبطه  
 باجسام و مثل آن مثل تربیت ارواح است هنگام بلوغ بتکلیف  
 در این دنیا پس چون دوره اولی شمس نبوت که متعلق  
 بظواهر بود باقتضای اسم محمد سرآمد دوره ثانیه شمس  
 نبوت که متعلق است بتربیت بواطن فرا رسید و ظواهر در این  
 دوره تابع بواطن است چنانکه در دوره اولی بواطن تابع  
 ظواهر بود و در این دوره اسم رسول الله صلّی الله علیه و آله  
 و سلّم همان اسم سماوی آن حضرت احمد خواهد بود چنانکه  
 اسم مروج این ماه اُخری نیز احمد بود و ناچار است که

صاحب دوره ثابیه از خوشترین ارض من حیث العذوبیه  
 ظهور فرماید و از بهترین هوامن حیث اللطافه طلوع نماید "   
 ( نقل از کتاب فرائد )

در این قسمت اشاره بظهور حضرت نقطه اولی در شیراز که  
 دارای بهترین آب و هوا است میفرماید \*  
 و در شرح خطبه طتنجیه صفحه ۱۸۰ جناب سید چینی  
 میفرماید :

« وَقَدْ أُشِيرُ إِلَى هَذَا الْمَعْنَى الْوَائِدِ الْمُنْكَسِ فِي آخِرِ الْأَسْمَاءِ الْأَعْظَمِ ﴿۱﴾  
 فَإِنَّ الْوَائِدَ وَالْأَيْفَ قَائِمٌ فِي الْوَسْطِ فَالْأُولَى إِشَارَةٌ إِلَى الدُّنْيَا لِأَنَّهَا  
 خُلِقَتْ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَالثَّانِيَةِ إِشَارَةٌ إِلَى الْآخِرَةِ لِأَنَّهَا كَذَلِكَ وَالْأَيْفُ  
 الْقَائِمُ بَيْنَهُمَا مَا إِشَارَةٌ إِلَى الْقُطْبِ الْقَائِمِ عَلَى نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهَذَا  
 الْقُطْبُ لَيْسَ هُوَ ذَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِمَكَانِ الْاِقْتِرَانِ وَالْاِرْتِبَاطِ فَوَجِبَ أَنْ  
 يَكُونَ ظَهْرُهُ بِفَعْلِهِ وَذَلِكَ الظُّهُورُ الْفَعْلِيُّ مَا تَحَقَّقَ الْآفِي إِشْرَافًا لِخُلُقِ  
 وَاِكْرَمًا وَاعْظَمًا وَلَيْسَ هُوَ الْاِحْتِمَادُ وَعَلَى الْاَوَّلِ مَقَامِ الْأَجْمَالِ  
 وَالثَّانِي مَقَامِ التَّفْصِيلِ فَصَحَّ مَا ذَكَرْنَا قَوْلَهُ أَنَا النَّاطِرُ فِي الْمَغْرِبِ الْمُشْرِقِينَ »  
 و در این جا اشاره به شش دوره از آدم تا خاتم و الف قائمه  
 که ظهور حضرت اعلی قائم موعود و اشاره به شش دوره ظهور  
 بعد از قائم است که ظهور جمال مبارک میباشد که از جهت  
 عظمت مساوی شش ظهور قبل است \*  
 یکی از حوادثی که در زمان جناب سید واقع شد شورش  
 اهالی کرمانلا بتحریر و اغوای پیشوایان و علمای مذهب شیعه

برضد اولیای دولت عثمانی بود که روزهشتم ذیحجه از سال ۱۲۵۸ هجری مطابق با سال ۱۸۴۲ میلادی صورت گرفت و این بلوا و شورش در حقیقت دسیسه‌ئی بود برای بدنام کردن جناب سید و بیروانش که از طرف سید ابراهیم قزوینی و سایر علمائیه شده بود \* سردار سپاه عثمانی نجیب پاشا در اینموقع از جناب سید کاظم رشتی تقاضا نمود که مردم را نصیحت نموده و از این عمل ناهنجار که شورش بر علیه دولت بود باز دارد جناب سید هم رؤسای آنها را خواسته با نصایح مشفقانه دلالیت بخیر و صلاح فرمودند که از این انقلاب و شورش که بپا کرده بودند دست بردارند \* آنها نیز از بیانات جناب سید متأثر شده مایل بودند که مردم این رویه را ترک نموده و عقب کار خود بروند ولی باز علمای مذهبی آنها را تشویق به پایداری نموده و اعتنائی به نصایح جناب سید نکردند و حتی یکی از آنان خوابی را بر مردم نقل نمود که یکی از اولیای الهی با او گفته است مقاومت کنید فاتح خواهید شد \* بنابراین مردم تهیج شده بر لجاج و پایداری خود افزودند و چون کار باینجا کشید نجیب پاشا به سپاه خود فرمان حمله و قتل عام ساکنین شهر را داد و ضمناً اعلام کرد که فقط منزل جناب سید مأمن و مصون از هرگونه تعرضی است و هر کس بآنجا پناه برد در آمان و آمان خواهد بود \* چون سپاهیان برای سرکوبی شورشیان دروازه شهر را خراب کرده وارد شدند اکثر

مردم را از دم تیغ گذرانیدند حتی کسانی که بمقامات مقدسه پناه برده بودند کشته شدند فقط منزل جناب سید و بیوت مجاور که پیروان سید اجتماع نموده بودند و کسانی که خود را در پناه او آورده بودند مصون و محفوظ ماندند. این واقعه جمعی که عده آنها را بالغ بر نه هزار و بعضی بیست هزار نفر گفته اند بقتل رسیدند \*

این واقعه که به تحریک و تهییج عده شی از علمای شیعه حادث شد در حقیقت غضب الهی بود که مخالفین جناب سید بسزای اعمال ناروای خود رسیده و بمقام و موقعیت جناب سید پی برند \*

جناب سید در اواخر ایام حیات خود گاهی بصراحت و گاهی با اشارات لطیفه پیروان خود را موعظه میفرمود که زنهار زنهار غرور دنیا شمارا نفریبد مبادا خداوند را فراموش کنید و بر غرور شما افزوده شود \* بر شما لازم است که دنیا و لذات آنرا ترک نموده و بجستجوی مطلوب و مقصود قلبی من و خودتان بر آئید خود را از دنیا برکنار نموده در پی پیدا کردن مطلوب حقیقی متفرق شوید و با کمال تضرع و ابتهال از خدا بخواهید که شمارا هدایت و راهنمایی نماید \* در عزم خود سستی روا ندارید تا بیا بید آنکسی را که در پس پرده عظمت و جلال مخفی است \* و مواظبت و مراقبت در اعمال خود داشته باشید تا او بفضل خود شمارا راهنمایی نماید و بر شما منت بگذارد بمعرفت خود \* ثابت و راسخ باشید تا در زمره پیروان و ناصران



امرقائم موعود در آئید • خوشابحال کسانی که شریعت شهادت  
در سبیل او بنوشند و خداوند بگوید بدارد کسانی را که غروب  
کوکب هدایت و ظهور شمس حقیقت الهیه را به بینند • مایوس  
ونا امید نشوید • زیرا بعد از حصول نفخه اولی که جنیع اهل  
ارض منصعق میشوند بزودی نداء دیگر که سبب حیات عالم  
خواهد شد بلند خواهد گردید • برآستی میگویم بعد از قائم  
قبوم ظاهر خواهد شد • و پس از غروب کوکب اول شمس جمال  
حسینی عالم را روشن خواهد نمود در آنوقت سرکلمات شیخ  
آشکار خواهد گردید • ترجمه (نقل از مطالع الانوار)

جناب سید هر سال در ماه ذی القعدة از کربلا عازم  
کاظمین میگردد و برای روز عرفة بکربلا مراجعت میکرد از  
اینجهت در اوائل ماه ذی قعدة از سال ۱۲۵۹ قمری که  
آخرین سال حیات ایشان بود بکاظمین سفر فرمود و روز  
چهارم بمسجد برآه رسید این مسجد در بین بغداد و  
کاظمین واقع است • اول ظهر بود مؤذن راد ستور فرمود که  
برای نماز ظهر اذان بگوید • جناب سید زیر درخت خرمائی  
که در جلوی مسجد بود ایستاده بودند ناگهان مرد عربی  
رسید و با جناب سید معانقه نمود و گفت مدت سه روز است  
که من گوسفند ام را در نزدیکی این جا میچرانم در عالم رؤسا  
حضرت محمد را دیدم که بمن اینکلمات را فرمود " ای چوپان  
کلمات مرا بشنو و بخاطر بسیار زیرا این کلمات ودایع الهیه

است که بتومیسپارم اگر باین امانت وفا کردی اجر عظیمی خواهی داشت و اگر سستی رواداری بعد از شدیدی خواهی رسید در نزدیکی این مسجد توقف کن \* در روز سوم یکی از فرزندان من که نامش سید کاظم است به همراهی دوستانش بزودی اینجا خواهد آمد و در وقت ظهر زبر این درخت خرما خواهد ایستاد بمجرد آنکه او را دیدی سلام مرا برسان و از قول من باو بگو خوشحال باش که ساعت فراق تو رسیده است پس از زیارت کاظمین و بازگشت بکربلا سه روز خواهد گذشت و در بوم عرفه بسوی من پرواز خواهی کرد و زمان زیادی نخواهد گذشت که حق ظاهر میشود و جهان را بنور جمال خود روشن خواهد کرد "

جناب سید چون این مطلب را از آن چوپان عرب شنید تهمی نموده فرمود شکی نیست که رؤیای تو رؤیای صادقه و صحیح است \* پیروان جناب سید از شنیدن این رؤیا خیلی محزون شدند \* بآنها فرمود آیا نمیخواهید که من بروم و موعود منتظر و مولای شما ظاهر شود ؟

باری جناب سید بکربلا مراجعت نموده در بستر نفاخت و کسالت آرمید و همانطوریکه در رؤیای آن شخص اعرابی بایشان مژده داده شده بود سه روز گذشت و در روز عرفه از سال ۱۲۵۹ قمری در سن شصت سالگی رحلت فرموده و روح مقدسش بجهان دیگر شتافت \* قبر شریفش در حرم سید الشهداء است و در روز تشییع جسد شریفش در

کریلا از کثرت جمعیت رستناخیزی برپاشده بود وهمان منزلی  
که پناهمگاه اهالی درموقع هجوم عساکرعثمائی برشهر بود  
محل اندوه و احزان فراوان جهت اصحاب و پیروان آنشخص  
بزرگوارگردید • رحمة الله علیه رحمة واسعة •

( ترجمه نقل از مطالع الانوار )

—————

شیراز پرغو غاشد دست از فتنه چشم <sup>خوشت</sup> ترسم که آشوبی عجب برهم زند شیراز را  
(سعدی، ص ۵۲ کلیات سعدی)

## ۴- «حضرت باب»

در نیمه اول از قرن سیزدهم اسلامی و اوائل قرن  
نوزدهم میلادی در شهر دارالعلم شیراز در خانواده ثنی  
اصیل و شریف از سادات حسینی طفلی بوجود آمد که بنام  
مبارک "علیمحمد" که ترکیبی از نام نبی و ولی است  
نامیده شده و مصداق بیان ذوالأسمین الأعلین گردید \*  
و این طفل پس از طی ایام صباوت و وصول به مرحله شباب باراده  
الهیة پرده از سرائر ضمیر مبارکش برداشته شد و بامر  
عظیمی مبعوث و بالقاب شامخه کریمه ملقب گردید که از جمله  
آنها نقطه اولی ، رَبِّ اَعْلٰی و بِاَبِّ اللّٰهِ الْاَكْرَمِ در بین خواص  
وعوام اشتهار یافت \*

والد ماجد آنحضرت جناب آقا سید محمد رضا از تجار  
محترم شیراز فرزند آقا سید ابراهیم ابن آقا سید فتح الله  
و والده ماجده آنحضرت مسماة به فاطمه بیگم بنت آقا میر  
سید محمد حسین ابن میرسید زین العابدین ابن میرسید  
محمد و سلسله نسب والدین آنحضرت منسوب بخاندان رسا  
و طهارت و بچند واسطه بحضرت امام حسین بن علی  
علیه السلام میرسد \*

در رساله بین الحرمین چنین نازل گشته :

« قُلْ إِنَّ اسْمِي مُحَمَّدٌ بَعْدَ كَلِمَةِ الْعُلَىٰ وَإِنَّ اسْمَ أَبِي بَعْدَ ذِكْرِ مُحَمَّدٍ كَلِمَةُ الرَّضَا قَدْ كَانَ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَسْطُورًا وَإِنَّ اسْمَ جَدِّي فِي كِتَابِ اللَّهِ إِبْرَاهِيمَ وَإِنَّ اسْمَ أَبِي بَعْدَ كَلِمَةِ نَصْرِ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ ( فَتَحَ اللَّهُ ) قَدْ كَانَ مَكْتُوبًا » انتهى اشاره بآیه قرآن ( نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ )

از منسوبین پدری آنحضرت که در بین مردم ایران و شیعیان جهان شهرت تامه دارند جناب حجة الاسلام حاجی میرزا حسن شیرازی مجتهد اعلم و بزرگ عالم تشیع است که پس از فوت جناب شیخ مرتضی انصاری مورد توجه تمام شیعیان واقع و بمقام اعلمیت در بین همه علما شناخته شدند فتوای ایشان در مورد قرارداد کمپانی رژی در سال ۱۳۰۹ و تحریم استعمال تنباکو در ایران معروف است ایشان پسر عموی جناب آقا سید محمد رضا میباشند .

در کتاب فارسنامه ناصری جلد ثانی از تالیفات حاجی میرزا حسن فسائی در شرح حال ایشان چنین مذکور است :

(( جناب مستطاب فخرالا نام حجة الاسلام حاجی میرزا محمد حسن شیرازی فرزند میرزا محمود حسینی شیرازی الاصل خوش نویس که کسی بعد از میرعماد نسخ نستعلیق نویسن این خط را چون او ننوشت و شاهد این خط سنگ مزار مرحوم آقاهاشم در صحن تکیه خواجه حافظ است . در سال ۱۲۳۰ در شیراز متولد گشته و تحصیل کمالات علمیه را در

شیراز فرموده و در سال ۱۲۴۸ از شیراز باصفهان رفت—  
و تکمیل، علوم عقلیه و نقلیه را نموده پس بعتبات عالیات مشرف  
و سالها در خدمت علما و مشایخ تعلّم نموده و بعد در حوزه  
درس طلاب علوم را بهره مند مینمود و در سال ۱۲۸۸ بمکه  
معتلمه و مدینه طیبه مشرف گردید و بعد در شهر سُرْمَن  
رأی توطن اختیار نموده و امور شرعیّه را رتق و فتق مینمایند))  
و اجمالاً درباره شرح حال جناب میرزای شیرازی  
مذکور است که بعد از تکمیل مقدمات تحصیل متداوله زمان  
در شیراز باصفهان رفته و در حوزه درس سید حسن مدرس  
و حاجی کلباسی مشغول تکمیل تحصیلات خود گشته و در سال  
۱۲۵۹ هجری به نجف اشرف مسافرت نموده و در حوزه های  
علمیه وقت حاضر گشته و مقام اجتهاد ایشان مورد تصدیق  
شیخ محمد حسن صاحب کتاب جواهر الکلام و معروف بشیخ  
الطایفه واقع گشته و مدتی نیز در محضر شیخ مرتضی انصاری  
تلمذ نموده اند و بعد از وفات شیخ که در شب هیجدهم  
جمادی الثانی سال ۱۲۸۱ هجری واقع گردید در آن ارض  
بتدریس اشتغال یافته و شیخ محمد تقی شیرازی از تلامیذ  
ایشان بوده و جناب شیخ الرئیس شاهزاده ابوالحسن میرزا  
از محضر ایشان استفاده کرده است \* ایشان در بین علما  
معروف به میرزای مُجَدِّد بوده است زیرا مذّهب جعفری را از  
نو تجدید نموده و در امور سیاسیه هم بینا و دانا بوده است  
در سال ۱۲۹۱ از نجف بسامره آمده و در آن شهر رحل

اقامت افکنده و محل رجوع جمیع شیعیان عالم بوده اند تا روز ۲۴ شهر شعبان از سال ۱۲۱۲ هجری در سن هشتاد و دو سالگی رحلت نموده و جنازه ایشان با احترامات فوق العاده در نجف اشرف مدفون گردید \*

یکی دیگر از منسوبین پدری حضرت اعلی حجة الاسلام حاج سید جواد امام جمعه کرمان است که مرجعیتی تامسه داشته و در بین مردم نافذ الحکم بوده است و او پسر عموی دیگر جناب آقا سید محمد رضا والد آنحضرت است و طبق مندرجات تاریخ نبیل زرنندی در همان سال اول ظهور مبارک که جناب قدوس از طرف حضرت اعلی مامور عزیمت بکرمان و اعلان امر مبارک گشت پس از ورود بکرمان بمنزل جناب حاج سید جواد وارد شدند و ایشان کمال احترام را نسبت بجناب قدوس رعایت نموده و بامحبتی زائد الوصف از ایشان پذیرائی نمود بطوریکه سبب تحریک حس حسادت شاگردان حاج محمد کریم خان گزده<sup>۵</sup> نزد خان مذکور شکایت نمودند و او دستور اخراج جناب قدوس را بحکومت محل داد ولی بواسطه نفوذ جناب حاج سید جواد کاری از پیش نبرده تا چارسکوت اختیار نمود و جناب قدوس شرح ایمان خود و همراهی و ملازمت در حضور آنحضرت را در سفسر حج و سایر وقایع را بجهت جناب حاج سید جواد حکایت نموده و حرارت ایمان در قلب ایشان ایجاد گردید \* ولی ایمان خود را برای خدمت بامر و حفاظت احبا از شر اعدا محفوظ و مکتوم داشت \*

و دیگر از منسوبین پدری جناب آقا میرزا زین العابدین  
والد جناب آقا میرزا آقا افغان است ایشان فرزند حاج میرزا سید  
محمد عموی جناب آقا سید محمد رضا بوده اند .

جناب آقا میرزا زین العابدین در ایام توقف حضرت بهاء الله  
در بغداد اجازه تشرف خواسته و باتفاق فرزند خود آقا میرزا  
آقا مشرف گشته اند .

این لوح مبارک بعد از عکا بافتخار ایشان نازل گشته است :  
الْأَقْدَسُ الْأَمْعُ الْأَجْمَى .

هَذَا كِتَابٌ مِنْ لَدَى الْقَيُّومِ إِلَى الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ الْمُهَيَّمِينَ الْقَيُّومِ  
لِيَجْذِبَهُمْ سَكْرَ خَمْرِ الْعِرْفَانِ فِي أَيَّامِ الرَّحْمَنِ وَيُنْطِقَهُمْ بِذِكْرِهِ بَيْنَ  
مَلَأَ الْأَكْوَانَ طُوبَى لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ يَتَّبِعِي لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَكُونَ  
نَاطِقًا بِذِكْرَتِهِ وَذَاكِرًا بِهَذَا الذِّكْرِ الَّذِي بِهِ أَضَاءَ وَجُوهُ الَّذِينَ  
أَقْبَلُوا إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْمَحْبُوبِ لَا تَحْزَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ رَبَّكَ مَعَ  
الَّذِينَ أَقْبَلُوا إِلَى الْوَجْهِ سَوْفَ يَجِدُونَ أَنْفُسَهُمْ فِي أَعْلَى الْمَقَامِ إِنَّهُ  
لِمَقَامٌ مَحْمُودٌ لَا تَيْأَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ إِنَّهُ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ  
بِسُلْطَانٍ مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْحَقُّ عَلَّامُ الْغُيُوبِ إِذَا وَجَدْتَ  
حَلَاوَةَ الذِّكْرِ وَآلَ وَجْهَكَ شَطْرًا لِلَّهِ الْمُهَيَّمِينَ الْقَيُّومِ قُلْ لَكَ الْبَهَاءُ  
وَلَكَ الشَّاءُ يَا أَيُّهَا الْمَسْجُونُ أَنْتَ الَّذِي نَاحَتْ بِضُرِّكَ سُكَّانُ  
مَدَائِنِ الْفِرْدَوْسِ وَفَرَعَ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ «

و دیگر از منسوبین پدری . جناب آقا میرزا علی اکبر  
پسر عموی حضرت اعلی است که در ردیف مومنین و مخلصین



قرار گرفته و ازد و ستان و اراد تمندان جناب میرزا اسد الله دیان<sup>و</sup> بود و عاقبت او را بد ستور یحیی ازل در بغداد شهید نمودند .  
در لوح شیخ درباره او حضرت بهاء الله میفرمایند :  
" ... این مظلوم که دارای خزینه علم الهی بود ( جناب دیان ) مح جناب میرزا علی اکبر از منتسبین نقطه علیه بهاء الله و رحمته و جناب آقا ابوالقاسم کاشی و جمعی دیگر فتوای میرزا یحیی کل را شهید نمودند "

و همچنین در لوح مبارک دیگر که در کتاب اشراقات صفحه ۴۸ مندرج است درباره او چنین میفرمایند :  
" کذلک جناب میرزا علی اکبر را فتوی بر شهادت دادند و شهیدش نمودند "

و حضرت اعلی در توفیقی خطاب بوالده ماجده نام او را ذکر میفرمایند :

" در هر حال اسباب فضل وجود الهی بوده و هست محزون نباشید مدتی قبل میرزا علی اکبر روانه بود صحیفه و دعا های اهل بیت را فرستادم "

دیگر از منتسبین میرزا محمد حسین خاله زاده جناب آقا سید محمد رضا والد مبارک است جناب حاج میرزا محمد تقی وکیل الحق در شرح حال خود و منتسبین از ایشان و میرزا علی اکبر باین عبارت یاد مینمایند :

"...ویکی دوهم از سلسله والد حضرت بودند  
میرزا محمد حسین خاله زاده که شاید اولادی  
باقی باشد ویکی هم مرحوم میرزا علی اکبر که در  
بغداد شهید شد"

و در نامه دیگر مرقوم داشته اند :

"و مرحومان میرزا محمد حسین که یزد آمده فوت

شد و مرحوم میرزا علی اکبر که در بغداد شهید شد"

و اما منسوبین آنحضرت از طرف والده مکرمه حضرات

خال اکبر جناب حاج میرزا سید محمد و خال اعظم جناب حاج  
سید علی و خال اصغر جناب حاج میرزا حسن علی برادران و

آنحضرت میباشند و اولاد و احفاد آنان عموماً بنام و لقب

افغان در بین ناس مشهور و معروف هستند .

و نیز جناب میرزا سید علی عموی والده آنحضرت و پدر

سرکار خدیجه بیگم حرم مبارک حضرت اعلی میباشند . برادران

حرم مبارک نیز با اولاد و احفاد آنان نیز بنام افغان مشهورند .

و همچنین اخت حرم و فرزندان ایشان که بنام افغان

مشهور و در کتاب ( خاندان افغان ) مشروحاً معرفی گردیده اند

جناب میرسید محمد حسین پدر والده مبارک و جناب

میرسید علی پدر حرم مبارک هر دو فرزند جناب میرسید

زین العابدین ابن میرسید محمد بوده اند که بچند واسطه

با امام همام حضرت امام حسین سید الشهداء میرسند .

## ۵ - تولد حضرت باب

تولد مبارك حضرت باب واقع شده است در شب اول ماه محرم از سال ۱۲۳۵ هجری مطابق با روز ۲۰ ماه اکتبر از سال ۱۸۱۹ میلادی .

در رساله بین الحرمین که از آثار قلمی آنحضرت در سفر که معظمه و در جواب سئوالات میرزا محیط کرمانی است درباره تاریخ تولد خود چنین میفرمایند :

«قُلْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَنْ اسْمَعُوا حُكْمَ بَقِيَّةِ اللَّهِ مِنْ لَدُنْ عَبْدِ عَلِيٍّ حَكِيمٍ  
وَإِنَّهُ لَعَبْدٌ قَدْ وُلِدَ فِي يَوْمِ أَوَّلِ الْمُحَرَّمِ مِنْ سَنَةِ خَمْسٍ وَثَلَاثِينَ مِائَتِينَ  
بَعْدَ الْأَلْفِ (۱۲۳۵) فِي كِتَابِ اللَّهِ لِمَسْطُورٍ»

محل تولد مبارك در بالاخانه منزل مسکونی جناب میرزا سید علی عموی والده بوده است .

در این مقام نکته ایست که باید توضیح داده شود و آن این است که با وجود منزل پدری آنحضرت که الان بنام بیت مبارك معروف و زیارتگاه اهل بها است چگونه است که تولد مبارك در این خانه واقع شده این مطلب را جناب متصاعد الی الله حاجی میرزا حبیب الله افغان خادم بیت مبارك علیه رضوان الله چنین بیان مینمودند که قبل از تولد حضرت اعلی نوزادی که از ایهوبین محترم متولد گردیده بود باقی نمانده و فاصله چند روز گذشته بود در این مرتبه که آثار حمل نمود ارشد مصمم .

گشتند که هنگام تولد طفل محل را تغییر دهند زیرا اعتقاد عمومی بر این بود که در چنین موردی باید محل تولد را تغییر داد تا طفل نوزاد بماند \* باین جهت چون زمان وضع حمل فرا رسید والده آنحضرت را بمنزل عم خود جناب میرسیدعلی انتقال دادند و در این منزل است که آنحضرت چشم بدنیا گشود و باراده الهی باقیماند تا روشنی بخش جهان وجهانیا و چراغ دیده و دل آن خاندان گردیده و برای حمل امانت الهی آماده و مهیا گردد (۱)

---

(۱) والده محترمه حضرت اعلی در شیراز ساکن و پس از آنکه شهادت آنحضرت در تبریز واقع گردید و این خبر جانگداز شهرت یافت از شدت تائر و احتراق قلب که از این مصیبت عظیم داشتند طاقت نیاورده با اتفاق مبارک غلام باوفای آنخانواده رهسپار کربلا گشته و در آنجا مجاورت اختیار نمودند و تا آنزمان بمقام شامخ فرزند خود ایمان نداشتند تا جمال مبارک به بغداد نزول اجلال فرموده و بر حسب امر مبارک زوجه جناب حاج عبدالمجید شیرازی و جناب حاج سید جواد کربلائی بحضور ایشان رفتند تا با امر مبارک تبلیغ نموده و اصول ایمان را بآن مخدره کبری بیاموزند ایشان نیز با امر مبارک اعتراف نمودند و تا آخر قرن سیزدهم هجری در حیات بودند و در حال ایمان و شناسائی آن عظیم الهی که خداوند بایشان بخشیده بود از این عالم رحلت فرمود \*

حضرت اعلی در کتاب قیوم الاسماء سورة القراهه ۲۸ در باره والده محترمه خود میفرمایند :

(بقیه درص بعد)

با این شرح معلوم است که ابوبن محترم جز آنحضرت  
فرزندی نداشتند و این یگانه فرزند در بین افراد عائله  
مبارکه عزیز و گرامی بود و از همان اوان طفولیت آثاری از سکون  
و آرامش و منانت و جلال که علامات اولیه بروز و ظهور جمال  
و کمال الهی در ششون و احوال بود و نشانه شی از عظمت  
استقبال رانمودار مینمود در ناصیه آن طفل خردسال مشاهده  
میگردید که بهیچوجه متناسب با احوالات طفلی بآن سن و سال  
نبود و جناب آقاسید محمد رضا از مشاهده آن حالات شگفت  
دچار تحیر گشته و بر تعلقات قلبیش افزود همیشه \*

بقیه از صفحه قبل

« يَا أُمَّ الدَّكْرَانِ السَّلَامَ مِنَ الرَّبِّ عَلَيْكَ قَدْ صَبَرْتَ فِي نَفْسِ اللَّهِ  
الْعَلَى فَأَعْرَفِي قَدْرَ وَلَدِكَ كَلِمَةَ الْأَكْبَرِ فَإِنَّهُ مَسْئُولٌ فِي قَبْرِكَ وَيَوْمَ  
حَشْرِكَ وَأَنْتَ قَدْ كُنْتِ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ فِي اللَّوْحِ الْحَفِيفِ عَلَى أَيْدِي  
الذِّكْرِ مَكْتُوبًا »

حضرت بهاء الله در کتاب بدیع در باره آن مخدیره کبریا میفرماید  
« يَا قَوْمَ فَأَعْلَمُوا بِأَنَا قَدْ اصْطَفَيْتُنَا أُمَّ نَقْطَةِ الْأُولَى وَإِنَّهَا قَدْ كَانَتْ  
مِنْ خَيْرِ الْأُمَمِ لَدَى الْعَرْشِ مَذْكُورًا وَحُرِّمَ إِطْلَاقُ هَذَا الْأَسْمِ  
عَلَى غَيْرِهَا كَذَلِكَ رُقِيمٌ مِنْ قَلَمِ الْأَعْلَى فِي لَوْحِ الْقَضَاءِ الَّذِي كَانَ  
فِي كِنَانِ عَصْمَةَ رَبِّكَ مَحْفُوظًا وَإِنَّهَا لَخَيْرُ النِّسَاءِ وَبَعْدَهَا تَطْلُقُ عَلَى  
ضَلْعِ النُّقْطَةِ الَّتِي مَا خَرَجْتَ عَنْ حِضْنِ الْعِصْمَةِ وَمَا مَسَّتْهَا  
أَيْدِي النَّاسِثِينَ وَكَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرَ مَقْضِيًّا . . . . . الْيَوْمَ خَيْرُ النِّسَاءِ  
أُمَّ نَقْطَةِ الْأُولَى اسْتِ وَحُرِّمَ إِطْلَاقُ اسْمِ بَرَامَةَ اللَّهِ وَهَجْرَتِ بْنِ

اذن داده شده. اطلاق این اسم بعدها بر ضلع نقطه که در فارس ساکنند و از حصن ربانی خارج نشده اند.»

### ع - مکتب شیخ عابد

شیخ عابد نام اصلیش شیخ محمد ملقب به زین العابدین<sup>پن</sup> و او را شیخ انام نیز می‌گفتند و از جهت زهد و تقوایی که داشت به شیخنا و شیخ عابد هم شهرت داشت. او از پیروان جناب شیخ احمد احسائی بود و به علوم و معارف رائج زمان خود واقف و خطی نیکو داشت. مکتب خانه او در محلی معروف به قهوه اولیا<sup>۱</sup> بود (۱) و فقط اطفال بزرگان و اعیان شهر را می‌پذیرفت.

جناب آقا سید محمد رضا آنحضرت را در سنی قریب سه ۶ سال به مکتب خانه شیخ سپردند و در روز اول که ایشان فرزند دلبند خود را به مکتب آوردند جناب حاج میرزا سید علی خاں اعظم نیز حضور داشتند. شیخ بنا بر معمول مکتب داران (۱) قهوه اولیا خانقاهی بوده است برای عبادت و ریاضت مرتاضان و سالکان طریقت و در رویشان واقع در محله بازار مرغ نزدیک بمنزل جناب حاج سید علی خاں اعظم در این محل چند حجره و ایوان و قبرستانی بوده که تدریجاً خراب و ویران شده و در زیر بقعه کوچکی سه قبر دیده میشود که هر کدام سنگی بر روی آن نصب شده یکی از آن سه قبر متعلق است به درویشی که مشهور و معروف به اولیا<sup>۱</sup> بوده و از این جهت این محل معروف به قهوه اولیا گردید و بر روی سنگ قبر او چند بیت حک شده که بیت آخر آن تاریخ وفات اوست باین عبارت :

" بیک هفته پیش از وفات اولیا خودش گفت حشرش بود بارش و "

(بقیه در ص بعد)

طفل عزیز را نزد خود خوانده و عمه جزو را باز نموده و چون خواست کلمه ( بسم الله ) را بر زبان آنحضرت بگذارد ابتدا خود جمله بسم الله الرحمن الرحيم را ادا نمود و آن حضرت تکلیف نمود که عیناً آنرا بر زبان تلفظ نمایند . آنحضرت از معنی بسم الله سؤال فرمود . شیخ دچار حیرت شده گفت شما حالا طفلید موقع این سؤال نیست . آنحضرت با <sup>هستنی</sup> ولطافت کودکانه جواب فرمود کلمه ئی را که معنی آنرا ندانم چگونه بر زبان بیاورم . شیخ که از میچیک از اطفال و شاگردان خود چنین حرفی نشنیده بود دچار اعجاب و شگفتی گشت ولی در باطن و قلب خود احساس نمود که در ماوراء آن چهره تابناک که اکنون مانند نهالی تازه است حقائق مستور میباشد . و خود را کوچکتر از آن دانست که چنین طفلی را در مکتب خانه خود تعلیم دهد ولی جناب خال تعهد نمودند که آنحضرت مانند سایر اطفال مستمع بوده و معلّم را از خود راغی و خشنود سازند .

این حقیقت مستوره که در آنزمان مانند قوای مکنونه در بذر غائب از انظار بود و شیخ با قلب پاک خود در آن طفل عدیم المثال احساس کرده بود وقتی در عالم شهود چهره گشود و شیخ بالمعاینه مشاهده نمود که اسرار

---

بقیه از صفحه قبل :

که جمله ( حشرش بود یا رسول ) ماده تاریخ فوت اوست که میشود ۱۱۹۱ فعلاً این محل بواسطه احداث خیابان احمدی در ضلع شرقی آن قرار گرفته و مبدل به مسجد گشته است .

باطنی آنحضرت آشکارا اعلام گردید و در آن هنگام تفسیری  
مضمن حقایق و معانی متقن و متین در معنی ( بسم الله )  
از قلم معجز شیم آنحضرت صادر گردید و چون آن تفسیر در  
حضور جمعی از اصحاب اولیه تلاوت گردید و شیخ نیز از  
جمله حاضرین و استماع نمود اشک حسرت و مسرت از دیدگان<sup>نش</sup>  
جاری گردید. مفاظرات ایام تَقْوَلِیت آنحضرت را بیاد آورده و  
به تلمیذ خود ایمان آورده جزء مومنین و اصحاب اولیه آنحضرت  
قرار گرفت .

در فصل سوم از تاریخ نبیل زرنندی در شرح احوالات

آنحضرت چنین مذکور است :

|| جناب شیخ عابد که در نزد تلامیذ خود به شیخنا

معروف بود و از پیروان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتنی  
بود چنین حکایت کرده است که روزی از حضرت باب خوا<sup>ستم</sup>

که جمله اول قرآن بسم الله الرحمن الرحیم را بخوانند

فرمود تا معنی آنرا ندانم نمیخوانم من چنین وانمود کردم که

معنی آنرا نمیدانم بمن جواب داد که من معنی آنرا میدانم

اگر اجازه دهید بگویم و معنی آنرا با چنان بیان عجیبی اداء

نمود که مرا دهشت فرو گرفت . و در تفسیر کلماتِ **اللَّهِ** و **رَحْمَن**

و **رَحِيم** مطالبی فرمود که تا آنوقت نه شنیده بودم و نه میدانستم

هنوز شیرینی بیانش در مخیله من باقی است مجبور شدم ایشانرا

نزد جناب خال بازگردانم و برای حفظ این ودیعه الهیّه



بایشان سفارش کرده گفتم من خود را دارای چنان استحقاقی  
نمی بینم که چنین طفل عدیم المثالی درس بد هم اورا بسوی  
شما بازگردانیده و بشما میسپارم این طفل مانند دیگر اطفال  
نیست من در اوقوت و قدرت عجیبی می بینم که جز در صاحب  
الزمان در شخص دیگری نیست بر شما لازم است که اورا بکمال  
عنایت و محبت در منزل نگهداری نمائید و حقیقت این است که  
او هیچ احتیاجی به معلمینی مانند من ندارد •  
ولیکن جناب خال بآنحضرت تأکید نمود که به مکتب مراجعت  
کنند و مانند دیگر اطفال درس بخوانند و بهرچه معلّم میگوید  
گوش فراد دهند لذا بمکتب مراجعت نمودند ولی روح آنحضرت  
چنان قوتی از خود بروز میداد که روز بروز آثارش واضحتر  
و علائم حکمت و علم کد نیش آشکارتر میگردد •

## ۷- حکایاتی چند از آیام طفولیت حضرت علی

۱- جناب حاج سید جواد کربلائی از جمله نفوسی بود که حضرت اعلیٰ را در سن طفولیت و ایامی که بمکتب شیخ انام میرفته اند در منزل جناب خال زیارت نموده اند و شرح این ملاقات را که جناب ابوالفضائل گلپایگانی از خود ایشان مسموع داشته اند چنین مرقوم داشته اند :

"... و در شیراز در خدمت نقطه اولی جل ذکره در حینی که سن مبارکش هشت نه ساله بود شرفیاب گشتند میفرمود اول چیزی که از آنحضرت سبب انجذاب من شد این بود که روزی در شیراز خدمت حضرت خال مشرف بودم درست بخاطرم نیست کدام خال را میفرمود ولکن ظن غالب اینست که مقصودشان مرحوم حاجی میرزا سید محمد رحمة الله علیه بود میفرمود در تالاری نشسته و صحبت میداشتیم که از نمازخانه تالار صوت کودکی مسموع بود که بنمازخواندن اشتغال مینمود لکن اثری از صوت ظاهر میشد که سبب انجذاب و اهتزاز سامع میگشت \* پس از قلیل مدتی دیدم طفلی هشت یا نه ساله از نمازخانه بیرون آمد \* مرحوم خال فرمود همشیره زاده است \* و والدشان مرحوم شده است روزی دیگر نیز در بیت حضرت خال بودم که

دیدم آنحضرت از مکتب مراجعت نموده مشتی کاغذ در دستشان است • عرض کردم اینها چیست ؟ باصوتی آهسته و رقیق فرمود صفحات مشق من است •

۲- همچنین جناب ابوالفضائل مرقوم داشته اند :

" واین شیخ که در نظر هست که نام او را شیخ عابد می‌گفتند ولی در خاطر نمانده است که از که شنیدم مرحوم حاجی سید جواد از اود رصباوت حضرت اعلی و مراتب نورانیت و متانت و جمال و وقار آنحضرت حکایتها مینمود از جمله میفرمود :

حالات آنحضرت بوجهی بکودکان شباهت نداشت و بله و بازی مایل نبود و جز بدرس و مشق در مکتب با مردیگر مشغول نمیشد گاهی صبحها دیرتر بمکتب می‌آمد و چون حاضر میشد می‌گفتم چرا دیر آمدی چیزی نمیگفت • چند بار بعضی هم‌درسان او را فرستادم او را بیاورند که از وقت درس تعویق نیفتد • چون می‌آمدند از آن تلمیذ پرسیدم او را چه کار مشغول دیدی گفت دیدم در زاویه تالار نماز میخواند ، روزی از خانه آمد پرسیدم کجا بودی آهسته زیر لب گفت خانه جدم بودم چون صبحها غالباً دیر می‌آمد و معلوم شد کاری جز صلوٰة ندارد با و گفتم تو کودک نه ساله یا ده ساله هستی و هنوز ببلوغ نرسیده ای و بتکالیف مکلف نیستی برای چه اینهمه نماز میخوانی • باز آهسته فرمود میخواهم مثل جدم

بشوم ومن امثال این عبارت را حمل بر سادگی کودکان  
مینمودم "

۳— و نیز مرقوم داشته اند :

" و مثل این حکایت را مرحوم آقا سید محمد شیرازی که در  
سرای امیرد رطهران سالها سکونت داشت و بشغل  
صحافی مشغول بود و بیتشان در جوار بیت نقطه اولی  
بود از شیخ مَعْلَم حکایت میکرد . میفرمود در غالب ایام  
اعتدال هوا عادت تلامذه این بود که هر هفته یکی از  
ایشان استاد و تلامیذ را در یوم جمعه برای تفریح دعوت  
مینمودند . صبح میرفتند و غروب مراجعت میکردند . شیخ  
مَعْلَم گفته بود که در چنین اوقات که غالباً کودکان در باغ  
جز بتفریح و بازی اشتغال نمی جستند . آنحضرت غالباً  
ایشانرا غافل ساخته از آنها کناره میگرفت چون از آنحضرت  
جستجو مینمودند میدیدند در جای خلوتی در سایه  
درختان بنماز مشغول است "

باری جناب شیخ عابد در احوال و اطوار آنحضرت از آغاز  
ورود به مکتب متحیر و متعجب بود و چون خود شاهد و ناظر  
اخلاق و صفات آنحضرت در ایام طفولیت بود بارها ذکر کرده بود  
که بهیچوجه رفتار و احوال آنحضرت مشابهتی و مماثلتی با  
حالات و اطوار و صفات سایر اطفال نداشته است . بطوریکه  
همیشه با همسالان خود با رفت و محبت و خوشروئی رفتار  
میفرمود . و هرچه که با خود بمکتب خانه میآورد از خوردنی

ولوازم درس و مشق بسایر اطفال می بخشید . هرگز با اطفال  
کدورت و رنجشی حاصل ننمود و هیچیک از اطفال چنانکه  
عادت کودکان است از آنحضرت نزد شیخ شکایت ننمود . در  
درس و مشق خط بهمان گونه که معلم میداد میخواند و مینوشت  
و در همان بار اول درس خود را فرا گرفته محتاج به تکرار نمیشد  
و هرگز از معلم درباره درس خود غلط نپرسید و شیخ بفراسست  
در یافته بود که این طفل نورانی دارای چه استعداد عجیبی  
است و بارها بر زبان آورده بود که اگر این طفل دوره درس  
معمولی را به پایان رساند و در تکمیل آن بکوشد نخستین عالم  
زمان خود خواهد شد " ظهور الحق جلد ثانی  
مشاهده همین احوالات بود که عاقبت شیخ معلم  
چنانکه بعد ذکر خواهد شد بهمرحله ایمان و ایقان رسیده  
بآنحضرت ایمان آورد .

## ۸ - ایام تجارت حضرت اعلی

جناب آقا سید محمد رضا والد حضرت اعلی در سال ۱۲۴۳ هجری در حالیکه هشت سال از سن آنحضرت میگذشت برحمت ایزدی پیوست و جسد ایشان بکربلا نقل شده و در آنجا مدفون گردید . و آنحضرت و والدہ معظمه در تحت کفالت جناب حاج سید علی خال اعظم درآمدند . و جناب خال پس از چندی که حالات غریبه و عدم توجه آنحضرت را بر اکتساب علوم ظاهری در مکتب شیخ مشاهده نمود ناگزیر آنحضرت را از مکتب شیخ بیرون آورده بکار تجارت در حجره خویش مشغول داشت (۱)

و شیخ معلم متأسف گشته و بارها بر زبان آورده بود که اگر والد این طفل در اینجهان بود هرگز فرزندش را از تحصیل باز نمیداشت . با آنکه حضرت نقطه اولی در آن موقع که قریب به ده ساله بوده اند در حجره تجارتی خال بکارهای تجارتی مشغول بوده اند ولی همچنان بعبادت و

---

(۱) حجره تجارتی جناب خال که حضرت اعلی به شغل تجارت مشغول بودند واقع است در سرای گمرک در بازار وکیل که اکنون بهمان صورت اولیه باقی است و بطوریکه در فارسنامه ناصری نوشته است: (کاروانسرای گمرک در محله درب شاهزاده از بناهای حضرت کریمخان زند است گمرک جایی را گویند که مال تجارت را عشور کنند این کاروانسرا و کاروانسرای روغنی و کاروانسرای قبل صد مه چندین زلزله را دیده هیچ خللی در بنیان خود ندیده و محتاج به تعمیر نگشته اند تجار معتبر در حجرات فوقانی و تحتانی آن مسکن دارند

راز و نیازها خداوند بی انباز و استخراق در عوالم روحانی بیشتر رغبت داشته و توجهی بشئون مادی نمیفرمود بطوریکه اغلب روزها روزه دار بوده و بیشتر اوقات در جای خلوت دور از انظار عبادت و دعا و مناجات میپرداختند \*

در این مورد حکایت ذیل از رساله تاریخیه جناب

حاجی میرزا حبیب الله افغان ... نقل میگردد :

"مرحومه جدّه ابی این عبد که با والده حضرت عموزاده بودند حکایت میکند که خودشان از حضرت خال بدون واسطه شنیدند که با اخوی کوچک خود حاجی میرزا حسن علی مکالمه میکردند و حاجی میرزا حسن علی محاجه میکرد میگفت اخوی این چه عقیده ایست که شما پیدا کرده اید دین اجدادی خود را دست کشیده پیروی همشیره زاده خود مینمائید حضرت خال شهید جواب فرمودند شما چه میدانید خداوند علی اعلی حجت رابن تمام فرموده آنچه خودم از بد و طفولیت برای دیده و بعد از بلوغ بعلم الیقین فهمیده ام جای تردید باقی نیست برای هیچکس خصوص من \* بعد فرمودند آیا فراموش فرمودید وقتیکه ایشان طفل بودند سفری بسبزپوشان رفتیم (سبزپوشان امامزاده شی می باشد سمت جنوبی شیراز وسط کوه واقع از شهر تا آنجا تقریباً دو فرسخ مسافت دارد <sup>هش</sup> بسیار بد و سخت میباشد \* اشخاص پربنیه پس از قطع مسافت بواسطه بدی راه وقتیکه بمنزل میرسند زیاد خسته

میشوند اغلب تابستان آنجا میروند (۱)

جماعتی بودیم ایشان هم نه سال داشتند همراه بودند پس از آنکه وارد شدیم خیلی خسته بودیم تطهیر کرده وضو گرفته فریضه مغرب وعشا بجای آورده زیارت نموده و شام مصرف شده خوابیدیم طولی نکشیده بیدار شده نیمه شب بود دیدم ایشان نیستند خیلی مضطرب شدم و متوهم گشتم که مباد از کوه پرت شده باشند تا بالا خره پس از گردش زیاد شنیدم صدای نماز و مناجات با خدای متعال از زیر کمر کوه میآید پس از آنکه به تعقیب صد ارفتم دیدم آن طفل با خدای خود در نیمه شب در

---

(۱) در کتاب فارسنامه ص ۱۵۹ مینویسند: " بقعه سبزپوشان در کمر کوه جنوبی شیراز بمسافت سه فرسخ در شکافی از کوه نشانه مزاری است گفته اند نام شریفش سید ابواسحق است آب این مکان از کوه ایوان مانند یچکیده در سنگ آبها جمع شود نسب و حال آنجناب بدست نیامد "

ایضاً در کتاب آثار العجم تالیف مرحوم فرصت شیرازی مینویسد: " سبزپوشان مدفن یکی از عرفا و مرتاضین است بنام شیخ ابواسحق که بعضی اوراسید دانسته و اوراسید ابواسحق نامیده اند ولی از تاریخ فوتش اطلاعی نیست زیرا جز سنگی بدون خط بر قبر او نیست بقرار معلوم با ایلات و عشایر اطراف فارس به قشلاق و بیلاق رفت و آمد مینموده و چون در صحرائی نزدیک باین کوه فوت نموده در آنجا دفن نموده اند این محل در سمت جنوب شیراز در کوهی بمسافت سه فرسخ از شهر قرار دارد که از دامنه کوه تا مزار شیخ ربع فرسخ است در دره وسیعی واقع شده بسیار با صفا و چند جا از کوه آب کمی میریزد و در برکه ها جمع میشود و گاهی اشخاص برای فراغت و عبادت با آنجا رومیآوردند "



• میان کوه و بیابان مشغول راز و نیاز با خالق بی نیاز است .  
اخوی جان با اینحال دیگر جای تردید باقی است ؟  
بعلم الیقین وحق الیقین برمن ثابت شده و محقق گشته که  
موعودی که منتظر بودیم پس از هزارودویست و شصت سال  
ظاهر شده و حجت تمام گشته . هرکس بخواهد منکر شود  
با اینهمه آیات منزل که هر ورق آن معادل است با سسی  
جزء قرآن مجید از بی انصافی است . باری این مطلب را بکرات  
مرحومه جده برای ما حکایت میفرمود "

پس از چندی که از دوران کوتاه اشتغال حضرت

اعلی با مورکسب و تجارت در شیراز گذشت جناب حاج میرزا  
سید علی خال اعظم آنحضرت را در حالیکه بسن پانزده  
سالگی رسیده بودند به بندر بوشهر برده و در حجره تجار  
خود در آنجا بشراکت مشغول کار تجارت داشتند .

در یکی از توقیعات مبارک باین موضوع تصریح و چنین میفرماید :  
« فَلَمَّا بَلَغَ سِنَّ هَذَا الْقَتْلِ إِلَى حُكْمِ فَرَضِ الْعِلْمِ ( بلوغ ) قَدْ بَلَغْنَاهُ إِلَى  
جَزِيرَةِ الْبَحْرِ ( بوشهر ) سُنَّةَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ قَبْلِهِ وَمَا تَلَى مِنْ  
سَبِيلِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَأَى لَأُمِّي عَلِيٍّ هَذَا الشَّانَ وَاعْجَبُ  
عَلَى هَذَا الصَّرَاطِ وَاحْمَدِيٌّ مِنْ ذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ فِي حُكْمِ لَوْحِ حَفِيظٍ  
وَيُشْهِدُ كُلُّ ذِي عَقْلٍ إِنَّ مِثْلَ تِلْكَ الْآيَاتِ مَا نُزِّلَ إِلَّا مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ »  
پس از آنکه مدت چهار سال باین ترتیب گذشت

آنحضرت شرکت خود را با جناب خال تفریق نموده و مدت

دو سال دیگر مستقلاً به تجارت پرداختند \* محل تجارتخانه جناب خال و حضرت نقطه اولی در بوشهر واقع بود در سرای میمندی معروف بسرای شیخ در کنار خیابان ساحلی دریا (۱)

(۱) سوابق تاریخی این محل طبق شرحیکه جناب متصاعد الی الله عز و الله ساعتچی که مدتها ساکن بوشهر و متصدی تعمیر و حفاظت و حراست حجره مبارک بوده اند مرقوم داشته و این بنده نگارنده در سال ۱۳۲۷ که از شیراز به بوشهر مسافرت نمود و بزیارت حجره مبارک نائل گردید از آن مشروح استنساخ نمود بقراردیل است :

" بنای اول این محل در زمان شیخ ناصر نا خدا باشی کشتیهای نادر شاه بوده و او پسر شیخ مذکور از اهل ابومهر از اعراب نجد بوده است و در سال ۱۱۵۰ هجری بایک دسته کشتیهای شرعی خود به بوشهر آمده و محل مذکور را محل توقف خود و جلوه مین محل را هم ایستگاه کشتیهای خود قرار داده مشارالیه حاکم بوشهر هم نامیده میشده بعد از اوشیخ نصر که جوانی لایق بوده بجای پدر حاکم بوشهر شد که مشغول آبادی محل گردید و چند تجارتخانه در بوشهر بنا کرد از جمله ابتدا همین کاروانسرا را بوجود آورد که فقط اطراف آن — اطاقهای مختصری ساخته شد برای تجار و مسافرین و انبار امتعه تجارتنی تا در سنه ۱۲۰۵ هجری شیخ نصر فوت نموده و بعد از اوشیخ حسین خان حاکم بوشهر شد و در زمان حکومت او حجره و عمارت های بالای آن ساخته شد و در آنوقت این سرا برای توقف مسافرین و پیاده کردن بار کشتیها بوده تا اینکه جناب خال ( حاج سید محمد ) این محل را که دارای حجره در صحن حیاط و بالا خانه ئی برای توقف و سکونت داشته بجهت محل تجارتخانه و سکونت انتخاب میفرمایند و در همین محل آنحضرت باتفاق جناب خال مدت ( بقیه در صفحه بعد )

حضرت نقطه اولی دروشهر مدتی قریب بچهارسال

خفتند

باشراکت خال و بعد مدت دوسال مستقلاً به تجارت پرداخت

بقیه از صفحه قبل :

چهارسال بشراکت ومدت دوسال مستقلاً بتجارت مشغول بوده اند بعد ازچندی این کاروانسرا بچهارقسمت تقسیم گردید ومحوطه فی که حجره مبارک وبالا خانه قرارداشت درسال ۱۳۱۷ از صاحب آن خریداری وبه تصرف امر درآمد \* در بزرگ ورودی این سرا و حجره مبارک بهمان حالت اولیه تا این اواخر باقی بود و این آیه مبارکه قرآن بر بالای چهارچوبه در ورودی که از چوبهای محکم وضخیم هندوستان ساخته شده بود کند \* کاری شده و نظر مرشخص واردی را جلب مینمود \*

« وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ  
يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ »

در یکی از توقیعات مبارکه حضرت اعلی عبارت ذیل مرقوم گشته و حاکی از آنستکه محل تجارت مبارک همین سرای شیخ بوده است :  
" در بند ربهوشهر سرای مرحوم شیخ جناب سیادت و نجابت انتساب شرف الحاج صاحبی حاجی میرزا سید محمد تاجر شیرازی دام عزه العالی "

نقل از مرقومه شماره  $\frac{563}{1316/6/7}$  محفل مقدس روحانی ملی ایران

بعد از مدتی که بنای مزبور تعمیر شده وبالا خانه بصورت اصلیه درآمد بود در سال ۱۳۴۴ اجرای نقشه توسعه خیابان ساحلی دریا و ایجاد بلوار که از طرف شهرداری محل تهیه شده بود سبب شد که تمام عمارات و خانه هائی که در مسیر بلوار قرار گرفته بود خریداری و خراب گردیده اراضی آن خانه ها و عمارات برای توسعه خیابان بکار رفت از جمله حجره مبارک وبالا خانه وصحن کوچک حیات ومنضات آن که چند انبار در ساحل بود خریداری شده و مانند سایر بناهای معمولی با وجود

اهمیت تاریخی که داشت خراب و برای توسعه خیابان بکار رفت.

و در بالا خانه سرای تجارتخانه محل سکونت آنحضرت بود و در آن ایام آثار و استعداد ذاتی و فطری آنحضرت بیش از پیش ظهور و بروز نمود و بعضی آثار مهمه از ادعیه و خطب در توصیف و تعریف مقام اهل بیت عصمت و طهارت ائمه هدی از قلم آنحضرت صادر گردید و از جهت کثرت زهد و تقوی و عبادت متمادی غالباً در حال انزوا میگذرانیدند و مکرر مشاهده شد که آنحضرت در هنگام روز و بحبوحه حرارت و گرمای سوزان در بالای بام بدعا و مناجات و نماز مشغول میباشند و این کثرت عبادت باعث مزید شهرت و اعجاب جمیع تجار و اهالی گردید و بود و آثار قلمی و بیانات شفاهی آنحضرت مبنی بر مواعظ حسنه و پند و نصیحت و راهنمایی و ارشاد مردم و مخصوصاً بازرگانان و تجار در ترک رُوبه های غیر ممدوحه که در خرید و فروش امتعه بکار میبردند بیشتر بر شهرت آنحضرت افزوده و سبب مزید توجه و وثوق و احترام مردم نسبت بآنحضرت گردید و در امور تجاری نزد همه تجار مورد اعتماد و اطمینان قرار گرفته و ارتباط تجاری آنحضرت در بنادر فارس و بعضی امتداد یافت و این بیان مکرر از آنحضرت شنیده شده که فرمودند :

" هرگز برای نوشتن بر بسته های تجاری منحنی نگشتم مگر آنکه در همان حال خداوند متعال را سجده نمودم "

و درباره اشتغال به تجارت از قلم آنحضرت چنین نازل گردیده است :

« قُلْ إِنْ مَا آخْتَارَهُ اللَّهُ لِمُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلِ نِيَّ لَعَلِّي قَبْلَ مُحَمَّدٍ مِنْ بَعْدِ  
التَّجَارَةِ أَنْتُمْ بِهَا تَتَعَلَّمُونَ ثُمَّ لَتُعْزِزُونَ . سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ فَانزِلْ بَرَكَاتِ  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا عَلَى الَّذِينَ يَجْعَرُونَ فِي الْأَرْضِ وَهُمْ  
فِي تِجَارَتِهِمْ يُنْصِفُونَ وَيُحِبُّونَ لِدَوْلِهِمْ مَا هُمْ لِأَنْفُسِهِمْ يُحِبُّونَ اللَّهُمَّ  
ارْفَعْهُمْ وَأَعِزِّزْهُمْ وَأَغْنِهِمْ مِنْ عِنْدِكَ إِنَّكَ كُنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا  
قُلْ فَمَنْ يَجْعَرُ فِي اللَّهِ ضَمِنَ اللَّهُ أَنْ يُغْنِيَهُ وَمَنْ أَصْدَقَ مِنَ اللَّهِ  
حَدِيثًا فَلْتَجْعَلَنَّ تِجَارَتَكُمْ بِاللَّهِ فَإِنَّ ذَلِكَ تِجَارَتِكُمْ بِمَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ  
إِنْ أَنْتُمْ بِالْحَقِّ تَتَجَرَّوْنَ »

از این بیانات مبارکه بخوبی استنباط میگردد که آنحضرت  
با وجود اشتغال به کسب و تجارت در همه حال و بتمام وجود  
مستغرق در بحر عبادت و توجهات قلبی باستان الهی بوده  
و از ماسوی الله فارغ و آزاد بوده اند .

در فصل سوم تاریخ نبیل این حکایت را که خود  
جناب نبیل از حاج سید جواد کربلائی مسموع داشته اند  
مذکور و چنین مینویسند :

" جناب حاج سید جواد کربلائی حکایت نمود که  
هنگام مسافرت به هندوستان از بوشهر عبور کردم و چون با  
جناب حاج میرزا سید علی سابقه آشنائی داشتم و ملاقات  
مینمودم میسر گردید که حضرت باب راهم ملاقات کنم و در  
هر مرتبه که آنحضرت را میدیدم نهایت خضوع و خشوع و  
لطف و محبت در سیمای آنحضرت ظاهر بود که بهیچ  
عبارتی وصف آن ممکن نیست و جمیع مردم بطهارت اخلاق

ونجابت و اصالت و شدت صداقت و تقوای آنحضرت شهادت میدادند \* یکدفعه شخصی امانتی برای فروش نزد آنحضرت فرستاد که بفروش برسانند و قیمت آنرا هم معین کرده بود \* چون حضرت باب قیمت آنرا برای آن شخص فرستادند مشاهده کرد که وجه بیشتر از قیمتی است که خود معین کرده بود و آنرا بحضور حضرت باب نوشت و علت آنرا جو باشد حضرت باب با وجواب دادند که قیمت امانت تو همان است که فرستادم چیزی زیاد تر نیست \* زیرا امانت تو وقتی باین قیمت رسید و من آنرا فروختم و تا خیر واقع شد بر من واجب بود که وجه آنرا مطابق همان قیمت برای تو بفرستم \* و هر چه صاحب مال اصرار کرد که وجه زیادی را پس بفرستد قبول نفرمودند "

جناب حاج میرزا حبیب الله افغان در رساله تاریخیه خود چنین مینویسد : (( از جمله حضرت ابوالفضائل اوقاتیکه در مصر تشریف داشتند و مشغول تالیف کتاب فرائد بودند روزی برای این عباد حکایت فرمودند چون مذاکره قبل از اظها را مروایا تجارت حضرت اعلی روح ماسواه فداه در میان بود میفرمودند از مرحوم حاجی سید جواد معروف بکربلائی شنیدم که فرمودند اوقاتیکه حضرت در بوشهر مشغول تجارت بودند من بواسطه آشنائی و رفاقت و دوستی که با خالوهای ایشان داشتم هر وقت بوشهر یا شیراز میرفتم محل سکونت را منزل آنها قرار میدادم روزی از روزها مرحوم حاجی میرسید محمد خال بمن فرمودند که خواهش دارم شما قدری نصیحت به همشیره زاده بفرمائید که پاره ثی مطالب ننویسند و نگویند که اسباب حسد مردم میشود چون نمی توانند به بینند که از جوان تاجر عامی اینگونه بروزات علمی ظاهر

شود اسباب حسد آنها میگردد • خیلی اصرار کردند که  
من ایشانرا نصیحت کنم بالاخره جواب گفتم :  
پری رو تاب مستوری ندارد چو در بندی سرازروزی برآرد  
عواالم لا هوتی ایشان از نصایح ناسوتی ما خارج است • ))  
و همچنین مرقوم داشته اند :  
( ( مخصوص سفری از اسفار که این عهد بساحت اقدس  
حضرت عبدالبهاء مشرف بودم روزی بمناسبت ذکر ایام  
توقف و تجارت حضرت اعلی روح ماسواه فداه را میفرمودند  
فرمودند : حضرت اعلی ایام توقفشان در بوشهر کارهای  
غریب میکردند شالوده بیحسابی مردمان را بکلی خراب  
میکردند فرمودند • تجار بوشهر رسمی داشتند معامله که  
میکردند بعد از ختم معامله دَیّه میکردند و مبلغی تخفیف  
میگرفتند آمدند خدمت حضرت معامله نیلی کردند و مبلغ  
گزافی نیل خریدند پس از ختم عمل که نیل را حرکت داده  
در حجره خودشان وارد کردند نوبت به دَیّه رسید آمدند  
دیه نمایند • حضرت قبول نفرمودند • گفتند معامله  
کرده اید صیغه خوانده اید عمل تمام شده من تخفیف  
نمیدهم ودَیّه را از شما قبول نخواهم کرد • آنها اصرار  
کردند فرمودند • مطلب همان است که میگویم عرض کردند  
رسم مملکت است • فرمودند خیلی رسومات غلط عنقریب  
موقوف خواهد شد • آنچه ابرام کردند قبول نفرمودند  
باز تجار اصرار کردند • فرمودند تلخواه گران است • پس

بدهید . دَبَّهٔ قبول نخواهم کرد عرض کردند رسم اینجاست فرمودند میخوام این رسم را موقوف کنم عرض کردند اجناسی که خریده و نقل در حجره شد هرگاه مجدداً از حجره عودت دهند اسباب بی اعتباری تاجر فراهم خواهد آمد فرمودند مختارید قبول کنید و دَبَّهٔ نکنید باز عرض کردند رسم مملکت است فرمودند این رسم را من موقوف میکنم . حضرت عبدالبهاء روحی لِرْمَسِهِ الا طهر فدا فرمودند بالاخره نیل را فرستادند آوردند و دَبَّهٔ را قبول نفرمودند و خیلی آدابِ سخیفه آنها را در ایام تجارت بوشهر ترك دادند ( بعد فرمودند ) طولی نکشید یکنفر از خالوهای مبارک آمدند بوشهر همان تجار که نیل را پس داده بودند آمدند نزد خالوهای حضرت بنای شکایت را گذاردند که اعتبار ما را فلان کس زایل کرده معامله نیل کردیم حسب المعمول خواستیم دَبَّهٔ نمائیم قبول نکردند فرستادند نیل را از حجره ما عودت دادند . این فقره برای ماتجار و هن بزرگی بود قدری ایشان را نصیحت نمائید که اینگونه کارها را دیگر نکنند . خال حضرت را نصیحت کردند که چرا بمیل مردم راه نمیروید و رسم معمول مملکت را بهم میزنید . فرمودند حال هم هرگاه بخواهند معامله کنند و بعد دَبَّهٔ نمایند باز قبول نخواهم کرد . باری آنروز روز بسیار خوشی بود حضرت عهد البهاء ارواح العالمین فداه خیلی تبسم فرمودند و مکرر فرمودند که حضرت اعلیٰ قبل از اظهار امر فرمودند خیلی آداب را تغییر خواهم داد ((



## ۹ - غزیت حضرت اعلیٰ بکربلا

مدت پنج سال و چند ماه ایام توقف مبارک در بوشهر هر چند بشغل تجارت اشتغال داشتند ولی خاطر منیر آنحضرت از توجه باینگونه امور دچار ملال گشته و همواره میل و اشتیاق بانزوا و عبادت و دعا و مناجات داشتند . چه بسیار اتفاق افتاد که آنحضرت از امور تجاری برکنار بودند و نماز مشغول بودند و هر وقت که برام آن سرای تجاری به نماز دعا بر میخواستند توجه مبارک بسمت طهران بود که آن مدینه را در آثار مبارکه خود ارض مقدس و محل ظهور و بروز کنز ثمین الهی میدانستند .

عاقبت کراهت از اشتغال با مورد نیا و اشتیاق فراوان بزیارت اماکن متبرکه علیا زمام اختیار از کف ره بود و بجنابان خال حاج سید محمد و حاج سید علی که در شیراز بودند شرحی مرقوم داشته و آنها را از قصد و نیت خود مطلع فرمودند که بیایند حجره و امتعه تجاری و دفاتر حساب را تحویل بگیرند ولی آنها باین امر توجه ننموده و به تعلل و مسامحه گذراندند لذا آنحضرت دفتر معاملات و محاسبات تجاری را مرتب و منظم نموده و حجره و انبار را بسته و قفل نموده کلید آنرا بشخص امینی سپرده و شرح احوال و شوق و اشتیاق خود را باین سفر حضرات خال مرقوم و رهسپار

کریلا گردیدند .

جناب حاج سید محمد که از مآقع مطلع گردیدند  
پربشان و مضطرب شدند چه که باحوالات آنحضرت آشنا  
بودند که اعتنا و توجهی بامورد نیوی ندارند . ولی جناب  
حاج سید علی که بیشتر توجه به غرائب و عجائب اخلاق  
وصفات روحانی و اسرار باطنی آنحضرت داشتند کاملاً مطمئن  
بودند که ایشان باتوکل و اطمینان قلبی همه چیز را باراده  
غیبیه الهیه تفویض نموده و جز برضای الهی قدمی برنمیدارند  
اگرچه اعمال و رفتارشان بر حسب ظاهر منافی باعین و اراده  
محدود بشری باشد . در هر حال جناب حاج سید محمد فوراً  
از شیراز به بندر بوشهر آمده تمام امور تجارتنی را بجای خود  
منظم دیده اطمینان خاطر حاصل نمودند .

در این موقع که حضرت اعلی در کریلا اقامت فرمودند  
در سن بیست و یکسالگی بودند و زمانی بود که جناب سید  
کاظم رشتی جانشین جناب شیخ احساسی در کریلا توطئن  
اختیار نموده بافاضه و تدریس و ترویج معارف جدید مبنی  
بر بیان فضائل ائمه اطهار و تبیین حقائق اسلامی و دعوت  
عامه ناس بیوم موعود مشغول بودند و بطوریکه قبلاً ذکر  
شد جناب سید کاظم رشتی کاملاً به قُربِ ظهور موعود  
واقف و بعلم الیقین میدانست که مظهر ظهور در آتیه خیلی  
نزدیک پرده از وجه خود بر خواهد داشت .  
و همچنین آگاه بود که حجیات غلیظه ئی سبب عدم عرفان

نفوس خواهد شد . لذا سعی و کوشش بسیار عیذول می داشت  
که بارعایت کمال حکمت حجات خلق را مرتفع سازد و نفوس را  
برای درك ایام ظهور آماده و مستعد نماید . لذا مکرر  
بتلامیذ خود میفرمود که موعود منتظر از جابلقا و جابلصا  
نخواهد آمد بلکه اود ربین شماست و شما اورا می بینید ولیکن  
نمی شناسید . او جوانی است از سلاله طاهره . علم او الهی  
است نه اکتسابی علم من نسبت بدانها و مانند قطره  
بدریاست . من مانند ذره فی از خاک هستم در برابر قدرت  
و فضل او . او متوسط القامه و از استعمال دخان بکلی برکنار  
است و بقدری در این باره تاکید میفرمود که بعضی از شاگردان<sup>نش</sup>  
تصور نمودند که خود جناب سید کاظم مصداق این علائم  
و بشارات است . و علائم را یک بیک با او منطبق مینمودند  
تا آنکه یکی از تلامیذ این مطلب را اظهار داشت و مورد خشم  
و غضب جناب سید قرار گرفت بطوریکه نزدیک بود او را از جرگه  
شاگردان خود خارج نماید ولی او طلب عفو و بخشش نمود تا از  
اود رگذشتند .

و در فصل دوم تاریخ نبیل زندی حکایتی از جناب شیخ حسن  
زنوزی نقل شده است که بمناسبت موضوع در این مقام درج مینماید :  
( شیخ حسن زنوزی که او خود از جمله اشخاصی بود که  
همین عقیده را در باره جناب سید داشت که او را مصداق آن  
علامات و بشارات میدانست و همیشه از خداوند مسئلت  
مینمود که او را از این وهم و خیال خلاص کند برای من حکایت

نمود که من بقدری از این امر مضطرب و پربیشان بودم کسسه دیگر خوردن و آشامیدن را کنار گذاشته و تمام اوقاتم را صرف خدمت جناب سید که تعلق تام باود داشتم مینمودم . یک روز در هنگام طلوع فجر ملا نوروز که از پیروان سید بود مرا بیدار کرد و بمن دستور داد که با او بمنزل جناب سید برویم چون بمنزل سید رسیدیم دیدیم ایشان لباس دربر کرده و عبا بدوش انداخته و آماده برای رفتن بمحلی است و بما فرمود شخص جلیل القدری وارد شده و واجب است بر ما که بزیارت او برویم . هوا روشن شده بود ما از کوچه ها گذر نموده بمنزلی رسیدیم که جوانی با عمامه سبز و چهره شی که علائم خشوع و لطافت از آن نمودار بود در جلوی در منزل ایستاده و مانند آن بود که در انتظار ما میباشند . آن جوان نورانی بآرامی بطرف ما آمد و سید را در آغوش گرفته و بانهایت محبت و شفقت با سید معانقه فرمود . جناب سید نیز نسبت بآن جوان احترام زیادی رعایت مینمود . بطوریکه سر خود را بزیر انداخته و ساکت بود وارد غرفه شی در بالای منزل شدیم . گلهای زیادی هوای آنجا را معطر نموده بود و آن سید جوان ما را امر بجلوس نمود . بد رجه شی سرور و نشاط ما را احاطه نموده بود که نمیدانستیم در کجا نشسته ایم در میان حجره ظرفی مملو از شربت و چند جام نقره در اطراف آن گذاشته شده بود . آن جوان جام نقره را

پراز شربت کرده جناب سید داد و فرمود ( سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ  
شَرَابًا طَهُورًا ) جناب سید جام شربت را گرفته نوشید و چنان  
سروری در او ظاهر شد که وصف شدنی نیست \* بمن نیز جامی  
از آن شربت عطا فرمود ولی کلمه شی و بیانی نفرمود \* مذاکراتیکه  
بین آنجوان و جناب سید میشد در اطراف آیات قرآنی بود \*  
بعد از زمانی برخاستیم و آنجوان ما را تا دم آستانه دَرَمَنْزَل  
مشایعت فرمود \* جلال و جمال و لطف و صفای آنجوان و چهره  
جذاب او مرا به تعجب آورده بود و بیشتر تعجب و دهشت  
من از این بود که دیدم استاد جناب سید از جام نقره شربت  
نوشید در حالیکه بحسب قواعد اسلام استعمال ظروف نقره  
و طلا حرام است \* و برای من مبسر نگردید علت احترام  
زائد الوصف جناب سید را نسبت به آن جوان سئوال کنم \* زیرا  
احترام جناب سید از آنجوان بیش از احترامی بود که نسبت بمقام  
سید الشهداء رعایت مینمود \* پس از سه روز همان جوان را در  
حلقه درس جناب سید دیدم که در بین تلامیذ سید در نزد یکی  
در جالس است و با کمال ادب و وقار بدرس سید گوش میدهد \*  
چون چشم جناب سید با او افتاد سکوت اختیار نمود \* یکی از  
شاگردان تقاضا نمود که بیان خود را ادامه دهد سید با او  
فرمود چه بگویم زیاده بر این \* و بطرف آنجوان توجه نموده  
گفت حق آشکارتر از آن شعاع آفتابی است که بر آن دامن افتاده  
است \* و من چون در آن حین نظر کردم دیدم نور آفتاب  
از روزنه دَر بر دامن آنجوان که ما او را زیارت کرده بودیم

افتاده است .

باز همان شخص سئوال کرد که چرا اسم و شخصیت او را با معرفتی نمی‌نمائید در این جا جناب سید با انگشت خود به گلوی خود اشاره نمود یعنی اگر او را معرفی کنم فوراً به قتل خواهد رسید . و این بر حیرت من افزود . و من مکرراً از استاد خود شنیدم که میفرمود درجه گمراهی این قوم با اندازه ایست که اگر با انگشت خود او را نشان دهم و بگویم اینست محبوب قلب من و شما او را انکار میکنند و قبول نمی‌کنند و من خود دیدم که جناب سید اشاره به دامن آن سید جوان نمود معذک احدی مقصود سید را از این اشاره درک ننمود . من همینقدر دانستم که شخص موعود خود سید کاظم نیست ولیکن همیشه درباره آن جوان غریب جذاب فکر میکردم و بسیاری از اوقات خواستم جسارت نموده و از جناب سید کشف این سر و رمز را استدعا کنم . ولیکن هیمنه جناب سید مرا از این پرسش بازداشت . و بارها از جناب سید شنیدم که فرمود خوشحال باش زیرا اسمت حسن است . ابتدای توحسن و انتهای تو نیز حسن است . تو بشرف لقای شیخ احمد مشرف شدی و با من نیز بسر بردی و در آتیه برای تو فرح و خوشحالی عظیمی رخ خواهد داد و بزودی خواهی دید آنچه را که چشمی ندیده و گوش نشنیده و بقلب احدی خطور نکرده است . و چندین بار خواستم با اشتیاق تام با آن سید جوان رو برو شده و این سر را کشف کنم و من

مراقب او بودم که در حرم حضرت امام حسین نماز میگذارد و غرق در دعا و مناجات است بطوریکه به کسان اطراف خود نظری نمی نمود . واشگ از چشمانش جاری بود و کلماتی نظیر آیات الهی از لسانش شنیده میشد و مکرراین عبارت را میفرمود :  
" یا الهی و محبوب قلبی " اکثر از نمازگذاران نماز خود را قطع نموده بآیات رحمت و خشوعی که از لسان آن جوان جاری میشد گوش فرامیدادند و مانند او میگریستند و چگونگی زیارت را از او میآموختند .

آن سید جوان بعد از اتمام نماز و دعا بمنزلش مراجعت مینمود بدون آنکه با کسی تکلم نماید و یا بر آستانه مقام سیدالشهداء داخل شود . چند مرتبه خواستم با آنحضرت صحبت کنم . چون نزدیک میرفتم قوه پنهانی مرا باز میداشت که قادر بر توصیف آن نیستم . بعد از تفحص همینقدر دانستم که این جوان ساکن در شیراز و بشغل تجارت مشغول است از طایفه علما نیست . خود و بستگان و اقاریش همه نسبت بشیخ وسید نظر خاصی دارند . و بعد از آن شنیدم که به نجف مسافرت نموده و از آنجا بشیراز خواهد رفت ))

حضرت اعلی غالباً بزیارت مرقد حضرت امام حسین مشرف میشدند و برای رعایت احترام و تجلیل مقام امام همام داخل ضریح نشده در پائین سرجلوی در ورود ایستاده باحالت خضوع و خشوع کامل در حالیکه اشک از دیدگان

آنحضرت فرو میریخت زیارتنامه تلاوت مینمود و از همان نقطه با حالت ادب و احترام زائد الوصف رو بقبرامام مراجعت میفرمودند و این نحو از زیارت و خضوع و احترام تمام انظار زائرین آن بقعه مطهره را بجانب آنحضرت معطوف میداشت<sup>ت</sup> و در حال صمت و سکوت دیده ها بآنحضرت متوجه و همسه دچار شگفتی و تعجب گشته از یکدیگر پرسش مینمودند که این جوان کیست و از کجاست که حالت روحانی و طرز زیارت خاضعانه اش جاذب و جالب انظار است .

از جمله نفوسی که در حالت زیارت منجذب بآنحضرت گشت جناب ملاصادق مقدس خراسانی از کبار علما و اصحاب جناب سیدرشتی بود که در کربلا سکونت اختیار نموده و روزی در موقع زیارت مرقد امام حسین ناگهان چشمش بسید جوانی افتاد که چهره اش در نهایت صاحت و ملاحظت جذاب و در کمال خضوع و خشوع و ابتهال و توجه تام در خارج ضریح دور از مرقد امام ایستاده و اشک از دیدگانش جاریست .  
از مشاهد این حالت متحیر و منجذب گشت و روز دیگر نیز باز آنحضرت را بهمین حالت دیده نزدیک رفت و سلام داد ولی آنحضرت چنان مستغرق در عوالم روحانی و انجذاب بودند که جوابی نفرمودند . و ملاصادق تامل کرد تا از زیارت فراغت حاصل نموده در کمال ادب خارج شدند آنگاه نزدیک رفته سلام گفت و آنحضرت جواب داده رسم احترام بجای آوردند جناب مقدس با کمال ادب از آنحضرت تقاضا نمود



که روز جمعه بمنزل او که مجلس ذکر مصیبت حضرت امام حسین برپاست و جناب سید رشتی و همراهان در آن مجلس شرکت مینمایند تشریف بیاورند • آنحضرت دعوت و تقاضای ایشانرا پذیرفته فرمودند زهی سعادت و شرافت که انسان در مجلسی که ذکر نورالله الأعظم (۱) بشود حضور یابد و نسبت بجناب مقدس بسیار اظهار ملاحظت فرمودند و در روز موعود هنگامی که جناب سید کاظم رشتی و جمعی از تلامیذ در منزل جناب مقدس حاضر شده بودند و جناب ملاحسین بشرویه ثنی در بالای منبر ذکر مصیبت مینمود حضرت نقطه اولی ورود فرمودند و چون جناب سید چشمش بآنحضرت افتاد بیاس احترام ایشان قیام نمود و تمام حضار مجلس نیز به تبعیت از استاد خود از جای خود بلند شده احترام نمودند و این باعث تعجب حضار گردید • زیرا جناب سید در مواقع وعظ و روضه خوانی هیچگاه برای اشخاص هر قدر هم مهم و مقتدر نبودند بیانمیخواست • ملاحسین نیز که بالای منبر نشسته بود و بذکر مصیبت مشغول بود ناگهان از این پیش آمد غیر مترقب صحبت خود را قطع نمود • متحیر و مبهوت ماند • جناب سید در مقابل آنحضرت تواضع نمود • و بتکرار گفت : سیدنا اینجا • بالاتر بالاتر بفرمائید • و هر دفعه محل جلوس خود را نشان

---

(۱) حضرت اعلی در همه جا حضرت امام حسین را با جمله نورالله الأعظم یاد فرموده اند •

میداد و خواهش مینمود که آنجا جلوس فرمایند \* ولی آنحضرت قبول نفرموده در داخل مجلس نزدیک به در ورود جلوس فرمودند و همینقدر که مجلس آرام و صورت عادی یافت جناب سید رشتی بملاحسین فرمودند چند بیت از اشعار جناب شیخ احساسی که در مصیبت امام شهید انشاء نموده بخواند \* و او شروع بخواندن ابیات نمود و در اینموقع با آنحضرت چنان حالت حزن و اندوه دست داد که بی اختیار میگریستند \* بطوریکه تمام حاضرین مجلس متأثر شده گریستند و مجلس بخواندن این چند بیت خاتمه یافت و شربت حاضر شده آنحضرت و تمام حاضرین نوشیدند و جناب سید رشتی معذرت خواسته برای حضور در مجلس ذکر مصیبت که در منزل خود ایشان منعقد بود منزل ملاصادق راترک نمود اصحاب نیز با ایشان رفتند آنگاه ملاصادق از آنحضرت خواهش نمود که بالاتر بنشینند و آنحضرت بلند شده در محلی که قبلاً سید کاظم نشسته بود جالس شدند و شربتی دیگر نوشیده باملاصادق خدا حافظی نموده بیرون شدند (۱) پس از سه روز مجدداً ملاصادق مقدس آنحضرت را در حرم مطهر امام حسین ملاقات نمود و در این مرتبه آنحضرت باو فرمودند دایمی من (جناب حاج سید علی) از شیخراز آمده اند آیا میل دارید ایشانرا ملاقات نمائید \* جناب

---

(۱) در تاریخ مسیونیکلافرانسوی نیز این حکایت را مفصل و مشروح ذکر نموده است \*

ملاصداق این دعوت را پذیرفته بدیدن جناب خال رفتند و از ملاقات ایشان دریافت که ایشان برای زیارت وهم برای اینکه آنحضرت را با خود بشیراز ببرند آمده اند لذا با ایشان از صفات و اخلاق مدوحه آنحضرت مذاکره نموده گفت هرگز جوانی با اینهمه مزایای اخلاقی و صفات رحمانی ندیده ام • جناب خال فرمودند همشیره زاده من از جهت اخلاق و صفات قابل تمجید است • تنها چیزی که مایه نگرانی ماست اینست که می بینیم به تحصیل میل و رغبت نشان نمیدهد و چون در اینجا کاری ندارند میل دارم دوباره ایشان را بشیراز مراجعت دهم • ولی جناب ملاصداق که مایل بود آنحضرت بمعارف شیخ و سید آشنا شوند از جناب خال خواهش کرد که از این نیت صرف نظر نمایند و تعهد نمودند که آنحضرت را به تحصیل تشویق و وادار نمایند لذا جناب خال باین وعده جناب ملاصداق قانع و راضی شده و چون ایام زیارتش خاتمه یافت بشیراز مراجعت نمود • جناب مقدس با وجود تعهدی که کرده بود نتوانست با آنحضرت در این باره صحبتی بنماید و چنان تحت تأثیر رفتار و اخلاق و صفات آنحضرت قرار گرفته بود که قادر به تکلم در این قبیل مواضع نبود تا روزی که حضرت اعلیٰ را یکمرتبه در مجلس درس سید کاظم رشتی دیده و چندی نگذشت که آنحضرت بشیراز مراجعت فرمودند •

## ۱۰- مراجعت آنحضرت از کربلا

مدت توقف آنحضرت در کربلا بیش از یکسال بطول نیانجامید و چون والده مکرمه آنحضرت طاقت تحمل دوری یگانه فرزند خود را نداشتند شوق دیدار فرزند دلبند ایشان را بپاز گردانیدن آنحضرت وادار نمود و جناب حاج میرزا سید علی خاں نیز بهمین قصد و نیت بکربلا آمده و مراجعت نمودند ولی تقدیرات الهیه بر آن بود که تامیقات معلوم اقامت مبارک در آنجا بطول انجامد تا نفوس مستعده اهل دین و تقوی و طالبین راه هدی که در حوزه درس جناب سید رشتی بروج معارف و تعلیمات آن بزرگوار پی برده و در حال انتظار بسر میبردند بزیارت آنحضرت نائل و انجذاب و محبت حاصل نموده و برای یوم موعود آماده و مهیای قیام و اقدام گردند و چون این مقصد و مقصود بنحو دلخواه حاصل گردید به تقدیرات الهیه آنحضرت بشیراز مراجعت فرمودند قسمتی از دعا و مناجاتی که از قلم مبارک نازل و سنین اقامت در شیراز و بوشهر و کربلا را معین فرموده اند در اینمقام درج میگردد :

« يَا اَلٰهِي تَعَلَّمُ مِنْ اَوَّلِ يَوْمِ الَّذِي قَدْ خَلَقْتَنِي مِنْ مَاءِ مَحَبَّتِكَ اِلَى اَنْ قَضِيَ مِنْ عُمْرِي خَمْسَ وَعَشْرَ سَنَةً لَقَدْ كُنْتُ فِي اَرْضِي الَّتِي قَدْ شَهِدْتُ عَلَى خَلْقِي عَلَيْهَا رِثَا سَنَ يَانِزِدُهُ سَالِكِي دَرشِيرَا زِ ثُمَّ قَدْ اصْعَدْتَنِي عَلٰی

جزيرة البحر هُنَا لِكَ اِتَجَرْتُ بِالْاِئْمَلِكِ وَمَا قَدْ خَصَّصْتَنِي  
مِنْ جَوَاهِرِ بَدَائِعِ عِنَايَتِكَ اِلَى اَنْ قَضَى خَمْسَةَ هُنَا لِكَ (پنج سال  
اقامت بوشهر) قَدْ صَعَدْتُ اِلَى اَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ وَقَدْ قَضَى عَنِّي حَوْلًا  
هُنَا لِكَ (يكسال اقامت در كربلا) ثُمَّ قَدْ رَجَعْتُ اِلَى اَرْضِ اَلَّتِي قَدْ  
شَهِدْتُ خَلْقِي عَلَيْهَا وَاسْتَشْهَدْتُ فَوَاضِلِكَ الْعُلْيَا وَمَوَاهِبِكَ  
الْعُظْمَى هُنَا لِكَ (مراجعت بشيراز) « (۱)

در این موقع که چندی از مراجعت آنحضرت گذشت  
والده معظمه و جناب خال که از بازگشت آنحضرت قریب  
سرور و حهور بودند اقدام نموده وسایل ازدواج آنحضرت را  
فراهم ساختند و سرکار خدیجه بیگم صبیبه جناب آقامیرسید  
علی عم والده را با ازدواج آنحضرت در آوردند . تاریخ وقوع  
عقد ازدواج طبق ورقه عقد نامه مبارک که موجود است روز -  
جمعه ۱۸ شهر رجب از سال ۱۲۵۸ هجری قمری است و از  
این ازدواج فرزندی بوجود آمد که احمد نامیده شد و لسی  
در همان سنین شیرخوارگی در گذشت (۲) و نسلی از آنحضرت  
باقی ماند .

---

(۱) این دعا و مناجات در ایام سجن چهریق از قلم مبارک نازل  
گردیده است .

(۲) جسد طفل رضیع آنحضرت در بقعه بی بی دختران در

(و بقیه در صفحه بعد)

آنحضرت در این ایام تا زمان اظهار آمدن شیراز توقف فرموده و همچنان بکار تجارت مشغول و بفرط امانت و دیانت و تقوی و عبادت در بین خلق معروف و مشهور بودند و انوار خفیه و اسرار باطنیه مانند آغاز طلوع فجر از افق اعمال و رفتار و اطوار آنحضرت ظاهر و آشکار میگردد \* خصوصاً پس از رحلت جناب آقا سید کاظم رشتی در کربلا مسائلی واضحتر و مطالبی آشکارتر از آنحضرت بسمع اهل تقوی و فوآد میرسید و آثاری از تفسیر آیات و ادعیه از قلم مبارک در همان ایام صادر گردید مانند تفسیر سوره بقره که جالب نظر بعضی از نفوس مستعد گردید \*

بقیه از صفحه قبل :

زیر سایه درخت سروی مد فون بود تا اوا و آخر سال ۱۳۳۳ هجری شمسی که اداره فرهنگ شیراز از اراضی محوطه مزبور را برای ساختمان مدرسه مورد استفاده قرارداد و مشغول حفر زمین و شالوده ریزی شدند محفل روحانی شیراز با کسب اجازه از حضور مبارک حضرت ولی امرالله ریس مطهر ایشان را از محل مزبور عمق دو متر برد آورده و در کیسه شی از حریر ریخته در صندوق کوچکی از سمنت قرارداد و مدت سه ماه در یکی از اتاقهای غربی حظیره القدس محفوظ داشت تا در اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۴ که مطابق با روز جمعه ۲۸ شعبان و بوم شهادت حضرت اعلی بود با تجلیل فراوان به گلستان جاوید شیراز منتقل نموده و پس از تلاوت آیات و الواح مبارکه صندوق مزبور با حضور جمع کثیری از اعیان مجاور و مسافران رفله وسط گلستان جاوید استقرار داده شد و این اقدام مورد رضایت و خورسندی کامل حضرت ولی امرالله قرار گرفت \*

در خطبه اولیه همین تفسیر است که خبر فوت جناب سید  
رشتی را از تعبیر روایی که مشاهده فرموده و قبل از وقوع  
اخبار فرموده بودند بیان میفرمایند : قوله الاعلی

« سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ الَّذِي أَرْفَعُ مِنْ أَقْلَامِنَا الْحُزْنَ وَتُدْخِلُنَا فِي جَنَّةِ الْعَدْنِ  
بِالْإِشَاءِ اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ لَتَعْلَمُ فِي يَوْمِ الَّذِي أَرَدْتُ إِشَاءَ ذَلِكَ لَكِنَّا  
قَدْ رَأَيْتُ فِي لَيْلَتِهَا بَانَ أَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ قَدِ ضَارَتْ ذَرَّةٌ ذَرَّةً وَرَفَعَتْ  
فِي الْهَوَاءِ حَتَّى جَاءَتْ كُلُّهَا تِلْقَاءَ بَيْتِي ثُمَّ اسْتَقَامَتْ ثُمَّ جَاءَتْ  
خَبْرَ فُوتِ الْجَلِيلِ الْعَالَمِ الْجَلِيلِ مَعْلَى رَحْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ هُنَاكَ  
وَقَدْ أَخْبَرْتُ بَعْضَ النَّاسِ قَبْلَ الْخَبْرِ بِنُومِي فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ بِجُودِهِ  
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ  
الْعَالَمِينَ »

## ۱۱ - قیام جناب ملاحسین و همراهان در سجوی موعود

در شرح احوال جناب شیخ و سید مذکور گردید که آن دو بزرگوار در اکثر تعالیم و آثار خود با نقضای دوره هزار ساله ایام غیبت و ظهور امام غائب اشارات لطیفی فرموده و مخصوصاً جناب سید رشتی با بیان واضح تر و روشن تر توأم با حکمت که جز اهلش قادر به کشف اسرار مودعه در تعالیمش نمیگشت دائماً شاگردان خود را مستعد و آماده درک لقای موعود میفرمود باین جهت کسی را بسمت جانشینی خود تعیین ننموده و به تلامیذ خود تاکید و سفارش نمود که پس از من آرام ننشینید و با اخلاص و صفای باطن و توجه و توکل و انقطاع قدم در راه مجاهده بگذارید تا موفق بزیارت موعود منتظر و اعانت و نصرت امر او شوید . و آیه مبارکه " وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا " را بر آنها میخواند و میفرمود او روشن تر و آشکارتر از آفتاب است . او در میان شماست ولی حُجبات مانع از شناسائی است . تنها صاحبان بصیرت و اخلاص باطنی از این شناسائی و معرفت بهره و نصیب دارند و او را خواهند شناخت .

جناب ملاحسین پس از انجام مأموریتی که جناب سید رشتی جهت ملاقات آقا سید محمد باقر گیلانی در اصفهان و میرزا عسگری در خراسان و اثبات حقانیت تعالیم شیخ باو واگذار شده بود در یوم اول محرم از سال ۱۲۶۰ مطابق با



۲۲ ژانویه ۱۸۴۴ میلادی بکریلا مراجعت نمود و موقعی رسید که جناب سید بجهان دیگر رحلت نموده و تمام پیروانش از این واقعه اندوهناک و عزادار بودند و دشمنان آنها رحلت آن بزرگوار را مغتنم شمرده در پی تحکیم وضع ریاست و شهرت خود و تفرقه شاگردان سید بودند \* جناب ملاحسین سه روز بعزاداری و سوگواری نشست و تلامیذ سید از او دیدن نموده و برفوت استاد تأسف خوردند ولی جناب ملاحسین توجه بسیار به انجام وصایای استاد بزرگوار خود داشت لذا جمعی از آنها را که دارای اخلاص و حسن نیت بودند دعوت به مجاهده نمود \* و این سبب شد که پس از رحلت جناب سید رشتی جمعی از تلامیذ و پیروان آن جناب که بروح تعالیم استاد خود واقف بودند در پی تفحص و جستجو قیام نمودند و پیشرو آنان جناب ملاحسین بشروبه ثی بود که از حیث علم و فضل و تقوی و خلوص بر سایرین مقدم و بر مقاصد و مآرب جناب سید احاطه کامل داشت \* ایشان باتفاق برادر کوچکتر خود جناب میرزا محمد حسن و جناب میرزا محمد باقر خالوزاده ابتداد مسجد کوفه معتکف شده و در آن پناه گاه خلوت و دور از هیاهوی مردم بر ریاضت و عبادت پرداخته و با تجدید قوای باطنی روحانی خود را مهبّای قیام و نصرت امر الهی نمودند و چند روز بعد جناب ملاحسین بسطامی نیز که از مشاهیر تلامیذ جناب سید بود با دوازده نفر دیگر بآن جمع

ف  
 پیوسته و به عبادت و راز و نیاز پرداختند (۱) مدت این اعتکا  
 چنانکه معمول مرتاضین و زُهَّاد و عُبَّاد بود چهل شبانه روز طول  
 کشید . ملاحسین بملاقات میرزا حسن گوهر و میرزا حسین  
 محیط کرمانی هم که خود را از بزرگترین شاگردان سید رشتی  
 میدانستند رفته بود و آنها مَقْدَم جناب ملاحسین را محترم و  
 گرامی داشتند . جناب ملاحسین در ضمن مذاکرات و مباحثات  
 نسبت به دستورات و وصایای مَوکدَه استاد بزرگوار آنها را  
 متذکر داشت که قیام نموده در صد دفعه و جستجوی موعود  
 و مولای خود باشید . ولی آن دونفر را بکلی از روح و جوهر  
 تعالیم جناب شیخ و سید بی نصیب یافت . لذا آنها را بحال  
 خود گذاشته و از کربلا منصرف شده و تصمیم گرفته مادر و  
 خواهر و اثاثیه زندگانی را در کربلا گذاشته بانفاق برادر  
 و خالوزاده خود رهسپار ایران گردید . و باراده غیبیه الهیه  
 طریق مسافرت را از راه بوشهر انتخاب نمود و در ورود به  
 بندر بوشهر که چندی محل توقف و تجارت حضرت نقطه اولی  
 بود نفحات طَیِّبه ئی بمشامش رسیده و باطناً احساس مینمود  
 که قوه ئی پنهانی او را بصوب شیراز راهنمایی مینماید لذا توقف  
 ایشان در بوشهر زیاد طول نکشیده با همراهان رهسپار شیراز  
 گردید .

(۱) در کتاب بحار الانوار از جلد سیزدهم ص ۱۹۷ این حدیث  
 مذکور است (عن ابی عبد الله جعفر بن محمد انه قال کیف انتم  
 اذا ضرب اصحاب القائم الفساطیط فی مسجد کوفان ثم یخرج  
 الیهما المثال المستانف امرجد ید علی العرب شدید)

## ۱۲- ملاقات جناب ملا حسین و حضرت اعلی

دروازه کازرون در قسمت جنوبی شهر شیراز بوده که اکنون اثری از آن دروازه باقی نیست و محله‌ئی از محلات شیراز است که بهمین نام نامیده شده و درخت چناری در این محل در سر چهار راه باقیمانده که فقط علامت و اثری از آن ایام است و در همین مکان است که حضرت اعلی با جناب ملاحسین ملاقات فرموده اند \*

جناب ملاحسین بمحض ورود بشیراز به همراهان خود میرزا محمد حسن برادر کهنتر و میرزا محمد باقر خالوزاده خود دستور دادند که بروند در مسجد ایلخانی منزل نمایند و منتظر باشند تا خود ایشان هم بآنها ملحق شوند (۱)

جناب ملاحسین در خارج دروازه مشغول گردش بود در آنوقت ناگهان ملاحظه نمود سید جوانی با عمامه سبز و چهره نورانی بطرف او می‌آیند \* آنجوان نزدیک شده با تبسم شیرینی سلام داد فرمودند **الْحَمْدُ لِلَّهِ بِسَلَامَتِ** وارد شدید و مانند يك دوست قدیمی ایشانرا بانهایت محبت

---

(۱) مسجد ایلخانی از بناهای مرحوم جانی خانی فرزند اسمعیل خان قشقائی رئیس رایل قشقائی بود که بعد از پید رحکومت موروثی ایل قشقائی را داشته و ایلخانی بوده است و این مسجد را در جوار منزل خود در محله میدان شاه در سال ۱۲۲۰ و اند سال ساخته و خود او در سال ۱۲۲۹ فوت نموده است \*

و مهربانی بمنزل خود دعوت فرمودند (۲) جناب ملاحسین از این ملاقات احساس روحانیتی عجیب در خود نمود و ابتدا عرض کرد همراهانم در مسجد ایلخانی منتظرند • مرا معذور بدازید • آنحضرت باو فرمودند آنها را بحفظ و حمایت الهی بگذار و فرمودند تا در حضور مبارک بمنزل آنحضرت بروند • بیان شیرین و جذاب آنحضرت اثر خود را نمود و جناب ملاحسین بی اختیار شده و مانند آنکه قوه مغناطیسی او را بطرف خود میکشاند • در عقب آنحضرت روانه منزل مبارک شد •

---

(۱) جناب ملاحسین بشرویه می فقط یکمرتبه حضرت اعلی رادرمجلس روضه خوانی منزل جناب ملا صادق مقدس در کربلا زیارت نمود که در آن مجلس جناب سید رشتی و جمعی از شاگردان حضور داشتند و جناب ملاحسین بالای منبر بمرثیه خوانی مشغول بود و در اینحال حضرت اعلی بدعوت جناب ملا صادق مقدس در آن مجلس ورود فرمودند و شاید دفعه دیگر هم در مجلس درس جناب سید کاظم رشتی که گاهی حضرت اعلی تشریف میبردند آن جمال نورانی را زیارت کرده بود •

## ۱۳ - اظهار امر مبارک

« قدرش اعظم از کل انبیا و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کل »  
اولیات

(بیانات حضرت بهاء الله در کتاب ایقان)

چون حضرت اعلیٰ و جناب ملاحسین بشرویه طی بدر منزل رسیدند و دَقُّ الباب فرمودند غلام سیاه در را باز نمود و حضرت اعلیٰ جناب ملاحسین را به ورود در منزل دعوت نموده و این آیه را تلاوت فرمودند (فَاَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمَنِينَ) و از پله ها بالا رفته و بحجره بالا خانه بیت مبارک ورود فرمودند در آن حال وسایل شست و شو حاضر شده و خود آنحضرت ابرق را بدست مبارک گرفته و خواستند دست و روی مهمان را از گرد و غبار راه بشویند ولی جناب ملاحسین قبول ننموده احتراماً تقاضا نمود که خود اینکار را انجام دهد حضرت اعلیٰ قبول نفرمودند و بادست خود آب ریخته و ایشان دست و روی خود را شست و شو دادند . سپس شربت و چای حاضر شده باکمال محبت و مهربانی از میهمان خود پذیرائی فرموده از رنج و زحمت سفر بیرون آمد جناب ملاحسین پس از ادای شکر و سپاس از اینهمه ملاطفت و مهربانی اظهار خجلت و انفعال نموده عزم خدا حافظی نمود که هرچه زودتر خود را بهمراهان که در حال انتظار در مسجد

ایلخانی بسمیبرند برسائید لذا حضور مبارک عرض نمود که حال موقع ادای فریضه مغرب است اولی آنسنگه بمسجد رفته با همراهان بادای صلوة پردازد حضرت اعلیٰ باو فرمودند اولی آنکه امور را بمشیت و اراده الهی تفویض نمائید اکنون اراده و مشیت خداوندی چنین است که شما در اینجا توقف نمائید • ملاحسین بانهایت تعجب و تحیر در مقابل قدرت و جذابیت کلام آنحضرت سکون و آرامش حاصل نمود و تفویض گردید • آنگاه برخاسته وضو ساخت و بادای صلوات پرداخت • آنحضرت نیز بتلاوت نماز مشغول گردیدند و در آنحال که ملاحسین بادای صلوات مشغول بود افکار بسیاری از مساعی گذشته و وضعیت حاضره و این ملاقات غیر مترقبه او را احاطه نموده بدعا و مناجات و تضرع و توسل پرداخته از آستان الهی درخواست مینمود که ثمره مجاهدت و سعی و کوشش او را در تفحص و تجسس مولا و یگانه مقصود و موعود منتظر هرچه زود تر ظاهر و آشکار سازد و سر و رمز و وعده های استاد بزرگوارش چهره بگشاید •

پس از فراغت از نماز با آنحضرت بمصاحبه و مکالمه پرداختند و در آن هنگام نیمساعت از شب گذشته بود • مسائلی که مورد گفتگو و مفاوضه قرار گرفت بیشتر در اطراف وفات جناب سید رشتی و امور پیروان شیخ و سید و وعده هائی که آن دو بزرگوار بقرب ظهور موعود منتظر داده بودند دور میزد تا بالاخره بانجا رسید که جناب سید کسی را

بسمت جانشینی خود تعیین فرمود و تاکید نمود که جمیع تلامیذ بعد از ایشان قیام نموده با انقطاع و توکل بمجاهده پردازند تا مولای خود را بیابند و علامات و نشانه هائی را معین فرمود که با هیچیک از مدعیان نیابت سید مطابقت ندارد چنانچه فرمود آن موعود منتظر جوانی است امّی از خاندان رسالت و طهارت صاحب علوم لدنی والهی \* منزه و مبری از هرگونه نقص و عیب جسمانی و از زمان کودکی به تقوی و پرهیزکاری مألوف و مقدّس ساز هرخطا حتی از مکروهات اسلامی است \*

ملاحسین در اثناء مکالمه و مصاحبه و مبادله کلام چنان مجذوب نورانیت و لطف کلام و بیان آنحضرت گردیده بود که حقائق عمیق تر در آنوجود مبارک احساس مینمود لذا هر لحظه خود را خاضع تر مشاهده نموده و آماده تر برای استماع پیام غیبی الهی که مستوراً از ابصار بود میگردد و روح و قلب خود را سرشار از مسرت میدید \* در این موقع حسّاس که سرنوشت جمیع اهل عالم در این لحظه و برهه از زمان بارآده و مشیت نافذه الهیه تعیین میگردد \* آنحضرت پرده از سرائر ضمیر برداشته و چهره مبارک را باو متوجه نموده و فرمودند : خوب دقت نما و مشاهده کن \* تمام این علامات و آثار در من موجود است \* و انطباق هر یک از علامات و صفات را در باره خود بیان و شرح فرمودند \* ملاحسین که کاملاً روحاً آماده و آمادگی قبول این امانت الهی

را باراده نافذه غیبیه الهیه پیدانموده بود بدیده حقیقت نگر بست و تمام آن علامات و آثار را مانند انوار آفتاب در آن وجود مبارک ظاهراً و باطناً مشاهده نمود . معذک باز بخاطرش گذشت که هر چند صفات و حالات روحانی و تقوای الهی و جذّابیت و نورانیت آنحضرت انکارپذیر نیست ولی بالاتر از همه این صفات احاطه و قدرت باطنیه و روحیه مافوق قوه بشری توأم با علم الهی لازمه این ادعای بزرگ و خطیر است تا بر جمیع اسرار قلوب واقف و آگاه بوده معضلات و مشکلات را حل فرموده درهای بسته شده علوم را بر روی بشر بگشاید . چنانکه جناب سیدرشتی فرموده بود که علم من قطره ایست از آن دریای بیکران .

چون این فکر در خاطرش گذشته و خلجان مینماید آنچه بر خاطرش خطور نموده بود معروض داشت و آنحضرت شنیده سکوت اختیار فرمودند . و جناب ملاحسین مصمم گردید که هرگاه مرتبه شی دیگر این دعوی بزرگ را اظهار و تکرار فرمایند مسائل مشکله شی را که در ایام جناب سیدرشتی در دفتر جمع نموده و کسی را تاکنون قادر به حل آن مشکلات نیافته بود بیرون آورده مورد امتحان قرار دهد . او با این افکار خود مشغول بود که ناگهان آنحضرت باردیگر باو خطاب نموده فرمودند درست فکر نمائید مگر ممکن نیست آن کسیکه سید مکرر در باره او داد سخن داده و تاکید میفرمود من باشم ؟



ملاحسین که از شنیدن بیان محکم و قاطع و پیران جذاب  
مبنی بر داعیه این مقام عظیم بکمال دهشت و تحیر ب فکر عمیقی  
فرورفته و در خاطر خود تقدیم آن رساله را که مملو از سئوالات  
مشکله بود میزان تشخیص خود قرارداد داده بود ناگهان بخود  
آمده بلاد رنگ آن دفتر را بیرون آورده بانهایت خضوع  
تقدیم داشت و بانگرانی هرچه تمامتر منتظر بود که چه  
اثری خواهد بخشید .

آنحضرت رساله را از او گرفته لمحہ در آن نظر  
فرموده یکایک مسائل مشکله را که در آن مندرج بود با بیانی  
واضح و روشن تفسیر و تبیین نموده شرح و توضیح فرمودند  
و علاوه بر آن درباره مسائل مهمه دیگری که در هیچیک از  
آثار و کتب بنظر او نرسیده و هرگز بخاطرش خاطر نگرد  
و حتی از جناب سید هم نشنیده بود بیاناتی جالب و  
جاذب فرمودند بنحویکه ملاحسین غرق در بحور معانی  
گشته قلبش چنان روشن گشت که یگسره تسلیم و تقوی  
گردیده دل بباخت آنگاه آنحضرت خطابی مهیمن باو فرمودند  
که با آنکه شایسته بنده ضعیف نیست که خداوند قدیر  
را امتحان نماید بلکه سزاوار آنست که خداوند بنده خود را  
در مراتب بندگی امتحان بفرماید . اگر تو میهمان نبودی کار  
بسی مشکل و صعب بود معذک برای نجات تو که میهمان  
عزیز بودی آنچه خواستی باراده الهیه ظاهر گردید  
و اینک بدان و آگاه باش که در این ساعت و دقیقه باب

مدینه علم الهی مفتوح گردیده و من باب این مدینه الهیه  
میباشم و از این بعد هر کس هر چه بخواهد و مسئلتی دارد  
باید از اینجا بطلبد و منم نقطه علم و عرفان و شناسائی الهی  
هر کس مرا شناخت بِمَعْرِفَتِ اللَّهِ واصل شده است \*  
سهس قلم بدست گرفته شروع به نزول آیات در تفسیر و تشریح  
سوره یوسف که به أَحْسَنُ الْقِصَصِ معروف است فرمودند  
زیرا ملاحسین در نزد خود تفسیر بدیع و جدیدی را برای  
سوره مبارکه قرآنیه یکی از موازین شناسائی و عرفان موعود  
منتظر قرار داده و قبلاً از جناب سید رشتی تفسیر آنرا تقاضا  
نموده بود و ایشان فرموده بودند در قدرت من نیست  
بزودی کسیکه بعد از من میآید بدون آنکه کسی از او بخواهد  
تفسیری بر این سوره خواهد آورد که بزرگترین دلیل بر  
جلالت قدر و صدق دعوت اوست \* (۱)

(۱) در تاریخ جدید تالیف میرزا حسین همدانی چنین مذکور است

(و نیز روزی منفرداً شرفیاب خدمت جناب سید مرحوم شادم  
(روایت جناب ملاحسین) در کتابخانه تشریف داشتند در بین  
صحبت سئوال نمودم که چرا سوره یوسف را در قرآن احسن  
الْقِصَصِ نامیده اند فرمودند در این زمان موقع بیان جهت آن  
نیست) در اخبار و احادیث اسلامی است که قائم موعود تفسیری  
جدید بر این سوره مبارکه با خود خواهد آورد و حضرت اعلی  
در این لیله مبارکه اولین سوره از این تفسیر را بنام (سوره  
الْمَلِك) نازل فرمودند و تکلم تفسیر شامل یکصد و یازده سوره  
است که در مدت چهل شبانه روز صورت اتمام پذیرفت باین

معنی که سوره یوسف در قرآن شامل یکصد و یازده آیه است و در این  
تفسیر برای هر یک از سوره نازل فرموده اند باین تفسیر نیز در مثل یکصد و یازده

قلم مبارک بسرعت غیرقابل تصویری در میدان لوح به تحریر و جولان مشغول بود و همان آیات را درحین نزول و تحریر بالحنی دلریا و جذاب تَغَنَّى میفرمودند و بعد از هرچند جمله این آیه قرآن را مکررتلاوت میفرمودند :

«سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

ملاحسین چنان مجذوب گشته و دل داده بود که خود را درجنت موعود مشاهده نمود و زمام اختیار ازگش رها شده اجازه رفتن خواست با و فرمودند با اینحال هرکس تورا به بیند دیوانه می پندارد و امر فرمودند در آنجا بماند و سپس با و فرمودند :

ای ملاحسین این ساعت و دقیقه فجر طلوع آفتاب حقیقت است و مقامی بسیار عظیم دارد و در آتیه در تمام عالم وزندگی بشر پاس احترام این لحظه را رعایت نموده جشنها برپا خواهند نمود و تو شکر کن خدا را که بچنین موهبت عظیمی نائل گشتی (۱)

(۱) در کتاب دلائل سبعه ص ۵۴ در حق جناب ملاحسین چنین میفرمایند : "تو خود اول مومن را میشناسی که اکثری از علمای شیخیه و سیدیه بل طوائف دیگر مقرر بر علم و فضل او بودند حتی طفلهای اصفهان هم در وقتیکه وارد شدم میگفتند که يك طلبه پیراهن چاک آمد از قبل سید و عالم کبیر آن ارض را که محمد باقر نام بوده بدلیل ویرهان الزام کرد حال این یکی از ادلاء این ظهور است که بعد از فوت مرفوع سید رفیع الله درجته اکثر علماء را دقت نموده و نیافت حق را الا در نزد صاحب حق و باین سبب بموهبه ثنی بقیه در صفحه بعداً

در آن موقع دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ هجری گذشته بود که مطابق است با شب ۲۳ می از سال ۱۸۴۴ و شب شصت و پنجم از تحویل حمل کسه منطبق بود با سوم خرداد ماه باستانی (۱)

چون سه ساعت از شب گذشت طعام و مائده حاضر گشته مشغول تناول گشتند جناب ملاحسین بطوریکه خود بعداً اظهار نموده بود در آنحال تمام اوصاف و حقائق آیات شریفه قرآن را که در وصف بهشت موعود نازل گردید ه

---

بقیه از صفحه قبل :

مستوهب شد که غبطه آنرا خلق اولین و آخرین الی یوم القیامه دارند در حق مثل این اولوالالباب چگونه تواند کسی ذکر ضعف یا سفاهت نماید "

(۱) در باب ۷ از واحد ثانی کتاب مستطاب بیان فارسی میفرمایند :

" و از حین ظهور ریشه بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله (ص) هست که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه هزار و بیست و شصت که سنه هزار و بیست و هفتاد بعثت میشود اول یوم قیامت قرآن بود ... "

در آن حجره مبارکه و فضای نورانی و روحانی بچشم ظاهر و باطن مشاهده نمود (۱) و تمام پرده های ضخیم افکار و تصورات قبلیه بیک سو رفته خود را در عوالمی مطوازا سرار الّهی و انوار و مکاشفات روحانی مشاهده نموده با مسرت و خوشوقتی زائد الوصف در آن مکان مینو نشان با سکون و آرامش قلب بسر برده خواب بچشمش در نیامد و دائماً بنغمات روح افزای آن حضرت گوش هوش فرا داده بکلی مسحور و مجذوب گشته بود بطوریکه گذشتن ساعات و لحظات شب را از خاطر برده بود و وقتی بهوش آمد که بانگ مودن

(۱) در وصف بهشت آیات بسیاری در قرآن شریف نازل گردیده از آن جمله در سوره الفاطر آیه ۳۲ میفرماید : *یَمَسْنَا* "الذی اَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسَّنَا فِيهِ نُصَبٌ وَلَا فِيهَا لُغُوبٌ" یعنی آن خدائیکه فرود آورد ما را بسرای اقامت از فضل و کرم خود که نمیرسد ما را در آن بهشت رنجی و نمیرسد ما را در آن ملال و ماندگی و همچنین در سوره الواقعة آیه ۲۷ (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا الْاَقْبِلَا سَلَامًا) یعنی نمی شنوند در آن بهشت سخن بیهوده و نه سخنی که موجب گناه شود مگر گفتاری که آن سلام است سلامی که علامت و راستگی از قلم و اندوه است \* و همچنین در سوره یونس آیه ۱۰ "دَعْوُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَاٰخِرُ دَعْوَاهُمْ اَنْ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ" یعنی دعا کردن مؤمنین در بهشت سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ است یعنی منزهی توای پروردگار و تَحِيَّتُهُمْ مؤمنین یعنی درودشان در بهشت سلام است و آخرین دعای ایشان این است که سپاس خداوند را که پروردگار عالمیان است \*

از مناره مسجد بلند شد و مردم راه حضور در مسجد و ادای صَلَوَة دعوت مینمود . در این شب پس از نزول تفسیر سورَةُ یوسف با و فرمودند من بَابُ اللّٰهِ وَنُقْطَةُ اَوَّلِيَهٗ هَسْتُمْ وَتَوْبَابُ الْبَابِي . هفده نفر دیگر جز تو متدرجاً بنجوی که احدی در راهنمایی وایمان آنها دخالتی نخواهد داشت بمن ایمان خواهند آورد وجمعاً هیجده نفر حروف حسی نورانی خواهند بود . وچون تعداد حروف حی کامل گردد باتفاق یکنفر از آنها بسفر مکه ومدینه خواهم رفت و پیام الهی را بشریف مکه ابلاغ خواهم نمود واز آنجا مراجعت به عراق عرب کرده ودر آنجا اعلاء امر خواهم نمود و با و فرمودند به مسجد ایلخانی نزد همراهان معاودت نموده سکونت اختیار نماید و بدون آنکه کسی از آنچه که امشب تحقق یافته و بظهور رسیده آگاه گردد بتدریس مشغول شود جناب ملاحسین طبق دستور مبارک به مسجد ایلخانی نزد رفقا و همراهان خود رفت ودر آنجا جمعی از پیروان شیخ و سید چون از ورود ایشان مطلع شدند گردش جمع شده و برای استفاضه از محضرش حاضر گشتند . ایشان هم اهتمام نموده مجلس درس و وعظ برپا کرده کتاب شَرْحُ الزَّيَارُ جناب شیخ را تدریس و تبیین و تشریح مینمود (۱) و حضرت

---

(۱) کتاب شرح الزیاره از تالیفات مشهور جناب شیخ احمد احسائی است در چهار جزء که در تشریح مطالب زیارت جامعه کبیر که در بین شیعیان شهرت بسزائی دارد تالیف فرموده اند و در حدود سی هزار بیت است .

نقطهٔ اُولی نیزگاهی در آن جمع حاضر شده و مابین حاضرین مجلس قرار می‌گرفتند و بعضی از شبها حضرت نقطهٔ اُولی مبارک غلام خود را می‌فرستادند و جناب ملاحسین را بمحضر مبارك احضار می‌فرمودند \* و بر این منوال مدت چهل شبانه روز گذشت که جز جناب ملاحسین احدی از آن سرّ الهی که پرده از چهره مبارک خود گشوده بود واقف و آگاه نبود (۱) و در این مدت تفسیر سوره یوسف که قیوم الأسماء نیز نامیده شده کامل و همچنین صحیفه مخزونه مشتمل بر چهارده ادعیه عظیمه بر سبک صحیفه سجّادیه از قلم آنحضرت نازل گردیده و تلاوت آیات نازله در این دو اثر مهم موجب اتمام حجت بر خلق می‌گردید \*

---

(۱) در باب ۱۵ از واحد هشتم بیان فارسی چنین می‌فرمایند :  
" و همچنین مبدأ ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غیر از حرف ( سین ) مؤمن به « با » نبود احدی و کم کم هیاکل حروف بسمله تقمص ایمان را پوشیده تا آنکه واحد اول تمام شد " توضیح آنکه نوزده نفر واحد اول بیان را به تعداد حروف بسم الله الرحمن الرحیم تعیین فرموده اند \* خود آنحضرت بمنزله با و اول من آمن بمنزله سین و هفده نفر بقیه بمنزله یکی از حروف آن میباشند \*

## ۱۴- تشکیل صروف حتمی بیان

بطوریکه مذکور گردید تا مدت چهل شبانه روز جز جناب باب‌الباب از امر آلهی کسی آگاه نبود روزها بر حسب امر مبارک در مسجد ایلخانی با آرامش و سکون قلب بتدریس مشغول بود و بعضی از شبها بحضور مبارک احضار میگردید و بمقاوضه و مصاحبه در آن محضر نورانی میگذرانید. تاشبی حضرت نقطهٔ اولیٰ با و فرمودند بزودی سیزده نفر از دوستان تو خواهند آمد بآنها نهایت محبت را بنما تا خداوند بصرف لطف و کرم خود آنها را که حیاتشان را وقف یافتن محبوب خود نموده اند بطریق حق که دقیق تراز مو و برنده از شمشیر است هدایت و راهنمایی فرماید.

صبح آن شب که ملاحسین از منزل آنحضرت مراجعت نمود مشاهده کرد که جناب ملاعلی بسطامی باتفاق دوازده نفر از همراهان که همه از شاگردان جناب سیدرشتی بودند بشیراز ورود نموده و برای ملاقات ایشان بمسجد ایلخانی آمده اند.

جناب ملاحسین با کمال محبت از آنها پذیرائی نمود و بعد از چند روز جناب ملاعلی از سکون و آرامش قلب جناب ملاحسین که مشغول تدریس بود تعجب نموده دریا <sup>فت</sup> که بمقصود واصل شده است. لذا با و گفت ما هم



به تبعیت از شهابه تفحص و جستجو قیام نموده در پی شما بشیراز آمده ایم و حال چنین استنباط میکنیم که شما پی بمقصود برده و دوره انتظار بسرآمده است باینجهت از تو میخواهیم که ما را از این حیرت و سرگردانی نجات دهی .  
جناب ملاحسین که آماده گی آنها را مشاهده کرد باشاره و تلویح آنها را بشارت داده و تاکید نمود که هر نفسی خود باید بمجاهده و ریاضت و نورانیت ضمیر برای سرّ الهی واقف گردد و راه بمقصود و مطلوب بیابد . جناب ملاعلی و همراهان از شنیدن این مژده بزرگ غرق در مسرت گشته بر ریاضت و عبادت مشغول شدند . روزها پروزه داری و شبها به بیداری و نماز و دعا پرداختند تا شب سوم در حین ادامه صلوة تیر دعا به هدف اجابت مقرون گشته و جناب ملاعلی در حالیکه بمناجات و راز و نیاز گذرانده بود در عالم رؤیا نوری را مشاهده نمود که او را بمقصود دل و جان راهنمایی کرد .

او بانهایت فرح و سرور بحجره جناب ملاحسین وارد شده او را از چگونگی رؤیای خود آگاه نمود . ملاحسین او را در آغوش گرفته مسرور شد و در هنگام طلوع آفتاب متفقاً به بیت مبارک شتافتند . مبارک غلام آنحضرت را در بیرون در بیت در حال انتظار دیدند و او بانها خوش آمد گفته بداخل بیت راهنمایی نمود . ملاعلی بحضور مبارک رسیده و باکمال اطمینان خاطر بدون احتجاج بصرف نورانیت ضمیر ایمان

خود را عرضه داشت (۱) و باقی همراهان او نیز هر یک بطریقی از مکاشفه روحانی و توسل بدعا و مناجات و راز و نیاز بسر منزل مقصود راه یافتند و بهمراهی جناب ملاحسین بحضور حضرت نقطه اولی مشرف گشته ایمان خود را عرضه داشتند و در ردیف حروف حَیّ بیان محسوب گشتند و اسامی آنها در لوح محفوظ الهی مشهور گشت \* تاشبی حضرت اعلیٰ جناب ملاحسین فرمودند یک نفر دیگر باقیست که هیجده نفر حروف حَیّ تکمیل شود و او فردا وارد شیراز خواهد شد \*

در روز بعد وقتیکه جناب ملاحسین در حضور مبارک بطرف منزل میرفتند در اثناء طریق جوانی تازه از راه رسید بملاحسین برخورد نموده او را در آغوش کشید و از چگونگی حال او و کیفیت تحقیق و تجسس محبوب عالمیان پرسش نمود و جناب ملاحسین طبق دستور از جواب صریح خود داری نمود و او را دعوت با استراحت کرد آن جوان چون حضرت اعلیٰ راقبلاً در کربلا زیارت نموده بود بطرف آن حضرت که در آن حین از آنجا عبور میفرمودند اشاره نموده گفت من این امر عظیم را از این سید بزرگوار برکنار نمی بینم \* ملاحسین با مشرتبی

---

(۱) حضرت اعلیٰ درباره جناب بسطامی میفرماید: "قَالَ فِي عِبَادِ اللَّهِ عِبَادًا إِذَا سَمِعُوا آيَةَ يُؤْمِنُوا كَمَا آمَنَ عَلِيُّ الْبَسْطَامِيُّ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِ بِاسْتِمَاعِ آيَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ دُونِ طَلْبِ بَيِّنَةٍ مِنْ غَيْرِهَا"

زائد الوصف بی اختیار این بیت برلسانش جاری شد :

دیده ئی خواهم که باشد شه شناس

شاه را بشناسد اندر هر لباس

وقضیه را فوراً بحضور مبارک معروض داشت \* باو فرمودند :  
تعجب مدار ماد رعوالم روحانی با اینجوان مرابطه و مکالمه  
داشته و منتظر ورودش بودیم این جوان جناب ملامحمد علی  
بارفروشی بود که بقصد زیارت و حج خانه کعبه رهسپار  
طریق فارس گردیده و موقعی بشیراز رسید که جناب ملاحسین  
و سایر اصحاب در شیراز بودند و با ایمان او حروف حی کامل  
گردید و بعداً بلقب قدوس شهرت یافت \*

هرچند آخر از همه حروف حی بیان مشرف گشت ولی  
بر همه آنها تقدّم یافت سن ایشان در هنگام ورود بشیراز  
بیست و دو سال بود \*

از بین هیجده نفر حروف حی فقط جناب قرّة العین

بود که بشیراز نرفته و نعمت تشریف نصیبش نگردید و لیس  
از جهت ایمان و عرفان که غائبانه حاصل نمود و فضل  
و کمال و فداکاری و شهامت و شجاعت بمقامی اعلیٰ و ارفع  
رسید که گوی سبقت را از رجال رهود \*

جناب قرّة العین که بعداً بلقب طاهره شهرت

یافت بعد از وفات جناب سیدرشتی در کربلا ساکن و محضر  
درس دایر نموده عده ئی از تلامیذ جناب سید از محضرش  
استفاده مینمودند تا وقتیکه ندای حضرت باب از شیراز

بلند گردید و جناب میرزا محمد علی شوهر همشیره ایشان که  
مرضیه نام داشت بقصد زیارت حضرت باب از کربلا حرکت  
نمود حضرت طاهره عریضه ثی نوشته و غزل معروف که مَطَّلَعش  
این است :

لَمَعَاتُ وَجْهِكَ أَشْرَقَتْ وَشُعَاعُ طَلْعَتِكَ اِعْتَلَى

زچه رو اَلْسَتُ بِرَبِّكُمْ نَزَى بِنِ كِ— بَلَى بَلَى

در جوف نهادہ تقدیم داشت و چون میرزا محمد علی عریضه اش  
را بحضور مبارک رسانید آنحضرت ایمان غائبانه او را پذیرفته  
و در سلك حروف حی بیان محسوب داشتند و به صد ورتو قیعی  
ایشانرا سرافراز فرمودند و بقرار معلوم قبل از آنکه جناب ملا  
علی بسطامی حسب الامر حضرت اعلیٰ به کربلا وارد شود و  
آیات اَحْسَنَ الْقِصَصِ را اعلام نماید جناب طاهره در رؤیادیده  
بود که سید جوانی در بین زمین و آسمان آیاتی تلاوت مینماید  
و قتیکه بیدار شد قسمتی از آنچه که در عالم رؤیادیده بود  
نوشته یادداشت نمود و همان جملات را در آیات اَحْسَنَ  
که جناب ملا علی بسطامی با خود آورده بود زیارت کرده بر  
مراتب عشق و محبت و انجذابش افزود \*

اسامی حروف حی از اینقرار است

—————

- ۱— جناب ملاحسین بشرویه فی اول من آمن ملقب به باب الباب
- ۲— " ملاعلی بسطامی ثانی من آمی
- ۳— " میرزا محمد حسن براد رکوچک جناب ملاحسین
- ۴— " میرزا محمد باقر خالوزاده جناب ملاحسین
- ۵— " ملایوسف ارد بیلی
- ۶— " ملاجلیل ارومیه فی
- ۷— " ملامحمود خوئی
- ۸— " ملا احمد ابدال مراغه فی
- ۹— " سید حسین یزدی
- ۱۰— " ملا خدابخش قوچانی که بعداً معروف بملاعلی شد
- ۱۱— " میرزا محمد یزدی روضه خوان
- ۱۲— " شیخ سعید هندی
- ۱۳— " میرزا محمد علی قزوینی فرزند ملاعبد الوهاب
- ۱۴— " میرزا هادی براد رمیرزا محمد علی قزوینی
- ۱۵— " ملا باقر تبریزی
- ۱۶— " ملاحسن بجستانی
- ۱۷— " قُرَّةُ الْعَيْنِ که بعداً بلقب طاهره نیز شهرت یافت
- ۱۸— " ملامحمد علی بارفروشی که بلقب قُدُّوس مشهور گردید (۱)

---

(۱) در کتاب مستطاب بیان باب ثانی از واحد اول حضرت اعلی

(بقیه درص بعد)

چون تعداد حروف حی کامل گردد بیدهریک از آن نفوس مقدسه نورانیه را برای اعلان امر و ابلاغ بشارت ظهور نقطه اولی و مفتوح شدن باب علم الهی بدون ذکر نام و نشان بسمتی مأمور فرمودند (۱) و قبل از عزیمت آنان همه را بتائیدات غیبیه و امدادات محتومه الهیه مطمئن و امیدوار فرموده و به پیروی از انقطاع و جانفشانی حواریین حضرت روح توصیه و سفارش فرمودند و آن جمع فداکار با ایمانی کامل و قلبی سرشار از عشق و شهادت و جانبازی در راه محبوب تازه یافته خود بمیدان خدمت که محاط بهممه گونه مخاطرات و آفات و بلیات بود رونهادند و هر یک بطرفی بحرکت درآمدند \*

بقیه از ص قبل :  
حروف حی را بنام اقرب اسماء الهی مورد ستایش قرار داده —  
چنین میفرمایند : " و از برای اسماء حسنی مخصوص گردانید ه  
خد اوند اسماء ایشان را در این کور حروف حی زیرا که چهارده  
نفس مقدس بوده و اسم مکنون مصون که با اسماء ابواب اربعه  
یا انوار عرش یا حوامل خلق و رزق و موت و حیات مذکور میشوند  
که اقرب اسماء بوده اند الی الله و ما سوی آنها مهتدی هستند  
به دای ایشان "

(۱) در کتاب دلائل سبعة میفرمایند : " قسم بذات مقدس  
الهی که من حیغم میآید که کسی مرا بشناسد زیرا که عرفان حق  
صرف عرفان الله است و حب او حب الله است و چون حد این  
خلق را مید انستم از این جهت امر به کتمان اسم نموده بودم این  
همان خلقند که در حق مثل رسول الله (ص) که لا مثل بوده و هست  
گفتند انه لمجنون و اگر میگویند ما آنها نیستیم عمل آنها دلیل بر  
کذب قول آنهاست "

جناب باب‌الباب بعزم ورود بارض‌طاء و تشرف بمحضر حضرت بهاء الله که در آنوقت بسن بیست و هفت سالگی در بین افراد عائله جلیله و سایر وزیرزادگان بصفات و اخلاق و رفتار نیک ممتاز و به تمسک و تشبث به اصول ادیان و رعایت جمیع مبانی روحانی و عرفانی مشهور بودند طریق طهران را در پیش گرفت که در ضمن مأموریت خود را برای رسانیدن توقیع مبارک خطاب به محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی صدراعظم و ابلاغ امر مبارک بیایان برساند \* و جناب ملا علی بسطامی مامور عزیمت به عتبات جهت ابلاغ توقیع مبارک به شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام و اعلان امر و اتمام حجت در مجمع علما و طلاب علوم دینی و تلامیذ جناب سید رشتی شد و جناب شیخ سعید هندی بطرف هند و ستان و اعلان امر مبارک در آنصفحات حرکت نموده و هر کدام بطریقی با تحمل بلایا و مصائب بمقصود خود نائل گردیدند \* و بعضی از حروف حی را هم امر فرمودند در موطن خود توقف نموده بخدمت بپردازند \* و جناب قدوس رانیز جهت همراهی و مراقبت در سفر حج انتخاب فرمودند \*

## ۱۵- غزمت حضرت باب به مکه و مدینه

حضرت نقطه اولی بعد از انجام امور مهمه مخصوصاً  
خبروصول جناب باب الباب بطهران و ابلاغ پیام بحضور مبارک  
حضرت بهاء الله سرور فوق العاده در آنحضرت ایجاد نموده  
عازم سفر حج گردیدند • والده و حرم مبارک را جناب خال اعظم  
سپردند و باتفاق جناب ملا محمد علی قدوس و غلام باوفای خود  
مبارک روز ۲۶ ماه شعبان از سال ۱۲۶۰ که قریب چهار ماه  
از اظهار امر گذشته بود از شیراز حرکت فرمودند (۱) مدت ده  
روز طی طریق تابوشهر طول کشید و روز ششم ماه رمضان  
بهوشهر ورود فرمودند •

جناب حاج سید محمد خال هنوز در این بند ربه تجارت  
مشغول بودند بعد از تهیه موجبات این سفر طولانی شب  
۱۹ ماه رمضان با همراهان به قایق کوچک شرعی سوار  
شده بعد از سه ساعت بکشتی بزرگ که آنهم شرعی و در دریا  
لنگرانداخته بود سوار شدند • در این لحظه تازه آفتاب افق  
را روشن نموده و منظره بدیعی در دریا بوجود آورده بود •

---

(۱) در باب ۱۷ از واحد چهارم بیان میفرمایند: "وکسی که  
اورا میشناخته و با او حج کرده همان است که عدد هشت واحد  
بر او گذشته که خداوند با او مباحثات فرمود در ملاء اعلی  
با نقطاع او و اخلاص او در رضای او"



در آنسال چون عیداضحی در روز جمعه واقع

میشد وحج اکبر بود در نظر مسلمین زیارت خانه کعبه و انجام مناسک حج اهمیت خاصی داشته و امید بظهور موعود منتظر در بیت الله الحرام میرفت از این جهت حجاج بیش از سالهای قبل در مکه معظمه اجتماع نموده بودند و از شهر شیراز نیز عده کثیری از مردم با شمین کشتی بقصد انجام این فریضه مهم و وصول به منقبت عظمی عازم مکه بودند و بواسطه کثرت جمعیت و عدم وسائل و هیاهو و نزاع حجاج با یکدیگر بر آنحضرت خیلی سخت گذشت (۱) مخصوصاً شیخ هاشم برادرزاده شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز در بین جمعیت بحناد و اذیت و آزار آنحضرت پرداخت و راکبین کشتی را بر علیه آنحضرت می شورانید تا آنجا که ناخدای کشتی بر مظلومیت آنحضرت واقف گشته خواست شیخ را از کشتی خارج و بدر با اندازد ولی آنحضرت شفاعت فرمودند و او را خلاص کردند و این مطلب باعث تحیّر و تنبّه ناخدا گشت \*

---

(۱) در باب ۱۶ از واحد چهارم بیان میفرمایند: " چنانچه خود در سفر مکه دیدم که نفسی خرجهای کلیه مینمود و از رفیق خود که هم منزل او بود بقدریک فنجان آب از او مضایقه مینمود در کشتی بواسطه آنکه عزیز بود چنانچه خود من از بوشهر تا مسقط که دوازده روز طول کشید چون میسر نشد که آب بردارند بمدّنی گذرانیده \*\*\* چه در سبیل مکه امری که اقبَح از هر امری بود نزد حق و هبط عمل ایشان میشد نزاع حجاج بود با یکدیگر چه این امر در هر حال حرام بوده و هست "

بعد از دو روز گشتی به بندرکنگان رسید \* در خطبه کنگان

این آیات نازل گردیده است :

« فَبِحَانَ الذِّهَبِ قَدْ أَسْرَى بِعَبْدِهِ فِي يَوْمٍ مِنَ الشُّهُورِ الْحَرَامِ إِلَى الْفُلْكِ  
 الْمُسَخَّرِ فَوْقَ مَاءِ هَذَا الْبَحْرِ الْأَجَاجِ الدَّاخِرِ الذَّاخِرِ الْمَوْجِ الْمَمْجُوجِ  
 بِمَوْجِ الْأَبْتِهَاجِ وَالْمَسِيرَةِ بِرِيحِ هَوَاءِ الشَّمَالِ مِنْ عَيْنِ يَمِينِ الْعَرْشِ  
 عَلَى سُبُلِ الْمَنْهَاجِ الدَّاعِي أَهْلَ الْبَحْرِ فِي كِمَالِ الْأَسْتَوَاءِ فِي يَوْمٍ  
 مِنَ النَّهَارِ إِلَى جَزِيرَةِ الْوَاقِعَةِ فِي سَاحِلِ هَذَا الطَّمْطَامِ مَاءِ الْمَلْحِ  
 الْأَجَاجِ الَّتِي قَدْ خَلَقَ اللَّهُ اسْمَهَا فِي الْحُرُوفِ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ كَحَرْفِ  
 كَلِمَةِ أَمْرِهِ كُنْ فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَدْ اتَّقَنَ سُبُلَ مَحَبَّتِهِ لِأَهْلِ اجَابَتِهِ  
 عَلَى مَقَامِ لَا يُمْكِنُ فِي الْأَبْدَاعِ بِمِثْلِهِ لَثَلَا يَقُولُ أَحَدٌ لَوْ أَجْرَى اللَّهُ  
 آيَاتِ فَضْلِهِ عَلَى ذَلِكَ الْمَنْهَجِ لَكُنْتُ مِنَ الشَّاكِرِينَ »

وگشتی از بندرکنگان حرکت نموده بعد از ده روز دیگر به مسقط  
 وارد شد و آنحضرت و همراهان چند روزی در این محل استراحت  
 و در منزل والی مسقط سکونت اختیار فرمودند و در اینجا یکی از علما  
 ابلاغ امر فرموده اند ولی از اوقالی مشاهده فرمودند چنانکه  
 میفرمایند :

« وَلَقَدْ نَزَلَ ذِكْرُ اللَّهِ أَرْضَ مَسْقَطٍ وَبَلَغَ حُكْمَ اللَّهِ إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ لَعَلَّهُ  
 يَتَذَكَّرُ بِآيَاتِنَا وَكَانَ مِنَ الْمُهْتَدِينَ قَدْ اتَّبَعَ هَوَاءُ مَنْ بَعْدِ مَا تَلَى آيَاتِنَا  
 وَإِنَّهُ فِي حُكْمِ الْكِتَابِ لِيَنْ الْمُعْتَدِينَ قُلْ مَا نَرَى أَهْلَ الْكِتَابِ فِيهَا  
 رَافِقَةً إِلَّا قَوْمٌ بَوْرٌ جَاهِلِينَ وَكَذَلِكَ قَدْ كَانَ حُكْمُ اللَّهِ لِأَهْلِ السَّفِينَةِ  
 إِلَّا نَفْسًا مِنْهُمْ إِنَّهُ قَدْ آمَنَ بِآيَاتِنَا وَكَانَ مِنَ الْمُتَّقِينَ » <sup>علی</sup>

(۱) وبعد کشتی حامل آنحضرت و سایر حجاج از مسقط بسمت جدّه حرکت نمود در جدّه آنحضرت لباس احرام پوشیده و بر شتر سوار شدند و راه مکه را در پیش گرفتند • جناب قدوس در طی طریق مهار شتر آنحضرت را بردوش خود گرفته و این راه را پیا پیموده و ابدأً به مشقات ناشی از این قسم سیروسفر توجهی نداشت و شبها تا صبح بیدار و مواظب راحتی و آسایش مولا ی محبوب خود بود • اول ماه ذیحجه الحرام آنحضرت و همراهان بمکه رسیدند و در آن مرکز بزرگ روحانی که جمعیت کثیری از مسلمین کشورهای مختلف جهت انجام فرائض حج و وصول به ثواب و منقبت حج اکبر حضور داشتند در ضمن انجام مناسک حج نداء الهی را بسمع حضار و نفوس مهمه رسانیدند بطوریکه این خبر در میان تمام حجاج منتشر گردید و هر يك پس از خاتمه مناسک و اعمال واجبه با وطن خود که مراجعت نمودند غالباً طلوع سیّدی جوان و نورانی و با صفات و اخلاق ملکوتی و داعیه جدید از امور خارق العاده آن سال شمرده و برای مردم حکایت مینمودند • عده ئی از آن نفوس توفیق زیارت آنحضرت نصیبشان گشت و از بشارت ظهور جدید آگاه

---

(۱) حضرت اعلی این محل را ارض حوّا نامیده اند و وجه تسمیه این بندر بنام جدّه هم از این جهت است که محل زندگی آدم و حوا را در آن صفحات میدانند و قبر حوا را که اُمّ البشّر و جدّه نوع انسان دانسته اند در این جا نشان میدهند •

شده بعرفان وایمان نائل آمدند و با قلبی سرشار از ایمان و محبت به آنحضرت مراجعت نموده و با مسرت زائد الوصفی این بشارت را بسمع بستگان و اقارب خود رسانیده بذرایمان در قلوب مستعدّه افشاندند که بعد هاهربك سرسبز شده درخت باروری گردیدند مانند حاج ابوالحسن شیرازی که در همان کشتی که از بوشهر حرکت نمود بد همسفر آنحضرت بود و آنحضرت را مکرر در حین دعا و مناجات و نزول آیات در کشتی زیارت نموده توفیق ایمان حاصل نمود .

در تاریخ نهبیل فصل ۷ مذکور است (( از حاجی ابوالحسن شیرازی که خود یکی از مسافرین این کشتی بود شنیدم که گفت من در مدت دو ماه مسافرت خود که با سایر حاج در این کشتی از بوشهر تا جدّه رسیدیم مشاهده میکردم که حضرت باب تمام ایام مستغرق در نزول آیات بود که آنحضرت املا میفرمود و جناب قُدّوس مینوشتند و آنحضرت و جناب قُدّوس با اطمینان کامل مشغول اینکار بودند حتی در موقعیکه کشتی بواسطه باد و طوفان دچار انقلاب دریا میشد و مسافرین همه مضطرب و نگران بودند اهدا تأثیری در پشاست و مسرت آن دو وجود مبارك نمی نمود . ))

و نیز حاج سید جواد مُحَرِّر اصفهانی که ندای ظهور جدید را شنیده عازم شیراز شده بود ولی چون حضرت اعلی بقصد حج حرکت فرموده بودند او نیز عازم شده بالأخره در منزل والی مسقط که چند روزی حضرت اعلی استراحت فرموده بود

آنحضرت را زیارت نموده و سئوالاتی از حضور مبارک نموده و جواب دریافت کرد و در مکه و چند محل دیگر نیز توفیق زیارت نصیب او گشته عاقبت ایمان آورده بمحل خود مراجعت و عوفسقی به تبلیغ جمعی گردید • و نیز حاج محمد رضا فرزند حاج محمد رحیم معروف به مخمل باف از تجار معتبر و محترم کاشان که در حین انجام مراسم حج مکرر زیارت آنحضرت نائل و مجذوب جمال و جلال و نورانیت آنحضرت شده بود و هر دم بر حسن عقیدتش افزوده شده و در مدینه نیز حضور مبارک مشرف و از حقیقت حال آگاه گردیده بمقام ایمان فائز شد (۱) وعده می نیز زیارت آنحضرت نائل شده و حتی در جواب سئوالا تشنان

(۱) بطوریکه جناب حاج معین السلطنه تبریزی در تاریخ خود مینگارد حاجی محمد رضا در مراجعت از سفر حج به کاشان بانهایت انجذاب و اشتعال بامومنین و محبین مانوس و مألوف گردیده و بدون ملاحظه رفت و آمد مینمود علمای کاشان از اینجهت برآشفته و حکومت را باذیت و آزار او تشویق و تحریص مینمودند حاکم نیز که در پی چنین وقتی بود فوراً مأمورین خود را فرستاده حاجی را دستگیر و در الحکومه کشیده باشاره و دستور علما او را بفلک بسته چوب وافر زدند و اموالش را به یغما بردند و خودش را سر و روی آلوده بر درازگوشی و ازگونه سوار نموده با تار و طنبور در کوچه و بازار گردانیدند و مردم او را باچنان حال بر سر و صورتش آب دهان انداخته با تیر ملامت و فحش و ناسزا و انداختن سنگ جسم و جاننش را می آزرده در این هیاهو و جنجال شخصی زردشتی بنام سهراب پور کاوس که در کنج کاروانسرا از همه جا بیخبر بود از حجره خویش بیرون دویده پرسید این شخص آیا همان (بقیه درص بعد)

از قلم مبارك توقیعی خطاب بآنها نازل گردیده و دعوت  
بامر حق گردیدند ولی آثار ایمان از آنها ظاهر نگردید \* مانند  
میرزا محیط کرمانی که از تلامیذ معروف و مشهور سید رشتی بود  
و باو ابلاغ امر و اتمام حجت در مقابل حَجْرًا لُ سُوْد در حین طواف  
خانه کعبه فرموده او را دعوت بِمُهاهِلِه فرمودند و در جواب  
بقیه از ص قبل :

حاج محمد رضا ولد حاجی محمد رحیم است گفتند آری همان  
است \* او چون براه حوالات حاجی از جهت دیانت و امانت  
و صدق و راستی آگاه بود در تعجب شده گفت این شخص  
با چنین شهرت و احوالی هرگز اشتباه نمیکند و بی جهت خود  
را بدین شاعت و قباحت نمیکشد لابد مطلب بزرگی در کار است  
از آن بعد در صد در تحقیق و جستجو برآمده از حقیقت امر آگاه  
و ایمان آورده در سلك مؤمنین درآمد \* انتهى  
و او اولین شخص مؤمن از نژاد پارسی است و همان است که در  
مقاله سیاح نیز باین عبارت از او یاد شده است : " چنانچه  
روایت کنند که شخص باهی در کاشان اموالش بتاراج رفتند و  
خانمانش پراکنده و پیریشان عربان نمودند و تازیانه زدند و  
محاسنش بیالودند و بر درازگوشی و از گونه سوار و در کوچه و  
بازار بمنتهای آزار باطل و شیپورتار و طنبور بگرداندند و  
شخص گبری در کناری در گوشه ریاطی افتاده و ابداً از جهان  
و جهانیان خبری نیافته و چون های وهوی مردمان بلند شد  
بکوچه شتافت و چون از جرم مجرم و سبب تشهیر و تعذیب  
بر وجه تفصیل مطلع گشت ب جستجو افتاد و در همان روز در  
زمره بابیان داخل گشت و گفت همین اذیت و تشهیر برهان  
حقیقت و عین دلیل است اگر چنین نبود میکن هزار سال  
میگذشت و مثل منی آگاه نمیشد "

سئوالات او نیز رساله مخصوصی در بین مکه و مدینه بنام رساله بَيْنُ الْحَرَمَيْنِ نازل گردیده بکریلا جهت او ارسال فرمودند ولی اثری از ایمان در او ظاهر نگردید (۱)

در رساله مزبور این آیات نازل گردیده است :

« اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ بِمَا قُلْتُ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ عِنْدَ الْكَعْبَةِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ عَلَى السَّائِلِ تِلْكَ الْآيَاتِ الْأُولَى بِمَا قَدْ نَزَلَتْ عَلَى حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْفُرْقَانِ مِنْ قَبْلِ وَأَنْ حَاجُوكَ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَإِبْنَانَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ فَحَقَّقْتَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَمْ يَقْبَلْ مِنْ عَبْدِكَ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلَيْهِ شَهِيدًا فَيَا أَيُّهَا السَّائِلُ الْمَحِيطُ الْمَاقِلُ لَكَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ تَلْقَاءَ الْكَعْبَةِ مِنْ شَطْرِ رُكْنِ الْغَرْبِيِّ عَلَى مَحَلِّكَ وَمَقْدَمِ الْمَنْبَرِ فِي اللَّيْلَةِ النِّصْفِ مِنَ الشَّهْرِ الْحَرَامِ شَهْرًا لِحَجِّ بَعْدَ مَا قَدْ مَضَتْ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ بِثَلَاثِ سَاعَاتٍ أَوْ قَبْلَ دَعَائِي وَتَمَّ تَبَاهُلٌ مَعِيَ لِدَعَايِ الرُّكْنِ عِنْدَ حَجْرِ الْأَسْوَدِ عَلَى شَأْنِ الَّذِي كُنْتُ عَنْ قَبْلِ أَهْلِ الْأَرْضِ أَجْمَعِمْ مَنكَرًا بَعْدَ حَيْثُ يَحْكُمُ اللَّهُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَاللَّهُ عَلَى مَا أَقُولُ خَبِيرٌ »

و نیز توقیعی خطاب بشریف سلیمان شریف مکه نازل

و او را دعوت بقبول و تبعیت از امر حق فرمودند و توسط جناب قدّوس برای او ارسال گردید ولی او در آن موقع بواسطه اشتغال

(۱) میرزا محیط نامش میرزا محمد حسین کرمانی از تلامیذ معروف جناب سید رشتی بود و تربیت د و فرزند جناب سید رابعه سده داشت یکی بنام آقا سید حسین و دیگری بنام آقا سید احمد و بعد از رحلت جناب سید او نیز از جمله مدعیان نیابت و جانشینی سید بود

بأمر دیگر و کثرت غرور توجهی بتلاوت و زیارت توقیع مبارک  
 ننمود و از اطلاع بر ظهور جدید محروم گردید .  
 بطوریکه در تاریخ نپیل ذکر شده جناب حاج نیاز  
 بخدادی در سال ۱۲۶۷ هجری در سفر حج با شریف مزبور  
 ملاقات نموده و او اظهار داشت که بیاد دارم در سال ۱۲۶۰  
 جوانی در اثناء حج کتابی مختوم بر من تسلیم کرد و بعد از چند  
 روز همان جوان آمده مطالبه جواب نمود ولی من بواسطه  
 کثرت اشتغال نتوانستم آنرا قرائت و جواب بدهم . پس از  
 خاتمه آیام حج در بین اوراق خود آن مکتوب را یافتم و چون  
 مطالعه کردم دیدم در مقدمه آن کلماتی مبنی بر مواعظ  
 حسنه نظیر آیات قرآن مرقوم شده و چنین فهمیدم که نوبسند  
 مردی است از سلاله فاطمه از نسل هاشم و در ایران بدعت  
 جدیدی قیام و ظهور قائم موعود را به جمیع اقوام اعلان فرموده  
 است . قسمتی از توقیع مبارک مزبور زینت بخش این اوراق میگردد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

إِنَّ هَذَا كِتَابٌ قَدْ نَزَّلَتْ بِإِذْنِ رَبِّكَ مِنْ لَدُنِّ عَلِيِّ حَكِيمٍ وَإِنَّهُ لَعَلَىٰ  
 صِرَاطِ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُنَزَّلُ الْآيَاتِ بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ  
 أَنْ اتَّبِعْ مَا أَلْفَىٰ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يَهْدِي مَنْ  
 يَشَاءُ بِأَمْرِهِ وَكَانَ اللَّهُ رَبَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا بَلِّغْ كِتَابَ رَبِّكَ إِلَىٰ  
 الْمُشْرِكِينَ لَعَلَّ النَّاسَ بآيَاتِ اللَّهِ يُؤْمِنُونَ هَذَا حُكْمُ اللَّهِ لِأَهْلِ  
 مَكَّةَ وَحَاضِرِيهَا أَلَّا يُشْرِكُوا الْعِبَادَةَ وَرَبَّهُمْ أَحَدًا»



وازمشاهیر حجاج ایرانی حاج سید جعفر کشفی و حاج سلیمانخان افشار صائین قلعه ثی و حاج سید علی کرمانی بود که بزیارت آنحضرت واستماع دعوت بامر جدید نائل شدند ولی ایمان حاصل ننمودند \*

جناب حاج میرزا حبیب الله افغان در رساله تاریخیه خود چنین مینویسند : " باز مرحوم حاجی ابوالحسن مذکور میداشتند که تقریباً جمعیت حجاج از عرب و ترک و عجم و کرد و هندی بالغ بر هفتاد هزار نفر متجاوز بود و اغلب از علماء و اشخاص فاضل و نفوسی که در علم اعداد و جفر مسلط بودند و سنه ظهور را معین کرده بودند که باید در آن سال داعی حقیقی دعوت خود را در مکه علنی اظهار فرماید \* آمده بودند از جمله حاجی سید جعفر کشفی معروف که از جمله جفّارهای ماهر و در علم حساب بسیار مسلط بوده در آن سال بموجب حدیث مروی از معصوم علیه السلام که میفرماید فی سنّته الستین یظهر امره و یعلو ذکره و از مرموزات عرفا مثل شاه نعمت الله ولی که اخبار ظهور را در اشعار خود صراحتاً میفرماید در رساله فرس اگرمانی بینی ملک و ملک و ملت و دین برگردد \* ایضاً غرر سین چه بگذرد از سال غائبی آشکار می بینم و در دیوان خواجه حافظ اشاره نموده که میفرماید :

بین هلال محرم بخواه ساغرا راج

که ماه امن و امان است و سال صلح و صلاح

مطابق نموده و از علم حساب استخراج کرده از جفر سؤال

بینماید که آیا امسال که سنه شصت است قائم در مکه ظاهر میشود جواب میشود بلی • باز سؤال میکند که هرگاه من بروم مشرف میشوم جواب میگیرد مشرف میشوی سؤال میکند آیا مؤمن میشوم جواب میشوند مؤمن نمیشوی حاجی میفرمودند خودم حاجی سید جعفر را ملاقات کردم در مکه حاضر بودم و چشم خود دید و گوش خود شنید اما مؤمن نشدم •

باری میفرمودند من و حاج میرزا محمد علی (قدوس) و جمعی مومنین در حضور مبارک بودیم • پس از اَعمالِ حج در مسجد الحرام تمام حُجاج حاضر در صحن و پشت بام از مخلوق موج میزد حضرت تشریف فرما شدند و پشت مبارک را بدیوار زده حلقه درب کعبه را بدست مبارک گرفته بصوت بلند سه فقره این عبارت را در نهایت فصاحت و بلاغت بیان فرمودند :

" اِنِّى اَنَا الْقَائِمُ الَّذِى كُنْتُمْ بِهٖ تَنْتَظِرُونَ "

میفرمودند اعجاز در اینجاست با وجود اینکه همه جمعیت و همه يك دفعه تمام ساکت شدند بقسمیکه هرگاه گنجشکی بال میزد همه کس میشنید • پس از سکوت تمام نفوس مجدداً بیان فرمودند " اِنِّى اَنَا الْقَائِمُ الَّذِى كُنْتُمْ بِهٖ تَنْتَظِرُونَ " سه فقره این عبارت را بنهایت وضوح فرمودند که گوشزد تمام حاج گشت حُجاج عبارت مبارک را برای یکدیگر ترجمه و تفسیر مینمودند • "

و در همین آیام پس از خاتمه اَعمالِ حج و حرکت آنحضرت

بسمت مدینه و در اثناء نماز در بین راه یکنفر عرب بَدوی ناگهان رسیده بسته اوراق و نوشتجات آنحضرت را رسوده و سرعت در صحرا ناپدید شد • مبارک غلام آنحضرت خواست اورا عقب نماید اورا منع فرمودند • و باو فرمودند • محزون مباش این اوراق بوسیله این عرب بیابانی بزودی بمحلی خواهد رسید که جزاینوسیله شی دیگر نبود و این بارادۀ اللہ است • در توقیح مبارک میفرمایند :

(حَتَّى قَدْ سَرَقَ الشَّارِقُ فِي أَرْضِ الْحَرَمَيْنِ فِي مَنْزِلِ الثَّلَاثِ كَلِمًا كَتَبَ اللَّهُ فِي السَّبِيلِ لَهُ لَيْلَةَ الْأَوَّلِ مِنَ السَّنَةِ الْأَوَّلِ إِحْدَى وَسِتِّينَ بَعْدَ الْمَأْتَيْنِ وَالْأَلْفِ مِنَ الشَّهْرِ الثَّانِي بَعْدَ الْحَجِّ)

و نیز در توقیحی که از کیفیات سفر مذکور باقید تاریخ اوقات بیان فرموده اند چنین نازل گشته :

« قَدْ أَسْرَى كَلِمَةً عَبْدُهُ مِنْ أَرْضِ مَوْلِدِهِ (شیراز) فِي سَنَةِ السِّتِّينِ بَعْدَ الْمَأْتَيْنِ وَالْأَلْفِ (۱۲۶۰) مِنَ الْهَجْرَةِ الْمُقَدَّسَةِ يَوْمَ السَّادِسِ مِنَ الْعَشْرِ الثَّلَاثِ مِنَ الشَّهْرِ الْمَقْدَمِ عَلَى شَهْرِ اللَّهِ الْحَرَامِ (رمضان) الَّذِي نُزِّلَ فِيهِ الْقُرْآنُ (۲۶ ماه شعبان) وَابْلَغَهُ إِلَى جَزِيرَةِ الْبَحْرِ رُبُوشِينَ فِي الْيَوْمِ السَّادِسِ مِنَ الشَّهْرِ الْحَرَامِ الَّذِي قَدْ قَضَى الْمَقْدَرُ فِيهَا عَلَى حُكْمِ اللَّهِ فِي لَيْلَةٍ مِنْهَا عَلَى خَيْرٍ مِنَ الْفِ شَهْرٍ مِنْ رَوْنِهَا (۶ ماه رمضان) وَلَقَدْ أَرْفَعَهُ بِجُودِهِ عَلَى الْفَلَكَ الْمَسْمَاةِ بِالْثَلَاثِ الْمَسْحُورِ فَوْقَ الْمَاءِ يَوْمَ التَّاسِعِ

من العشر الثاني من الشهر الحرام ( ١٩ شهر رمضان ) شهر الله الذي  
قد فرض فيه الصيام وابلغه الى ام القرى ( مكة ) بيت الله الحرام  
في يوم الاول من شهر الحرام ( اول ماه ذيحجه ) شهر الله الذي قد  
قضى فيه حكم الحج لأهل الاسلام وَثَمَّ فِيهِ السعي بين الصفا و  
المروه وما قدر في الطواف والقيام وقد قضى فيه حكم مناسك العمرة  
في يوم الثالث من العشر الثاني من هذا الشهر الحرام ( ١٣ ذيحجه ) ثم  
قَدْ اصْعَدَهُ الى بلد حبيبه محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وخاتم  
النبيين من مضى هذا اليوم الى يوم السابع من سنة احدى وستين  
بعد المأتين والألف من الهجرة المقدسه ( ٧ محرم ١٢٦١ ) من  
شهر الحرام شهر الله الذي قد قُتِلَ فِيهِ التَّسْبِيحُ وَالتَّهْلِيلُ بِقَتْلِ  
كلمة التكبير والتمجيد ابى عبد الله الحسين عليه السلام فله الحمد و  
الكبرياء بما قد احفظه في حرم القدس ( مدينه ) سبعة وعشرين يوماً  
مِنَ الشَّهْرَيْنِ الْعِظَامِ وَلَهُ الْمَجْدُ وَالْعِظْمَةُ فِي اَوَّلِ الصَّعُورِ فِي الْيَوْمِ  
الرَّابِعِ مِنَ الشَّهْرِ الْآخِرِ بَعْدَ شَهْرِ اللَّهِ الْحَرَامِ ( ٤ ماه صفر ١٢٦١ ) من كَدِّ  
اوليائه الى كل الخلق با بلاغ كلمة القطع والعجز من معرفة آل الله  
سلام الله عليهم في منتهى المنع وله الجلال والجمال من يوم الخروج الى يوم  
الوقوف بارض جده صلوات الله على ساكنها من غير وصف ولا عده بما  
قد قضى اثني عشر يوماً في السبيل كمثل حكم النزول من حرم الجليل الى  
عين السبيل وقد قضى حكم الكتاب بالوقوف في ارض حوا ثلاثة يوماً

معدودًا ربه روزر جده) فبُحان الله والحمد لله الذي قد اذن لعبده  
يوم الرابع من العشر الثالث من شهر الذي قد طلع بعد شهر الحرام  
للركوب على الفلك المسخر على الماء (٢٤ ماء صفر) سفينة الذي قد  
رَكِبْتُ فِيهَا فِي يَوْمِ الصُّعُورِ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ فَلِلَّهِ الْحَمْدُ شَعْبًا نِيَامَةً  
مُتَقَدِّسًا بِتَقْدِيسِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ عَلَى كُلِّ الْخَلْقِ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ  
عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَلَهُ الْحَمْدُ وَالْكَبْرِيَاءُ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ بِثَنَاءٍ يُفَضِّلُ عَلَى كُلِّ  
شَيْءٍ كَفَضْلِ اللَّهِ لِنَفْسِهِ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ . . . . .  
فبُحَانَ اللَّهِ الَّذِي قَدْ قَضَى فِي سَبِيلِ سِيرِهِ مَا قَدْ قَضَى لِكُلِّ الْأَبْوَابِ  
مِنْ قَبْلِ وَرَائِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ كُلِّ الْأَذَى مِنْ أَهْلِ الشُّرْكِ وَالشُّكِّ تِلْكَ  
سَنَةُ اللَّهِ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِ وَمَا أَجِدُ لِسَنَةِ اللَّهِ فِي شَأْنٍ مِنْ بَعْضِ  
الشَّيْءِ تَحْوِيلًا وَلَنْ تَجِدَ وَالْحَكْمُ فِي بَعْضِ مِنَ الْحُرُوفِ تَبْدِيلًا حَتَّى قَدْ سَرَى  
السَّارِقُ فِي أَرْضِ الْحَرَمَيْنِ (بَيْنَ مَكَّةَ وَمَدِينَةَ) فِي مَنْزِلِ الثَّالِثِ كَلِمًا  
كُتِبَ لِلَّهِ فِي السَّبِيلِ لَهُ لَيْلَةُ الْأَوَّلِ مِنَ السَّنَةِ الْأُولَى أَحَدِي وَبِسْتَيْنِ  
بَعْدَ الْمِائَتَيْنِ وَالْأَلْفِ مِنَ الشَّهْرِ الثَّانِي بَعْدَ شَهْرِ الْحَجِّ (مَحْرُومِ ١٢٦١)  
وَإِنَّ ذَلِكَ حُكْمٌ مِنْ سَنَةِ الْأَوَّلِينَ وَمَا أَجِدُ لِسَانَ اللَّهِ فِي بَعْضِ الْحُكْمِ تَحْوِيلًا

## ۱۶- مراجعت آنحضرت از سفر حج

قریب به نه ماه دوره سفر آنحضرت از شیراز به مکه طول کشید و در اواخر ماه ربیع الثانی از سال ۱۲۶۱ هـ با همراهان که جناب قدوس و مبارک غلام باوقای حضرت نقطه اولی بود از همان طریق و با همان کشتی بهوشهر مراجعت فرمودند و در همان محل تجارتخانه که جناب حاج سید محمد خال کماکان بسر میبردند ورود فرموده چند روزی توقّف فرمودند \*

در خلال این ایام که آنحضرت در سفر حج بسر بردند چنانکه ذکر شد بعضی از نفوس مستعدّه از حجاج حالت تذکر و تنبه حاصل نموده بمقام عرفان و ایمان رسیدند و بعضی بانکار و اعراض قیام نمودند \* و نیز حوادث دیگری از نهضت و قیام حروف حی و ابلاغ امر به نفوس مهمه واقع شد که سبب هیجان و شور و نشور جدیدی در بین عامه ناسرا از موافق و مخالف شد \* مخصوصاً قیام جناب ملاعلی بسطامی در غیبتات عالیات که با کمال شهامت و شجاعت به محضر شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام مَرَجَع تَقْلید تمام شیعیان جهان ورود نموده و در آن مجمع و مرکز بزرگ روحانی که جمعیت زیاد از طلاب علوم دینیّه حاضر و ناظر بودند امر مبارک را اعلان و توقیع مبارک را با و ابلاغ داشت و در اثبات

ظهور جدید بتلاوت آیاتی از تفسیراً حَسَنُ الْقِصَصِ پرداخت و در نتیجه حاضرین به تَعَصَّبِ شَدِيدِ بِرَأْفَرُوخْتِهٖ و او را گرفته در حبس انداختند و عاقبت او را از آن محل تبعید نموده از طریق موصل بعنوان بردن به قسطنطنیه حرکت دادند و مدتی از او خبری نبود تا آنکه بعداً خبر رسید که در حبس کرکوک بمقام شهادت رسیده و او اولین نفس مقدسی است که در سبیل ابلاغ امر مبارک د چار مصائب و بلیات گشته بمرحله شهادت فائز شده است . با اینحال موجب ایمان عده ثی از ایرانیان و اعراب ساکن بغداد و سایر شهرها از طبقه علما و غیره گردیده بامر جدید اقبال نمودند . ( نقل بمعنی از تاریخ <sup>نبیل</sup> )  
و همچنین قیام جناب قرة العین در کربلا و ابلاغ امر و ترک رسوم و عادات قدیمه تقلیدیه برهیجان علما افزوده و عاقبت آن جناب و همراهان را توقیف و تحت نظر داشته به بغداد نقل مکان دادند و مدتی در منزل شیخ محمود آلوسی مفتی بغداد ساکن گردیده بسیاری از علما و افاضل قوم بملاقات آمده و بمباحثه و گفتگو درباره امر جدید پرداختند و او بانهایت شجاعت و شهامت در اثبات حقانیت ظهور مبارک بتلاوت آیات و آثار مبارکه پرداخت و سبب ایمان و ایقناظ جمعی از نفوس مخلصه گردیده و تعصب شدید عده ثی نیز برانگیخته شد تا آنکه بر حسب حکم واصله از باب عالی هوالی بغداد بایران تبعید گردیده و حوادث دیگری واقع شد که در شرح احوال خصوصی آنجناب به تفصیل آمده است .

باینجهت این وقایع و اتفاقات دیگر موجب بیداری نفوس و توجه جمعی از مخلصین و متقین در آنصفحات با امر الّهی گردید و حضرت نقطه اولی از ورود بکربلا و قیام مؤمنین در آنسرزمین که قبلاً به اصحاب وعده فرموده بودند و آنها با عشق و علاقه تام عازم کربلا و نصرت امر حق بودند صرفنظر نموده و بر حسب امر مبارک بسمت شیراز بحرکت درآمدند و بعضی از اصحاب نیز با امتحان و افتتان مبتلا گردیده از جمع اصحاب کناره گیری نمودند

حضرت نقطه اولی پس از ورود بهوشهر توقیعی خطاب بمحمد شاه و توقیع دیگر خطاب بحاجی میرزا آقاسی صدر اعظم نازل و برای آنها ارسال فرمودند =  
 قسمتی از توقیع مبارک خطاب بمحمد شاه و قسمتی دیگر از توقیع مبارک خطاب بحاجی میرزا آقاسی صدر اعظم در اینمقام درج میگردد †



الخط من ابو شهر الى سلطان العجم وان الله ربك لا اله الا هو لقوي<sup>حفظ</sup>  
ان اقرا يا ايها الملك كتاب ربك لتكون من الفائزين .

بسم الله الرحمن الرحيم

اقرا كتاب ذكر اسم ربك الذي لا اله الا هو العلي الكبير وانه لكنا  
لا ريب فيه قد نزل من لدن امام مبين وانه لهو الحق في السموات  
والارض يدعو الناس الى دين الله الخالص من حكم قسطاس قويم  
وانه لهو السر في صحف النبيين والمرسلين يتلوا آيات ربك عن  
شجرة السينا ان لا اله الا هو قل اياي فارهبون وانه لهو الامر  
في كلمة الروح يدعو الناس بحكم ربك بشان يوم لا ريب فيه وكل في  
ذلك اليوم على الله يعرضون وانه ورقة مباركة عن شجرة البيضاء  
ثم الصفراء ثم الحمراء يتلوا كتاب ربك في كل شان لا اله الا هو اياي<sup>ي</sup>  
فاتقون وان مثل نور ربك في كتاب الله كقمص شمس في كل وجه  
عبيد قد استقر على عرش يا قوت حمراء قد طاف حولها رجال قد  
رقت وجوههم كوجه الزجاج البيضاء هل تحكى الوجوه دون الوجه  
سبحانه وتعالى ما يدعو نفسا منهم الا من نفسه كذلك قد ارسل الله  
النبيين والمرسلين لأمره الا ان الحكم لله في كل شان كل اليه يرجعون  
ولقد ارسلنا اليك من قبل كتاب ربك لا مبدل لحكمه ولن يجد الناس

في ذلك اليوم من دون ذكر اسم الله مُلتَجِدًا . . . . .  
يا ايها الملك ان اتبع حكم ربك ثم اشهد في آياتي كلمة العدل لتكون  
من الفائزين ثم اسجد لله ربك مما نزلنا اليك من عنده لتكون من <sup>قنين</sup> المؤمنين  
. . . . . ان اعلم يا ايها الملك انني فتى عجمي من طائفة عدل التجار  
اتى على شأن لم يحيط بعلمه احد قد اختارني الحق لحكمه وانه لا اله  
الا هو لقوتي عزيز . . . . . واذا ورد عليك كتاب ربك هذا فامر  
ان تحضر الموحدين مقر عزتك ثم قل هذا كتاب من ذكر الله نزل الي  
ان استطعتم بمثل آية منه فأتوني وان لم تقديروا ولن تفعلوا <sup>علوا</sup> فاعلموا  
ان كلمة الله حق وانه لعلى صراط مستقيم . . . . . ولقد رجعت <sup>الله</sup> ذكرا  
بازن ربك من بلد الحرام (مكة) وانه قد اراد ارض المقدسة  
(كوبلا) فانظر ماذا ترنى في شأن ذكر الله على الارض المقدسة في ملك  
الروم والله عزيز حميد ولقد سمعنا اليوم ان الرسول قد حُيس في  
البغداد (جناب ملا على بيطامي) ان اطلبه من قريب فانه لعلى عزيز  
. . . . . ولقد نزلنا كتابا اليك لتأمر ان يكتب بيثيل ما نزل فيه بالمداد  
الذهب على خط نسخ كريم ثم ترسل كتاب ربك الى ملك الروم ثم  
الى كل الملوك لتعلم اى طائفة منهم قد صدقوا حكم الله وائى طائفة  
منهم قد كذبوا ثم تحكم بينهم بالقسط وما كان الله ليظلم نفسا من بعض

نَفْسٍ ذَرَّةً وَاللَّهُ قَوِيٌّ حَكِيمٌ .

يَا أَيُّهَا الْمَلِكُ عَزَّزَ رُسُلَ عَبْدِ اللَّهِ ثُمَّ وَقِرْهُمُ فَإِنَّهُمْ فِي حُكْمِ الْكِتَابِ لِمَنِ  
الْمُقَرَّبِينَ الْأَوَّلِينَ لِمَسْطُورٍ . . . . .»

قسمتی از توفیق مبارک خطاب به حاج میرزا آقاسی

إِقْرَأْ يَا أَيُّهَا الْمَكِينُ كِتَابَ ذِكْرِ اسْمِ رَبِّكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُتَّقِينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِقْرَأْ كِتَابَ ذِكْرِ اسْمِ رَبِّكَ مِنْ لَدُنْ إِمَامٍ حَقِّي مُبِينٍ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ  
قَدْ نُزِّلَ مِنْ حُكْمِ رَبِّكَ مِنْ لَدُنْ عَلِيِّ حَكِيمٍ إِنْ اتَّبَعَ حُكْمَ مَا نَلَقَى إِلَيْكَ  
الْآنَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ فَإِنَّ ذَلِكَ حُكْمٌ قَوِيمٌ وَإِنَّ اللَّهَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا  
فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ إِنْ أَشْكُرَ  
رَبِّكَ ثُمَّ اسْجُدْ لِحُكْمِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ثُمَّ إِعْلَمِ إِنَّ بَقِيَّةَ  
اللَّهِ حُجَّةٌ رَبِّكَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ بِأَذْنِ رَبِّكَ  
قَدْ كَانَ عَلَى مَا يَشَاءُ مُقْتَدِرًا وَلَقَدْ نَزَّلْنَا مِنْ قَبْلِ كِتَابِنَا إِلَى النَّاسِ لِيَعْلَمُوا  
حُكْمَ رَبِّكَ فِي كَلِمَةِ الْبَدْعِ وَكَانُوا عَلَى صِرَاطٍ قَوِيمٍ وَلَقَدْ كَذَّبُوا بِعِضَائِنَ  
النَّاسِ آيَاتِنَا بِمَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أَنْفُسِهِمْ وَإِنْ أَوْلَيْتَهُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ  
لِظَالِمُونَ إِنْ الَّذِينَ اتَّبَعُوا آيَاتِ اللَّهِ بِالْحَقِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ  
وَإِنَّ الَّذِينَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَاسْتَهْزَؤُوا آيَاتِ رَبِّكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُشْرِكُونَ .

ان اتبع يا ايها المكين حكم ربك ثم احضر نفسك بين يدي الله ثم  
اقرا كتاب الذكر بالعدل لتكونن من الفائزين لمكتوب ولقد نزلنا  
الآن كتابا الى الملك لتتلوا كتاب الامر بالحق وتكونن في دين الله من  
الموقنين فاذا نزل الكتاب بلغ باذن ربك في الحين ثم اقرا لدى  
عرشه ثم فسر كلمات ربك بالعدل بلسان حق اعجمي جميل وقل  
اتق الله ولا تخف من حكم ربك فان ذلك حكم حق مبين . . . . .  
ان اتق الله يا ايها الامين ولا تخف في سبيل ربك من احد واجهد باياتنا  
بالعدل . . . . . اوصيك يا ايها الانسان ألا ترى الملك في يدك  
باقية فان لكل نفس ذق الموت فرض وكل الى الله يرجعون . . . .  
واشهد بالعدل بان الملك لو انتصر الامر بالحق ثبت له ملك الدنيا  
والآخرة وانه في حكم الكتاب لمن التاصر من مكتوب . ان اتبع حكم  
بقية الله بالعدل فان اليوم لامفر لأحد إلا ان يؤمن بايات الله  
وكان من الساجدين . . . . . ان انصردين الله بالعدل واقرا كتابا  
ربك بالخوف فان الله ربك لسميع عليم . . . . . اقرا كتاب ربك من  
لدى عليهم واجهد عليهم بالحكمة والآية الحسنة لتكونن لمن التاصر  
لمكتوب . . . . . فوالذي نزل الروح على قلبي ان الامر لحق مثل ما كان  
الناس في حكم ربك ينطقون ان اتبع حكمي ثم اصبر لأمرا لله فسوف

ترى الملوك بين ايدينا ومن على الارض في خرائثنا والله قوي حميد  
وان امر الله اكبر عما كان الناس يعملون وارسل حكم الجواب  
بأيدي اهل ملكك من قريب ثم عزز رسل ذكر الله فان ربك لغني  
عزير وسبحان الله رب العرش عما يصفون والحمد لله رب العالمين  
و نیز جناب حاج محمد علی قدوس را امر فرمودند بشیراز  
رفته واقعات سفر حج و مراجعت آنحضرت را بجناب خال  
و اصحاب ابلاغ نمایند و توقیعی شامل هفت دستوره معروف  
به خصائل سبعة است از قلم مبارک نازل و بجناب قدوس  
فرمودند آنرا بجناب خال تسلیم نمایند و تمام اصحاب  
آن دستور را بموقع اجرا گذارند هفت شعائر مزبور عبارت  
است از :

- ۱- تلاوت زیارت جامعه کبیره در ایام جمعه و در اعیاد  
ولیالی متبرکه با غسل و تطهیر بدن و لباس با نهایت  
توجه و روحانیت .
- ۲- بجا آوردن سجده نماز هر تربت حضرت امام حسین  
بدویی که بینی مصلی نیز بر آن قرار گیرد .
- ۳- افزودن جمله « أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا قَبْلَ مُحَمَّدٍ بِبَيْتَةِ اللَّهِ »  
بر اذان (۱)
- ۴- هریک از اصحاب هیکلی بخط آنحضرت که بنام جنة السماء  
نامیده میشود و محتوی بر اسماء الله و رمزهائی دیگر از اسماء

(۱) مقصود از علیاً قبل محمد نام مبارک حضرت باب (علیمحمد)  
و مقصود از بئیتة الله اشاره بحضرت بهاء الله میباشد .

الهی است برگردن محاذی سینه بیاویزند \*

۵- عربك از اصحاب انگشتری از عقیق سفید برانگشت داشته

باشند که این جمله بر آن منقوش باشد :

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ ۲۷۳» و مقصود از

این عدد رزم از اسم مبارك (علیمحمد باب الله) بوده است \*

۶- شرب چای در منتها درجه نظافت و لطافت \*

۷- احتراز از کشیدن دخان مانند قلیان و غیره \*

جناب قُدّوس بورود شیراز جناب خال را ملاقات و

توقیع مبارك را تسلیم نمودند و جناب ملاصادق مقدس خراسانی

که در اصفهان جناب باب الهاب را ملاقات نموده و از ظهور

جدید آگاه گشته و خود بصرف نورانیت ضمیر و مکاشفات روحانی

پی شناسائی و معرفت صاحب امر برده بود و پای پیاده

بشیراز آمده و با جمعی از مؤمنین بانتظار ورود مبارك بسر

میبرد در مسجد نو امامت جماعت نموده و مردم در نماز باو

اقتدایمینمودند \* در این موقع بملاقات جناب قُدّوس نائل گردید

و برای اجرای دستور مبارك حضرت نقطه اولی آماده و مَهیّا

گشته قرار اعلان و ابلاغ امر را در مسجد نو گذاشتند لَـذَا

بنا بدستور ملاصادق ملاعلی اکبر اردستانی بر مناره مسجد رفته

و جمله أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا قَبْلَ مُحَمَّدٍ بَابُ بَقِيَّةِ اللَّهِ را بر فصول

اذان اضافه نموده و با صدای رسا بگوش دور و نزدیک

رسانید و جناب مقدس بر منبر رفته عموم ناس را بظهور جدید

بشارت داد و شرح و تفصیل آنرا بیان نموده قسمتی از آیات

تفسیر أَحْسَنُ الْقَصَصِ راتلاوت نموده و نام و نشان صاحب الامر که تا آنوقت مکتوم بود اشتهار یافت .

عامه مردم از اجتماع این خبر جدید بهیجان آمده و زلزله در ارکان وجود افتاد. خاصه علما و پیشوایان روحانی از این خبر خشمگین شده بحکومت و والی فارس حسین خان آجودان باشی نظام الدوله شکایت نمودند و تنبیه و تدمیر صاحب امر و رسولانش را که با چنین بی باکی و صراحت امر جدید را اعلان نموده بودند بسختی خواستند . لذا والی مزبور که به قساوت قلب و فسق و فجور مشهور و از علم و اخلاق دور و برکنار بود چند سوار مأمور نمود که سریعاً خود را به شهر رسانده و حضرت نقطه اولی راتحت الحفظ بشیراز بیاورند و از طرف دیگر جناب قدّوس و جناب ملا صادق و جناب ملا علی اکبر را به دارالحکومه آورده و در محضر علما مورد عتاب و خطاب قرار داده سخت مؤاخذه نمود علما که در این قضیه بشدت مرچه تمامتر آشفته و براغروخته بودند جناب ملا صادق را مورد مؤاخذه قرار داده پرسیدند چرا در دین بدعت آورده ئی و فصلی برآذان افزوده ئی جناب ملا صادق جواب دادند اگر افزودن جملاتی برآذان بدعت است شما علما در اینکار مُقَدِّم بوده اید زیرا آذان در ایام رسول الله جمله أَشْهَدَ أَنْ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ رانداشته و بدستور شما علما اضافه گردیده است و بین شیعیان معمول گشته . حال اگر این بدعت از طرف شما پیشوایان دینی جایز بوده بدیهی

است در مورد شخصی که از سلاله طاهره و منتسب بخاندان نبوی و مدعی مقام با بیت است بیشتر رواست • بعد پرسیدند شنیده ایم که قرآن تازه شی آورده است و شما آنرا برای مردم تبیین مینمائید جواب داد صحیح است زیرا بمصداق بشارا وارده در کتب اخبار و احادیث کتابش متمم قرآن و بیان حقائق آنست • علماء دیگر جوابی نداشتند و حسین خان ملاصادق راطرف خطاب قرار داده گفت سید باب در ابتدای کتاب قَبِيَوْمِ الْأَسْمَاءِ خطاب بحکام و سَلَاطِينِ میگوید " يَا مَعْشَرَ الْمُلُوكِ وَأَبْنَاءَ الْمُلُوكِ أَنْصِرُوا عَنِ مَلِكِ اللَّهِ جَمْعِيكُمْ " و نیز " يَا وَزِيرَ الْمَلِكِ خَفْ عَنِ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَقُّ الْعَبَادِلِ وَأَعِزْ نَفْسَكَ عَنِ الْمَلِكِ وَأَنَا نَحْنُ قَدْ نَرَتْ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا بِإِذْنِ اللَّهِ الْحَكِيمِ وَ إِنَّهُ قَدْ كَانَ بِالْحَقِّ عَلَيْكَ وَعَلَى الْمَلِكِ شَهِيداً " (۱)

اگرچنین باشد باید محمد شاه قاجار که مرا بحکومت این شهر منصوب داشته از تاج و تخت سلطنت بگذرد و من هم از حکومت دست بردارم ملاصادق جواب داد اگر صدق رسالت صاحب این کلام ثابت شد و مسلم گردید کلام او کلام الهی است باید محمد شاه و امثال او همه اطاعت نمایند • حسین خان از این جواب بشدت خشمناک شد ناسزا گفت و علمای حاضر در مجلس نیز چون جوابی نداشتند ناگزیر به تکفیر و تندی میر که سلاح اشخاص عاجز است تشبیه جسته و حکومت را وادار

(۱) در سوره المَلِكِ اولین سوره از تفسیر سوره یوسف است که به قَبِيَوْمِ الْأَسْمَاءِ نامیده میشود •



نمودند که جناب مقدّس را بشدت تازیانه زده و با د و نفس مقدّس دیگر محاسن سوزانده مهار نموده با هیاهو و جنجال عوام در شهر و هر کوجه و برزن گردانیده از شهر خارج نمودند و این هیاهو و غلغله خود سبب اولین مرتبه اشتها را امر الله در صفحات فارس بلکه در تمام ایران گردید •

در توقیعی خطاب بجناب مقدّس میفرمایند :

« . . . أَنْ اقْرَأْ آيَاتِنَا فِي كُلِّ يَوْمٍ بَيْنَ النَّاسِ مِنْ دُونِ خَرَدٍ مِنَ الْخَوْفِ فَإِنَّ أَمْرَ اللَّهِ لِحَقِّ مِثْلِ مَا كَانَ النَّاسُ يَنْطِقُونَ وَلَقَدْ كَتَبْنَا لِلْمُؤْمِنِينَ أَنْ اذْكُرُوا ذِكْرَ اللَّهِ فِي الْأَذَانِ بِحُكْمِ مَا نَزَّلْنَا فِي كِتَابِ الْمُلُوكِ أَنْ عَرَفُوا حُكْمَ اللَّهِ جَهْرَةً لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ صَلَّى فِي الْمَسْجِدِ الَّذِي نَزَلَ الْآيَاتُ مِنْ رَبِّكَ فِيهِ وَادْرَسَ بِآيَاتِنَا فِيهِ بِالْعَدْلِ لَتَكُونَ مِنَ الْفَائِزِينَ وَإِنَّهُ أَوَّلُ بَيْتٍ نَزَلَ فِيهِ الْكِتَابُ وَإِنَّ فِيهِ قَدَأً مَنُورًا جَالٍ أَرْضَ الْمُقَدَّسَةِ وَإِنَّ أَوْلَئِكَ هُمُ السَّابِقُونَ وَإِنَّهُ لِمَسْجِدٌ قَدَأُئِسَ مِنْ حُكْمِ رَبِّكَ بِالْعَدْلِ وَكَانَ فِي يَوْمِ الْأَوَّلِ بَيْتَ الْيَهُودِ وَإِنَّ الْآنَ أَرْضَ الْمُقَدَّسَةِ فِي كِتَابِ اللَّهِ لِمَسْطُورًا » (۱)

(۱) مسجدی را که در این توقیع مبارک بجناب مقدّس امر میفرمایند در آن نماز بگذارد مسجد جنب بیت مبارک در شیراز است که در ابتدا خانه شی بوده متعلق بیک نفر یهودی و بعداً که این خانه خراب گردیده بجایش مسجد ساخته شده است •

ونظر بمقاومت واستقامتی که جناب مقدس در راه ابلاغ امر تحمل نمودند مناجاتی از قلم مبارک در حقش نازل و مورد الطاف و عنایات بی منتهای آنحضرت واقع گردید و در کتاب چهارشأن درباره این واقعه خطاب بجناب مقدس میفرمایند :

« وَقَدْرَأَيْتَ يَا ذَٰلِكَ الْأَسْمَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا يَحْتَزُنُ بِهِ قُلُوبُ الْعَالَمِينَ  
سَيَجْزِيكَ اللَّهُ مِنْ عِنْدِهِ وَمَا فِي الْكِتَابِ اعْظَمُ جِزَاءً مِثْلَ مَا قَدَرْتِ  
نَفْسَكَ بِأَنَّ تَكُونَنَّ لِلَّهِ وَسَبَبًا لِرَفْعِ أَمْرِهِ وَدَلِيلًا لِامْتِنَاعِ عِزِّهِ  
وَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ لِيَبْقِيَنَّكَ بِذِكْرِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ »

## ۱۷- مراجعت حضرت اعلیٰ بشیراز

حضرت اعلیٰ پس از چند روز توقف در بوشهر قبل از آنکه سواران حکومتی ببوشهر برسند عازم مراجعت بشیراز شده باتفاق مبارک غلام خود حرکت فرمودند در نزدیکی برازجان در منزلگاه دالکی بین راه بمأمورین رسیدند و آنها از آنحضرت گذشتند حضرت اعلیٰ به مبارک فرمودند رئیس سواران را بحضور بطلبید و چون بحضور آنحضرت رسید بساو فرمودند شما بکجا میروید ؟ او مأموریت خود را پنهان داشته وگفت از طرف حکومت فارس در پی مأموریتی میرویم \* باو فرمودند

بخود زحمت ندهید در طلب آن کسی که میروید من هستم •  
رئیس سواران که از طایفه عَلِيّ اللّٰهِي بود فوراً متحیرانه از  
اسب خود پیاده شده رکاب مبارك را بوسید و سایر سواران نیز  
نهایت احترام نمودند و او اصرار و التماس نمود که بهر جا که  
مایلید تشریف ببرید و از حضور نزد این مرد قَسِي الْقَلْبِ <sup>فطیرت</sup> پست  
حاکم فارس احتراز کنید من و همراهانم شما را ندیده انگاشته  
میگذریم • آنحضرت نیت خیر او را تمجید نموده فرمودند  
من در حیات و زندگانیم جز بحق و حقیقت تَكَلُّم نکرده ام مطمئن  
باش تا اراده الهی تعلق نگیرد احدی قادر بر خسر و اذیت  
من نخواهد بود لذا آنها تسلیم اراده مبارك گردیده و در  
حضور آنحضرت بشیراز آمده و یگسریدار الحکومه وارد شدند  
در این موقع بود که جناب ملا صادق و جناب قدوس و جناب ملا  
علی اکبر اردستانی که از شهر آنها را بیرون کرده بودند  
در خارج شهر و بیرون دروازه سعدی زیارت آنحضرت  
نائل و محرمانه بشهر بازگشتند •

## ۱۸ - سوء رفتار والی فارس نسبت به آنحضرت

چون حسین خان آجودان‌باشی والی فارس از ورود حضرت اعلی آگاه گردید دست‌ور داد آنحضرت را در عمارت ارك دارالحکومه تحت نظر داشته و بعد به مجلس خود خواسته و مورد مواخذه سخت قرارداد علما و فقهای شهر نیز از ورود آنحضرت اطلاع یافته در دارالحکومه اجتماع نمودند و والی را به تعرض و ایذاء و اذیت حضرت اعلی تحریک میکردند لذا آجودان‌باشی آنحضرت را مورد عتاب و خطاب سخت قرارداد و گفت آیا میدانی چه لطمه بزرگی بردین اسلام و اساس ملك و سلطنت وارد آورده‌ی ؟  
آنحضرت در جواب او این آیه قرآن را تلاوت فرمودند :

« إِنَّ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عُلَمَاءَ مَا فَعَلْتُمْ نَارًا مِّنَ النَّارِ »

و مقصود مبارك از تلاوت این آیه قرآن آن بود که باید در باره هر خبری تفحص و تحقیق شود ولی او بفسق و فجور و باده گساری<sup>گساری</sup> بین مردم مشهور بود و علما همه بر این اعمال زشت و ناروای او آگاه بودند لذا تلاوت این آیه را اشاره صریح به فاسق بودن او دانسته بانگاه‌های خود بوالی این تلویح و اشاره را رسانیدند و این موضوع هر او گران آمده سخت خشمگین

گردیده فریاد برآورد و کلمات ناروا گفت و به اشاره او یکی از گماشتگانش سیلی سختی بر چهره مبارک نواخت و این لطمه بقدری شدید بود که عمامه از فرق مبارک در وسط مجلس بیفتاد و اثر ضرب در چهره نمود ارشد (۱) شیخ ابوتراب امام جمعه که از جمله حاضرین بود از این عمل قاسیانه والی سخت برآشفته و او را مورد ملامت قرارداد و بدست خود عمامه مبارک را برداشته بر سر آنحضرت گذاشت و آیه مبارکه مزبوره را معنی و تفسیر نمود تا خشم و غضب والی فرونشسته . آنگاه علما و فقهای حاضر در آن مجلس را نصیحت نمود و از نورانیت و تقوی و عصمت و سنهارت و کثرت عبادت آنحضرت تعریف نمود و آنها را سرزنش و ملامت کرده و از جهت مخالفت و اذیت و آزارشان آنها را محروم از الطاف و عنایات اجداد آنحضرت گفت علما چون حمایت امام جمعه را در اینمورد مشاهده نمودند از صدور فتوای طرد و قتل آنحضرت صرفنظر نموده با سکوتی آمیخته به تحیر آن مجلس را ترک کردند و بالأخره جناب حاج سید علی خال که بانگرا نی و تشویش ناظر جریان آن مجلس بود با دادن التزام کتبی بحکومت که آنحضرت را بمنزل خود برده نگهداری کند و باب مراوده را مسدود بدارد و هر وقت حکومت حضرت اعلی را خواست تسلیم نماید حضرت اعلی را بخانه خود برده

(۱) در کتاب مقاله سیاح مذکور است : (حاکم فارس بصوابد یسد علما چند سوار فرستاده باب را احضارود رمحضر علما و فضلا توبیخ و عقاب نمود زبان باز خواست گشود و چون باب رد تو بیخ

(بقیه در صفحه بعد)

والده و حرم مبارك را كه در نگرانی واضطراب سخت بسر میبرد  
آرامش یافته بزیارت آنحضرت شاد و مسرور گشتند .  
مدتی بدینموال حضرت اعلی گذرانیده و غیر از جناب خال  
و والده و حرم مبارك کسی رفت و آمد نمی نمود .

## ۱۹ - حضور حضرت اعلی در مسجد وکیل

در این احوال علما و فقهای شهر آرام ننشسته از  
امام جمعه خواستند که حضرت اعلی را بمسجد احضار و  
در حضور جمعیت از عقیده خود تبری نمایند او نیز ناگزیر  
بجناب خال اطلاع داده خواهش نمود که آنحضرت برای  
اسکات معاندین و صحبت در حضور عامه مردم بمسجد وکیل  
بیایند و این موضوع مورد قبول واقع گردید . از این خبر چون  
عامه ناس مطلع گشتند و در روز موعود جمعیت کثیری در  
محوطه مسجد اجتماع نموده والی فارس و گماشتگان حکومتی  
و جمعی از علما و روحانیین و بزرگان و اعیان شهر باین جمع  
کثیر پیوسته محل خالی در مسجد از صحن و بالای بام و غیره  
دیده نمیشد . در چنین موقعیتی حضرت اعلی بهمراهی  
جناب خال با کمال عظمت و جلال قدم بمسجد گذاشته

---

بقیه از ص قبل : نمود و مقاومت عظیم با اشاره رئیس لطمه شدید  
زدند و اهانت و تحقیر نمودند بقسمی که عامه از سربرفتاد و اثر  
ضرب در چهره نمودار شد .

تمام دیده ها بچهره ومشی وخرام مبارك دوخته شده و بی اختیار جمعیت راه را برای ورود آنحضرت بطرف داخل شبستان مسجد وجلوی منبر باز میکردند \* شیخ ابوتراب امام جمعه در این موقع برپله بالای منبر که از سنگ مرمریک پارچه ودارای چهارده پله اشاره بچهارده معصوم است نشسته بوعظ مشغول بود ناگهان صحبت خود را قطع نموده و آنحضرت را بصعود بالای منبر دعوت نمود \* آنحضرت ابتدا درپله اول قرار گرفتند ولی باصرار امام جمعه بآخرین پله بالای منبر تشریف برده ایستادند بطوریکه امام جمعه که برعرشه منبرنشسته بود در پشت قامت مبارك بیدان بود \* و در همین حال شروع فرمودند بالبداهه بتلاوت خطبه غرّائی مبنی بر توحید ذات الوهیت و تنزیه و تقدیس باری تعالی و مقامات عالی<sup>له</sup> حضرت رسالت و عصمت و طهارت اهل بیت بطوریکه تمام مستمعین و حاضرین در این مجلس و اله و حیران شده مجذوب و مسحور کلمات عالیله خطابه مبارکه شده و غیر از آن رتبه ملکوتی صدائی شنیده نمیشد \*

بیانات مبارك چنان مؤثر و جذاب بوده که در نتیجه سبب اقناع و سکوت دشمنان وهم موجب مزید حب و ایمان پیروان گردیده جمعی نیز ایمان و اطمینان حاصل نمودند \* ناگهان حسین خان والی فارس بتحریرک شیخ حسین ظالم که از حاضرین این مجلس بود کلمات مستهزانه گفت و سیدی دیگرکه مستخدم امام جمعه بود صدا را بلند نموده گفت

اظهارات علمیّه کافیهست اصل مقصود یعنی تبری از ادعای ظهور جدید را بگو • امام جمعه آنها را سخت مورد سرزنش قرار داده امر بسکوت نمود تا بیانات عالیّه آنحضرت خاتمه یافت • و سپس آنحضرت با امام جمعه معانقه فرموده از منبر پائین آمدند •

در این موقع همان شیخ حسین ظالم چون دید از این اجتماع نتیجه معکوس بخشید با شدت خشم و غضب عصای خود را بلند نموده خواست بر آنحضرت فرود بیاورد • یکی از اعیان شهر (۱) شانه خود را حائل نموده و آن ضرب بر او وارد شد •

آنحضرت با اتفاق جناب خال بهمان نحوکه تشریف آورده بودند بمنزل مراجعت فرمودند •

هرچند عین خطبه مبارکه را کسی ضبط ننموده ولی روح واصل بیانات مبارکه همه حاکی از تَمَسُّکِ شدید بایمان بوحدانیت خداوند و حَقَّانیت حضرت محمد و وصایت حضرت علی ابن ابیطالب امیرالمؤمنین وائمه اطهار و تبری از نسبتها<sup>ثیکه</sup> مردم بآنحضرت میدادند بوده است •

و بطوریکه در تاریخ نبیل مذکورگشته حضرت اعلیٰ در بالای منبر مسجد وکیل چنین فرموده اند :

---

(۱) بطوریکه جناب حاج میرزا حبیب الله افغان در رساله تاریخی خود مرقوم فرموده اند این شخص میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک بوده است •



" غضب خداوند بر کسی باد که مرا وکیل امام یا باب او میداند و غضب خدا بر کسی باد که مرا منکر وحدانیت خداوند و یا منکر رسالت و نبوت حضرت محمد خاتم النبیین و سایر رسل و یا منکر وصایت حضرت علی امیرالمؤمنین و ائمه اطهار بداند "

در رساله تاریخیه جناب حاج میرزا حبیب الله افغان

راجع بواقعه مسجد وکیل چنین مرقوم است :

" ... آنچه مرحوم حاجی میرزا محمد صادق معلّم که آدم — منصفی بود واقعه آنروز را برای مرحوم عندلیب ذکر مینماید این عبد و اخوی حاجی میرزا بزرگ حضور داشتیم تفصیلش از اینقرار است :

بیان مطلب را این قسم ادا نمود که خودم تقریباً سنّاً بیست سال داشتم و بحد تمیز بودم انتشار یافت که حکومت حسب الخواشش علما امر فرموده تمام اهالی شیراز از هر طبقه در مسجد وکیل حاضر شده سید باب میخواهد براثت دعوی خود را بنماید من هم رفتم و مخصوص سعی کردم نزدیک باشم که مقالات و فرمایشات ایشانرا بخوبی استماع نمایم مردم از صبح دسته دسته در مسجد حاضر شدند تا سه ساعت بغروب بقسمی جمعیت در مسجد زیاد شد که شبستان و صحن و پشت بامها حتی گلدسته های مسجد از مخلوق پر بود شخص حکومت و علما و تجار و محترمین داخل شبستان و نزدیک منبر سنگی نشسته بودند ( منبر سنگی منبر بیست یک پارچه سنگ مرمر که دارای چهارده پله میباشد ) من

نزدیک منبرنشسته بودم که در صحن صدای همه به بلند شد که آمدند ... عمامه سرمبارک و عبا دوش داشتند بایک جلال و جبروت و عظمت و قدرتی که نمیتوانم عرض نمایم جمعیت باین زیادی مثل آنکه در نظرشان هیچ بود اعتنائی نداشتند .  
بعلمای و حسین خان فرمودند که مقصود شما از حضور من در اینجا چیست . جواب دادند . مقصود اینست که شما منبر رفتی براهت از دعوی باطل خود نمائید تا این شورش و آشوب خاموش گردد . هیچ نمیفرمایند و روی پله اول می ایستند . شیخ حسین ظالم در کمال تشدد میگوید بروید بالای منبر تا همه کس شمارا به بیند و صدای شمارا بشنود . حضرت بالای منبر تشریف فرما شده در عرشه جالس شدند یکدفعه تمام مخلوق ساکت و صامت شدند مثل آنکه احدی در مسجد وجود ندارد تمام مردم گوش محض بودند . ایشان ابتدا در کمال فصاحت و بلاغت در نهایت قدرت و عظمت شروع نمودند بقرائت یک خطبه عربی غرائی در توحید که از استماع آن عبارات تمام مردم از عالی و دانی عالم و عامی همه مستمع و مجذوب بوده تقریباً نیمساعت طول کشید . سکوت مردم شیخ حسین را بهیجان آورده مخاطباً بحکومت گفت شما این سید را در اینجا در حضور این مردم حاضر کردید برای اثبات امر خود و بیابراهت از دعوی باطل . الان تمام مردم را باین عبارات مجذوب مینماید . بگوئید آنچه باید بگوید . بگوید ... حسین خان صاحب اختیار بگوید سید آنچه گفته اند بگو ... حضرت

لمحه فی سکوت اختیار فرموده بعد میفرمایند *ایها الناس* ، بدانید و مستحضر باشید میگویم آنچه که جدم رسول الله در هزارود ویست و شصت سال قبل فرموده و نمیگویم چیزی که جدم نگفته باشد • *حلال محمد حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة* • و بموجب حدیث مروی از معصوم " *إِذَا قَامَ الْقَائِمُ قَامَتِ الْقِيَمَةُ* " و از منبر پائین تشریف میآورد جمعی از مخلوق در آنروز از آن بغض و عنادی که داشتند عاری و بری میشوند • پس از آنکه مواجه میشوند با شیخ حسین ظالم آن معاند با عصائی که بدست داشت بلند کرده بحضرت بزند مرحوم میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک که آنوقت جوان بود شانه خود را حایل قرار داده چوبان ظالم بشانه میرزا ابوالحسن خان میخورد \*\*\* "

جریان این حوادث بعکس آنچه علما تصور میکردند سبب بروز و ظهور قدرت و عظمت آنحضرت گردیده و جمعی ایمان آوردند از جمله آنها شیخعلی میرزا خواهرزاده امام جمعه بود که ایام حضرت بهاء الله را نیز درک نموده در شیراز بنام امر مغروف و مشهور گردیده مورد اطمینان عامه قرار گرفت • و آقا محمد کریم که بعد از ایمان مورد اذیت و آزار خلق واقع شده در ایام توقف حضرت بهاء الله در بغداد بآن مدینه رو آورده برایمان و ایقانش افزوده و حسب الامر مبارک بشیراز مراجعت و نهایت سعی و جد در انتشار و تبلیغ امرالله نمود و نیز میرزا آقا رکاب ساز که

مجدوب گذشته و در راه محبت و ایمان خود بآنحضرت تحمل همه گونه مصائب نمود و بحضور حضرت بهاء الله در بغداد مشرف و مفتخر بنزول لوح مبارك در باره تفسیر حروف مقطعات اوائل سور قرآنیه (۱) و همچنین تفسیری بر سوره مبارکه نور گردید و بعد از ایامی در زمان حکومت ظل السلطان در حبس افتاده و عاقبت بر تبه شهادت نائل گردید (۲) و نیز

(۱) در لوح مبارك رئیس که خطاب به عالی پاشا صدر اعظم عثمانی است در قسمت آخر که به حاج محمد اسمعیل ذبیح میفرمایند: "انا قد بینا کل ما ذکرناه فی الالواح التي نزلناها فی جواب من سأل عن الحروفات المقطعات فی الفرقان انظر فیها لتطلع علی ما نزل من جبروت الله العزیز الحمید"

(۲) در زمان حکومت شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان در شیراز جناب میرزا آقا رکا بساز و مشهدی محمد نبی و مشهدی محمد جعفریه اصرار و ابرام شیخ حسین ظالم دستگیرود رحبوس حکومتی افتادند و آنچه با آنها صحبت مینمایند که تبری نمایند آنها حاضر نشده بر ثبات و استقامت شان میافزایند تا بفتوای شیخ ظالم آنها را در هنگام شب در محبس بطناب انداخته شهید مینمایند مدفن آن نفوس مقدسه ابتداء در قبرستان دارالسلام بوده و در سال ۱۳۲۲ بقایای آن اجساد مطهره به گلستان جاوید شیراز منتقل گردیده است \*

در کتاب تاریخ مسعودی که شاهزاده ظل السلطان تالیف و بچاپ رسانیده در صفحه ۱۵۵ راجع بشهادت جناب میرزا آقا رکا بساز چنین مینویسد: "میرزا آقا رکا بساز که از ذلایفه ضاله بابیه و مشهور بود که از ائمه آنها و از مشاهیر علمای آنها بود بفتوای علما و حکم علما گرفته نزد من آوردند

(بقیه در ص بعد)

حاج ابوالحسن شیرازی که در سفر حج حضرت اعلی در همان کشتی عازم حج بود و محبتی حاصل نموده بود در این روز که عظمت و جلالت قدر و قدرت خلاقه آنحضرت را در مسجد وکیل مشاهده نمود بمقام ایمان و اطمینان کامل رسیده و در راه ایمان خود دچار مشکلات عدیده گشته ثبات و استقامت نمود و حاج محمد بساط که مورد اطمینان امام جمعه بود ایمان آورده و در زمره مومنین و مخلصین درآمد و میرزا رحیم خباز که بجرئت و شهامت ممتاز بود در ظل ایمان با مر جدید درآمد. ساعتی از خدمت غفلت نمود.

---

بقیه از ص قبل :

چند روزی در زنجیر بود آنچه در آن چند روز از او تحقیق شد بنظر آدم مجنونی آمد بحکم حجة الاسلام حاج شیخ مهدی نوری و حاج شیخ محمد علی محلاتی چون مرتد بود او را خفه کردند چون این اول نوبتی بود که در تمام عمر من که بصدقه گفتگوی این اشقیاء افتادم مکرر افتادم.

## ۲. ورود جناب باب‌الباب و همراهان شیراز

بعد از واقعه اجتماع علمات عامه ناس در مسجد وکیل و احضار حضرت اعلی در مسجد و شنیدن خطابه آنحضرت و حسن تدبیر امام جمعه و فرونشاندن هیجان و شورش علما و عوام الناس چندی آنحضرت از معاشرت و رفت و آمد مردم در کنار و در منزل جناب حاج سید علی خال عزلت اختیار نموده و جز معدودی از نزدیکان کسی بحضور مبارك مشرف نمیشد در اینموضع جناب باب‌الباب که در ماموریت خود بطهران و ابلاغ امر مبارك و تقدیم آثار بحضور حضرت بهاء الله توفیق حاصل نموده و آنحضرت قیام به نصرت و حمایت امر حضرت اعلی فرمودند و همچنین توقیعات مبارکه را به محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی ابلاغ و رسالت خود را در این سفر بیابان رسانده بود حسب الامر مبارك عازم کربلا و شرکت در اجتماع اصحاب در آن ارض بود ولی این امر پس از مراجعت حضرت اعلی از سفر مکه پدأ حاصل شده و فرمودند اصحاب بجانب شیراز رو آورند و در اصفهان منتظر دستور باشند لذا جناب ملاحسین و همراهان از عزیمت بکربلا درین راه صرفنظر نموده اطاعاً لِلْأَمْرِ مراجعت نمود و چند روزی باتفاق میرزا محمد حسن پسراد رکھتر و میرزا محمد باقر خالوزاده خود در انتظار صدور اجازه بسر برد و از شنیدن اخبار ظلم

وستم اعدا در شیراز سخت نالان و پریشان و همچنین از جهة محروم بودن خود از زیارت و تشرّف بحضور مبارك بی اندازه مضطرب و نگران بود لذا طاقت فراق نیاورده با تغییر عمّامه به کلاه و در لباس مردم خراسان عازم شیراز گردیدند و در نزدیکی شهر برادر خود میرزا محمد حسن را نزد جناب خال فرستاد تا ایشان را از ورود خود مطلع نموده از حضور مبارك تحصیل اذن و اجازه ورود و تشرّف نماید .

روز بعد جناب خال ایشانرا در خارج دروازه قرآن ملاقات و اجازه مبارك را ابلاغ نمودند و ایشانرا بمنزل خود بردند و باین ترتیب سوز آتش هجرت و فراقش با آب وصال تسکین و آرامش یافته اغلب شبها با همراهان در منزل جناب خال بحضور مبارك حضرت اعلی مشرف و باب مفاوضه و مکالمه تا قریب بطلوع فجر مفتوح بود و سایر اصحاب نیز تدریجاً با رعایت احتیاط که جلب انظار معاندین نشود اجازه یافته بشیراز وارد و تشرّف حاصل نمودند مانند میرزا محمد علی و میرزا هادی بهری از سادات اصفهان و ملا عبد الکریم قزوینی و ملا جواد برغانی و ملا عبد العلی هراتی و میرزا ابراهیم شیرازی و تدریجاً باب لقا و استفاضه در محضر مبارك بر وجه اصحاب مفتوح گردیده و قلوب سرشار از افاضات معنویه و روحانییه بود و با آنکه در ابلاغ أمر الله بجهت حفظ و صیانت احبا و یاران ملاحظه و خود داری میشد . معذک شوق و اشتیاق نفوس مستعده جهت درک حقائق امر جدید باعث اشتعال

انوار و بروز اسرار الهی گردیده و مقامات سامیه روحانیه  
اصحاب مخصوصاً جناب باب‌الباب مردم ظاهرتر و آشکارتر  
شده سبب ایقاظ و انتباه اهل فؤاد میگردد .

در این ایام است که حضرت نقطه اولی لقب " باب "  
را که تا آنوقت خود آنحضرت بآن عنوان و لقب شهرت یافته  
بودند بجناب باب‌الباب عنایت فرمودند و خود آنحضرت بمقام  
ذکر الهی شهرت یافتند (۱) و باین وسیله طریق عرفان و شناسایی  
حقایق مودعه در هویت آنحضرت که بر حسب استعداد نفوس  
تدریجاً بر مؤمنین اشراق مینمود و وسعت یافته و بدین طریق  
اصحاب را بسوی حقیقت و جوهر مقصود نزدیکتر فرمودند .

و از طرف دیگر چون حجابهای کثیره نفوس خرق میگردد پس  
عده شی طاقت نیاورده دچار امتحان و افتتان شده از جمع  
اصحاب خارج گردیدند مانند ملاحواد برغانی که خاله زاده

---

(۱) کلمه ذکر در آیات شریفه قرآنیه بمعانی متعدد نازل گردید  
است در یک مورد بمعنی یادآوری خداوند است ( اَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ  
تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ) و در موردی دیگر مقصود اولیاء الهی است  
( فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ) و در آیه دیگر مقصود  
کتاب الهی قرآن کریم است ( اِنَّ الذِّیْنَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ  
وَ اِنَّهُ لَکِتَابٌ عَزِیْزٌ لَا یَاتِیْهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِیْهِ  
تَنْزِیْلٌ مِنْ حَکِیْمٍ حَمِیْدٍ ) و در آیه دیگر مقصود رسول الله و فرستاده  
خداوند است ( قَدْ اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَیْكُمْ ذِکْرًا رَّسُوْلًا یَتْلُوْا عَلَیْكُمْ اٰیٰتِ  
اللّٰهِ مُبَیِّنٰتٍ ) و در این آیات شریفه اشاره صریح بمقام  
آنحضرت است ( قُلْ مَا اَسْئَلُكُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ مَا اَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِیْنَ اِنْ  
هُوَ اِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعٰلَمِیْنَ وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَاَهُ بَعْدَ حَیْنٍ "



جناب قرة العین واز واعظین شیخیه در قزوین شهرتی داشت و با امر مبارک اقبال نموده و در شیراز با علاء العلی هراتی و میرزا ابراهیم شیرازی در اینموقع که جناب ملاحسین بشرویه فی مقام بابیت تعیین گشته بود با ایشان رقابت ورزیده و از راه حسادت و عناد راه اعراض و اعتراض در پیش گرفتند و بالأخره با معاندین و دشمنان از علما و فقها راه مراوده و مرابطه پیدا کرده اجتماع اصحاب را انتشار دادند و به نفاق برخاستند . و این خود سبب تجدید هیجان مردم و تحریک شخص والی و پیشوایان روحانی گردیده و با آنکه والی فارس خود آنها را از شهر خارج نمود با اینحال باعث بروز بلا یا رفتند ها گردید .

—————

## ۲۱ - قیام اصحاب حجت ابلاغ امر و ایمان آوردن نفوس مهمه

بعد از چندی که خبر ورود مجدد جناب ملاحسین وعده شی از اصحاب بشیراز بسمح علما وعامه مردم رسیدد چار اضطراب و نگرانی شده بهیجان آمدند باین جهت حضرت اعلیٰ امر فرمودند برای رعایت حکمت و تسکین هیجان عمومی ایشان از راه یزد بخراسان عزیمت نمایند و در منازل طول راه هر جا که رسیدند واستعدادی در اهالی مشاهده نمودند امر اعلیٰ را بشارت داده ومردم را از ظهور جدید آگاه نمایند .

نتیجه و ثمر این سفر جناب ملاحسین وهمچنین سایر حروف حی واصحاب جهت ابلاغ و انتشار امر مبارک در اطراف واکتاف کشور آن شد که نهضت امر جدید باییه اهمیت یافته عده زیادی از نفوس مستعد در صدد فحص و تحقیق برآمده ایمان آوردند حتی از درباریان دولتی مانند میرزا الطغلی پیشخدمت محمد شاه ایمان آورده وشخص محمد شاه نیز در باره ظهور جدید صحبت‌هایی از مخالفان وموافق شنیده و حسین خان آجودان باشی والی فارس هم با ارسال مکاتیب مملو از تهمت و افترا شاه را دچار نگرانی نموده بود لذا تصمیم گرفت برای کشف حقیقت شخص مورد اعتمادی را بشیراز گسیل دارد تا آنچه حق وحقیقت است

آشکار سازد و برای انجام چنین ماعوربت خطیری جناب آقا سید یحیی دارابی را که در بین علما و روحانیین ایران به تقوی و پرمیزیکاری و علم و دانش و احاطه حقائق و دقائق اسلامی معروف و طرف توجه شخص شاه و صدراعظم بود انتخاب نموده بشیراز اعزام داشت . ایشان پس از ورود بشیراز<sup>ز</sup> در سه جلسه بملاقات و تشرف بحضور حضرت اعلی توفیق یافت و در جلسه سوم چنان محو جمال و کمال و نورانیت ضمیر و احاطه کامل آنحضرت بر اسرار قلبش گردید که یکسره تسلیم گشته ایمان آورد و شرح ماوقع را توسط میرزا الطغلی پیشخدمت شاه و وزیراعظم نوشت و قیام به تبلیغ و تبشیر امر جدید نمود و عاقبت در سبیل ایمان بآن مظهر ذوالجلال در واقعه نیریز برتبه شهادت رسید (۱)

و از نفوس مهمه که در این ایام بشرف ایمان و ایقان نائل شد و قیام بخدمت نمود جناب حاج سید جواد کربلائی است که چندین مرتبه در اثناء سفر خود ببوشهر و شیراز در تجارتخانه جناب خال در بوشهر و همچنین در منزل ایشان در شیراز

---

(۱) در تاریخ نیکلا فرانسوی چنین مذکور است : (پاره از — مولفین معتقدند که شاه در مقابل این انقلاب مذهبی مردد ماند که چه تصمیمی باید اتخاذ کرد و خواست بدقت در این موضوع و ارزش آن رسیدگی بعمل آید بنابراین شخصی انتخاب کرد که با وجود جوانی از حیث معلومات و مراتب زهد و تقوی و معروفیت خانوادگی شهرتی بسزاداشت و او را مامور کرد که بشیراز رفته حقیقت امر تحقیق و گزارش دهد این شخص آقا سید یحیی پسر آقا سید جعفر کشفی بود "

حضرت اعلیٰ راد رسن طفونیت زیارت کرده بود و چنان اثری از جمال و صفات و نورانیت آنحضرت در قلب او جای گرفته بود که در هنگام اعلان ظهور بدو ن ذکر نام مبارک بوسیله جناب ملا علی بسطامی در کربلا و فقط شنیدن اسم شیراز از ایشان و بعد آگاهی مرتاض هندی بنام صائین که در ضریح حضرت سید الشهدا عبادت و ریاضت مشغول بود و بیان نام و مقام و محل ظهور حضرت اعلیٰ بطور رمز و اشاره بجهت جناب حاج سید جواد ایشان فوراً عازم شیراز گردید و خاشع شده در ردیف اصحاب اولیه آنحضرت قرار گرفته بخدمت پرداخت و عاقبت در کرمان بملکوت ابهسی شتافت (۱) و همچنین ایمان یافتن جناب شیخ عابد معلم ایام طفولیت آنحضرت است که از همان لحظات سنین صباوت خاطراتی پس شگفت انگیز در قلبش بجای نهاده بود تا منتهی بایمان و اطمینان این مرد بزرگوار گردید \*

جناب ابوالفضائل در بعضی از یادداشت‌های خود بنقل از بیانات جناب حاج سید جواد کربلائی در کیفیت ایمان و تصدیق جناب شیخ معلم چنین مینویسند :

“ اما آنچه در کیفیت تبلیغ و تصدیق شیخ معلم از مرحوم حاجی سید جواد شنیدم براینگونه است میفرمود : شیخ معلم مردی فاضل و در انواع علوم آنوقت متتبع بود و به تعلیم چند نفر از ابناء نجبای شیراز اشتغال مینمود این استاد در آن ایام در سفر بود پس از مراجعت و استماع حوادث ظهور وی نیز در صد و چون و چرا برآمد \* از حضرت اذن طلبیدم که با او در مجلسی ملاقات

(۱) : در کتاب دلائل سید مبرماید :

و آنچه از زبان عیوب ظاهر شده چنانچه جناب آقا سید

جواد کربلائی از نفس هندی نقل مینمود که اسم صاحب

ظهور را برای او نوشته بود قبل از نشر

و گفتگو نمایم پس از صدور اذن و تعیین وقت و محل انعقاد مجلس چون اعضای که موعود بودند همه حاضر شدند و از مهر در گفتگو کردند مقرر شد که لوحی از الواح آنحضرت که در جواب اسئله علمیّه بلغت عربیّه صدور یافته بود تلاوت شود من عرض کردم آقایان عادت ما چنین است که در حین تلاوت کتاب سخن نمیگوئیم و بکاری جز استماع مشغول نمیشویم هر کس میخواهد قلیان بکشد و یا چای تناول نماید قبل از شروع بقرائت باین امور اشتغال جوید و اگر در اثنای قرائت اعتراضی بخاطر رسد بگذار بعد از فراغ بیان فرماید خلاصه عهد محکم گرفته شد که البته کسی در اثناء تلاوت لوح تکلم ننماید و یکی از حاضرین بقرائت مشغول شد • من در صورت شیخ نظر میکردم دیدم لون او متغیّر میشود و از رنگی برنگی برمیگردد • دانستم که در حال هیجان است • ظاهر است که عبارت *أَوْ مَعْنَى* بعضی اعتراضات و ایرادات بنظر او بیاید و بر حسب عهد که از تکلم ممنوع است لذا لون او متغیّر میگردد • چون چند صفحه از لوح تلاوت شد دیدم او بحالت اصلی برگشت و آرام یافت • دانستم که هیاج او زائل شد و اعتراضات او منحل گشت • و هنوز لوح ختام نیافته بود که اشک از چشمانش جاری شد و انکارش با قرار و اعتراضش با اعتراض تبدیل یافت •

مدفن جناب شیخ معلم در قبرستان <sup>مصلی</sup> شیراز جنب قبر

محمود دهدار<sup>ست</sup> (۱) و بر روی سنگ سفید کهنه که بطور عمودی در بالای قبر نصب گردیده عبارت ذیل که بخط نسخ برجسته حک شده و بمرور ایام از گوشه و کنار کلمات ریخته شده بخوبی خواند میشود :

هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ

وَقَدَّتْ عَلَى الْكَرِيمِ بِغَيْرِ زَائِدٍ      مِنْ الْحُسْنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ  
فَحَمَلُ الزَّادِ أَقْبَحُ كُلِّ شَيْءٍ      إِذَا كَانَ الْوَفُودُ عَلَى الْكَرِيمِ

الْآنَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ قَدَارِ تَحَلُّ مِنْ عَالَمِ  
النَّاسُوتِ دَارِ الْغُرُورِ الدُّنْيَا الَّتِي فِيهَا الطَّالِبَةُ الْمَطْلُوبَةُ إِلَى دَارِ السُّرُورِ  
الْعَالِيَةِ الْعَالِيَةِ الطَّالِبَةُ وَالْمَطْلُوبَةُ عَالَمِ الْأَهْوَاتِ الظَّاهِرِ بِحِجَابِ الْجَبَرُوتِ  
الْمُحْتَجَبِ بِحِجَابِ الْأَظْلَمَةِ وَالْمَلَكُوتِ الْعَالَمِ الرَّبَّانِيِّ وَالْفَاضِلِ الْقَمَدَانِيِّ  
وَالْعَارِفِ السُّبْحَانِيِّ الْعَامِلِ الْكَامِلِ الْغَرِيبِ الْحَامِلِ ذَا لِيَالِ الذِّكْرِ وَقُدْرَةِ الْمُحَقِّقِينَ  
وَزُبْدَةِ الْمُدَقِّقِينَ وَفُخْرِ السَّالِكِينَ وَالْمُسْتَفْرِقِ فِي بَحَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ الْمَكُونَةِ الْخَالِصَةِ  
بِالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤَحَّدِينَ الْمَرْحُومِ الْمَغْفُورِ شَيْخِنَا الشَّيْخِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ لَمَّا كَانَ جَمْعُ  
وَسُنْدِ الْعَبِيدِ وَالْمِنْ خَشْرَمِ يَتَوَلَّاهُ رَقَعَ عَامٌ وَفَاتَهُ حَشْرُهُ اللَّهُ مَعَ الْأُمَّةِ  
الْهَادِيَةِ فِي شَهْرِ رَجَبِ سَنَةِ ١٢٦٣ (٢)

(۱) در کتاب آثار العجم تالیف فرصت شیرازی مذکور است محمود دهدار که قبرش در دارالسلام است کنیه او ابو محمد تخلصش عیانی است از اهل دهات خفر بوده و در علوم جفر و اعداد تسلط داشته است .

(۲) در یکی از کتب ردیه که در شیراز بچاپ رسیده و یکی از (بقیه درص بعد)

و همچنین جناب میرزا احمد از غندی و جناب ملا میرزا محمد  
دوغ آبادی و جناب حاج میرزا حسن رضوی و جناب ملا شیخ علی  
ترشیزی که ب لقب عظیم اشتهار یافت و جناب حاج عبدالمجید  
نیشابوری و جناب حاج محمد تقی جوینی که بوسیله جناب  
باب‌الباب در خراسان ایمان یافته بودند همه قیام بخدمت  
نمودند .

و از علماء مشهور و متنفذ جناب ملا محمد علی حجة الاسلام  
زنجانی بود که آثار قلم اعلی رازیارت نموده ایمان آورد و  
بساط درس و بحث را در هم بیچیده این بشارت بزرگ را اعلی  
روس الاشهاد در بالای منبر مشاگردان خود وعامه مردم  
علناً ابلاغ نموده و سبب ایمان جمع کثیری در زنجان گردید .  
جناب ملا محمد علی قدوس و جناب ملا صادق مقدس  
بر حسب امر حضرت اعلی شریک بسمنی برای ابلاغ امر الله  
حرکت نمودند . جناب قدوس بکرمان عزیمت نموده و بر جناب  
حاجی سید جواد مجتهد نافذ الحکم کرمان که از منسوبین پدری

---

بقیه از من قبل :  
روحانیین محل نیز تقریبی بر آن نوشته بود در ضمن مطالب مندرجه  
ایمان آوردن جناب شیخ معلم را انکار کرده و دلیل آن را این  
دانسته که محل دفن ایشان در قبرستان مصلی و نشانی آنرا داده  
بود که در جنب قبر محمود دهدا راست لذارنگارنده این سخنواراز  
این معرفی و نشانی مدفن شیخ که نوشته بود در قبرستان مصلی  
در خارج شهر شیراز است آنرا بهمان نشانی که داده شده بود  
یافته و عکس آن برداشته شد و عبارات روی سنگ شرح فوق  
خوانده شد .

حضرت اعلیٰ بود ورود نموده و ایشان را از کیفیت طلوع امر جدید و ایمان خود و وقایع سفر حج که در حضور حضرت اعلیٰ انجام یافت و ابلاغ امر و اتمام حجت بر خلق و ایمان آوردن عده<sup>ئی</sup> از علماء منقطع و پرهیزکار آگاه ساخته مجتهد مزبور منجذب گشته ایمان حاصل نمود ولی ایمان خود را مکتوم داشت \* و چون حاج محمد کریمخان کرمانی قیام بمخالفت با جناب قدوس نموده بتعرض و تحریک عوام و مریدان خود پرداخت جناب حاج سید جواد حمایت نموده و او مجبور بسکوت گردید \*

جناب ملا صادق نیز در یزد با عده ئی از علماء و روحانیین محاجه و مناظره نموده و در مسجد بالای منبر رفت و در اثبات امر بدیع شمه ئی از آیات و کلمات حضرت اعلیٰ را علناً بر مردم فروخواند و مردم بهیجان آمده در صد قتل و ایذای او برآمدند ولی سید حسین نام که در آن مسجد امام جماعت بود و از منسوبین ایشان بود بحسن تدبیر او رانجات داده در منزل خود نگهداری کرد و ایشان بعد از چند روزی روانه کرمان شدند و توقیع مبارک را خطاب بحاج محمد کریمخان با و ابلاغ نموده دعوت بقیام بر نصرت امر جدید نمود و لسی او بانکاء مراتب علمیه و انتساب بخاندان قاجاریه و زیادی اقارب و بستگان و ثروت موروثی پدر با عراض و انکار و ضدیت و مخالفت سخت برخاست و جناب حاج سید جواد حمایت و محافظت نمود و جناب مقدس ناگزیر از کرمان خارج گردیدند \*



## صورت توقيح مُبارك خطاب بمحاج محمد كرىمخان كرماني

بسم الله الرحمن الرحيم

آلم ذكر ربك للورقة الحمراء عن يمين بحر الأبيض لا اله الا هو قل آياتى  
فاخرجون اقرأ كتاب ربك ثم اسجد لأمره وانته لا اله الا هو قل آياتى  
فاشهدون شهد الله لا اله الا هو العزيز القديم اشهد الله فى ذلك  
الكتاب ثم لخلقه كما قد احب الله لعبده انه لا اله الا هو العزيز العليم  
ولقد نزلنا كتابنا من قبل لمن على الأرض ان ادخلوا الباب سُجداً لعلكم  
تفلحون ان الذين اتبعوا آياتنا بالعدل فاولئك هم السابقون  
وان الذين اتبعوا هواهم فاولئك هم الظالمون وان آية من آياتنا  
تعدل فى كتاب الله آيات الأولين وما بعده كل الخلق من حجج الله  
يسئلون لو اجتمع الناس على ان يا قوا بمثل الكتاب الذى نزلنا  
اليك لن يستطيعن ولن يقدرن ولو كان الجن مُميد ولهم على الضعف  
والله قوتى حكيم يا محمد ايتها الكريم ان اتبع حكم ربك ثم اخرج لعهد  
بقية الله امام عدل مبين هو الذى بيده ملكوت كل شئ ولا يعزب  
من علمه بعض شئ وانته عبد الله فى كتاب حفيظ وان اليوم فرض  
لمن على الأرض من غربها وشرقها ان يخرجوا من بيوتهم مهاجراً الى بلد  
الذكركم بقية الله ا  
الذين يبايعون الله يد الله

فوق كل شيء وإِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَوِيٌّ حَمِيدٌ وَلَقَدْ قَرَضْنَا فِي كِتَابِ الْمَلُوكِ  
أَنْ أَذْكَرُوا ذَكَرَ اللَّهِ بَعْدَ ذِكْرِ بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَذَانِ لِأَنَّهُ عَلَى صِرَاطِ اللَّهِ فِي  
كُلِّ تَوَجُّعٍ حَفِيفٍ أَنْ أَرَفَعَ هَذَا الْحَكْمَ جَهْرَةً وَأَخْرَجَ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ  
فِي الْأُمُورِ عَلَى الْفَرَسِ الْقَوِيِّ بِاللَّأَلَاتِ الْمَكْمَلَةِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ طَرَفُكَ  
وَإِنَّ ذَلِكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَظِيمُ وَلَقَدْ مَثَّاعَلَيْكَ بِحُكْمِ رَبِّكَ قَبْلَ النَّاسِ  
لِتَكُونَ مِنَ الثَّاجِرِينَ أَنْ أَخْرَجَ مِنْ بَيْتِكَ وَأَدْعُوا النَّاسَ إِلَى دِينِ  
الْمَخَالِصِ وَأَرْسَلَ بِمِثْلِ ذَلِكَ الْكِتَابِ إِلَى شَطْرِ الْأَرْضِ مِنْ يَمِينِكَ وَ  
الشَّمَائِلِ وَلَا تَخَفْ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ مِنْ أَحَدٍ فَإِنَّ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ  
وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلِيمٌ وَكَفَى بِذَلِكَ الْكِتَابِ حُجَّةً ذَكَرَ اسْمَ رَبِّكَ لِمَنْ فِي  
السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ خَبِيرٌ عَلِيمٌ وَلَوْ يَشَاءُ لَنُنزِلَ فِي كُلِّ  
حَرْفٍ مِثْلَ آيَاتِ الْقُرْآنِ وَاللَّهُ قَوِيٌّ عَزِيزٌ وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّكَ رَبِّ  
الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْمُحَدِّثِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

## ۲۲- عزیمت حضرت اعلیٰ از شیراز به اصفهان

حسین خان آجودان باشی والی فارس در اثر گزارشهایی که دایر بر رفت و آمد اصحاب و اجتماع مومنین و مخلصین در حول شمع افروخته الهی حضرت اعلیٰ با و هر دم میرسید در چار وحشت و نگرانی شده و عاقبت در صد در آمد که محل سکونت آنحضرت را که تصور مینمود جمعیت زیادی از یاران در آنجا اجتماع مینمایند و ممکن است بشورش و هیجان دیگری منتهی گردد تحت نظر گرفته و ناگهان همه آنها را دستگیر و توقیف نماید چاره اینکار را از داروغه شهر عبدالحمید خواست و او را مأمور نمود که شبانه بخانه حضرت اعلیٰ هجوم برده و همه را در غل و زنجیر کشیده با اوراق و نوشتجات بدار الحکومه برده محبوس دارد \*

عبدالحمید نیز طبق دستور و با عدهئی از گماشتگان خود در نیمه شب ۲۱ ماه رمضان از سال ۱۲۶۲ از دیوار خانه همسایه بالا رفته بطور ناگهانی خانه جناب خال را احاطه نموده وارد شدند و با کمال تعجب مشاهده نمودند که جز آنحضرت و حاج میرزا سید علی خال و سید کاظم زنجانی (۱) کسی دیگر در آنجا نیست \* حضرت اعلیٰ از این عمل نا هنجار او

---

(۱) سید کاظم زنجانی برادر رسید مرتضی زنجانی است که در واقعه شهدای سبعة در طهران بشهادت نائل شد و خود سید کاظم نیز عاقبت در واقعه مازندران و قلعه طبرسی بشهادت رسید

و همراهانش بینهایت متاثر و محزون گردیده بدعا و مناجات  
پرداختند و در حق او که بچنین عمل بی‌شرمانه‌ی مبادرت  
ورزیده بود نفرین فرمودند و او بهانه و دست‌آویزی جهت  
توقیف حاضرین نداشت از آنحضرت برای خود و همراهانش  
انعام خواست \* و چون وجوه نقد موجود نبود لذا آنحضرت  
شال ترمه خلیل خانی که بر کمر می‌بستند دو نیمه کرد و  
نصف آنرا باو دادند و در حق او نفرین نموده فرمودند امیدوارم  
خداوند شکمت را پاره کند (۱) عبد الحمید جناب خال را در  
منزل گذاشت و حضرت اعلی و سید کاظم را با تمام اوراق و کتب  
و نوشتجات که در آنجا بود جمع کرده بدارالحکومه برد و  
حضرت اعلی در آنوقت مکرر این آیه قرآن را تلاوت میفرمودند  
" اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ الْاٰیْسُ الصُّبْحُ بِقَرِیْبٍ " و در کمال اطمینان  
و ثبات و استقامت و شجاعت بودند چون داروغه ببازار رسید  
مشاعده کرد که شهر در هیجان است و مردم بهر طرف بسا  
حالت اضطراب و تشویش فرار میکنند و نعشهای اموات را بسا  
گربه وزاری و غریب و فغان حمل میکنند علت را جویا شد معلوم  
گردید غفلتاً مرضوباً در شهر شیوع یافته وعده زیادی تلف  
شده و مردم بمصیبت عظیمی مبتلا شده اند و اکثر اهالی

---

(۱) آورده اند که عبد الحمید بسالی چند بعد از این واقعه در اثر  
برخی از حوادث مغضوب دربار و سلطنت و مورد سخط و سطوت  
گردیده مقتول شد و جسدش را نزد درندگان انداختند  
و جانوران شکمت را دریدند \* ظهور الحق جلد ثانی

خانه های خود را از ترس رها نموده و بخت اهنه برده اند  
اوی نهایت پریشان و مضطرب شده بخانه حسین خان حاکم  
رفت در آنجا جز پیرمردی را نیافت و او گفت چند نفر از مستخدمین  
حاکم بعرض و با تلف شده و خود حاکم از ترس جان با بستگانش  
به باغ تخت فرار کرده است پس عبدالحمید حضرت اعلی را بمنزل  
خود برد که در تحت مراقبت خود نگاه دارد تا از حاکم دستور  
برسد \* و چون عبدالحمید داروغه با آنحضرت بخانه خود  
داخل شد طفل کوچک خود را بسختی مبتلا بعرض و با دید که  
در حال مرگ است \* لذا دست بدامان آنحضرت شده از  
اعمال قاسیانه خود طلب عفو و بخشش نموده تعهد کرد که  
دیگر گرد اینگونه اعمال نرود و باعجز و لا به طلب دعا و نجات  
طفل خود را نمود و آنحضرت دعا فرموده آب وضوی خود را با و  
دادند و او نوشیده نجات یافت و بستگانش نیز از دعای  
آنحضرت شفا یافتند (۱)

---

(۱) این فرزند عبدالحمید که بدعای آنحضرت شفا یافت نامش  
مهدی و مادرش خواهر مصطفی قلیخان اعتماد السلطنه همدانی  
بود و بعد از آنکه بسن رشد رسید دو عیال اختیار کرد یکی دختر  
دائی خود اعتماد السلطنه بنام فاطمه جهان خانم و دیگری نیز  
به همین نام فاطمه و از عائله دیگر بود از این عیال ثانی پسری  
متولد شد بنام رحمت الله که نام فامیلی فرزند برای خود اختیار  
کرد و در همدان ساکن و عاقبت بخیر شده موفق بتصدیق امر  
مبارک گردیده ایمان آورده در راه آهن جنوب مشغول خدمت  
بود و این بنده نگارنده ایشان را در سنی متجاوز از شصت سال در  
اهواز ملاقات و از روحانیت او بهره مند شدم و اکنون فرزند آن  
ایشان همه در ظل امر الله با ثبات و استقامت کامل بخدمت  
مشغول میباشند \*

باین جهت عبد الحمید بر آنحضرت سخت نگرفت و اختیار توقف و یا مسافرت و خروج از شیراز را بخود آنحضرت واگذار نمود و چون مراتب را بوالی خبر داد او هم موافقت کرده دستور داد که آنحضرت آزادند مشروط بر آنکه از شیراز خارج شوند لذا حضرت اعلیٰ مسافرت اصفهان را مورد توجه قرار داده و امور خانه و حرم مبارک و والدہ ماجدہ را بجناب حاج میرزا سید علی سپردہ و جمیع منتسبین را بہ توکل و تفویض امور بارادہ الہی سفارش و تاکید فرمودند و در حالیکہ ہمہ آنها از فرقت آنحضرت دچار حرقت بودند ناگزیر تسلیم گشتہ با احساس این مطلب دردناک کہ دیگر ملاقاتی دست نخواهد داد مراتب و داع بجا آورده و در ماہ رمضان از سال ۱۲۶۲ هـ مطابق با سپتامبر سال ۱۸۴۶ میلادی باتفاق آقا سید کاظم زنجانی و محمد حسین اردستانی و یک نفر مستخدم از شیراز خارج و راه اصفهان را متوکلاً علی الہ در پیش گرفتند و از طرف دیگر چون چندی گذشت و حسین خان کہ در اثر شیوع مرض و یا بخارج شهر پناہ برده و جز حفظ جان خود فکر دیگری نداشت بخود آمدہ و از حرکت حضرت اعلیٰ مطلع گردید بنای تعرض بہ بستگان آنحضرت گذاشته جناب حاج میرزا ابوالقاسم برادر حرم مبارک را در حالیکہ بیمار بود ہذا را الحکومہ احضار و مورد عتاب و خطاب قرار داده و با جہار التزام گرفت کہ آنحضرت را تسلیم نماید .

و چون چند روز گذشت باز ایشانرا مجدداً ہذا را الحکومہ

آورده بشدت مورد مواخذه قرار داده و مبلغی جریمه نمود  
و خواست که ایشانرا بفلکه بسته چوبکاری نماید در اینموقع  
نامه منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان باورسید که  
او را از تَلَم و تعرض نسبت به بستگان آنحضرت منع نموده  
بود و حسین خان ناگزیر دست از تعرض کشید ولی اکثر مومنین  
را حبس و زجر نموده جریمه کرد و جمعی ناگزیر آثار قلمی  
و آیات و نوشتجات مبارک را که نزد خود داشتند بمنزل جناب  
آقامیرزا ابوالقاسم برده سپردند و ایشان نیز از خوف تعرض  
و اذیت و آزار حکومت که اعلان کرده بود هرکس نوشتجات  
سید باب را در منزلش نگاهداشته باشد آن منزل خراب و  
صاحب منزل دچار جریمه و عذاب خواهد شد \* ناگزیر آن  
نوشتجات را در ظرف آب شسته محو نمودند \*

—————

## جناب حاج میرزا حبیب الله افغان در ساله تاریخیه خود چنین مینگاند

از قرار بکه والده مرحوم والد که اخت حرم باشند  
ذکر مینمودند عنوان میداشتند که قبل از ظهر بود و مرحوم  
اخوی یعنی حاجی میرزا ابوالقاسم مبتلای بنا خوشی و با بودند  
و در بستر ناتوانی آرمیده ناگاه دیدیم بشدت در ب منزل  
را میکوبند اهل خانه همه مضطرب شدیم فیروز که سیاه خانه  
بود رفت در را باز کرد یک دفعه بدون خبر عبدالحمید خان  
داروغه با فراشها با جمعی رجاله صحن خانه را پر کردند  
هنگامه غریبی درگیر شد آمدند منازل را کاوش کردند •  
حضرت را نیافتند پس از یاس آمدند بسر رختخواب مرحوم  
اخوی بحال ابتلا ایشانرا دوش کرده میبردند نزد صاحب  
اختیار، حسین خان که جناب حاجی میرزا ابوالقاسم را می بیند  
بنای تشدد میگذارد و در نهایت غضب میگوید سید سباب  
کجاست • جواب میفرمایند نمیدانم • من مبتلای و با بودم  
و هنوز هم مبتلا میباشم خبری از ایشان ندارم • سختگیری  
و اذیت زیاد کرده بالأخره پانزده روز مهلت میگیرد که  
باید پسر از پانزده یوم یا حضرت را تسلیم نمایند و یا پانزده  
عزارتومان پول بدهند • مجبوراً قبول میفرمایند از جناب  
حاجی ضامن میخواهد حاجی محمد صادق اصفهانی که در  
آنوقت آنهم از تجار معروف و معتبر و با جناب حاجی نهایت



رفاقت را داشته ضمانت مینماید پس از اخذ ضامن حاجی را مرخص مینماید. منزل تشریف فرما میشوند. پس از انقضای پانزده یوم که التزام داده بودند فراش میفرستند حاجی را در ارک در حضور حسین خان حاضر مینمایند و بسختی مطالبه حضرت و یا پانزده هزار تومان پول مینماید. آنچه مرحوم حاجی التماس میکنند و قسم میخورند که خبری از ایشان ندارم بر شدت غضب حسین خان میافزاید. مرحوم حاجی را حال ضعف برایشان دست میدهد. در همان حین چا پارا صفهان که مرحوم معتمد الدوله فرستاده بودند مع پاکت میرسد. پاکت که بمهر مرحوم معتمد الدوله مزین بود میدهد بحسین خان پس از ملاحظه می بیند دیگر نمیتواند مزاحمت و ایرادی بگیرد هزاروپانصد تومان از مرحوم حاجی گرفته ایشانرا مرخص مینماید و حکم میکند هرگاه در خانه احدی يك سطر نوشتجات بخط حضرت و یا عبارات بدع یافت شود آنخانه را خراب خواهیم کرد و هرکس که مؤمن و یا مفتون بود گرفته بضرب چوب و اذیت آنچه میتواندست اخذ مینمود آدم بسیار بد نفس و موذی بود شرح حال او را حضرت اعلی در خطبه القهریه برای حاجی میرزا آقاسی بیان میفرمایند (۱)

---

(۱) حسین خان اجودان باشی که شهرت خانوادگی او مقدم بوده از اولاد آقا خان مقدم از امرای معروف دولت شاه صفی صفوی و طایفه مقدم از ایل اتوزایکی از ایلات معروف ترک ساکن در صفحات قفقاز و آذربایجان و منسوب به پناه خان (بقیه در ص بعد)

## حضرت اعلیٰ در مناجاتی از ظلمها و ستمهای او باستان الهی چنین شکوه میفرمایند :

« فَإِنَّ مِنْ بَعْدِ رَجُوعِي مِنْ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ إِلَى مَقَامِي هَذَا مَا شَرِبْتُ قَطْرَةً  
فِي مَقْعَدِ الْأَمْنِ مِنْ ظَلَمٍ مَا أَكْتَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ بِأَمْرِ مَخْتَارِ الْفَارَسِ  
لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّكَ لَتَعْلَمُ يَا مَلِيكَ وَجُودِي يَا تَهْ أَسَسَ أَسَاسَ الظُّلْمِ  
فِي حَقِّي وَاعْتَدَى عَلَيَّ بِطُغْيَانِهِ فِي عَهْدِي حَتَّى دَخَلُوا حَرْبَهُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ  
عَلَى بَيْتِي بِغَيْرِ أذْنِي وَاخْذُوا مَا اسْتَطَاعُوا مِمَّا مَلَكَتْ رِجِّي وَلِقَدْرَايَتِ مِنْ هَذَا  
الظَّالِمِ الشَّارِبِ لِلْخَمْرِ أَمْوَرًا لَمْ يَقْدِرْ نَفْسِي أَنْ يَرَى وَلَا يَحْتَمِلُ حَتَّى ضَاقَ  
عَلَيَّ الْأَرْضُ بِسِعَتِهَا فَخَرَجْتُ عَنْهَا مُضْطَرًّا إِلَى مَلِيكَ الْخَمْرِ ، ظهور الحق جلد ثالث »  
بقیه از ص قبل :

جوانشیر صاحب قلعه شوش و رئیس ایل آتوز ایکی بوده است .  
در کتاب ناسخ التواریخ و ملحقات روضة الصفا مذکور است که  
حسین خان در خدمت شاهزاده عباس میرزا قاجار ولیعهد  
فتحعلی شاه و جریبان جنگهای ایران با عده ثی از افراد ایل  
خود شرکت نمود و با کمک و مساعدت محمد خان زنگنه  
امیر نظام تدریجاً دارای منصب و رتبه گشته آجودان باشی  
گردید و زمانیکه محمد شاه عازم تسخیر هرات گردید او نیز  
عده ثی از افواج آذربایجان را در شهر سمنان از نظر شاه  
گذرانیده ملحق بارد و شد و نشان و رتبه سرتیپی یافت و  
موقعیکه انگلستان بر سر موضوع تسخیر هرات روابط خود را  
قطع نمود و سفیر خود سرجان مکنیل را احضار نموده و شهرها  
جنوب ایران را مورد تهدید و هجوم قرار داده محمد شاه  
ناگزیر از تسخیر هرات صرف نظر نموده و با مشورت حاجی میرزا  
آقاسی صدراعظم هیئتی را بریاست حسین خان بکشورهای  
(بقیه در ص بعد)

## ۲۳- ورود حضرت اعلیٰ به اصفهان

چنانکه ذکر شد حضرت اعلیٰ در ماه رمضان از سال ۱۲۶۲ هجری باتفاق همراهان بطرف اصفهان رهسپار گشتند و چون به نزدیک شهر رسیدند نامه‌ئی مبنی بر عزم بقیه از ص قبل :

فرانسه و اطربش وانگلستان فرستاد ولی در انگلستان او را نهذ یرفتند و کاری از پیش نبرد و در سال ۱۲۵۶ مراجعت کرد و با خود چند افسر فرانسوی برای تربیت سپاه ایران آورد و در اصفهان بحضور محمد شاه معرفی نمود و مورد مرحمت قرار گرفته در سال ۱۲۵۸ بحکومت یزد و سپس در سال ۱۲۵۹ منطقه یزد و فارس را تحت اختیار او گذاشتند و لقب صاحب اختیار و نظام الدوله یافته و چون مورد حمایت حاجی میرزا آقاسی بود ایام حکمرانی او ادامه یافت تا سال ۱۲۶۴ که محمد شاه وفات یافت و حاجی از مقامش ساقط گردید و در حرم حضرت عبدالعظیم متخصن شد اهلالی شیراز نیز که از ظلم و جور حسین خان بجان آمده بودند سر بشورش برداشته عزل او را خواستار شدند تا پس از زد و خورد های زیاد با اهلالی شیراز او را از حکومت معزول و شاهزاده بهرام میرزا معزالدوله بحکمرانی فارس منصوب شد و او را دستگیر و بطهران فرستادند و از جمیع مناصب و القاب معزول و مردود دولت و مخذول گشته و عاقبت با ذلت هرچه تمامتر بسفارت خارجی پناه برد در کتاب تاریخ نبیل فصل نهم درباره خاتمه دوران حیات حسین خان چنین مینویسد :

"... از آنروز که حسین خان از حکومت شیراز عزل شد به بدبختی و مصائب پیشمارد چارگردیده در نهایت بطوری (بقیه در صعه بعد)

ورود بشهر و خواستن محلی جهت اقامت بمنوچهرخان  
معتمدالدوله حاکم اصفهان مرقوم و توسط سید کاظم زنجانی  
ارسال فرمودند و او بمحض ملاحظه نامه با احترام زیاد رفتار  
نموده و از میرسید محمد امام جمعه مقتدر اصفهان ملقب به  
سلطان العلماء خواست که آنحضرت را در منزل خود پذیرائی  
نماید و اونیز با کمال میل و رغبت قبول نموده برادر خود  
میرمحمد حسین را با جمعی باستقبال فرستاد و خود امام جمعه  
نیز تا بیرون دروازه رفته با تجلیل و احترام زیاد آنحضرت  
را بمنزل خود ورود داده و شخصاً با کمال خلوص و محبت  
قیام بخدمت و واجبات پذیرائی از میهمان عزیز خود نمود  
و از آن بعد منزل امام محل رفت و آمد خاص و عام گردیده و  
جمعیت مردم که صیت و صوت آنحضرت را شنیدند و توجه  
حاکم و شخص امام جمعه را مشاهده نمودند دسته دسته  
برای زیارت و استفاضه رو آورنده ایاب و ذهاب خلق  
مستمر گردید . حتی يك روز که آنحضرت از حمام بمنزل مراجعت  
میفرمودند جمعیت به صحن حمام هجوم برده آب خزانه  
را جهت تبرک و استشفای با خود بردند .

---

بقیه از ص قبل : بیچاره و مستاصل شد که قادر به معیشت  
روزانه اش نبود و هیچکس حاضر در کمک و مساعدت برای نجات  
او از این ورطه ذلت نبود زمانیکه حضرت بهاء الله در بغداد  
تشریف داشتند عریضه شی مبنی بر توبه و انابه و جبران مافات  
بحضور مبارک عرض و استنداعا نمود که مقام و وظائف سابقش با و باز  
پس داده شود ولی آنحضرت با و جوابی نفرمودند و او در حال  
بدبختی و بیچارگی از این عالم در گذشت .

امام جمعه شبی از حضور مبارك استدعا نمود که سوره  
والعصر را برای او تفسیر فرمایند تقاضای ایشان مورد قبول  
قرار گرفته و حضوراً با سرعت عجیبی بدون تأمل و سکون قلم  
آیات و کلماتی مبسوط بر معانی مودعه در این سوره کوچک مانند  
دُشاهوار نازل و بر صفحات کاغذ نگاشتند که موجب مزید محبت  
و حسن عقیدت او گردید .

معتدالدوله که فضائل و کمالات آنحضرت را شنیده  
بود جهت دیدار در منزل امام جمعه مُشرف شد و در حضور  
امام و جمعی از علمای مشهور سؤال در اثبات نبوت خاصه  
حضرت رسول اکرم نمود علماء حاضر در آن مجلس هیچیک چنین  
قدرتی در خود ندیده عذر آوردند . لذا از آنحضرت استدعا  
نمود که حقیقت آنرا بیان فرمایند با و فرمودند شغاهی باشد  
یا کتبی . معتدالدوله اظهار داشت کتبی باشد تا در آتیه  
نیز مورد استفاده قرار گیرد . حضرت اعلی قلم بدست گرفته  
و در مدتی کمتر از دو ساعت رساله ثی جامع و کامل بر اینجابه  
ورق در بیان مطالب و اتیان دلائل واضحه متینه بر اثبات  
حقانیت حضرت رسول اکرم از قلم مبارك نازل شد که باعث  
اعجاب حاضرین و سبب مزید انجذاب معتدالدوله گردیده  
گفت تاکنون اعتقاد من باسلام کامل و قلبی نبود ولیکن الان  
اعتراف میکنم که مؤمن واقعی باسلام شده ام و این از تاثیر  
بیانات این شخص بزرگوار است .

پس از این ملاقات معتدالدوله در دارالحکومه

ضیافتی ترتیب داده از آنحضرت پذیرائی نمود و چون در این مجلس در ضمن صحبت از اوضاع شیراز و ظلم و ستم حسین خان نسبت به بستگان آنحضرت آگاه شد فوراً نامه ئی باو مرقوم داشت و او را از این اعمال و رفتار ناپسند برحذر داشته بلزوم رعایت احترام منسوبین آنحضرت که از خاندان رسالت و بصفات تقوی و عبادت و پرهیزکاری شهرت دارند توصیه و سفارش نموده و لزوم اجتناب از اقوال و اغراض مفسدین را باو یاد آور شد و با چاپار مخصوص ارسال داشت و این نامه موقعی رسید که حسین خان چنانکه ذکر شد جناب حاج سید ابوالقاسم برادر حرم مبارک را با حالت بیماری بدارالحکومه آورده قصد آزار و اذیت ایشانرا داشت \* و چون نامه معتمد الدوله بدستش رسید و از مضمون مطلع گردید دست از تعرض و آزار کشیده بجریمه نقدی قناعت نمود ولی مؤمنین مظلوم و بی پناه از ظلم و ستم این حاکم جبار و فاسد الاخلاق محفوظ نمانده دائماً در بیم و هراس بسر میبردند \*

## ۲۴ - نگرانی و تشویش علما از توجه عامه ناسرم

### قیام نجافت

توقف حضرت اعلی در منزل امام جمعه سلطان العلماء مدت چهل روز طول کشید و در این مدت نهایت محبت و پذیرائی از طرف امام و گماشتگان ایشان بعمل آمد و مومنین این شهر مانند سادات نهری جناب آقا میرزا محمد علی و جناب آقا میرزا هادی و جناب آقا میرزا ابراهیم که غالباً مشرف بودند و جناب آقا میرزا ابراهیم که پیشکار امام جمعه و میهماندار حضرت اعلی بود در منزل خود از آن حضرت و امام جمعه و جمعی دیگر پذیرائی نموده ضیافت ترتیب داده و در این ضیافت است که چون بعرض آن حضرت رسید که جناب میرزا محمد علی تاکنون اولاد و ثمری از ازدواج خود ندارند قدری از غذای خود بایشان عنایت فرمودند که با حرم خود صرف نمایند و در نتیجه خداوند بایشان دختری مرحمت نمود که بعداً با زوج حضرت عبدالبهاء درآمده از لسان مبارک حضرت بهاء الله منیره نامیده شد . باری از جمله مؤمنین دیگر که مشرف گشتند جناب میرزا حیدر علی اردستانی و جناب آقا سید عبدالرحیم اصفهانی بودند که چندین مرتبه بزیارت آن حضرت فائز گشتند و همچنین ملا محمد تقی هروی فاضل و عالم شهیر که همیشه ندیم امام جمعه بود و امور شرعی و مراجعات محضر امام را او اداره مینمود هر چند بعد از چندی تغییری در حال

او پیدا شد ولی در آن موقع در ردیف مومنین محسوب و رساله صحیفه عدلیه را که از قلم حضرت اعلی نازل گشته بسود بفارسی ترجمه کرد .

و نیز جناب ملا جعفر گندم پاک کن که بوسیله جناب ملاحسین بابالباب ایمان آورده بود و همه این نفوس گسه قلباً ایمان آورده بودند غالباً در منزل امام جمعه بحضور آنحضرت تشریف حاصل نموده استفاضه مینمودند و نفوسی دیگر نیز بعضی برای درك حقائق دینی و بعضی بجهت طلب شفا و بعضی برای کسب اطلاع از کیفیت و چگونگی این وقایع بحضور مبارک مشرف میشدند .

در این هنگام علما و روحانیین شهر که توجه عامه ناس را مشاهده کرده و از طرف دیگر حمایت معتمد الدوله حکمران مقتدر اصفهان و انجذاب و محبت و خلوص امام جمعه پیشوای متنفذ روحانی را نسبت بآنحضرت میدیدند به تعصب شدید برانگیخته شده تدریجاً در همه جا بمشوب کردن اذمان مردم پرداخته و نسبت کفر و ضلال بآنحضرت دادند و قصد آنها این بود که از این راه مردم عوام را آماده و مهیای شورش و هیجان سختی برضد حضرت اعلی بنمایند . ولی بواسطه حمایت معتمد الدوله و امام جمعه کاری از پیش نبردند . لذا ناگزیر پشاه و صدراعظم شکایت نموده و متوسل گشتند و شرح حال را بیان داشتند که حاکم مقتدر اصفهان که نماینده شاه و وزیر است از سید ذکر حمایت مینماید و امام جمعه نیز



که بر همه علما سمت ریاست و پیشوائی دارد او را در منزل خود تجلیل و پذیرائی نموده در همه جالسان بتعریف و تمجید گشوده مقامات معنوی او را بزرگ میشمارد و این سبب گمراهی و ضلالت عوام گشته و قریباً دین آباء و اجدادی خود را از دست خواهند داد .

حاجی میرزا آقاسی خود نیز خائف از تاثیر شهرت حضرت اعلی در قلب و ضمیر ساده محمد شاه بود که مبادا بمناسبت حسن شهرت آنحضرت تمایل شدید حاصل نماید و ارادت و عقیده اش از او سلب گردد لذا نامه ئی بامام جمعه اصفهان نوشت و او را از عاقبت و مآل اینکار تحذیر نمود و امام جمعه طهران را هم واداشت که نامه ئی بامام جمعه نوشته و او را از حمایت و محبت حضرت اعلی بازدارد . از اینجهت سلطان العلماء امام جمعه جانب احتیاط را رعایت نموده و از ادامه پذیرائی آنحضرت خود را معذور دانست لذا معتمد الدوله آنحضرت را بعمارت دارالحکومه انتقال داده و بلسوازم محبت و پذیرائی قیام نمود و چون علما و روحانیون به تکفیر پرداختند آنحضرت را ضال و مضل خواندند معتمد الدوله بآنها پیغام داد شهادت را بتدای امر تعریف و تمجید مینمودید چه شد که ناگهان تغییر رویه داده به تکذیب و تکفیر پرداختید و بعد در صد برآمد مجلسی از علما در حضور حضرت اعلی ترتیب دهد تا با آنحضرت مناظره نمایند و صورت گفتگو و مناظره را در ورقه ئی نوشته طرفین امضاء

کنند و آنرا برای شاه و وزیر ارسال دارد تا حق از باطل تمیز داده شود و مردم از تحیر و سرگردانی نجات یابند و او این قصد و نیت خود را به چند نفر از مهمین علما اعلان و اخطار کرد و آنها را در انتخاب محل اجتماع و مناظره مَخیر نمود . آن چند نفر از علمای مشهور عبارت بودند از حاجی سید اسدالله پسر مرحوم حاج سید محمد باقر گیلانی و حاجی محمد جعفر آبادی و آقا محمد مهدی پسر مرحوم حاجی محمد ابراهیم کلباسی و میرزا حسن نوری پسر میرزا علی نوری .

آنها ابتدا این دعوت را قبول نموده و مسجد شاه را برای این اجتماع و مناظره مناسب تر دانستند ولی در روز موعود حاج سید اسدالله که سمت پیشوائی و بزرگی بسایر علما داشت آنها را از حضور در این اجتماع بازداشت و ملا جعفر نیز قول او را پسندیده از حضور در مسجد عذر آوردند .

معتمدالدوله در این مورد بر عجز و ناتوانی علما واقف شده برایمان و ارادتش افزود و چون آنحضرت بر مراتب عدم حضور علما و عذر آوردن آنها مطلع گشتند فرمودند برای مباحله حاضر شوند این موضوع را هم علما ابتدا قبول کردند ولی در روز معین عذر آورده حاضر نشدند .

بعد از این دو نوبت که علمای معروف حاضر برای مباحثه و مباحله نشدند معتمدالدوله عده شی از آنها را که از جمله آقا محمد مهدی پسر مرحوم حاجی کلباسی و میرزا حسن نوری بودند بمنزل خود دعوت نمود و آنها قبول نموده در دارالحکومه

که حضرت اعلیٰ در یکی از عمارات آن سکونت داشتند حاضر شدند (۱) و چون مجلس بوجود مبارك آنحضرت<sup>ع</sup> علما و شخص معتمد الدوله آراسته شد • میرزا حسن نوری در مقام گفتگو برآمده سئوالاتی از کتاب عرشیه ملا صدرا صدر المتالهین از حضور مبارك نمود و جواب کافی شنید • بعد آقا محمد مهدی بعضی مسائل فقهی را مطرح نموده چون از جوابهاییکه آنحضرت دادند قانع نشده بمجادله پرداخت معتمد الدوله جلوگیری نموده دستورات او را بمنزلش برسانند •

پس از این وقایع علما آرام ننشسته اقدام بصدور فتوای قتل نمودند وعده کثیری از آنهاکه به هفتاد نفر میرسید آنرا مهر و امضاء نمودند (۲) بخیراز حاج سید اسدالله پسر حاج سید محمد باقر گیلانی سابق الذکر و ملا محمد جعفر آباده ثنی و چون به امام جمعه سلطان العلماء تکلیف کردند که فتوای مزبور را امضاء نماید ایشان برای آنکه علما را قانع نموده و خود را از این مخمصه نجات دهد در ذیل ورقه نوشت من شهادت میدهم در مدت مصاحبتم با این سید جوان هیچ عملی منافسی احکام اسلام ندیدم که از او صادر شود و او را در نهایت تقوی

---

(۱) علمای اعلام و فضیله کرام حقارت شرع مبین را نخواستند و مباحثه و مجادله با جوان تاجری نپسندیدند مگر علامه فهامه آقا محمد مهدی و فاضل اشراقیین میرزا حسن نوری (کتاب مقاله سیاح ص ۱۵)

۲- جناب ابوالفضائل در تاریخ خود چنین مرقوم فرموده اند ذیل تاریخ نبیل صفحه ۱۶۵ ترجمه عربی

وتمسك شديد باحكام ديدم وليكن ادعاى بزرگى دارد و امور  
ديوى را حقير ميشمارد باين جهت عقیده من آنستکه اختلالى  
در عقل او حاصل شده باشد \*

معتمد الدوله چون اصرار و ابرام علما و فقهارا در صدور  
فتواى قتل آنحضرت مشاهده نمود تدبيرى بخاطرش رسیده در  
شهرانتشار داد که شاه و وزير سيد باب را بمرکز احضار  
نموده اند و دستور داد پانصد نفر سوار آنحضرت را سواره از  
کوچه هاى شهر عبور دهند و محرمانه سفارش کرد که در هر  
فرسنگ صد سوار بشهر بازگردد تا ده سوار آخر که مورد ثقه  
و اطمینان بودند آنحضرت را بشهر بازگردانند \* و ايندستور  
کاملاً اجرا شده حضرت باب را از منزل مورچه خوار روز بعد  
بشهر مراجعت دادند و معتمد الدوله آنحضرت را محرمانه  
در عمارت سرپوشیده صدر اصفهانی معروف به عمارت خورشيد  
جای داده خود شخصاً بخدمت آنحضرت قیام نمود (۱) و بر

---

(۱) در باب ۱۶ از واحد ثانی کتاب بیان میفرماید :

"... چنانچه ذرات مرایای اعلی مقعد عمارات صدری که در ایام  
ارض صاد در آنجا ساکن بوده میخوانده و میخوانند " توضیح آنکه  
عمارت صدر از بناهای حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی  
است در مشرق عمارت چهل ستون که آنرا دیوانخانه صدر و عمارت  
خورشید میگفتند اود زمان فتحعلیشاه میزیسته و بعد از فوت  
میرزا محمد شفیع صدر اعظم فتحعلیشاه بصدارت رسید ابتدا  
بلقب امین الدوله و بعد نظام الدوله ملقب گشت و یکی از دختران  
فتحعلی شاه را برای پسر خود ابراهیم خان خواستگاری نمود و در  
عروسی او مبالغ هنگفتی از ثروت خود را بذل و بخشش نمود بر اعتبار  
خود افزود و آثار و ابنیه دیگری نیز در اصفهان از دوره حکومت او  
باقی است \* فوت اود رماه صفر سال ۱۲۳۹ هجری و قبرش نزدیک

دستور مبارك ملا عبدالكريم قزوینی که در مدرسه نیم آورد مقیم بود احضار گردید و چند توقيح با و عنایت فرمودند که باتفاق آقاسید حسین یزدی و شیخ حسن زبوزی استنساخ نمایند و او مؤذنه سلامتی آنحضرت را محرمانه با صاحب که در نگرانی سختی بسر میبرد رسانید و حسب الامر مبارك چند نفر از اصحاب با استنساخ آیات مشغول گردیدند \*

چندی برای نموال گذشت و در همین ایام بر حسب دستور و صلاح دید معتمد الدوله دختر ملا حسین روضه خوان مستمارة به فاطمه جهت خدمت و انجام کارهای آنحضرت بعقد انقطاع در آوردند و بخدمت و پرستاری مشغول گشت \*

معتمد الدوله روز بروز بر مقامات منیع و مظلومیت آنحضرت بیشتر واقف شده برای نصرت و حمایت آنحضرت آماده تر گردید و شبی به تنهایی در حضور مبارك مشرف و تمام مایملک خود را تقدیم نمود و حضرت اعلی از او قبول فرموده و باو بخشیدند آنگاه نیت قلبی خود را عرض نمود که هرگاه اجازه فرمایند با قدرت و ثروتی که خداوند عطا نموده ممکن است شمارا بطهران ببرم و یکی از بنات سلطنت را با ازدواج شما در آورم و با قدرت خود تمام مملکت را با طاعت شما در آورم \* حضرت اعلی در حق او دعای خیر نموده و حسن نیت او راستودند و ضمناً فرمودند تقدیرات الهیه براین قرار گرفته که امرش با مظلومیت و اخلاص و استقامت عبادی که بدون خوف و طمع بنصرت امر قیام مینمایند و بشهادت آنها که دلیل صدق قول آنهاست امر الله در قلوب

عامه بشرتمکن یابد و با تلویح و اشاره فرمود: ایام من و شما هم  
در این عالم محدود است و در عالم دیگر تاج افتخار ابدی برای  
شما مقدور است و از عمر شما هم سه ماه و نه روز دیگر بیشتر باقی  
نیست که بجهان جاویدان ارتقا خواهی یافت \*

معتمد الدوله از شنیدن این بیانات بفرح و سرور  
آمده و وصیت نامه خود را نوشت و تمام اموال خود را با اختیار  
حضرت اعلی گذاشت \* و چندی نگذشت چنانکه آنحضرت  
پیش بینی فرموده بودند معتمد الدوله در چارکسالت و عارضه شی  
گشته و عاقبت در ماه ربیع الاول از سنه ۱۲۶۳ از اینجهان  
درگذشت و روح پرفتوحش بحالم الهی ارتقا یافت و جسده  
مبارک او با احترامات لازم بقم حمل شده در صحن کهنه در  
بقعه مخصوصی جنب بقعه فتحعلی شاه بخاک سپرده شد \*

—————

## ۲۵ - مختصری از احوالات منوچهرخان معتمدالدوله

شاه  
منوچهرخان معتمدالدوله از امراء و حکام دوره فتحعلی  
ومحمد شاه قاجار است او اصلاً گرجی زاده و از شاهزادگان  
گرجستان و در زمره اسرایی بوده است که آقا محمد خان قاجار  
در جنگ و هجوم به تفلیس و گرجستان با خود بایران آورده است  
و چون لیاقت و استعداد ذاتی داشت در دستگاه حکومت ترقی  
نموده و در ردیف خاصان و نزدیکان فتحعلیشاه قرار گرفت و مورد  
اعتماد بود و شغل ایچ آقاسی که تقریباً موازی رئیس تشریفات  
است بعهدده اش بوده و در تاریخ عضدی تالیف شاهزاده  
عضدالدوله پسرفت فتحعلیشاه در چند مورد از عقل و درایت و  
کفایت او یاد نموده است از جمله مینویسد :

(( منوچهرخان معتمدالدوله ایچ آقاسی باشی و خواجه باشی  
بود وقت شام و ناهار از بیرون باند رون میآمد ... خوانچه هابرسر  
خواجه هابود آقاسعید در عقب او آفتابه لگن را خود معتمدالدوله  
بدست میگرفت و میآورد بر زمین میگذارد و می ایستاد ... عقل و  
دولت و کفایت منوچهرخان معتمدالدوله از عهدده تحریر خارج  
است شأن او بطوری بود که اکثر اوقات در کارهای بسیار عمده  
دولتی طرف مشورت خاقان واقع میشد ... در همان زمان ملقب  
به معتمدالدوله بود ... هر وقت خاقان بیرون میرفتند معتمدالدوله  
پیش روی شاه بود ))

حاجی معین السلطنه تهریزی در تاریخ خود چنین

می نویسد :

(( والد نگارنده که از چاکران معتمد و خدام مقرب محمد شاه و ناصرالدین شاه بود روایت فرمود که محمد شاه در حال فکاهیت گاهی برای امتحان قوت معتمد الدوله حکم میکرد بازوانش را از پشت می بستند آنگاه زوبین را بدست وی میدادند چنان بدیوار میزد که دوسه انگشت فرومی نشست ))

و در ناسخ التواریخ مذکور است که بعد از فوت فتحعلیشاه در اصفهان و حرکت محمد شاه از تبریز بطهران که سعی و کوشش قائم مقام صورت گرفت برای مصارف سفر ناگزیر مبلغ بیست هزار تومان قرض گرفته و وسایل حرکت شاه را فراهم آورد چون موکب شاهی بخرم دره رسید منوچهرخان حاکم اصفهان با استقبال آمده مبلغ چهل هزار تومان زرمسکوک با اسبی بنام خجسته پیشکش نمود حاضرین اسب خجسته را بفال نیک گرفتند .

در دوره سلطنت فتحعلیشاه بعد از آنکه چند سال

به پیشکاری و وزارت اغلب از شاهزادگان که به حکومت ولایات منصوب میگشتند برقرار گردید در سال ۱۲۴۲ مستقلاً بحکومت گیلان منصوب شد و شخصیت او در میان حکام بعدالت گستری و حفظ و حمایت از مظلومین شهرت تام یافت چنانکه حکایت تظلم و داد خواهی یکی از تجار رشت از تعدی و تجاوز نربمان خان برادرزاده اش که او را بفرزندی اختیار کرده بود



معروف است که چون براومسلم شد که نریمان نسبت بعیال  
این شخص نظرسوء داشته و او را در زحمت انداخته بدست  
خود او را با ضربات خنجر از پای در آورده بسزای اعمال  
خائنه اش رسانید \*

باری در سال ۱۲۵۷ بحکومت اصفهان منصوب و با اقتدار  
و ثروت بی مانند بر تمام آن صفحات حکمرانی ایشان ادامه یافت  
و تا سال ۱۲۶۳ که حضرت اعلی باصفهان ورود فرمودند در این  
تمام باقی بود و در ماه ربیع الاول سال ۱۲۶۳ چنانکه حضرت  
اعلی پیشگوئی فرموده و او را از قرب صعودش بجهان جاودان—  
آگاه فرموده بودند بحالم بقاشافت \*

در توفیق مبارک حضرت اعلی خطاب به محمد شاه در باره  
معتدالدوله چنین نازل گشته است قوله الاعلی :

"... خائفاً مضطراً بیرون آمده بعزم حضور کثیرالنوران بساط  
جلالت تا آنکه مرحوم معتدالدوله بر حقیقت امر مطلع شده  
و آنچه لازمه عبودیت و خلوص بالنسبه الی اولیاء الله بود  
بجا میآورد و بعضی از جهال بلدش چون در مقام فساد برآمدند  
مدتی در عمارت صدر مستوراً اقامه بحق الله مینمود تا آنکه با  
رضاء الله بمحل فردوس خود متصل گشت جزاء الله خیراً شکی  
نیست که سبب نجات از نار جهنم و حق الناس همین عمل شد  
و بعد از صعود بحالم بالا گرگین خان شقی با پنج نفر هفت شب  
بلا اسباب بتزویر و قسم های دروغ و جبر صرف حرکت داده \*

فَاِهْ آهٍ مِمَّا قَضَى عَلَيَّ... "

ایضاً در همین توقیع مبارک میفرمایند :

" و یکی در امر دنیاست چون خائفم از حق که ترك عهد شود اینست که مرحوم معتمد شبی خلوت نمود حتی ملا احمد را هم امر نمود بیرون رود بعد از آن گفت میدانم کل اموال من ظلم است و مالك او حجة خداوند است حال کل را وامیگذارم با و و از تو اذن میطلبم در تصرف او و امروز غیر از توحقی عالم نیستم حتی آنکه انگشترهای دستش را بیرون آورد و داد و من قبول نموده ورد نمودم با و و توبه او را قبول نموده و اذن دادم که تصرف نماید اشهد الله و كفى به شهيدا حال هم یکدینار او را من نمیخواهم مال حجة است کل اموال او هر قسم لایق است آنحضرت در اموال آن امر فرماید و من امروز از عهده قبول برآمده بدیگران هر قسم سزاوار است فرمایند \*\*\* "

و حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارک در حق او میفرمایند :

" در زمانیکه حضرت اعلی روحی له الفداء در اصفهان تشریف داشتند و حضرات علماء طغیان برافراشتند مرحوم مغفور معتمد الدوله منوچهرخان چند روز محافظت آنحضرت فرمود و بخدمت پرداخت در بعضی از رسائل ذکر خیری از او فرمودند و ستایش کردند و حال بدقت ملاحظه نمائید که آن وزارت و دولت و مکنات و ثروت و شکوه کل به باد رفت و زحمات و مشقات بهدر داده شده و اثری باقی نماند مگر این همت و خدمت جزئییه چون باستان احدیت بود در دیوان الهی ثبت شد و آثار نورانیت در افاق عزت سرمدی واضح و روشن و عیان در جهان

ملکوت مستقر بر سر بر بزرگوار بست و در عالم ناسوت نام مهارکش در  
جهان و کیهان باقی و برقرار"

## ۲۶- حرکت دادن حضرت اعلیٰ از اصفهان بطرف طهران

پس از رحلت معتمد الدوله گرگین خان برادرزاده او بوصیتنامه  
ایشان دست یافته بر جمیع مملکات استیلا پیداکرده و وصایای  
اورا نادیده انگاشت.

مدت توقف و سکونت آنحضرت در عمارت صد رومیها ندری  
معتمد الدوله از آنحضرت چهار ماه بطول انجامید و چون  
گرگین خان پس از رحلت معتمد الدوله از وجود حضرت اعلیٰ  
در عمارت سرپوشیده آگاه شد بطمع جلب مساعدت صدراعظم  
برای احراز مقام حکمرانی اصفهان خواست حسن خدمتگی  
بنماید لذا فوراً مراتب را به محمدشاه نوشته و با قاصدی  
مخصوص فرستاد و او را از ماوقع مطلع نمود و محمدشاه دانستکه  
منوچهرخان قصدش آن بوده که حضرت باب را با شاه ملاقات  
دهد باینجهت به گرگین خان دستور داد که آنحضرت را بطور  
محرمانه و سری که کسی نشناسد و بی نبرد با اتفاق عده شی از  
سواران نصیری بریاست محمد بیک چا پارچی با نهایت احترام  
بپهران گسیل دارد. و او این دستور را چنان با سرعت انجام  
داد که فرصت وداع با دوستان و تهیه اسباب و لباس سفر  
نداده و برای آنکه در حین سفر کسی به شخصیت آنحضرت

پی نبرد عمامه را بکلاه تبدیل نموده و با لباس تاجرانه مانند یکی از تجار از عمارت سرپوشیده در نیمه شب با اتفاق پنج نفر از سواران و محمد بیک بطرف طهران عزیمت فرمودند و در حقیقت گرگین خان فرمودند او که بچنین عملی دست زد هرگز بآرزوی خود نخواهد رسید \* و همینطور هم واقع شد و او بآرزوی خود که دست یافتن بحکمرانی اصفهان بعد از معتمد الدوله بود نرسید \*

## ۲۷- ورود آنحضرت بکاشان

محمد بیک و سواران بهمراهی آنحضرت منزل بمنزل طی طریق نموده تا روز اول ماه ربیع الثانی از سال ۱۲۶۳ — بکاشان وارد شدند \* حاجی میرزا جانی که بوسیله جناب باب‌الباب ایمان یافته بود شب قبل از ورود آنحضرت در عالم رویا مشاهده نمود که در کنار دروازه عطا (۱) ایستاده و ناگهان

---

(۱) بقعه سلطان عطا بخش فرزند موسی بن جعفر در نزدیکی این دروازه که راه قدیم اصفهان بکاشان است واقع شده و از اینجهت این دروازه معروف بدروازه عطاگشته و بطوریکه باستان‌شناسان تشخیص داده اند ساختمان این بقعه متعلق بدوره سلطنت آل بویه (۲۶۰ — تا ۴۴۷) میباشد \*

(استفاده از کتاب آثار تاریخی کاشان و نطنز)

هیکل مبارک را زیارت نمود که بر سر کلاه دارند و سوار بر اسب میباشند و اطراف ایشانرا چند سوار احاطه نموده و چون باو نزدیک شدند باو فرمودند بزودی بتو وارد میشویم و سه شب میهمان تو خواهیم بود مستعد و آماده ملاقات باش \*

حاجی میرزا جانی چون بیدار شد بر رویای صادقه خود اطمینان یافته و روز بعد وسایل پذیرائی فراهم کرد و خود را بدروازه عطا رسانید و منتظر ایستاد تا در ساعت معین مشاهده نمود که سواران ازدور بیداشده و چون نزدیک رسیدند حضرت نقطه اولی را چنانکه در عالم رؤیادیده بود شناخته نزدیک رفت و با قلبی سرشار از محبت و سرور برای بوسیدن رکاب آنحضرت قامت خود را خم نمود ولی حضرت مانع شده باو فرمودند تا مدت سه شب میهمان تو خواهیم بود و فردا که روز عید نوروز است در منزل تو جمع خواهیم شد \*

حاجی میرزا جانی با محمد بیک و همرا هانش مذاکره نموده و آنها را قانع نمود و اکرام و انعام کرد تا موافقت نمودند که آنحضرت مدت سه شب میهمان ایشان باشند لذا آنحضرت را در آنشب که شب عید نوروز بود در منزل خود پذیرائی و ضیافت نموده بلوازم خدمت قیام کرد و جمعی از علما و تجار و سادات در آن منزل بشرف لقا و زیارت آنحضرت نائل گشته ایمان حاصل نمودند و صبح روز دوم عید نوروز باد وستان و داع فرموده باتفاق سواران حرکت فرمودند و در بین راه بقریه

قهرود رسیدند (۱) و اهالی این قریه که همه از طایفه نصیری علی اللّٰهی و با محمد بیک چاپارچی که اونیز از این طایفه بود علاقه و محبت داشتند یک شب آنحضرت و همراهان را میهمانی و پذیرائی نمودند و فرخ نام رئیس سواران مأمورانیت آنجا با حضرت اعلی و سواران تا قریه گلین آمده و در طی طریق ایمان آورده با بی شد و از آن بعد جمعی از اهالی این قریه ایمان آوردند .

باری آنحضرت و همراهان چون بشهر قم رسیدند بشهر وارد نشده و از کنار شهر گذشتند تا روز هشتم نوزده کناره گرد که قریه شی در نزدیکی طهران است رسیدند و در بالا خانه محلی که چاپارخانه بود منزل اختیار نموده ورود فرمودند (۲) روز بعد

---

(۱) قریه قهرود یا قهرود از قریه های آباد نزدیک بکاشان و در چند فرسنگی آن شهر قرار گرفته و سد آن که در زمان سلطنت شاه عباس کبیر بوجود آمده و از آثار عمرانی و جالب آن ایام محسوب گردیده در دوازده کیلومتری قریه مزبور واقع و مورد استفاده است .

(۲) در تاریخ حاجی معین السلطنه تبریزی چنین مرقوم گشته : " پس از کاشان حرکت داده منزل بمنزل بکناره گرد که یک منزل طهران است ورود نمودند و در حینیکه سواران بر ساط آن قریه وارد شدند چنانکه عادت مالوفه آنان است هنوز پیاده نشده یکی منزل میخواست یکی طوبله برای اسب خویش دیگری گاه و بونجه میطلبید و آن یکی خورد و خوراک از صاحب کاروانسراد رخواست مینمود و هیا عوئی در کاروانسرا نداشتند بودند حضرت باب اعظم نیز در پشت اسب منتظر است که مأمورین راحت شوند و برای آنحضرت نیز عرجار معین نمایند (بقیه در ص بعد)

د ستوری از حاجی میرزا آقاسی به محمد بیک رسید که آنحضرت را در قریه کلین که متعلق باو بود برده توقف نمایند تا د ستور بعد برسد . لذا بقریه مزبور نقل مکان نمود و برای اقامت واستراحت آنحضرت خیمه ئی را که برای خود حاجی میرزا آقاسی

(۲) بقیه از ص قبل :

پیاده شده اقامت فرمایند در چنین حالی محمد خان که یکی از صاحبمنصبان سوار و ما مورین د ولتی بود وی نیز بطرفی ما موریت داشت و قبلاً بهمان رباط ورود نموده سوارانش مشغول خدمت و راحت کردن اسبها و محمد خان در غرفه ئی از اماکن رباط برای رفع کسالت خستگی راه خواب رفته بود از صدای هیاهوی سواران نصیری ما مورین حضرت اعلی از خواب بیدار شد و برای فهمیدن ماجری نظری بمحوطه رباط انداخت آنحضرت را روی اسب دید چون دیده شد شناس داشت بایک نظر دانست که آن وجه نورانی و قیافه سبحانی نظیر و شبیه سایرین نیست بی اختیار این شعر را قرائت نمود .

آنانکه خاک را به نظر کی می کنند آیا بود نه گوشه چشمی بمانند حضرت باب اعظم از استماع این شعر نظری بمحمد خان انداخت بمجرد نظر کردن آنحضرت از خانه زین محمد خان در غرفه بیفتاد و مد هوش گشت از کسانش که در آنجا حاضر بودند فی الفور مشغول بحال آوردن وی شدند پس از لمحہ ئی چند محمد خان از غشوه افاقه یافته سرو پا برهنه با قامتگاه آنحضرت د وید و دست و پای مبارک را بوسید آنگاه تمنی نمود بخرقه خویش برده رسم خدمت بجای آورد سواران نصیری و کسان محمد خان از این پیش آمد عجیب بحیرت اندر شدند و چون محمد خان از صاحبمنصبان محترم شناخته میشد سخنی نیارستند گفت پس سعادت وجدان ویرا بجانب ایمان کشانید چند آنکه مومن منتحن گردید گویند دست از چاکری دولت کشیده داشت و آخرالامر در وقوعه ما زنده ران باقدسی و اصحاب قلعه بجانبشان همت گماشت .

برپا میداشتند در محل حُرَم و با صفائی برافراشتند پس از چند روز آقاسید حسین و برادرش آقاسید حسن یزدی و شیخ حسن زنوزی و ملا عبد الکریم قزوینی از اصفهان رسیده در منازل مجاور و نزدیک اقامت نمودند و در یوم ۱۴ ربیع الثانی از سنه ۱۲۶۳ که روز دوازدهم از عید نوروز آنسال بود از مقام عظمت حضرت بهاء الله ملامهدی کندی و ملامهدی خوئی نامه و پیام محبت آمیز با تحفه و هدایائی بحضور مبارک آوردند که سبب سرور خاطر آنحضرت گردیده چنان فرح و خوشحالی دست داد که دیگر از آن بعد آثار حزن و اندوه از چهره مبارک رفته و جز در قضایای شهادت اصحاب قلعه کسی آنحضرت را محزون و غمناک ندید \*

ملاعبد الکریم قزوینی چنین حکایت کرده است که ما در جوارخیمه آنحضرت بخواب رفته بودیم صبحگاه از صدای پای اسب سواران بیدار شده و دیدیم از نبودن حضرت اعلی درخیمه همه نگرانند و محمد بیک بسواران میگوید چرا مضطربید شرافت نفس آنحضرت برای شما کافی است که بدانید هیچوقت اوراضی نیست برای نجات خود سایرین را در چاروحشت و اضطراب نماید \* یقین بدانید که برای ادای نماز و دعا و مناجات بگوشه تنهایی رفته اند در این موقع مشاهده شد که آنحضرت از طریق طهران بطرف مامیآیند و چون نزدیک رسیدند بمحمد بیک فرمودند شما تصور کردید من فرار کرده ام ؟ محمد بیک که در اثر مصاحبت این چند



روزه بی بمقامات سامیه و بزرگواری آنحضرت برده بود خود را براقدام مبارك انداخته درحالیكه میبوسید میگفت \*

استغفرالله كه ماچنین تصویری كرده باشیم \*

مدت دو هفته توقف مبارك دراین مكان بطول انجامید وتوقیعی خطاب به محمد شاه مرقوم وشرحی ازظلمهای حاكم فارس وعدالت ورافت منوچهرخان معتمدالدوله بیان فرموده وازاوخواستند كه آنحضرت رابطهران حاضر ومجلسی ازعلما برای محاجه ومباهله ترتیب دهند تا با آنها صحبت نموده حق ازباطل تمیز داده شود محمد شاه كه ازبزرگواری ونورانیت ضمیر و نسبت آنحضرت بخاندان رسالت وكرامات آنحضرت به تفصیل شنیده بود بی نهایت مایل بود كه حضرت اعلی را ملاقات نموده وازحقیقت امرآگاه گردد \*

خصوصاً پس ازاعزام جناب آقاسیدیحیی دارابی بشیراز و وصول خبرایمان آوردن ایشان به آنحضرت تمایل اورا بیشترنموده آرزو داشت بواسطه ابتلای بمرض نقرس وپاس از معالجات اطبا شفای خود را از حضورحضرت اعلی طلب نماید \*

یا اینحال حاجی میرزا آقاسی ازبیم آنكه مبادا حصول ملاقات سبب نفوذ امر آنحضرت در قلب محمد شاه شده وموجب سلب ارادت وعقیده اش نسبت باوگردد شاه را ازقیام علما وروحانیین وهجوم عامه ناس بهم داده و ورود حضرت باب را بهایتخت سبب اختلال امورومزید فتنه وانقلاب كشورگفت وشاه ازخوف خطر این تدبیر مزورانه اورا باوركرده از نیت خود منصرف گشت وجوابی به توقیعیع

مبارک بشرح ذیل نوشته دستورداد آنحضرت را با عده شی از  
سواران به قلعه عاکو اعزام دارند .

یا علی مدد

جناب فضائل و معارف انتساب حقائق الآداب سلاله  
الاطیاب قدوة الاحباب حاج میرزا علی محمد شیرازی سلمه الله  
تعالی را با علامات زافت آیات مشهور میداریم

که زریعه آنجناب ملحوظ نظر التفات اثر شده از مسطورات آن که  
مشمول بردعا گوئی دولت قاهره بود آگاهی حاصل آمد التفات ما  
نسبت باهل ایران عموماً شامل است خصوصاً در حق آنجناب  
که از خانواده جلیله سادات و اهل علم است . در باب ملاقات  
که خواهش نموده بود چون این روزها موکب همایون در جناح  
حرکت میباشد و مقدر و رنمیشود که آنجناب را بطور شایسته ملاقات  
نمائیم آنجناب بما گورفته چندی در آنجا توقف و استراحت نماید  
و بدعا گوئی دولت قاهره پردازد بعالیجاه مقرب الخاقان علیخان  
مقرر داشته ایم که در هر حال توقیر و احترام آنجناب را مرعی داشته  
مراقب باشد تا انشاء الله موکب همایون مراجعت بدار الخلافه  
فرماید آنوقت آنجناب را خواسته قراری درست در امر آنجناب خواهیم  
داد البته از این جهت دل آزرده نشده همه اوقات مقاصد خود را اظهار  
داشته ذات اقدس پادشاهی از دعا خیر فراموش ننمایند حرره فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۶۳

در تاریخ نیکلافرانسوی این حکایت از شاهزاده فرهاد میرزاکه در آنوقت جوان و در نزد حاجی میرزا آقاسی تلمذ مینموده است مذکور است :

" داستان کوچک زبرخوبی مدلل میکند که صدراعظم ایران در اینموقع تابع چه نوع احساساتی بوده که اراده شاه را تغییر داد : شاهزاده فرهاد میرزاکه در اینوقت جوان و از جمله شاگردان حاجی میرزا آقاسی بود بعد ها نقل میکند : وقتیکه شاه رأی صدراعظم را قبول کرد و بیاب نوشت که بماکو برود من با حاجی میرزا آقاسی چند روزی رفتیم در باغی که حاجی در یافت آباد حوالی طهران احداث کرده بود گردش کنیم \* من خیلی مایل بودم که از معلم خود راجع بحوادثی که واقع شده بود استفسار کنم و لکن دوست نداشتم که ایسئوال را در حضور مردم از او بنمایم تا روزی که من واوبه تنهایی در باغ گردش میکردیم واو نیز خوش خلق وشادمان بود جسارت ورزیده پرسیدم جناب حاجی چرا شما سید باب را بما کوفرستاند حاجی جواب داد \* توهنوز جوانی ونمیتوانی پاره قضایا را بفهمی همینقدر بدان اگر اوبه طهران آمده بود من وتوالا ن نمی توانستیم آزادانه و با سودگی در سایه این درختان

پاورقی صفحه قبل :

در آن ایام بواسطه قیام محمد حسن خال سالار پسر آصف الدوله وجعفر قلیخان دامادش در خراسان وطغیان آقاخان رئیس فرقه اسمعیلیه در کرمان که در اثر سوء سیاست حاج میرزا آقاسی رخ داده بود امور مملکت مختل و از هم گسیخته شده ومحمد شاه برای تسخیر هرات وافغانستان عازم حرکت بانصحات بود \*

سرسبز و خرم تفرج نمائیم " (۱)

(۱) حاجی میرزا آقاسی نام اصلیش ملاعباس ماکوئی فرزند میرزا مسلم در سال ۱۱۹۸ هجری قمری در ماکو متولد شده و در سال ۱۲۱۳ در سن پانزده سالگی باتفاق پدرش بزیارت عتبات رفت و در آنجا نزد ملا عبدالصمد در رویش همدانی مشغول تحصیل شده و خدمت او را میکرده است. در سال ۱۲۱۷ هجری در فتنه هجوم و هابیه‌ها به مشاهد مشرفه که جمعی از مردم ساکن کربلا بقتل رسیدند ملا عبدالصمد نیز بقتل رسید و ملاعباس عیال و اطفال او را برداشته بهمندان رفت و از آنجا بآذربایجان مراجعت کرد و در سال ۱۲۲۵ حج یکی از تجار ایرانی را خریده بزیارت خانه خدا رفت و در طی طریق به کاروان عزت نساء خانم دختر فتحعلیشاه رسید که با حشمت و دستگاه مجللی از خدمتگذاران بزیارت مکه معظمه میرفت و این شاهزاده خانم چون شوهرش موسی خان پسر حسینقلی خان برادر خاقان در سن جوانی فوت نموده بود این سفر را برای رفع اندوه قلبیش اختیار نموده بود. نوکران و گماشتگان این شاهزاده خانم در راه بملاعباس برخورد نمودند و او را با چهره مضحك و حرکات و اطوار و حرفهای مسخره آمیز یافته و برای سرگرمی و رفع خستگی راه نزد خودشان آوردند و برای رفع ملالت و کسالت خانم او را در خیمه اش احضار نموده به صحبتها و حکایات خنده آور و حرکات زشت او ساعاتی را میگذرانید تا آنکه از مکه مراجعت نمودند و او همچنان در دستگاه شاهزاده خانم بسر برده همه چیز میگفت و همه را میخندانید تا روزی در ضمن حرفها و حرکات مسخره آمیزش از شاهزاده خانم خواستگاری نمود و این حرف چنان بر او گران آمد که دستور داد او را خواهانده گاو سرزدند و حاجی مفلوک بعد از التیام جراحات خود را در لباس درویشی و زندگی در بوزه گی بآذربایجان رسانید و بوسیله شی در دستگاه میرزا بزرگ قائم مقام راه یافت و او را

(بقیه درص بعد)

## ۲۸ - عزیمت مبارک از قریه کلین تبریز

طبق دستور محمد شاه و صدراعظم حضرت اعلی در ماه جمادی الاولی از سال ۱۲۶۳ مطابق با اردیبهشت ماه از سال چهارم اصغهار امر باتفاق محمد بیک و سوارانی که از طهران ماموریت یافتند سواره بسمت تبریز حرکت فرمودند \*

بقیه از صفحه قبل :

به تربیت میرزا موسی خان فرزند خود انتخاب نمود و بعد از فوت میرزا بزرگ قائم مقام بمعرفی امیرخان سردار قاجار خالوی نایب السلطنه بمعلمی شاهزادگان در دستگاه نایب السلطنه عباس میرزا راه یافت و در ضمن برای زنان حرم فال میدید و دعای خوشبختی میداد در این ضمن با محمد میرزا فرزند عباس میرزا مانوس و مالوف شد و از راه تظاهر بزهده و تقوی و ریاضت و غیب گوئی خاطر این شاهزاده ساده لوح را در همان اوان جوانی بخود جلب نموده در او نفوذ کرد بطوریکه محمد میرزا او را اهل باطن دانسته یقین نمود که حاجی قادر بر جمیع کارهاست حاجی نیز از این سادگی او استفاده نموده او را مطمئن نمود که بسلطنت خواهد رسید و او نیز صدارت را برای حاجی تعهد نمود تا زمانی که عباس میرزا در مشهد فوت نمود و با حسن تدبیر میرزا ابوالقاسم قائم مقام محمد میرزا بولیعهده معین شده و پس از فوت فتحعلیشاه با زهم بحسن تدبیر این مرد بزرگ محمد میرزا بمقام سلطنت رسید و ابتدا قائم مقام را بمقام صدارت برافراخت ولی وسوسه های حاجی و اطرافیان دیگر در ذهن محمد شاه کارگرافتاد و عاقبت بر خلاف قسمی که در حرم امام رضا با حضور عباس میرزا و قائم مقام

(بقیه از ص قبل)

و از اصحاب و یاران آنحضرت فقط دو نفر آقاسید حسین یزدی و برادرش آقاسید حسن جهت مصاحبت و همراهی انتخاب گردیده در معیت آنحضرت بودند . و در طی طریق آنحضرت ابدأ از وجوهی که دولت جهت مخارج سفر تعیین کرده بود مصرف فرموده و آنرا بفقرا و محتاجین بذل فرمودند و از خود خرج میفرمودند .

دستور حاجی میرزا آقاسی این بود که سواران نگذارند آنحضرت داخل شهرهای بین راه بشوند تا مبادا مردم <sup>رسی</sup> دست پیدا کرده مجذوب گردند معذک در نزدیک شهر قزوین همینکه مردم از عبور آنحضرت اطلاع یافتند جمعیت زیاد از مرد و زن بقیه از صفحه قبل :

ادانموده بود آن صد ریزرگوار و عالی مقام و وزیر بی نظیر را در شب ۲۴ ماه صفر ۱۲۵۱ بنگارستان احضار نمود و بعد از چند روز که او را توقیف کرد در شب آخر صفر بوسیله دژخیمان خونخوار که در خفادر سر راه زیر زمین محل عبور او گماشته بود او را خفه نموده و شبانه جسدش را به حضرت عبدالعظیم حمل و در جنب قبر ابوالفتوح رازی بخاک سپردند و بعد از آن مرد بزرگ مقام صدارت و سیاستمداری کشور را چنین شخص پست و فاسد و ریاکار و فاقد لیاقت و شایستگی سپرد و مملکت و ملت را بخرابی و بی سروسامانی کشانید و همین عزت نساء خانم بدستور محمد شاه باز دواج حاجی درآمد و چون او را در شب زفاف شناخت که همان آخوند دلقک راه مکه است که بدستور او گاو سر زدند آه از نهادش برآمد ولی چاره فی دیگرنداشت و ناگزیر تسلیم شد حاجی بعد از فوت محمد شاه از بیم جان خود به بقعه حضرت عبدالعظیم پناه برد و از آنجا بکرمان تبعید شد و عاقبت در ماه رمضان از سال ۱۲۶۵ هجری در آنجا فوت نمود .

برای زیارت آنحضرت هجوم نموده و هربك طلب برکت و شفاء و نجات از مرض و با میخواستند • فقط در قریه سیادهن يك شب توقف فرمودند • در این قریه یکی از کسانی که زیارت فائز شد ملاسکندر گماشته جناب حجة زنجانی بود و این همان شخصی است که در او انظهور مبارك جناب حجة زنجانی او را برای فحص و تحقیق بشیر از فرستادند در این موقع حضرت اعلی او را با توقیعی نزد سلیمانخان افشارصائن قلعهئی از متنفذین آنحدود که در سفر حج حضرت اعلی را زیارت کرده بود فرستادند که قیام به نصرت نموده و آنحضرت را از دست ظالمین نجات بخشد ولی او توجهی باین امر ننمود •

جناب ملا محمد علی حجة در این هنگام در طهران و به تحريك علماتحت نظر دولت بود و باحبا و پیروان خود در زنجان دستور فرمود که حضرت اعلی را از دست ستمکاران رهائی دهند و آنها هم در طهران و قزوین اجتماع نموده و شبانه خود را بسیادهن رسانده و خواستند هجوم نموده آنحضرت را از دست مامورین نجات دهند ولی حضرت اعلی راضی نشد • مجدداً این عبارت را فرمودند ( کوه های آذربایجان هم حقی دارد ) و بانهایت محبت امر فرمودند به محللهای خود بازگردند • در این منزلگاه نیز توقیعی منیع خطاب به محمد شاه و صدراعظم نازل و توسط محمد بيك ارسال فرمودند • اينك توقيع مبارك

## بِسْمِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَمُنُّ عَلَى مَا يَشَاءُ بِحُكْمِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ  
اللَّهُ يَعْلَمُ اول خدا شاهد است بر حال من و کفنی به شهیداً که  
ذنبی محتمل نشده، ام که باعث چنین حکمی شده، یا شم اگرچه <sup>مضمون</sup> بر  
کلام امیرالمؤمنین ر وجودی ذنب لا یُقاس به ذنب) معترفم در هر  
حال و مجمل آنکه اگر مؤمنم و حال آنکه هستم بشهادت خداوند و اولیاء  
او که حکم آن بضمون حدیث شریف من آهان لی و لیافقد بارزنی  
بالمحاربه این نوع سلوک جائز نیست و اگر کافر و حال آنکه بدآ  
مقدس خداوند و علو مقام اهل بیت عصمت که نیستم و حال آنکه  
کافرهم در ظل عنایت شاهنشاهی در هر ارض بسیار است باز این نوع  
حکم جائز نیست علی ای حال بایک نفر ذریه رسول این نوع حکم لایق  
نیست و حال آنکه حکم الله مشهور است قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا  
إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَحُكْمٌ مِنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَهُمْ دَرَنْظَرِ اَقْدَسِ  
ظاهر است و اگر فی الواقع امری بر من مشتبه آنهم فرض است بر شما  
که سبب هدایت گردید و حال آنکه بفضل الله و مَنِّهِ بقدر خوردلی ذنب  
از خوردگمان ندارم و هرگاه مشاهده آثاری که از سیر مشیت الهی ظاهر  
شده ملاحظه نمایند رافع سوء ظن خواهد شد و هرگاه با وجود این



مستحق قتل بذات مقدس الهی که مشتاق بموت اشد اشتیاق طفل به  
ثدی اُمّش بسم الله و با الله منتظر حکم و راضی بقضاء خدا و ندّم و این حکم  
اجلی است در نوزد من از غسل ازید غیر این مختصری از حال خودم در مقام  
فقر و فخر که اظهار نمودم و این مرحله هم امروز ظاهر است که سنگ ریزه های  
ارض ما موربها اسم مرا می شناسند اگر چه برسم عارف نباشند لایق بر  
حضرت نیست ملاحظه قلوب اقربا راهم از رافت و رحمت خورد نمود  
و هرگاه مقصود رب خانه بستن بر خود است امر بمحلّ نیکوئی فرمود  
بجول الله امید دارم اینکه مفتوح نگردد»

و همچنین بوسیله ملا احمد ابدال مراغه‌ئی که یکی از  
 حروف‌حی بیان بود چند توقیع برای علمای قزوین ارسال فرمودند  
 از جمله آنها حاج میرزا عبدالوهاب که از پیروان جناب شیخ  
 احمد احسائی بود و او و فرزندش ملاهادی و میرزا محمد علی از  
 حروف‌حی بیان بودند \* و حاج ملا صالح برغانی پدر جناب  
 قره‌العین و حاجی ملاتقی برغانی که عموی پدر ملا محمد شوهر  
 جناب قره‌العین بود \* حضرت اعلی در رهبریک از توقیعات آنها  
 راد عوت بقیام و تفحص و تجسس را مرید فرمودند که یا نزد  
 آنحضرت حاضر شده حضوراً مذاکره نمایند و با وسیله فراهم  
 کنند که آنحضرت آمده حقیقت امر را برای آنها اثبات نمایند  
 حاجی میرزا عبدالوهاب و حاجی ملا صالح با آنکه تعلق قلبی  
 داشتند و مایل تشرف بحضور مبارک بودند معذک از بیم  
 اوضاع و احوال حاضر که شخص حاج میرزا آقاسی و جمعی از علما  
 و متعصبین بمخالفت قیام نموده بودند خوف و هراس نمودند  
 سکوت اختیار نموده اقدامی بعمل نیاوردند \* و اما حاجی ملا  
 تقی عموی قره‌العین بشدت تعصب بر افروخته خشمگین شد  
 و توقیع مبارک را دریده سخنان زشت و ناروا بر زبان آورد و جناب  
 ملا احمد که حامل توقیع مبارک و مامور بلاغ بود مراجعت نمود  
 و ماقع را بحضور مبارک معروض داشت \* آنحضرت بینهایت  
 از این بی‌انصافی و زشت‌گوئی او محزون گشته فرمودند آیا  
 کسی در آنجا نبود که بردهنش بزند (۱)

---

(۱) حاجی ملاتقی از علمای متعصب قزوین و بشدت با جناب  
 (بقیه در ص بعد)

ضمناً عده ئی از مومنین خود را بحضور آنحضرت رسانیده ه  
بآرزوی دل و جان رسیدند و جناب آقاها دی فرهادی از مومنین  
شجاع با همراهان خود خواست حضرت اعلی را از دست ظلم  
و ستم ستمکاران نجات داده مستخلص سازد حضرت اعلی قبول  
نفرموده ه اورا از اینکار منع نمودند و جمیع از مظلومیت و غربت  
و کربت آنحضرت متأثر شده ه امور را به حی قدیر تفویض و  
تسلیم نموده ه با چشمی اشگبار حضرت را وداع نموده ه بشهر  
بازگشتند و مأمورین روز بعد آنحضرت را از سیادهن حرکت  
داده ه در نزدیکی شهر زنجان با احتیاط زیاد از جهت  
قدرت و شهرت جناب ملامحمد علی حجة و پیروان ایشان که  
در آنصفحات در میان اهالی و عشایر داشتند در باره ورود  
بشهر و یا عبور از خارج شهر بین محمد بیک و رئیس سواران  
اختلاف نظر ایجاد شد . رئیس سواران از بیم پیروان جناب  
حجة مایل ب ورود شهر زنجان نبود ولی محمد بیک از جهت  
آنکه مبادا دشمنان هجوم نموده ه موجب ایذاء و اذیت  
حضرت رافزاهم آورند ورود بشهر را ترجیح میداد و بالاخره

---

بقیه از صفحه قبل :

شیخ احساسی و سید رشتی بمخالفت برخاسته تعلیمات و معارف  
شیخ را کفر و ضلال خواند و همه جا شیخ را تکفیر نمود و بر بالای  
منبر سب و لعن پرداخت و با جناب طاهره سخت معاندت نمود  
و عاقبت جان خود را بر سر این مخالفت و سرپیچی از دست داد باین  
معنی که ملا عبد الله شیرازی خباز از پیروان شیخ و سید معسرو  
بمیرزا صالح که عازم زیارت حضرت اعلی بود چون بقزوین رسید  
(بقیه در صفحه بعد)

پس از گفتگوی زیاد نظر محمد بیک مورد قبول واقع و بشهر رورود نمودند و در حالیکه جمعیت زیاد از اهالی درد و طرف محمل عبور حضرت اعلی اجتماع کرده بودند به کاروانسرای معصوم خان<sup>نی</sup> ورود فرمودند و بواسطه شدت مراقبت و محافظت سواران بخیبر از میرزا محمد علی طبیب فرزند مرحوم میرزا معصوم طبیب زنجان مالک کاروانسرای مزبور بود احدی بدرك لقا و زیارت آنحضرت نائل نگردید (۱) و چراغ علی خان حاکم زنجان که بجناب حجة ارادت میورزید و شدت تعلق و ایمان ایشانرا بحضرت اعلی میدانست در صد دبر آمد که حضور آنحضرت برسد ولی علما و متعصبین آگاه شده اورا منع نمودند و مجبور گردید بمحمد بیک و سایر سواران سفارش و دستورد هد که باعجله از آنشهر دور شوند و ما مورین بید رنگ آنحضرت را در حالیکه نماز صبح را ادا نموده و مشغول مناجات و راز و نیاز بودند مهلت اتمام نداده از آن محل حرکت دادند و جمع کثیری از اصحاب و مؤمنین زنجان در طول طریق آرزوی زیارت آنحضرت را داشتند ولی بواسطه شدت مواظبت سواران میسر نگردید فقط سه نفر توانستند پیاده خود را رسانیده و با سعی فراوان و انعام بسواران — آنحضرت را از نزدیک زیارت نمایند .

---

بقیه از صفحه قبل :

و در ماه رمضان تعرضات او و پسرش ملا محمد را نسبت بجناب ظاهره دید و بدگوئی و سب و لعن او را بشیخ وسید در مسجد شنید طاقت تحمل نیاورده و عاقبت در ماه ذیقعد همین سال ۱۲۶۳ هنگام صبح در مسجد او را بانیزه که بردهان و گلوبش فرو برد از پای در آورده بقتل رسانید .

## ۲۹- ورود حضرت اعلیٰ به قریه میانج

حضرت اعلیٰ بهمراهی سواران و محمد بیک منزل بمنزل طی طریق نموده بقریه میانج که در نزدیکی شهر تبریز است ورود فرمودند در اینجا توقیعی بنام شاهزاده بهمن میرزا والی آذربایجان مرقوم فرمودند مضمون توقیع مبارک آنکه به حمایت و نصرت آنحضرت قیام نموده و موافقت نماید که در تبریز اقامت فرمایند و فرمودند اگرچنین حسن نیتی در برابر ظلم و ستم حاجی میرزا آقاسی از خود بروز دهد بجمیع نوایا و آرزوهای باطنی خود خواهد رسید و اگر برخلاف

(۱) پاورقی از صفحه قبل :

حاجی میرزا معصوم طبیب از سادات محترم زنجان و مورد احترام و توجه اهالی بود در اوائل سال ۱۲۶۰ در زنجان فوت نمود و پسرش میرزا محمد علی برجای پدر نشست و بشغل طبابت پرداخته صاحب جاه و مقام و ثروت گردید و در اینموقع که حضرت اعلیٰ را بزنجان در کاروانسرای ارثی پدری او وارد ساختند محبت داشت و بوظایف میهمانداری قیام نموده و در همان شب از فیض لقای مبارک مرزوق و بمقام ایمان رسید و در صبح روز حرکت آنحضرت که مشغول وضو برای نماز بودند بحضور مبارک رسیده و در نماز اقتدا بآنحضرت نمود و از مصائب وارده بر آنحضرت متأثر شده اشک ریخت و رجای شهادت در سبیل حق نموده مورد قبول قرار گرفت و او پس از شهادت مظلومانه حضرت اعلیٰ در تبریز مدتی در همدان و کرمانشاه با اصحاب مخصوصاً با جناب ملا عبد الکریم قزوینی مصاحبت داشت و از کسانی بود که بمقام

( بقیه در صفحه بعد )

رفتار نماید مورد بی مهری شاه و وزیر واقع شده از مقام خود معزول و ناگزیر به بیگانگان پناه خواهد برد و از محمد بیگ خواستند که این توقیع را با و برساند \*

محمد بیگ که در طول این سفر از اصفهان تدریجاً بمقامات معنوی و عظمت و بزرگواری آنحضرت پی برده بود و احترامات فوق العاده مینمود از حضور مبارک طلب غفور بخشش کرده و خود را برای انجام او امر مبارک حاضر نمود و این مأموریت را با میل و رغبت تام انجام داده توقیع مبارک را به شاهزاده بهمن میرزا تسلیم نمود و او پس از زیارت توقیع مبارک و مطالعه مضامین آن از اینکه آنحضرت به نیات باطنی او واقف و آگاه بوده و از مافی الضمیرش خبر داده اند دچار تعجب گشته و این موضوع را با بعضی از علما و روحانیین که با او همراه و همگام بودند مشورت نمود و آنها او را منع نموده به پیروی از دستور شاه و وزیر ترغیب نمودند و وعد و وعید نازل در توقیع مبارک را به چیزی بقیه از صفحه قبل :

عظمت حضرت بهاء الله قبل از حادثه سیاه چال و گرفتاری آنحضرت پی برده بود ولی حسب الامر این راز را نهفتنه داشته خود را آماده خدمت نمود تا بموقع خود که مقامات معنوی آنحضرت ظاهر و پدید برداشته شد در ردیف مؤمنین درآمد همه جا با اصحاب معاشر بود تا بزنجان موطن اصلی خود آمد و در سال ۱۲۸۳ هجری بتحریر میرزا ابوالقاسم مجتهد و فتوای او و صد و فرمان ناصرالدین شاه میرزا زکیخان حاکم زنجان آن سید جلیل القدر را بشهادت رسانید \*

نشمردن و قعی نهادند و او امرود ستور حاجی میرزا آقاسی را اجرا نمود ولی چندی نگذشت چنانکه فرموده بودند اسرار باطیش آشکار شد و شاه او را از تمام مقامات و مناصب دولتی خلع نمود و او ناگزیر بسفارتخانه روس پناه برده بعد از چندی تحت حمایت آند دولت درآمد و از ایران خارج گردیده به قفقاز رفت و تا آخر حیات در آنجا بود و اینک شرح قضیه او از اینقرار است :

(( شاهزاده بهمن میرزا فرزند شاهزاده عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه و برادر محمد شاه بود که بحکومت شهرها منصوب میگردد \* محمد شاه او را بعد از فوت قهرمان میرزا برادر دیگرش که حاکم تبریز بود در سال ۱۲۵۷ بحکمرانی آذربایجان اعزام داشت و او آفتاب عمر برادر خود و محمد شاه را در شرف افول و زوال میدید و به ناصرالدین میرزا که در سن طفولیت بسمت ولیعهدی او معین شده بود هدیه حقارت مینگریست و خود سرأ داعیه وصول باین مقام را داشته و جمعی از رجال دولت و بعضی از علمای خود در خفا همراه نموده بود \* در این موقع که حضرت اعلی در قریه میانچ و نزدیک هورود به تبریز بودند با صد ورتوقع منیع و پیام بوسیله محمد بیک از او خواستند که موافقت و حمایت نموده آنحضرت را از فرستادن بماکو که صرف اراده حاجی میرزا آقاسی است صرف نظر نماید در اینصورت بجمیع آموآرزوهای نهایی خود خواهد رسید والا از حکومت معزول و به بیگانگان پناه خواهد برد و او قدر و منزلتی باین

پیام نگذاشت و جوابی نداد و عاقبت حال او چنان شد که پیشگوئی فرموده بودند (۱)

در تاریخ نو تالیف جهانگیر میرزا عاقبت احوال او را چنین مینگارند :

(( امیرزاده بهمن میرزا در ایام حکومت آذربایجان با مصلحت گذاران دولت علیه روس که در دارالسلطنه تبریز اقامت داشتند راه خلطه و آشنائی پیش گرفت و با سرحد داران قراباغ و ایروان و طالبش در کمال خضوع و خشوع بنای سلوک گذاشته خود را در معنی خدمتگذار دولت علیه روس نامیده با وجود مراحم و التفات پادشاهی نسبت باو که از بدو ایام طفولیت تا آن زمان فرموده بودند مُقَدِّم این حرکات ناپسندیده شده بدون استحضار امنای دولت پادشاهی خواهش نشان و حمایل از دولت روس کرد و گرفت و در راه و رسم چاکری - بنای دو بینی یا خود بینی گذاشته این جوره امورات را که در عالم سلطنت و پادشاهی از زبردستان پسندیده و لایق نیست مُقَدِّم آمده و پادشاه مرحوم این حرکات را از ایشان بعفو پادشاهانه و اغماض ملوکانه میگذرانیدند تا اینکه رأی پادشاهی بر آن قرار گرفت که خسروخان را بحکومت مملکت اردلان سرافراز فرمایند و خسروخان منصوب بحکومت اردلان شده روانه آن مملکت گردید معتمدین امیرزاده بهمن میرزا از دارالخلافت باواظهار نمودند که خسروخان از دارالخلافت بیرون رفته احتمال کلی دارد برای گرفتن



شما مأمور باد رها بجان شده باشد . امیرزاده بهمن میرزا  
بمضمون الخائن خائف از خواندن این نوشتجات هراسان  
شده با جمعی از معتمدین خود سوار شده از طریق غیر  
متعارف حرکت کرده خود را به دارالخلافه رسانید و بخدمت  
پادشاه مرحوم رسیده مورد انواع التفات و مرحمت گردید .  
با وجود این بعد از چند ماهی که در دارالخلافه ماند باز وهم  
و هراس بر خود راه داد و روزی از خانه خود سوار شده از  
شهر بیرون رفته همه جا از کنار خندق آمده از دروازه  
دولت وارد ارك مبارك شده راه خانه وزیر مختار را گرفته  
در درب خانه وزیر مختار خود را بیخودانه از اسب دولت  
انداخته بحقارت تمام وارد خانه وزیر مختار شده در گوشه‌ئی  
قرار گرفت . امیرزاده بعد از چند هفته توقف در خانه وزیر  
مختار از دارالخلافه روانه شده از راه دارالمرز رشت به  
بندر انزلیج رسیده و از آنجا بکشتی نشسته بولایت روس—  
رفت و اهل و عیالش نیز از تبریز بخاک روس رفتند ( )  
بهمن میرزا عاقبت در قفقاز بسال ۱۳۰۰ هجری درگذشت  
باری بهمن میرزا در اجرای حکم حاجی میرزا آقاسی  
دستور داد محمد بیک و سولتان آنحضرت را وارد تبریز  
نمایند . در حین ورود آنحضرت هیجان عجیبی در بین عامه  
ناس ایجاد شد و جمعیت زیادی از مردم در معا بروکوچه ها  
برای دیدار آنحضرت که درباره اش حرفها شنیده و گفتگوهای  
شایع گشته اجتماع نموده و جمعی از یاران نیز بدرک لقا

فائز شدند + عده ئی از مردم تجلیل نموده و تحیت و سلام میدادند و حتی خاک پای مبارک را میبوسیدند و عده ئی نیز تعصب ورزیده کلمات ناستوده بر زبان میراندند هیچان مردم جهت ملاقات و دیدار آنحضرت بطوری بود که ناگزیر علما ندا در شهر داده و مردم را از ملاقات حضرت اعلی برحذر داشتند + محمد بیک ابتدا آنحضرت را در منزل خود که واقع در خارچ شهر بود ورود داده نگهداری نمود و سپس بر حسب امر بهمین میرزا به عمارت ارك دولتی که از بناهای تاریخی این شهر بود انتقال داده غرفه بالای عمارت که رفت و آمد بسختی صورت میگرفت و جزیک در برای ورود نداشت بجهت سکونت آنحضرت تعیین گردید (۱) و سربازان خمسه ئی را برای حفاظت و نگهبانی برای عمارت گماشتند که دور آن قلعه بزرگ مراقبت نمایند و از اصحاب فقط آقاسید حسین و آقاسید حسن حق

---

(۱) عمارت ارك دولتی از بناهای قدیمی مرتفع کوه پیکراول قرن هشتم هجری است که بدستور و مراقبت تاج الدین علیشاه وزیر غازان خان و با مشارکت خواجه رشیدالدین وزیردیگرغازانخان در فاصله سالهای ۷۱۶ و ۷۳۶ هجری ساخته شده و تمام شهر از بالای آن دیده میشود در زمان انقلاب ایران و جنگ و زد و خورد بین مستبدین و مشروطه طلبان که در تبریز واقع شد باین بنای عظیم خرابی وارد گردیده شکافهای زیاده ایجاد گردید ولی بعد از سال ۱۳۱۰ جزء آثار ملی به ثبت رسیده تعمیراتی در آن بعمل آمد و غرفه بالای عمارت که محل سکونت آنحضرت بوده سقف آن خراب شده ولی دیوارها بهمین صورت اصلی باقی است +

حضور داشتند و محافظین احدی را اجازه ورود نمیدادند .  
با اینحال در روز دوم از ورود مبارك حاجی محمد تقی میلانی  
با حاج علی اصغر بمیل و اراده مبارك توفیق زیارت آنحضرت را  
حاصل نموده و با وجود منع شدید چون خود حضرت اعلی اجازه  
فرموده بودند وارد ارك شده بحضور مبارك تشریف حاصل  
نموده ملاقات کردند و همچنین چند نفر دیگر از نفوس زکیه که  
بانهایت اخلاص و حسن نیت مشتاق زیارت بودند بدرک لقا  
فائز گردیده ایمان آوردند (۴)

---

(۱) بطوریکه حاجی معین السلطنه تهریزی در تاریخ خود  
مینویسد از جمله نفوس که بشرف زیارت آنحضرت در قلعه  
ارك علیشاه نائل گردید حاجی جواد خان ساکن قریه آتش  
بیک از توابع هشتروند آذربایجان بود که در بین راه در گردنه  
شہلی به حضرت اعلی و سواران که بریاست محمد بیک بسوی  
تهریر رهسپار بود ند رسید و محمد بیک که با او سابقه آشنائی  
داشت شرحی از مقامات معنوی و اخلاق و صفات و مظلومیت  
و نورانیت ضمیر آنحضرت بر وی او گفت و او مشتاق زیارت شد  
چند روز بعد که به تهریز مراجعت نمود در ارك بحضور آنحضرت  
مشرف و مجذوب صفات و احاطه آنحضرت گردیده بر سر  
بی انصافی علما و روحانیین تاسف میخورد که با آنحضرت بمعارضه  
برخاسته و منکر این حقائق گشته اند و همچنین حاجی مهدی  
متخلص به شکوهی که دارای اشعاری از ترکی و فارسی است  
مشرف گشته و در رساله خاطرات خود نوشت که از جمله امور  
عجیبه که در این عصر دیده شد ظهور مولا آقا میرزا سید علی محمد  
باب است که الحق علائم و آثار عظمت و بزرگواری از جبین منیرش  
هوبد او آشکار می باشد . عاقبت د و نفر از فرزندان حاجی  
میرزا حسن و آقا میرزا جلال بحلیه ایمان مزین و حاجی میرزا حسن  
( بقیه در ص بعد )

## ۳۰- حرکت حضرت اعلیٰ از تبریز به ماکو

اقامت مبارك حضرت اعلیٰ در تبریز مدت چهل شبانه روز بطول انجامید و بهمن میرزا طبق حکم حاجی میرزا آقاسی دستور داد آنحضرت را با عده ئی از سواران بطرف ماکو حرکت دهند و محمد بیك که در طی طریق از اصفهان به تبریز تد ریحاً بمقام مظلومیت و بزرگواری حضرت اعلیٰ پی برده و بمقام عرفان و ایمان کامل رسیده بود در اینمورد چون آگاه شد که عزیمت بماکو طبق رضای حضرت اعلیٰ نیست تمارض نموده خود را از انجام این مأموریت معذور داشت و بحضور مبارك مشرف شده از خطا و گناهان گذشته خود طلب غفو و بخشش نمود و با چشمی گریان و نالان وداع کرده و غلامان و مأمورین آنحضرت را از تبریز حرکت داده منزل بمنزل راه را پیموده وارد ماکو شدند و حضرت اعلیٰ را طبق دستوره علیخان سردار ماکوئی سرحد دار تسلیم نموده مراجعت کردند .

علیخان سردار مردی بود ساده دل و دارای قلبی پاک ولی در مذهب خود که طریقه سنت و جماعت بود بسیار

---

بقیه از صفحه قبل :  
بحضور حضرت عبدالبهاء مشرف گردید و نیز خطاط و خوش نویس معروف تبریز که به بدیع آفرین مشهور بود بحضور آنحضرت مشرف و از چگونگی سرعت تحریر و زیبایی خط و بیان حقائق که از قلم مبارك نازل گردید متحیر و مجذوب گشته آنرا از اعجاز شمرده و ایمان حاصل نمود .

متعصب و سختگیر بود و تمام عشایر و قبائل آنحدود که همه سنی مذہب بودند اورا محترم شمرده از او امر و دستورات او اطاعت و پیروی مینمودند . علیخان ابتدا حضرت اعلی را در قلعه وسیع و محکم آنجا که در بالای کوه قرار گرفته و دارای چهار برج و محاط به کوههای مرتفع و راه های صعب العبور بود جا داده و مستحفظ گماشت و در بزرگ قلعه را بست و جز آقا سید حسین و آقا سید حسن که در مصاحبت آنحضرت بودند احدی حق ورود نداشت و حاجی میرزا آقاسی هم از اینجهت این محل را برای سکونت آنحضرت در نظر گرفت که مطمئن بود بواسطه مخالفت و دشمنی شدید بین سنی و شیعه و تعصب شدید علیخان و ساکنین عامی و متعصب آنصفحات و راه های صعب العبور رابطه آنحضرت با اصحاب و پیروان امر مبارک قطع شده و کسی دیگر با آنحضرت دست رسی نخواهد یافت و تدریجاً شعله وجود آنحضرت در آن محل بواسطه سختگیری و تعصب شدید علیخان و اهالی خاموش شده و مقاصد و مآرب ملکوتی آنحضرت محو و فراموش خواهد شد .

ولی اراده الهی چنان خرق اوهام نمود و پرده خیالات واهیہ اورا درهم پیچید که خود نمونه شی از آثار عظمت و قدرت آنحضرت بود که در انظار جلوه گر گردیده و برای تذکر نسلهای بعد در تاریخ باقی ماند .

سردار علیخان در ابتدای ورود حضرت اعلی از همه جا بیخبر و بی اطلاع بود لذا طبق دستور حاجی میرزا آقاسی تمام طرق و راه های ارتباط با خارج را بر روی آنحضرت بست و هیچکس را اجازه تشریف بحضور مبارک نمیداد حتی احدی از یاران اجازه اقامت در قصبه نیز نداشت • ولی بزودی در اثر مشاهده آثار بزرگی و بزرگواری و کرامات و نورانیته<sup>ت</sup> و احاطه آنحضرت بر جمیع امور چنان مجذوب گردید که برای تلافی مافات قیام بخدمت کرده در مقابل رضا و خوشنودی مبارک بکلی تسلیم و ابواب بسته را مفتوح نمود و هر کس کسبه برای زیارت آنحضرت بماکو وارد میشد طبق رضا و اراده حضرت اعلی بحضور مبارک راهنمایی میکرد •

از جمله وقایعی که سبب انجذاب او گردید حکایت ذیل است که جناب آقا سید حسین یزدی که در مصاحبت آنحضرت بسر میبرد و خود شاهد و ناظر بوده است بیان داشته است :

(( روزی قبل از طلوع آفتاب صدای علیخان را شنیدم که مستحفظین قلعه را بشدت مورد مواخذه قرار داده بود که چرا گذاشته اید سید باب از قلعه خارج شود • آنها میگفتند که در قلعه بسته بوده و غفلتی نشده است • او با حالت اضطراب و نگرانی بعجله نزد من آمد و رجا کرد خدمت حضرت اعلی برسد • چون بحضور مبارک عرض کردم اجازه فرمودند و علیخان در حالیکه از شدت هیجان میلرزید

بحضور مبارك رسيد و چون چشمش با آنحضرت افتاد تعظيم نمود  
 خود را براقدام مبارك انداخت و التماس ميكرد و قسم مي داد  
 كه مرا از اين تحير و سرگرداني نجات دهيد \* من خود  
 با چشم خود ديدم كه شما در خارج قلعه در كنار بهرايستاده  
 و بنماز مشغوليد و دستهاي خود را بلند نموده براز و نياز  
 مشغوليد \* من تعجب كردم كه چگونه مستحفظين قلعه  
 غفلت نموده اند و شما توانسته ايد بخارج قلعه قدم گذاريد \*  
 حال مي بينم كه در قلعه بسته و شما در حجره خود ميباشيد  
 حضرت اعلیٰ با و فرمودند آنچه مشاهده کرده شی حقیق و  
 درست است و اراده الهی این بود که تو بعظمت امر الهی  
 بی بری و از این غفلت و بیخبری رهائی یابی از آن بهعد  
 سختگیری و خشونت او به محبت و ارادت مبدل گردیدی و برای  
 تلافی مافات قیام نمود چنانکه شیخ حسن زنوزی را که مدتی  
 بود وارد ماکوشده و در مسجدی با مید دیدار رحل اقامت  
 افکنده و واسطه عرایض احبا بحضور مبارك واخذ جواب بود  
 علیخان او را بحضور مبارك آورد و پس از آن همیشه سعی و کوشش  
 نمود که موجبات رضایت و خوشنودی حضرت را فراهم آورد \*  
 شبها در قلعه رامی بست ولی روزها برای هر يك از کسانی که  
 میخواستند بحضور آنحضرت مشرف شوند باز بود \* باینجهت  
 نام مبارك در آنصفحات شهرت یافت و اهالی ماکو واکراد و  
 عشایر عموماً از مقامات معنوی آنحضرت آگاه شده بی دیدار  
 و زیارت می شتافتند و چنان حالت انجذاب و ارادت حاصل

نمودند که غالباً در مواقع اثبات صدق مدعی خود بنام آن بزرگوار قسم یاد مینمودند \* چون این اخبار از جهت رفع مواعع و سختگیربها در بین اصحاب شیوع یافت برای درك لقا و زیارت مشرف گشته و برخلاف آنچه که وزیر بی تدبیر در خاطرناپاک خود پرورده بود رفت و آمد مستمر گردید \*

از جمله نفوسی که تشریف حاصل نمود جناب باب‌الهاب بود که باتفاق قنبر خادم باوقای خود از خراسان عازم ماکو شد و پیاده این راه را طی نمود در طهران ایامی را در بیت مبارک حضرت بهاء الله مشرف بود و بعد در قزوین چند با جناب طاهره ملاقات نموده سپس به تبریز و از آنجا بماکو عزیمت نمود علیخان سردار شب قبل از ورود جناب ملاحسین باب‌الهاب در خواب دید که با او خبر دادند که حضرت محمد رسول الله قصد عزیمت بماکو و زیارت سید باب را دارند که تهنیت عید نوروز را بگویند و چون این خبر را شنید بانهایت سرعت خود را به پل رسانیده دید دو نفر بطرف او میآیند و دانست که یکی از آنها حضرت محمد و دیگری یکی از اصحاب است با سرعت روان شد که خود را بر اقدام مهارکش انداخته دامن عایش را ببوسد ناگهان از خواب بیدار شد و یقین کرد که این رؤیای صادق است لذا برخاسته نماز بجا آورده بهترین لباسهای خود را پوشیده عطر و گلاب استعمال نموده دستورداد نوکرها را اوسه رأس اسب در عقب او بیاورند و خود پیاده عازم همان نقطه می شد که



در خواب دیده بود هنوز به پل نرسیده بود ناگاه از دور دید همان دونفری که در خواب دیده بود بطرف او میآیند چون بآنها رسید خود را بر اقدام شخصی که در جلو بود انداخته بوسه میزد و از او خواست که براسب سوار شوند . این دونفر همان جناب باب‌الباب وقتبر بودند و جناب باب‌الباب قبول نفرمودند که سوار شوند و فرمودند نذر کرده‌ام که تمام راه را پیاده طی نمایم و بهمراهی علیخان همچنان پیاده رفتم تا بحضور مبارك مشرف گشتند و آنروز نوزده سال ۱۲۶۴ بود که بر حسب خواهش علیخان با جمعی از مؤمنین در قلعه در حضور مبارك بسربردند . مشاهده این رؤیا که بزودی تعبیر آنرا علیخان بر حسب ظاهر مشاهده نمود سبب شد که با احترامات خود نسبت بآنحضرت افزود و به صدق مدعای حضرت اعلیٰ یقین حاصل کرد .

در آن چند روز که جناب باب‌الباب مشرف بود يك روز حضرت اعلیٰ با جناب باب‌الباب بهام قلعه تشریف برده و به تماشای مناظر اطراف پرداختند . راجع برود خانه ارس که حافظ در اشعار خود آورده . جناب باب‌الباب چنین فرمودند این همان رود و ساحلی است حافظ درباره آن گفته است :  
ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس

بوسه زن برخاک آن وادی و مشکین کن نفس

بیت سلمیٰ را که بادش هردم از عاصد سلام

پرنوای کاروان جبر و آخنس جبر

اگر ایام اقامت تو در این جامعدود نبود همانطور که سواحل  
رود ارس را بتو نشان دادیم منزل سلمی را هم نشان میدادیم  
(مقصود شهر سلما س است که در نزیك چهریق قرار دارد )

وبعد فرمودند که روح القدس گاهی بلسان شعرا نطق  
میکند که خود آنها هم پی بمقصود واقعی نمی برند از جمله  
این بیت است که شاعر گفته : (۱)

شیراز پرغوغا شود شکر لبی پیدا شود

ترسم کز آشوب لبش برهم زند بغداد را

و فرمودند معنی حقیقی این بیت مستور است و در سنه بعد

حین آشکار خواهد شد و این حدیث را تلاوت فرمودند :

" ان لله كنوز تحت العرش مفاتيحها السنة الشعراء " و

فرمودند بزودی ما را از این جابه کوه دیگری انتقال خواهند  
داد و توقبل از آنکه به محل خود برسی خبر آنرا خواهی شنید  
و از جمله اشخاصی که مشرف گردید محمد بیک چا پارچی سابق  
الذکر بود که در تبریز طاقت فراق نیاورده بما کو آمده از فیض  
لقا مرزوق گردید (۲)

و در همین ایام توقیحی منیع از قلم مبارک خطاب به محمد شاه نازل  
و ارسال فرمودند و اینک قسمتهائی از آن آیات زینت بخش این  
صفحات میگردد :

---

(۱) این بیت منسوب به کمال الدین اسمعیل است .

(۲) در ذیل صفحه ثی از فصل د و ازد هم تاریخ نبیل از آثار قلمی  
جناب ابوالفضائل نقل گردیده که پسر محمد بیک را بنام علی بیک  
در طهران ملاقات نموده و حکایاتی مملو از غرائب و عجائب که از

## هُوَ الْمَتَكَبِّرُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى

حکمد و سپاس بی مثل و قیاس حضرت قیوم را سزااست که لمیزل بوده  
 و شیئی در ساحت قدس کبریائی او با او نبوده و لایزال بعلو کافوریه  
 کینونیه ذات ازلی خود هست و شیئی در عالم عماء بخت با او نیست الا  
 کان الله بمثل ما قدم ما کان **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ  
 الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ وَأَشْهَدُ أَنَّ أَعْلَى وَصْفِ الْمُمَكِّنَاتِ لَدَيْهِ رَفَكَ بِحَتِّ  
 وَعَدَمٍ صِرْفٍ وَإِنَّهُ كَمَا هُوَ عَلَيْهِ لَنْ يَعْرِفَهُ أَحَدٌ وَلَنْ يُوْجِدَهُ عَبْدٌ  
 وَلَا يُمَكِّنُ ذَلِكَ فِي الْإِمْكَانِ لِأَنَّ مَا هُوَ الْمُمَكِّنُ فِي عِلْمِهِ هُوَ خَلْقٌ  
 فِي مُلْكِهِ لَمْ يَزَلْ هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ نَفْسِهِ وَلَمْ يَكْ غَيْرُ حَتَّى يَعْرِفَهُ وَإِنَّ  
 مَا وَجِدَ بِالْإِنْشَاءِ لَا مِنْ شَيْءٍ وَذُوَّتَ بِالْإِبْدَاعِ لَا عَنْ شَيْءٍ هُوَ مَذْكَورٌ فِي  
 صُقْعِ حُدُوثِهِ وَمَوْجُودٌ فِي أَمْكِنَةِ حُدُودِهِ وَهُوَ عِنْدَ جَائِعِهِ عَدَمٌ بِحَتِّ  
 وَقَنَاءِ حَيْرِ لَمْ يَكْ إِلَّا كَقَبْلِ وُجُودِهِ وَإِنَّ اللَّهَ هُوَ أَجَلٌ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ  
 بغيره أَوْ أَنْ يُوصَفَ بِسِوَاهِ . . . . . إِلَّا إِنِّي أَنَا ذَكْرٌ مِنْ كَلِمَةِ الْأَرْكَانِ  
 الَّتِي مَنْ عَرَفَهَا عَرَفَ كُلَّ حَقٍّ وَبَدَخُلُ فِي كُلِّ خَيْرٍ وَمَنْ جَهَلَهَا جَهَلَ  
 كُلَّ حَقٍّ وَبَدَخُلُ فِي كُلِّ شَرٍّ فَوَرَبِّكَ رَبِّ كُلِّ شَيْءٍ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَنْ  
 عَمِلَ كُلَّ مَا يُمَكِّنُ فِي الْإِمْكَانِ وَيَعْبُدُ اللَّهَ بِكُلِّ عَمَلٍ خَيْرٍ أَخَاطَبَهُ  
 عِلْمُ اللَّهِ وَيَتَقَى اللَّهَ وَكَانَ فِي قَلْبِهِ أَقَلُّ مِمَّا يُحْضِي عِلْمُ اللَّهِ بَغَضِي فَيُحِبُّ**

---

بقیه پاورقی صفحه قبل : پدر خود شنیده بود از معجزات و  
 کرامات حضرت باب که در اثناء سفر دیده بود نقل مینموده  
 است و او بزرگترین فرزند محمد نیک بود که بحضرت بهاء الله  
 ایمان آورده در بین احبای ایران معروف بود \*

كُلَّ عَمَلِهِ وَلَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَيَسْخَطُهُ وَكَانَ مِنَ الْهَالِكِينَ لِأَنَّ اللَّهَ  
قَدْ جَعَلَ كُلَّ خَيْرٍ آخِطًا بِهِ عِلْمُهُ فِي طَاعَتِي وَكُلُّ مَا يَحْصِيهَا كِتَابُهُ فِي  
مَعْصِيَتِي وَإِنَّ الْيَوْمَ كَأَنِّي أُشَاهِدُ فِي مَقَامِي هَذَا كُلَّ أَهْلِ صَحْبَتِي وَ  
طَاعَتِي فِي غُرَفَاتِ الرِّضْوَانِ وَأَهْلِ عِدَائِي فِي دَرَكَاتِ النِّيرَانِ . . . .  
وَإِنِّي أَنَا وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَنُورُهُ الَّذِي لَا يَفُوتُ مَنْ  
عَرَفَنِي وَرَأَى رَأْيَهُ الْيَقِينِ وَكُلُّ خَيْرٍ وَمَنْ جَهَلَنِي وَرَأَى رَأْيَهُ السَّيِّئِ وَكُلُّ  
شَرٍّ . . . . . قَسَمُ بِنَجْدِ وَأَنْدَكُ أَهْلِ الْبَدَايَا فِي دَرَعِ عَرَضِ الْيَوْمِ فِي الْيَوْمِ  
چهار بومن گذشته است از حزب و چند حضرتت نفس بنفس  
نیرسانی از خشية الله الا اینکه در مقام اطاعت امر حجة الله برائی  
و جبر کسرا آنچه واقع شده فرمائی در شیراز بوم از خبیث شقی  
حاکمش ظلمها دیدم که اگر بعضی از آن را مطلع شوی هر آینه بعد  
انتقام کشی زیرا که بساط سلطنت را بظلم صرف الی یوم القیمة مورد  
سخط الله نمود و از کثرت طغیان و شرب خمرش که هیچ حکمی را  
از روی شعور نمیگردد خائفًا مضطرًا بیرون آمدم بعزم حضور کثیر  
النور آن بساط جلالت تا اینکه مرحوم معتمد الدوله بر حقیقت  
امر مطلع شده و آنچه لازمه عبودیت و خلوص بالنسبه الی اولیاء الله  
بود بجای آورد و بعضی از جهال بلدش چون در مقام فساد برآمدند

مدتی در عمارت صدر مستوراً اقامت بحق الله تصور تا آنکه با رضای<sup>الله</sup>  
بمحل فرودس خور متصل گشت جزاء الله خیراً . . . . .  
قسم بستید اکبر که اگر بدانی در چه محل ساکن هستم اول کسی که  
بر من رحم خواهد کرد حضرتت میبود در وسط کوه قلعه ایست  
در آن قلعه از مرحمت آنحضرت ساکن و اهل آن مختصر است  
بد و نفر مستحفظ و چهارسگ حال تصور فرما چه میگذرد .  
الْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَمُسْتَحَقُّهُ قَسَمٌ بِحَقِّ اللَّهِ كَمَا أَنَّ كَسِيَّ رَأْيِي  
باین نوع سلوک با من شده اگر بداند با چه کسی هست هرگز فرحنا<sup>ل</sup>  
نمیشود . . . . . اگر چه یقین است که جناب حاجی به کما هی  
اصول علم بهم نرسانیده و الا قلوب مؤمنین و مؤمنات را بلاحق محزون  
نمودن اشد است از تخریب بیت الله و قسم بحق که امروز منم<sup>الله</sup> بیت  
واقعی . . . . . بحق خداوند که اگر بدانی آنچه میدانم کل سلطنت  
دنیا و آخرت را میدهی بر اینکه مرا راضی نمائی در طاعت حق و  
در مطلب عمده هست مرا با آن حضرت یکی در امر دین و آن<sup>بیت</sup> است  
سلطان شوی قومی را که در قرآن خداوند « اُولٰٓئِیۡ بِاَیۡسَ شَدِیدِیۡ » در  
حق ایشان فرموده و رحم کنی نفس خود را از سخط خداوند در قیامت  
فَإِنَّ زَ وَالْقَرۡنِیۡنِ وَ سَلِیۡمَانَ وَ مُلۡكِهِمَا إِنَّ الدُّنۡیَا تَفۡتِنُ وَ كُلُّۢ اِلَی اللّٰهِ

يُحْشَرُونَ و اگر قبول نفرمائی خداوند عالم کسی را مبعوث فرماید  
لِإِقَامَةِ أَمْرِهِ وَكَانَ وَعْدَ اللَّهِ مَفْعُولًا و یکی در امر دنیا است چون  
خائفم از حق که ترك عهد شود این است که مرحوم معتمد شبلی را  
خلوت نمود حتی حاجی ملا احمد را هم امر فرمود بیرون رود بعد از  
آن گفت میدانم کل اموالم ظلم است و مالک آن حجة خداوند است  
حال کل را وامیگذارم با و و از تو اذن میطلبم در تصرف او و امروز  
غیر از تو حقی عالم نیستم حتی آنکه انگشترهای دستش را بیرون  
آورده داد و من قبول نموده و رد نمودم با و و توبه او را قبول نمود  
از ندادم که تصرف نماید . . . الی آخر بیان نه الأعلی .»

### ۳۱- نزول کتاب بیان شامل قوانین و احکام

از جمله آثار مهمه فی که در او واسطه ایام سجن در  
قلعه ماکو از قلم مبارک آنحضرت بتدریج نازل و تا اواخر  
ایام سجن خاتمه یافت کتاب مستطاب بیان است که بانظم  
و ترتیب خاصی شامل قوانین و احکام شریعت بیان بعنوان  
یک دیانت مستقل صورت گرفت و آنرا برنورده واحد و هر واحد  
به نوزده باب تقسیم فرمودند مقصود از واحد که با تطبیق  
بحساب اجد نوزده است اشاره لطیفی بخود آنحضرت یعنی  
فصل نیت اونی و حیجده حروف حی صادره از آن نقطه

اولی می باشد و ضرب آن که حاصل نوزده در نوزده  $۱۹ \times ۱۹$  باشد مساویست با ۳۶۱ که با عدد کلشیئی منطبق است و هر این قیاس است تقسیمات ماه و سال در شریعت مبارکه بیان که هر سال نوزده ماه و هر ماه نوزده روز و هر نوزده سال يك واحد و هر نوزده واحد يك کلشیئی یعنی سیصد و شصت و یکسال است .

در باب ۱۹ از واحد ثالث کتاب بیان میفرمایند :  
" ذلك نقطه البيان في ذلك الظهور ومشيئة الاوليه في كل ظهور ونفس من يظهره الله " و این نوع تقسیم مطابقت یافته با آنچه که از قبل در روایات و احادیث اسلامی وارد گشته که میفرماید : " يَدُورُ الْأَمْرِ فِي زَمَنِ الْقَائِمِ عَلَى عَدَدِ حُرُوفِ الْبِسْمِ " یعنی امر و شریعت الهی در زمان قائم دور میزند بر محور تعداد حروف بسم الله الرحمن الرحيم که نوزده حرف است .

در اثر تزییقات و حوادث سختی که واقع شد این کتاب مستطاب ناتمام ماند و اتمام و اکمال آن موکول بظهور موعود بیان گردید که حضرت اعلیٰ بظهور مبارکش در بیشتر آثار خود مخصوصاً در همین کتاب بیان بشارت فرموده و به قرب ظهورش جمیع اهل بیان را امیدوار فرمود .

کتاب بیان عری پیش از نزول کتاب بیان فارسی نازل گردیده و شامل قسمتی از احکام بنحو اجمال با عباراتی مختصر در بازده واحد می باشد و آنرا کتاب الجزا نامیدند .

و کتاب بیان فارسی که بفاصله کمی از نزول بیان عربی بطور تفصیل در ذکر معتقدات اهل بیان و احکام و قوانین شریعتی نازل گردیده شامل نه واحد و تا باب دهم از واحد نهم نازل گشته است • و در همان ایام چند نسخه بخط جناب آقا سید حسین یزدی و ملا احمد معلم حصاری نوشته شده و بین احباب منتشر گردید و چون بخراسان رسید مؤمنین از آن چند نسخه نوشته و زیارت مینمودند از امور عظیمه و مهمه ئی که در تلو و تشریح و تعیین احکام و قوانین دیانتی در این کتاب مبین و سایر آثار مبارکه حضرت اعلیٰ مورد توجه آنحضرت قرار گرفت بشارت بظهوری اعظم و اکبر از ظهور خود بنام **مَنْ يُّظْهِرُهُ اللَّهُ** است که کل را با طاعت آن وجود مبارک تاکید فرمود و تمام آثار و آیات نازله از قلم خود را بعنوان تحفه ئی معرفی فرمود که به پیشگاه آن شخصیت عظیم تقدیم داشته <sup>ست</sup> ا هر چه او قبول فرمود قابل اجراست و این قبول از فضل او است و هر چه که مقتضی ندانست و رد فرمود قابل اجرا نیست و این عدم قبول از عدل او است •

در باب ۶ از واحد ثانی کتاب بیان میفرماید :

" **فِي أَنَّ الْبَيَانَ مِيزَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِلَى يَوْمٍ مَنْ يُّظْهِرُهُ اللَّهُ مَنْ اتَّبَعَهُ نُوْرٌ وَمَنْ يَنْحَرِفُ عَنْهُ نَارٌ** ملخص این باب آنکه بیان میزان حق است الی یوم القیمه که **يَوْمٍ مَنْ يُّظْهِرُهُ اللَّهُ** باشد •"

در باب ۱۶ از واحد ثانی میفرمایند :

" وصیت میکنم کل اهل بیان را که اگر در حین ظهور **مَنْ يُّظْهِرُهُ اللَّهُ**



کل موفق بآن جنت اعظم و لقای اکبر گردید طوبیٰ لکم ثم  
طوبیٰ لکم ثم طوبیٰ لکم و الا اگر شنیدید ظهوری ظاهر  
شده بآیات قبل از عدد اسم الله الاغیث که کل داخل  
شوید و اگر نشده و بعد اسم الله المستغاث منتهی شده  
و شنیده اید که نقطه ظاهر شده و کل یقین نکرده اید رحم  
بر آنفس خود کرده و کل بکلیه در ظل اون نقطه ظاهر  
که کل داخل نشده اید مستظل گردید "

در باب اول از واحد چهارم میفرمایند :  
" و بعد از غروب این شمس غیر از من یظهره الله مقتدر بر این  
نحو ظهور از ظهور الله نیست بلکه اوست صرف ظهور که کل  
آیات مدله علی الله از ظهور او در افتده کل ظاهر میگردد "

در باب ۶ از واحد ششم میفرمایند :  
" گویا دیده میشود من یظهره الله مینویسد بکل کلمه  
شهادتین را با اسم خود و او است جوهر کل دین که اگر نفسی  
نازل شود و فی الحین مؤمن باونگردد آنچه در بیان مالک  
شده محو میگردد "

در باب ۱۶ از واحد سوم میفرمایند :  
" طوبیٰ لمن ینظر الی نظم بهاء الله و یشکر به فانسه  
یظهر و لا مرد له من عند الله فی البیان الی ان یرفع الله  
مایشاء و ینزل ما یرید انه قوی قدیر "

## ۳۲ - انتشار و اشتهار امر اعلی در تمام ایران و عراق

قیام و اقدام شجاعانه حروف حی بیان و سایر اصحاب و مومنین که با اخلاص تام و انقطاع زائد الوصف در سهیل انتشار و اشتهار امر الله بخدمت پرداختند سبب بیداری جمیع مردم از اعالی و ادانی گشته هریک بطریقی در صدد تفحص و تحقیق از چگونگی این خبر بزرگ برآمدند که اصل و ریشه آن چیست و موجد آن کیست • بنابراین شور و نشور عجیبی در تمام اقطار و اکناف ایران افتاده و در هر جا گفتگو از موافق و مخالف درباره این امر اعظم بود •

۱ - جناب ملاحسین باب‌الباب که حسب الامر حضرت اعلی عازم طهران گردید در طول راه بهر جا که رسید و استعدادی در خلق مشاهده نمود امر را اعلان نمود و جمعی بنعمت ایمان و ایقان فائز گردیدند تا در طهران که مامور ابلاغ امر بشاه و وزیر بود از آنها بواسطه عدم اقبال و عدم توجه شان مایوس گشت ولی این یاس و ناامیدی ایشان باراده غیبیه الهیه از طریق دیگر جبران شد و آن این بود که ملا محمد معلم نوری که در مدرسه میرزا صالح محل توقف و سکونت آنجناب ساکن بود در اثر استماع صحبت‌های جناب باب‌الباب با استادش که او هم ملا محمد نام داشت ایمان حاصل نموده و اطمینان و ایمان خود را

بحضور جناب باب‌الباب عرضه داشت و جناب باب‌الباب بوسیله او از عظمت و بزرگواری حضرت بهاء‌الله که در سن بیست و هفت سالگی در بین افراد عائله محترمه جناب میرزا عباس‌وزیر چون شمع میدرخشید آگاه گشته آثار قلم‌اعلی را بوسیله او بحضور مبارک تقدیم داشت و آنحضرت بمحض زیارت آن آثار مبارکه بحمايت و نصرت پرداخته ابتدا افراد عائله و نزدیکان را هدایت و تبلیغ فرموده و سپس چند روزی به قم تشریف برده و سبب ایقاظ و انتباه نفوس گردیدند و بعد بصفحات نور و مازندران عزیمت فرموده در تا کر و قراء مجاوره با عده‌ئی از بزرگان و اعیان و علما و روحانیین ملاقات و بشارت جدید را بسمع آنان رسانیده و آنان غالباً مجذوب بیانات مبارک گشته استفادۀ از محضر آنحضرت را فوزی عظیم دانستند و در قریه دارکلا ملاها و متنفذین محل بحضور مبارک رسیده اطاعت نمودند و در سعادت آباد بامجتهد بزرگ ملا محمد که داماد ملا محمد تقی مازندرانی شهیر بود ملاقات فرمودند و در حضور جمع کثیری ابلاغ امر و اتمام حجت گردید ولی او بعد آنکه استخاره راه نداد از صحبت و مذاکره خودداری نمود و عجزش بر کل واضح و معلوم گردید و دو نفر دامادهای او ملاعباس و ملا ابوالقاسم به محضر مبارک در دارکلا شتافته و بیانات مبارک را در تشریح و توضیح حقائق قرآن و اسلام استماع نموده چنان خاضع و خاشع گشتند که بخدمت پرداخته و راضی بدوری و محرومی از

فیض حضور نگشتند و این اقدام مبارک سبب اشتها را امر اعلی

در صفحات مازندران گردید . تاریخ نبیل زرنندی . \*

۲— جناب باب‌الباب در سفر خراسان در شهر مشهد

و بشرویه موطن خود ندای امرالله را بگوش عامه مردم رسانیده

جمعی از علما و بزرگان ایمان آوردند مانند جناب میرزا محمد

باقر قائینی و میرزا احمد از غندی و ملا شیخ علی ترشیزی که

بعداً بلقب عظیم شهرت یافت . و ملا میرزا محمد دوغ آبادی و

حاجی عبدالمجید نیشابوری و میرزا محمد تقی جوینی و حاج میرزا

حسن رضوی و در قصبه بشرویه قریب به دوهزار نفر در مجلس

باب‌الباب حاضر شده کسب فیوضات روحانیه مینمودند و عهدی

کم از اطاعت و تسلیم زدند و ملا عبد الرحیم و میرزا محمد علی

مجتهد و پیش‌نماز آنجا عواقت نمودند و سید اسمعیل مجتهد

معروف تون به بشرویه آمده با حضور علما با جناب باب‌الباب

مذاکره نموده در مقابل فضل و کمال آنجناب تسلیم گردیده

اعتراف بقدرت برهان و بیان نمود و ملا محمد علی همه را باطاعت

و تسلیم در مقابل جناب ملاحسین دعوت نمود و عاقبت جمعی از

مؤمنین به‌مراه ایشان به مشهد آمدند . \*

۳— جناب ملا علی بسطامی ثانی من آمن بر حسب امر

حضرت اعلی عازم عتبات گردیده و توقیع منیع آنحضرت را خطاب

بشیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام مرجع تقلید

شیعیان جهان در حضور جمعی از طلاب علوم دینییه با و تسلیم

نمود و او بانکار و اعراض برخاسته موجب حبس و زجر ایمن

کار  
رسول الهی گشت • با اینحال جمعی از علمای متقی و پرهیز  
که به تقوی و دین‌داری او اعتماد داشتند چون مزده ظهور  
جدید را شنیدند با او ملاقات نموده برحقیقت امر واقف  
و آگاه گشته ایمان آوردند عاقبت جناب بسطامی بامر  
نجیب‌پاشا والی بغداد مدت ششماه در حبس افتاد و بعد  
از آن از مرکز حکومت دستور رسید که ایشانرا باستانه بفرستند  
و ایشان در حین تبعید از بغداد در موصل محبوس گردید  
و در حبس از شدت مصائب وارده بشهادت رسید و ایشان  
اولین نفس مقدسی است که در سبیل اعلائی امر برتبه شهادت  
نائل گردید •

۴— جناب طاهره قره العین در اثر روبائیکه  
دیده بود و ملاقات جناب ملاعلی بسطامی در کربلا و زیارت  
آثار منیعہ حضرت اعلی ایمان و اطمینان حاصل نموده  
تکمیل گردیده قیام به ترک تقالید و رسوم بالیه نموده و  
ندای اعلی را در کربلا با صوتی جلی بلند نمود و با علما و مجتهد<sup>ین</sup>  
مباحثه و مناظره نموده و جواب اعتراضات آنها را با تحریر  
و تقریر داد و از اینجهت مورد اذیت و آزار متعصبین و مخالفین  
قرار گرفت و عاقبت حکومت امر بخروج آنجناب از کربلا داده  
و ایشان با عده شی از همراهان ببغداد ورود نمود و در منزل  
شیخ محمد شبل که یکی از مومنین جانفشان امر مبارک بود  
سکنی گرفت و جماعات بسیاری از هر طبقه در پی تحقیق و  
تفحص از امر جدید رو آور شدند و علما و روحانیین از شیعه

وسنی در محضر ایشان اجتماع نموده و جناب طاهره در پشت پرده و حجاب بسئوالات و اشکالات آنها جواب میداد و در يك نوبت با گروهی از علماء شیعه مناظره نموده قانع نشدند لذا آنها را بمباهله دعوت نمود ولی حاضر نشدند و وضوءاً و غوغای سختی برخاست و حکومت ناگزیر آنجناب را در منزل شیخ محمود آلوسی مفتی بغداد سکنی داده و مدت ۳ ماه در آن منزل تحت نظر بود در این جا نیز با حضور مفتی باجمعی از علماء مذاهب مختلفه به بحث و مناظره پرداخته و کل از قدرت برهان و سحر بیانش مغلوب و قانع شدند و بعضی چنان بحالت انجذاب درآمدند که بنعمت ایمان فائز گشتند \*

شدت هیجان و غوغای علمای متعصب سبب شد که عاقبت آنجناب را از بغداد بایران تبعید نمودند ولی آثار روحانیت و قدرت کلام و استدلال ایشان موجب انتباه نفوس و انتشار امر الله در صفحات عراق گردید در طول طریق از سرحد ایران تا شهر قزوین در هر شهر و قصبه امر الهی را بسمع حکام و بزرگان رسانید و با علما و روحانیین مسلمان و یهودی و غیره در مجالس مخصوص که تشکیل میگردد مباحثه و گفتگو داشت و حقانیت ظهور جدید را با دلایل و براهین واضحه اثبات و اعلان فرمود و جمعی ایمان آوردند و عده ثی از متعصبین به عادت مالوف به رد و انکار و اعتراض پرداختند مخصوصاً در شهر قزوین بواسطه شدت مخالفت و مخالفت ملامحمد تقی عموی جناب طاهره و ملامحمد شوهر او

مردم بهیجان آمده عاقبت ملا تقی بدست ملا عبدالله خباز شیرازی که بنام میرزا صالح مشهور شد بقتل رسید و غوغا و بلوای عامه بر علیه آنجناب و سایر اصحاب که از این قضیه بکلی بی اطلاع بوده و دخالتی نداشتند شدت یافت و منجر بشهادت چند نفر از مظلومین بیگناه گردید در حالیکه مرتکب اصلی خود را بحکومت معرفی کرده بود با اینحال جناب شیخ صالح عرب کاظمینی را در طهران دم توپ گذاشتند و جناب حاجی اسدالله فرهادی را در مجبوس طهران بقتل رسانیدند و حاجی ابراهیم محلاتی و حاجی ملا ظاهر شیرازی را بقزوین آورده در آنجا بدست عامه مردم کشته شدند \* و تمام این حوادث سبب شد که امر الهی گوشزد خاص و عام گردید و جناب طاهره با حسن تدبیر و دستورات حضرت بهاء الله از آن مخمصه نجات یافته بطهران رهسپار گردید در اجتماع اصحاب در بدست شرکت فرمود ولی پس از پایان یافتن این اجتماع و حوادث دیگر عاقبت آنجناب را بطهران آورده در منزل محمود خان کلانتر محبوس داشتند و در حادثه رمی شاه بفتوای دونفر از علما که مدتی قبل صادر شده بود مأمورین دولت آنجناب را بباغ ایلخانی برده و بدستور عزیزخان سردار کل خفه نمودند جسد مطهرش را در چاه همان باغ انداخته با سنگ و خاک انباشتند \*

۵ — جناب ملا محمد علی قدوس در صفحات یازدهم

و کرمان و بعد در مازندران جمعی از هوشمندان را بیدار و از

امر مبارک آگاه نموده بامراهی اقبال جستند و از طریف دیگر  
علماسخت بمخالفت برخاستند • مخصوصاً سعید العلماء  
در بار فروش آنجناب را تکفیر نمود و همه جادرد و تحقیق  
مطالب حقه کوشید تا آنجاکه عده ئی از مومنین مانند  
رضا خان ترکمان بانهایت شهامت و شجاعت بحفظ و حراست  
جناب قدوس پرداختند و سعید العلماء تا چند ی ناگزیر  
سکوت اختیار نمودند • دم فرو بست • وبعد جناب بابالباب  
و جناب قدوس علم امر را در خراسان مرتفع داشتند و جمعی از  
اصحاب در آن شهر اجتماع نموده و به نصرت و حمایت از امر الله  
قیام نمودند و جناب بابالباب در مسجد گوهرشاد با حضور  
عده ئی زیاد از اصحاب و سایر مردم امر مبارک را از بالای منبر  
بعموم ابلاغ و از آیات مبارک قرائت و تلاوت نمودند • سبب بیداری  
مردم گردید (۱) و عده ئی از علما و بزرگان از اطراف و اکناف  
مانند سبزوار و نیشابور و تربت حیدریه و سایر نقاط بمحض  
جناب بابالباب شتافتند و بحمايت و نصرت پرداختند و عده ئی  
دیگر از علما نیز بمخالفت سخت برآشفتند بحکومت شکایت  
نمودند سامخان که در آنوقت سمت بیگلربیگی و داروغه گی  
شهر را داشت بر بگناهی اصحاب واقف شده و شاهزاده  
حشمت الدوله حمزه میرزا حکمران خراسان نیز که در خارج  
شهر بسر میبرد کاملاً مطلع گردید که اصحاب بدون هیچ  
علت و سببی مورد ظلم و تعدی مجتهدین و عوام الناس که  
(۱) جلد ثانی ظهور الحق تالیف جناب فاضل مازندرانی •



پیروان آنها هستند قرار گرفته اند لذا بحمايت پرداخته آتش  
فتنه را فرو نشانيدند .

بعد از چندی جناب باب‌الباب با جمعی از اصحاب با علمها<sup>ی</sup>  
سیاه از مشهد خارج و بقصد زیارت عتبات از طریق  
مازندران رهسپار گشتند .

۶- جناب قدّوس با چند نفر از یاران از طریق

شاهرود عزیمت فرمودند و دریدشت با حضرت بهاء الله و  
جناب قرّة العین و جمعی دیگر از اصحاب که حسب الامر  
حضرت اعلی عازم خراسان بودند چون امر خراسان و ابلاغ  
امر در آنجا خاتمه یافته بود لذا در آن محل خوش آب و هوا  
اجتماع نموده و مدت بیست و دو روز در آن سرزمین توقف  
فرموده و درباره اعلان استقلال شریعت بیان کنگاش بعمل  
آوردند و نتیجه اش نسخ رسوم و آداب و تقالید قدیمه و  
اعلان اوامر و احکام جدید گشت و مخصوصاً عظمت مقام و مرجعیت  
حضرت بهاء الله در بین اصحاب و آن اجتماع عظیم در نزد  
اولیای دولت واضح و مشهود گردید و الواحی از قلم مبارک  
نازل و در جمع اصحاب تلاوت میگردد و از طرف آنحضرت بهر  
يك از حاضرین اسم جدیدی عنایت شد بدون آنکه اصل  
و منشأ و مصدر نزول آن بر اصحاب معلوم گردد از این تاریخ  
بعده است که خود آنحضرت بنام بهاء معروف و مشهور گشته  
و جناب ملامحمد علی بلقب قدّوس و قرّة العین بلقب طاهره

موصوف و مشتهرگشتند و حضرت اعلی در توقیعات مخصوصی که نازل فرمودند آن نفوس را بهمین القاب طرف خطاب قرار دادند . و پس از پایان این اجتماع جمعی از اصحاب بوفاداری و ثبات و استقامت باقی و قیام بخد مت نمودند و عده ئی دیگر د چار امتحان و افتتان گشته خارج از جمع اصحاب شده و خود را محروم از مواهب الهیه نمودند . از این جهت اخبار آن مجمع و اجتماع اصحاب در السن و افواه ناس و اهالی اطراف و اکناف بصورت موافق و مخالف شهرت یافت و حکم محرمانه ئی از محمد شاه خطاب بیکی از خوانین مازندران صادر شد که به پسرش بنویسد حضرت بهاء الله را دستگیر نماید و او بواسطه ارادتیکه داشت چند روز مسکوت گذاشت تا آنکه خبر فوت محمد شاه و بی سروسامانی و فرار حاجی و تحصن او در بقعه حضرت عبدالعظیم رسید و این حکم بی اثر مانده اجرا نگردید .

۷- جمیع اصحاب که عده آنها ۲۰۲ نفر

بتعداد رب ( ۲۰۲ ) بود در التزام رکاب جناب باب الباب از خراسان با علمهای سیاه حرکت نموده بودند و بهربك از قراء بین راه که رسیدند بدون خوف و ترس امر الهی را بمردم آن محل ابلاغ نمودند و جمعی ایمان آورد . بعضی از مومنین بآن جمع پیوستند .

بعد از طی طریق خود را تدریجاً بهار فروش رسانیدند و لسی با مخالفت سخت سعید العلماء و تحریک

جمعی از پیروان او که غالباً از ارازل و اوپاش بودند روپرو شدند که بسختی از ورود اصحاب بشهر جلوگیری نمودند و چون اصحاب چنین دیدند حسب الامر جناب باب‌الباب عنان کشیده و مصمم بازگشت شدند ولی آن جمعیت عنان گسیخته بیشتر جری شده اصحاب را مورد هجوم قرار داده و بسمت آنها تفنگ خالی نموده با شلیک تیرهای پی‌درپی چند نفر را از یاد رآوردند لذا اصحاب ناگزیر بدفاع گشته مهاجمین را تعقیب و مجبور بفرار نمودند و خود وارد کاروانسرا<sup>ئی</sup> شده استقرار جستند ولی باز هر لحظه مورد هجوم و شرارت مردم بودند تا بعد از چند روز که عباسقلیخان لاریجانی حاکم محل وارد شد و چنین صلاح دید که جناب باب‌الباب و اصحاب بهمراهی خسرو قادیکلای و سوارانش که جهت حفظ و حمایت اصحاب گماشته بود از شهر خارج شوند و بهمین نحو اصحاب از شهر عزیمت نموده و راه جنگل رادریبیش گرفتند ولی خسرو بدستور و فتوای سعیدالعلما که در پنهانی باو داده بود میخواست آنها را در جنگل بقتل رسانیده اموالشانرا بغارت ببرد لذا بغدر و حيله خواست جناب باب‌الباب و همراهان را از بیراهه برده و غافلگیر نماید و چون بر اصحاب سختگیری نموده و بهانه جوئی آغاز کرده بخشونت پرداخت تزویر او بر جناب باب‌الباب و اصحاب آشکار و واضح گردید باینجهت حسب الامر جناب باب‌الباب او را انعام و اکرام نموده از او خواستند که اصحاب را بحال خود گذاشته

خود و سوارانش در پی کار خود بروند ولی طمع او بجان و مال اصحاب بود و راه را بر اصحاب بسته و این تقاضا را قبول ننموده آنچه با و از نقد و جنس برسم انعام دادند رد کرد ه اسب و شمشیر جناب باب‌الباب را خواست و گفت علما جان و مال شما را بر من حلال کرده اند حال باین مختصر چگونه قانع شوم و آنچه با و نصیحت نمودند بر سختی و خشونت افزود و یکی از اصحاب میرزا محمد تقی جوینی ناگزیر او را با خنجر از پای درآورد و همراهانش از بیم جان رو بفرار نهاده و عده‌ئی از آنها بقتل رسیدند در این موقع جناب باب‌الباب برای حفظ اصحاب از هجوم قوم و قبیلہ خسرو به بقعه شیخ طهرسی که در آن نزدیکی بود پناه برده در آنجا که نسبتاً محل امنی بود متحصن گشتند (۱) و ناگزیر بساختن برج و بارو پرداخته و آن محوطه را برای دفاع آماده و مهیا ساختند در همین ایام بود که حضرت بهاء الله باتفاق چند نفر از همراهان برای ملاقات اصحاب به قلعه ورود فرموده و دستور فرمودند چند نفر از اصحاب به ساری رفته و جناب قدوس را از منزل میرزا محمد تقی مجتهد که جناب قدوس در آنجا تحت نظر بودند نجات داده بقلعه بیاورند \* این دستور مبارک اجرا شده جناب قدوس را بقلعه با احترام زیاد وارد نمودند \*

---

(۱) قلعه طهرسی عبارت بوده است از قطعه زمینی سبز و خرم که دیوار کوتاهی اطراف آن را احاطه کرده و در وسط مقبره شیخ احمد طهرستانی فرزند ابیطالب از علما و محدثین مذهب اثنا عشری است که معروف است بشیخ طهرسی \*

و اما حضرت بهاء الله دفعه دیگر نیز در موقعیکه قلعه در محاصره سربازان دولتی بود با اتفاق چند نفر از یاران بقصد التحاق با صاحب قلعه حرکت فرمودند ولی در نزدیکی قلعه محاصره مأمورین گشته همه را با مل برده تحویل محمد تقی خان لاریجانی نمایند. عباسقلیخان حاکم دادند و مجلسی برای مناظره و مباحثه با علماء در مسجد منعقد شد و در برابر قوت بیان و سطوت برهان آنحضرت عجز علما ظاهر و همه مغلوب گشتند و به قصد قتل آنحضرت بتحریرک عوام بشورش پرداختند لذا نایب الحکومه محض تشفی صدر علماء دستور داد آنحضرت را بچوب بستند و پای مبارک در اثر ضربات چوب مجروح و خونین گردید و این واقعه بر شهرت امرالله در آنصفحات افزود \*

مدت ششماه تحصن اصحاب در قلعه و دفاع آنها در برابر هجوم اشرار و بعد در مقابل قوای دولتی که باصرار و ابرام علماء بسرداری مهدیقلی میرزا مأمور سرکوبی اصحاب شدند طول کشید \*

در این مدت قلعه را احاطه نموده و ابواب رخا و آسایش و حتی رسیدن غذا و خوراک و آب آشامیدنی را بر روی آنها بسته بودند با اینحال آن نفوس از جان گذشته و فداکار باشجاعت و شهامت بی نظیری بدفاع پرداخته و مخصوصاً شهامت و جانبازی جناب بابالباب نزد دوستان و دشمنان مشهور گردید \*

در تاریخ جدید صفحه ۱۷۷ شرح ذیل را از تاریخ حاجی میرزا جانی که از شخص موثق که مومن هم نبوده شنیده است نقل نموده است :

(( قریب دو سال بعد از مقدمه و حادثه قلعه طبریه شنیدم که مذکور می داشت که در مجلسی بودیم ذکر وقایع محاربه حضرات با حضرت قدوس و جناب باب‌الباب بمیان آمد نواب مستطاب احمد میرزا و سرکار عباسقلیخان شرف حضور داشتند شاهزاده اکرم از عباسقلیخان احوالات ایشانرا مستفسر گردید جواب داد بیان واقع و حقیقت مطلب این است کسانی که کربلا را ندیده اند اگر طبریه را میدیدند هنگامه دشت کربلا را فراموش میکردند و اگر ملاحسین را میدیدند یقین بر رجعت سیدالشهدا مینمودند و اگر حالت مرا میدیدند حکمائی گفتند این شمر و سنان است که با سیف و سنان آمده است بجهت مبارک اعلی حضرت قبله عالم قسم است آقاخوند ملاحسین یک روزی از قلعه بیرون آمد عمامه سه‌ری بر سر داشت و کفنی بگردن انداخته در میان میدان ایستاد و گفت ای قوم چرا بدون تحقیق بهوای نفس‌آماره و باغوای اهل غرض در حق ما بایندرجه ظلم میکنید و بریختن خون این مظلومان بیجهت اهتمام مینمائید از خداوند عالم شرم کنید و لا اقل راه بدهید که از این ملک بیرون برویم من دیدم که حالت اهل اردو متغیر گردید بنا کردم به تیرانداختن و باهل نظام گفتم مهمه کنید و مقصود این بود که صدای

ایشانرا نشنوند باز دیدم که صدای ایشان بلند شد بطوریکه همگی ندای ایشانرا شنیدند و در آن حین دیدم همگی اهل جنگ خاموش شدند و اکثری از سوارها احوالشان تغییر کرد گفتم مباد الشکر فریب بخورند فرمان به تیر انداختن و همه کرده دادم دیدم ایشان شمشیر خود را از غلاف کشیده و سر آسمان بلند کردند و گفتند اَللهی برای این گروه اتمام حجت نمودم فائده نبخشید و پس از آن بر زمین و بسارخمله کردند قسم بخداوند آنروز شمشیر زنی از ایشان مشاهده نمودم که فوق قوه بشر بود سوارهای مازندرانی بودند که فرار نکردند و طاقت آوردند در آن حین که گرم محاربه بودند بیک نفر سرباز رسید سرباز درختی را پناه خود قرارداد و تفنگ را سپهر کرد چنان شمشیری با و نواخت که با درخت و تفنگ شش قسمتش ساخت و در این مدت محاربه هیچوقت شمشیر را منحرف نزدند هر چه زدند راست بود بهر کسی که آخوند ملاحسین شمشیر میزد از آثار ضربتش می شناختیم ((۱))

(۱) توضیح آنکه تاریخ جدید تصنیف مرحوم میرزا حسین همدانی از منسوبین رضا خان پسر محمد خان ترکمان است که بر حسب خواهش مانگی صاحب که برای سرپرستی پارسیان ایران و رفع ظلم و تعدی بر آنان از هندوستان بایران آمده بود تحریر شد میرزا حسین همدانی قبلاً منشی یکی از رجال دولت ایران و در سفر اول ناصرالدینشاه بفرنگ از همراهان بود و در مراجعت چندی در استانبول توقف نمود و پس از مراجعت بایران در فتنه سال ۱۲۹۱ هجری که آقا جمال بروجردی پس از مناظره با علمای طهران گرفتار و در حبس افتاد او نیز (بقیه در صفحه بعد)

و با آنکه چند نفر از حروف حی بیان که جناب باب‌الباب در رأس همه قرار داشتند در این حادثه بشهادت رسیده و عده ثی دیگر از اصحاب نیز با کمال مظلومیت شهید گشته بودند معذک جناب قدوس و بقیه اصحاب بهمان شجاعت و انقطاع بی نظیر در مقابل هجوم اعدا مقاومت نموده بدفاع پرداختند تا عاقبت مهد یقلی میرزا و سایر سران سپاه دم از صلح و آشتی زدند ولی باطناً بذیل حيله و تزویر تشبث نموده تعهد نمودند و قرآن را مهر و امضاء کرده اطمینان دادند که هرگاه اصحاب تسلیم شوند در امن و امان بوده بهر جائیکه بخواهند بروند آزادی کامل دارند جناب قدوس با آنکه بقول و تعهد آنان اطمینان نداشتند معذک با احترام قرآن تسلیم شده دست از دفاع برداشته و همه عازم ارد و شدند ولی همانطور که پیش بینی فرموده بود بدستور مهد یقلی میرزا سپاهیان جمعی از آن نفوس بی دفاع و مظلوم را در میان

---

بقیه از ص قبل :

محبوس گشت و بعد از استخلاص در دفتر مانگی صاحب به تحریر و انشاء مراسلات مشغول کار شد و چون مانگی او را دراری مفر نویسنده دید از او خواهش نمود که کتابی در تاریخ وقایع بابیه بنگارد لذا میرزا حسین مرحوم با راهنمایی جناب ابوالفضائل و مراجعه به تاریخ حاجی میرزا خانی به تحریر تاریخ پرداخت و او را در نظر بود که آن کتاب را در دو قسمت تحریر نماید قسمت اول در تاریخ وقایع ظهور حضرت نقطه اولی و قسمت دوم در حوادث طلوع حضرت بهاء الله اما پس از اتمام قسمت اول اجل او فرارسید و در سنه ۱۲۹۹ هجری در شهر رشت بملکوت ابهی صعود کرد \*



گرفته از همه ضرف تیرباران نموده و با طرز فجیعی همه را بقتل رسانیدند و جناب قدوس را بهار فروش برد<sup>ه</sup> تسلیم سعیدالعلما دشمن پرکین و دیرین آنحضرت نمودند و او ابتدا حکم کرد با تبرزینی ضربتی سخت بفرق آنجناب نواختند و بعد بدست یکی از طلاب سر آنحضرت بریده شد و جسد مبارکش را بهر طرف کشیده زخمی منکر وارد ساختند و قطعات جسم مطهر آنمظلوم را در سبزه میدان بهار فروش با آتش بیسداد سوختند (۱)

پس از خاتمه این وقایع حزن آور اخبار آن بعد از چندی بحضور حضرت اعلی رسید و تا مدتی آنحضرت محزون و متاثر بودند و زیارتنامه های متعدد برای حضرت قدوس و جناب بابالباب و سایر شهدا نازل و جناب ملاعلی سیاح مراغه ئی را امر فرمودند که بالنیابه از آنحضرت بزیارت مقام شهدا رفته زیارتنامه را تلاوت نماید و قبضه ئی از خاک تربت شهدا را همراه بیاورد و او این خدمت را انجام داد و چون بطهران وارد و در بیت مبارک حضرت بهاء الله جناب آقا سید یحیی او را بمحض ورود دید و چون دانست که از سوی محبوب آمده است خود را براقدام او انداخته و میبوسید و صورت و محاسن خود را بگل

---

(۱) حاجی ملامحمد شریعتمدار معروف به ملاحمره شبانسه اشخاصی را فرستاد و بعضی قطعات باقیمانده جسد مطهر جناب قدوس را بدست آورده در مدرسه خرابه ئی نزدیک محل معروف بمدرسه میزا زکی است دفن نمودند که اکنون آن محل زیارتگاه اهل بها است \*

- ولای پای اوکه اثری ازکوی حضرت اعلی بود متبرک میساخت
- این حوادث امراعلی را بیش از پیش شهره ایران ساخته وانظار محققین از داخل وخارج متوجه عظمت امر مبارک گشت
- کنت دوگوبینو مولف کتاب مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی که در سنوات ۱۲۷۱ تا ۱۲۷۴ بسمت نایب اول سفارت فرانسه در طهران بوده و در سنوات ۱۲۷۸ تا ۱۲۸۰ بسمت وزیر مختار دولت فراسنه مشغول خدمت بوده است قسمت عمده مطالب کتاب خود را به درج تاریخ ظهور جدید و شخصیت حضرت باب و قیام وفداکاری مومنین آنحضرت اختصاص داده است

### ۳۳ - شہادت بہت نفاذ مخلصین در طهران

پس از واقعه قلعه طہرسی و حوادث جانگداز شہادت جمعی از اصحاب و مومنین فداکار در آن سرزمین قلوب عامہ ناس متوجه عظمت موضوع گشته جمعی متاثر و محزون و جمعی دیگر خائف و مرعوب شدند و علما و متنفذین در صدد تحقیر برآمده باتکای قدرت و سطوت امیر کبیر کہ تازہ بمقام صدارت رسیدہ بود بکمال عناد بخصومت برخاستہ بہ نشر مفتریات و اکاذیب پرداختند از جملہ صورت اسامی جمعی از مومنین ساکن طهران بوسیله شخص منافقی بدست سید مجتہد کاشانی افتاد و او

نزد محمود خان کلانتر فرستاده و از او خواست که آنها را دستگیر نماید و از طرف دیگر مأمورین خفیه امیرکبیرگزارشی مملو از تهمت و افترا مبنی بر اجتماع اصحاب و قیام مسلحانه آنها بر علیه امام جمعه و امیرکبیر داده ذهن شاه و وزیر را مشوش نمودند لذا امیرکبیر محمود خان کلانتر را با شدت و تاکید زیاد مأمور دستگیری آنها نمود و در نتیجه چهارده نفر را دستگیر نمودند که هفت نفر آنها با کمال شهامت اذعان و اعتراف بعقیده و ایمان خود نموده و طبق دستور صدر اعظم باشد عذاب بشهادت رسیدند و آنها عبارتند از :

۱- جناب حاج میرزا سید علی دانی حضرت اعلی که بحال اعظم شهرت یافت و بتازه گی برای ملاقات حضرت بچهریق رفته و بطهران مراجعت نموده بود در حالیکه در منزل محمد بیک چاپارچی سکونت داشت در این واقعه گرفتار شد و امیرکبیر شخصاً ایشانرا نزد خود طلبیده تکلیف به تبری نمود تا او را از این مهلکه نجات دهد حتی عده ئی از تجار معروف حاضر شدند مبلغی بحکومت بدهند و ایشانرا خلاص نمایند قبول نفرمودند و آن سید جلیل القدر در نزد امیرکبیر بکمال صراحت ایمان قلبی خود را بخواهرزاده خود بیان نموده و با استقامتی بی نظیر وصول بمقام شهادت را در سهیل آنحضرت اعظم آمال و آرزوی خود دانست و این بیست حافظ را بر زبان آورد :

شکر خدا که آنچه طلب کردم از خدا

برمنت‌های مطلب خود کامران شدم  
امیرکبیر چون چنین دید بخشم آمد بقتل او اشاره  
نمود و چون آنجناب را جهت اجرای حکم بمیدان آورد نمود  
رو بجمعیت انبوه تماشاچیان نموده باشجاعت و شهامت  
تام سخنانی ایراد نمود که همه رامتاثر ساخت حتی میرغضب  
که برای قتل آنجناب دستور داشت چنان تحت تاثیر قرار  
گرفت که به بهانه بی از میدان بیرون رفت و از ارتکاب چنین  
گناهی که قتل سیدی نورانی و بیگناه و مظلوم است خودداری  
نمود و همه جا این داستان شگفت انگیز را با چشمی گریان برای  
مردم حکایت می نمود \* و شخص دیگری آنجناب را سر بریده بقتل  
رسانید و شهادت مظلومانه ایشان تمام جمعیت را دچار تأثر  
شدید و تعجب نمود \*

۲- جناب میرزا قربانعلی از اولیا و رؤسای تصوف و پیرو

طریقت که مهد علیا مادر شاه و جمعی از بزرگان با و ارادت  
میورزیدند و آنچه او را به عطایا و رتبه های دنیوی نویسد  
دادند که دست از ایمان و ارادت حضرت اعلی بکشد شعله  
محبتش بیشتر زبانه کشیده جسد مطهر آغشته بخون جناب  
خال را در بخل گرفته بود در اینحال میرغضب از عقب ضربتی  
بر او وارد ساخت که تاج از سرش بیفتاد با صدائی رسا این  
بیت را ترنم نمود :

ای خوش آن عاشق سرمست که دریای حبیب

سرو دستار ندانده که کدام اسد ازد

وجلا د بدنهاد در ضربت دوم آن عاشق دلخسته راز پای  
در آورد \*

۳— حاجی ملا اسمعیل فراهانی که مردی عالم و

فاضل بود چون او را از انبار بمیدان می آوردند بمردم تماشاچیان  
که بایکدیگر با اشاره او را نشان داده میگفتند اینهم بابی  
است رو کرده گفت بلی منم بابی هستم که برای نجات شماها  
جان خود را فدا میکنم و چون باو گفتند عده شی در اینجا حاضرند  
که مبالغی برای نجات تو بدهند بشرط آنکه تبری کنی بدون  
تأمل فریاد برآورده گفت:

ای صبا ازمن با اسمعیل قربانی بگو

نیست

زنده برگشتن زکوی دوست شرط عشق

ود را آخرین لحظات حیات از میرغضب خواست شیرینی خرید ه  
بیاورد تکه شی از آن بدهان او و تکه دیگر را بدهان خود  
گذاشت و گفت برای آنستکه هر دو در دم واپسین شیرین کام  
باشیم و عمامه را از سر برداشته جلاد را بانجام وظیفه اش  
خواند و او با ضربتی سر از تنش جدا ساخته بآرزوی قلبیش  
رسانید \*

۴— آقا سید حسین نریشیزی را که مردی فاضل و مجتهد

در علوم دینی و الهی بود و تازه بوسیله جناب حاج محمد تقی  
کرمانی ایمان آورده بود بمیدان آوردند و او را تکلیف به تبری

نمودند او با کمال شجاعت خود را آماده شهادت نظییر حسین ابن علی در صحرای کربلا در مقابل سپاه ظلم و کفر یزید خواند در اینحال صاحب منصبی که از طرف امیر نظام حکم قتل او را در دست داشت و حاضر بود بشدت تعصب و غضب برافروخته شمشیر خود را کشیده و برگردن آنمظلوم نواخت و او را باعظم آمال و آرزویش رسانید \*

۵— حاجی محمد تقی از تجار معتبر و محترم کرمان

که با دو نفر دیگر \*

۶— آقاسید مرتضی زنجانی و

۷— آقا محمد حسین مراغه‌ئی گماشته جناب عظیم را

بمیدان آوردند آقاسید مرتضی و آقا محمد حسین خود را بر روی حاجی محمد تقی افکنده و تمنا داشتند که آنها را زودتر بشهادت برسانند و در سبیل نیل بمقصود از یکدیگر سبقست میجستند و آن سه نفر را میر غضبان ناگزیر بیکدفعه شهید نمودند \* و اجساد مَطْهَر آن شهیدان مظلوم تا مدت سه شبانه روز در قتلگاه که میدان تخته پل آنروز و سبزه میدان امروز است بر روی زمین افتاده و مرد و زن خاك و خاشاك ریخته سب و لعن میکردند تا پس از سه شبانه روز اجساد را بسوی دروازه شهر کشیده ماهین دروازه نو و دروازه عبدالعظیم در کنار خندق محلی را حفر کرده در آن گودال يك جار ریخته و با خاك و گل و سنگ پر نموده انباشتند \*

اینواقعه جانگداز چهار ماه قبل از شهادت عظمی

وده ماه پس از واقعه قلعه طبرسی در طهران در اواخر  
ربیع الثانی سال ۱۲۶۶ واقع گردید و بیش از پیش موجب بیم  
و هراس دولتیان و تاثر و تالم اکثر از مردم از جهت قوت ایمان و  
استقامت مومنین و نفوذ و تاثیر امر بدیع در قلوب گردید \*

### ۳۴- جناب آقا سید یحیی دارابی

چندی پس از واقعه شهادت مظلومانه شهدای سبعه  
جناب آقا سید یحیی دارابی فاضل و دانشمند شهیر و واعظ  
و سخنوری نظیر در نیریز قیام نمود این مرد بزرگوار ابتدا از  
طرف محمد شاه و حاج میرزا آقاسی مأموریت یافت که بشیراز  
آمده درباره حضرت اعلی و آئین جدید تحقیق نموده و  
از حقیقت حال شاه و وزیر را آگاه سازد ایشان با سفارشات  
محمد شاه و حاجی بشیراز ورود نمود و مورد احترام و استقبال  
حسین خان والی فارس قرار گرفت و در سه جلسه بحضور  
حضرت اعلی تشریف حاصل نموده جواب سئوالات خود را  
شنید و چون در جلسه سوم آنحضرت منویات قلبی او را بیان  
فرموده و تفسیری بر سوره کوثر بجهت انجام آرزوهای قلبی  
او نازل فرمودند مجذوب و بیقرار شده یگسره تسلیم گشته  
ایمان آورد و شرح ماوقع را بوسیله میرزا الطغلی پیشخدمت  
خاصه شاهی بمحمد شاه مرقوم داشت و سپس در راه اعتلای

امر مبارك به تبليغ و انتشار امر پرداخت و چون از شركت دروقايح قلعه طبرسی بواسطه محاصره سپاهيان دولتی محروم گشت خود در شهر یزد و سپس در نيريز بد عوت عامه ناس پرداخت و جمعی از طبقات مختلفه پیروی نموده ایمان آوردند و عده ئی نیز بتحریرك علما و پیشوایان سوء بمخالفت و مخاصمت پرداختند تا آنجاكه آنجناب خانه و لانه و خانواد خود را در یزد و داع نموده بسمت ئی ریز رهسپار گردید و جمعیت زیادی از روحانیین و اهالی نيريز از ایشان استقبال نموده محترمانه ورود دادند و آنجناب در این شهر بوعظ و ارشاد نفوس پرداخت و سبب ایمان جمعی از اهالی و مردمان اطراف بامر مبارك گردید .

در اینموقع حاج زین العابدین خان حاکم محل با جمعی از همراهان خود بمخالفت پرداخت و در یزد و خورد هائی که بین فریقین واقع شد شکست عظیمی به بستگان خان حاکم وارد گردید و او مجبور بفرارگشت و اطرافیانش متفرق شدند لذا او از والی فارس كمك و یاری خواست و بعد از چندى عده ئی سرباز با تجهیزات کافی از توپ و تفنگ بكمك او آمدند ولی در اثر فداکاری و جانبازی و ابراز شجاعت بی نظیر مومنین و پیروان جناب آقاسید یحیی شکست برارند و وارد شد و این زد و خورد چند مرتبه دیگر نیز واقع شد و سپاهیان هزیمت یافته از عهده آنان بر نیامدند تا عاقبت مانند حادثه قلعه طبرسی سران سپاه و خان حاکم به خيله و تزوییر



دم از صلح و آشتی زدند و قرآن مهر کرده و بان جناب اطمینان دادند و به خیمه وارد و گاه خود دعوت نمودند و آنجناب با آنکه به غدرو حيله آنان آگاه بودند با احترام قرآن شریف پذیرفته با چند نفر بطرف اردو رهسپار گشتند .  
در ابتدا تمام سران سپاه استقبال نموده و در نماز اقتدا بایشان کردند و کرسی خطابه و وعظ گذاشتند و تمام افراد اردو برای استماع بیانات مبارکتش حاضر گشتند و طوری تحت تاثیر قرار گرفتند که همه بر مظلومیت آنجناب متاثر گشته گریستند ولی خان حاکم که همه این امور را با حيله و مکر مراقبت مینمود از بیم آنکه مبادا سران سپاه فریفته گردند بزودی با سران سپاه قرار کار را گذاشته و چند روزی بمساحه گذرانیدند و چون اصحاب دیدند از صلح خبری نشد ناراحت شده بار دو حمله نمودند و سران سپاه ظاهراً ناگزیر قرار متارکه جنگ داده و از جناب وحید خواستند که نامه شی باصحاب بنویسند تا اسلحه را کنار گذاشته و قلعه را تخلیه نمایند و بمساکن خود بروند جناب وحید بمقصد باطنسی آنها پی برده نامه شی بطریق که خواسته بودند مرقوم داشتند که اصحاب متفرق شوند ولی در نامه دیگر اصحاب را از حيله و تزویر آنها آگاه نموده و دستور داده بودند که مقاومت نموده اعدا را بسزای اعمالشان برسانند حاجسی عابد نام که حامل نامه بود از بیم جان خود خیانت نموده هر دو نامه را بسران سپاه نشان داد و آنها نامه اولی را مبنی بر

تفرق و تشتت اصحاب باو دادند که برساند • اصحاب بمحض زیارت نامه جناب وحید و اطمینان به حرفهای حاجی عابد اسلحه خود را ریخته از سنگرخارج شدند و سپاهیان قلعه را تصرف نموده و اصحاب را که بدون اسلحه و بلا دفاع گشتند برخلاف قول وقراری که گذاشته بودند احاطه نموده شریک را بطریق بخاک هلاک افکندند و جمعی را باعیال و اطفال باسارت بردند و جناب وحید در این حادثه ————— بانهایت مظلومیت بشهادت رسید و آنها با قساوت هرچه بیشتر سربریده آنجناب را پوست کنده باکاه انباشته و با رؤس عده شی از شهدای دیگر در حالیکه جمعی از زنان و اطفال شهداء را اسیر و بر شتر برهنه سوار کرده و در میان گرفته بودند برسم فتح و ظفر بشیراز برده در محضر والی فارس و جمعیت انبوه اهالی بمعرض نمایش و دیدار مردم گذاشتند •

—————

## ۳۵- جناب ملا محمد علی حجة زنجانی

و همچنین قیام جناب ملا محمد علی حجة در زنجان سبب ایمان عده کثیری از پیروان ایشان با امر اعلی گردید . جناب حجة از علما و پیشوایان مشهور زنجان و منسوب بفرقه اخباری بود و از اینجهت در بسیاری از مسائل شرعی با عقیده علمای منسوب بفرقه اصولیین اختلاف نظر داشته و عقائد و آراء آنها را که منکی با استنباط حقائق آیات قرآنی بوسیله اجتهاد و عقل محدود بود بچیزی نمی شمرد و اعمال و رفتار ناستوده آنان را تنقید مینمود . از اینجهت مکرر علما از او شکایت بدربار محمد شاه نموده و او بمرکز احضار شده و در حضور شاه در طهران مطالب حقه خود را بر علما اثبات نمود و مورد احترام و الطاف شاهی قرار گرفته و دیگران مغلوب و منکوب شدند و او محترمانه در حالیکه عده بسیاری از اهالی استقبال نموده و قربانیها نمودند بزنجان معاودت فرمود . باین سبب همیشه علما و روحانیین و مجتهدین این شهر بایشان حسد ورزیده و او را مورد تحقیر و تکفیر قرار میدادند تا آنکه ندای امر جدید و ظهور حضرت اعلی از شیراز بسمع مردم و نزدیک رسید و جناب ملا محمد علی در بدو امر بوسیله یکی از پیروان خود بنام احمد صراف که در شیراز بحضور حضرت اعلی مشرف گشته و ایمان آورده بود از امر

جدید آگاه گشت باین معنی که بوسیله احمد مزبور چند توقیح  
منیح خطاب بچند نفر از مجتهدین و علمای زنجان رسید مانند  
سید محمد شیروانی و سید عبدالواسع و آنها ابلاغ گردید ولی  
در هیچیک اثری از اقبال مشاهده نگردید \*

و اما همینکه توقیح مبارک بدست ملامحمد علی حجة  
رسید و زیارت نمود آثار مسرت و بشاشت از این مژده بزرگ  
در او ظاهر شده و در حضور چهارصد تن از تلامیذ خود آنرا  
تلاوت نموده و آنها را بظهور موعود منتظر بشارت داد و فرمود  
طَلَبُ الْعِلْمِ بَعْدَ الْوُصُولِ إِلَى الْمَعْلُومِ مَذْمُومٌ تمام این دفتر عا  
و بحثهای مادیگر دوره اش منظوی گردیده آنها را کنار  
بگذارید و اگر صاحب این آثار مبارکه مرا بقدر ذره خاك قدمش  
بپذیرد زهی شرف و منقبت است و حاضرین همه از جهت  
مقام و منزلت ایشان اطمینان حاصل نموده ایمان آوردند  
و حاضرین چون این خبر و مژده بزرگ را بغائبین رسانیدند  
آنها نیز به پیروی و اطاعت از مقتدای خود ایمان و اطمینان  
یافته و جمعیت مؤمنین بسه هزار نفر بالغ گردیده و همه قیام  
به نشر و انتشار این بشارت و ظهور جدید بسائرین نمودند  
و جناب حجة ملا اسکندر که یکی از اصحاب نزدیک خود بود  
با عریضه ئی مبنی بر وصول توقیح منیح و ایمان آوردن جمیع  
کثیری از پیروان خود بحضور مبارک اعزام داشت و توقیعات  
دیگری بافتخار ایشان صادر گردید که سبب مزید ایمان و  
عرفان ایشان و همه پیروان گردید و در مسجد و بالای منبر

بیانگ بلند تلاوت نموده ابلاغ عمومی صورت گرفت بطوریکه در هرکوی و برزن صحبت از امر جدید وایمان جناب حجة و پیروان ایشان بود تاآنکه علما بمخالفت سخت قیام نموده کار از مباحثه وجدال بمیدان کارزار و قتال کشیده شد وبتحریرک علما عده ثی سرباز وصاحب منصب وتوپ و تفنگ از مرکزگیسل گردیده مدتها جنگ وزد وخورد بین طرفین بطول انجامید واصحاب جناب حجة شجاعتها نموده وفاداری وثبات و استقامت عجیبی ازخود ظاهرنمودند و امر مبارک در آنصفحات اشتهار یافت تا عاقبت بشهادت آنجناب منجر گردید • و با وجود آنکه عده بسیاری از نفوس مهمه سپاهیان دولتی در این گیرودار کشته شده و اموال تلف گردید معذک بجنگ و جدال خود ادامه داده و جمع کثیری از اصحاب بشهادت رسیدند و جمعی دیگر محصور سپاه گشته با سارت افتادند اینواقعه از دو واقعه گذشته قلعه طبرسی و نیریز طولانی تر شده پس از هشت ماه خاتمه یافت و در اواسطه این حادثه بود که خبر جانگداز واقعه هائله شهادت حضرت رَبِّ اَعْلَى بزنجان رسیده واصحاب را محزون ودلخون نمود و تا آخرین رمق حیات خود در سبیل اعلائی امر مبارکش پایداری نموده و اکثراً از نثار جان در ره جانان مضایقه نموده بشهادت رسیدند •

## ۳۶- انتقال حضرت اعلیٰ از ماکو به چریق

مدت نه ماه از توقف مبارک در قلعه ماکو گذشت و ایام اخیر بواسطه حسن ظن و ارادتیکه سردار علیخان نسبت بآنحضرت حاصل کرده بود نسبتاً آرامش و آسایش دست داده و زائرین مشرف گشته و رفت و آمد بعضی از اصحاب مستمر گردید . ولی مجتهدین و ملاحا که بیشتر از عمال حاجی میرزا آقاسی بودند از این وضعیت نگران شده و به حاجی میرزا آقاسی شکایت نموده و موضوع توجه عامه اهالی آنصفحات را بحضور حضرت اعلیٰ و رفت و آمد اصحاب را بیش از آنچه که بود موجب نگرانی و تشویش جلوه داده و سبب مزید بیم و هراس حاجی گردیدند . و از طرف دیگر سردار علیخان که تدربجاً بمقام نورانیت و عظمت و مظلومیت آنحضرت پی برده بود از این مأموریت خود قلباً خائف و وجداناً ناراضی و شرمنده بود شرحی بحاجی میرزا آقاسی نوشت که او را از این مأموریت که نظیر ظلم و جور شمر و یزید است و عملاً زندانبانی سید بزرگواری از اولاد رسول الله است معذور بدارد . و حاجی برسیدن نامه او با آنکه نسبت بمأمورین و گماشتگان دولتی خیلی هتاک و بد زبان و بی باک بود مع هذا نسبت بسردار علی خان که سابقه خدمت و آشنائی داشت مراعات نموده نسبتها و اهانتهای او را نادیده انگاشته در پی انجام

خواسته او و ضمناً تشدید نیت باطنی خود که دور بود ن  
حضرت اعلی از دست رسی اصحاب و سایر مردم بود تصمیم  
به تخییر اقامتگاه آنحضرت گرفته و دستور داد سرتیپ  
رضاقلیخان پسر سلیمانخان افشار صائن قلعه‌ئی که از فرقه  
شیخیه و داماد جناب سید کاظم رشتی بود با عده ۳۱ از  
سواران خود بما کورفته و آنحضرت را از علیخان تحویل گرفته  
و در چهریق بدست یحیی خان ایلخانی کرد که سرحد دار بود  
بسپارد و سرتیپ مذکور با سی نفر از سواران برای اجرای دستور  
حرکت نمود و حضرت اعلی قبل از ورود او و حرکت از ماکو  
جناب شیخعلی ترشیزی ملقب به عظیم را امر فرمودند که  
با رومیه و چهریق رهسپار گشته مقامات معنوی آنحضرت را بر  
اهالی و یحیی خان تشریح و توضیح دهد و او عظمت مقام  
آنحضرت را برای یحیی خان چنان ثابت نمود که تصمیم  
گرفت از آنحضرت استقبال و پذیرائی نماید . بالاخره  
سرتیب رضاقلیخان افشار در تاریخ اوائل شهر جمادى الاولى  
از سال ۱۲۶۴ مطابق با دهم آوریل از سال ۱۸۴۸ میلادی  
و ابتدای سال پنجم اظهار امر آنحضرت را از علیخان تحویل  
گرفته بسمت چهریق رهسپار گشتند و در حین ورود بچهریق  
چون یحیی خان برای رسیدگی بامور عشایر رفته بود  
آنحضرت را در قلعه‌ئی که بر قلعه تپه مرتفعی بنا شده و از  
قدیم برای حفظ و حراست از هجوم اشرا و محکم و متین ساخته  
و پرداخته شده بود مکان داده و در قلعه را بسته محافظ

گماشت و به نگهبانی مشغول شد و از امور عجیبه آنکه سرتیپ رضاقلیخان با آنکه پدرش سلیمانخان از فرقه شیخیه و ارادتمندان خاص شیخ و سید بود و دختر جناب سید را بازواج پسرش سرتیپ مزبور در آورده بود و در عقیده خود تعصب خاصی داشت و با آنکه زیارت حضرت اعلی در سفر حج نصیبش گردید و در دومورد بخطاب توقیع سرافراز گشت معذالك ایمان نیاورده و بمقاومت و مخالفت پرداخت و با اینحال پسر او سرتیپ رضاقلیخان در طی طریق از ماکو بچهریق و همچنین در این چند روزه آثار بزرگواری و احوالات آنحضرت چنان در او تاثیر نمود که مجذوب گشته موجب عقیده و ایمانش نسبت بآنحضرت گردید بطوریکه خواست آنحضرت را بمنزل خود برده حمایت و نصرت نماید ولی آنحضرت قبول نفرمودند (۱) و چون یحیی خان از سرکشی عشا بر مراجعت نمود

---

(۱) حاجی معین السلطنه در کتاب تاریخ خود شرحی در باره سرتیپ رضاقلیخان مرقوم داشته اند که خلاصه آن از اینقرار است که سرتیپ رضاقلی خان پسر سلیمانخان افشارصایسن قلعه ایست ولد شمشال خان که در صائن قلعه (شاهین دژ) با ثروت و مکننت فراوان با احترام زندگانی مینمود و از مریدان خاص جناب سید کاظم رشتی بود و در مسجد عالی با مصاریف خود برای علما و جماعت شیخیه در تبریز بنا نمود و دختر جناب سید را بازواج پسر خود سرتیپ رضاقلیخان در آورد و بانهایت احترام و تجلیل عروس را از کربلا به محل خود آورده و موجبات آسایش او را فراهم ساخت و اکرام و احترام زیاد مرعی میداشت \* حاجی سلیمانخان در ایام حیات جناب سید کاظم رشتی مکرر مزده (بقیه در صفحه بعد)



حضرت اعلیٰ را با و تحویل داده و از مقامات معنوی و بزرگواری آنحضرت ستایش نموده بسیار تاکید و سفارش در رعایت احترام

بقیه از صفحه قبل :  
ظهور و بشارت موعود منتظر را از ایشان شنیده بود و خود او مکرر حکایت کرده بود که سید بمن فرمود ایام ظهور را درک خواهی کرد و در نهایت تحیرم که چرا این وعده تحقق نیافته در حالیکه در سفر حج حضرت اعلیٰ سلیمانخان افشار از جمله نفوسی بود که آنحضرت را زیارت نموده و صاحب‌الامر را با چشم خود دید و ندای الهی را شنید و در ضمن توقیعی با و امر مبارک را ابلاغ فرمودند معذک توجهی ننمود و بعد از جناب سید در زمهره پیروان حاجی محمد کریمخان کرمانی درآمد و در زمان حضرت بهاءالله جناب فاضل قائینی نبیل اکبر زمانی او را ملاقات و اتمام حجت نمودند و در مقام استدلال و اقامه برهان خود را مغلوب یافت با اینحال اقبال ننمود و ایمان نیاورد ولی پسرش رضاقلیخان که مأمور بردن حضرت اعلیٰ از ماکو بچهریق گردید منجذب گردیده ایمان آورده و بعکس پدرش حاجی محمد کریمخان را از معاندین و دشمنان سرسخت قائم موعود میدانست باینجهت همیشه پدر را او گفتگوداشت و عاقبت از او بدولتیان شکایت نمود مظفرالدین میرزا ولیعهد او را آورده در عمارت عالی قاپو تحت نظر داشت و او در همان محل بی پروا از عظمت و جلالت قدر حضرت اعلیٰ و حضرت بهاءالله صحبت میداشت و چون شرح احوال او بوسیله زائرین عکابحضور مبارک حضرت بهاءالله معروض گردید بیانی باینمضمون فرمودند (ماتاکنون بجهت خد ماتیکه سلیمانخان بسید مرحوم نموده است از تعدّیات وی اغماض کرده ایم لکن تا ایندرجه خصومت و پیچیدگی برضاقلیخان مقبول حق نیست چرا از مجازات نمی ترسد) از آن زمان به بعد بساط ثروت و شوکت سلیمانخان در هم پیچیده شد و در عمری متجاوز از صد سال در حال فقر و مسکنت از اینعالم درگذشت و رضاقلیخان سرتیپ در طهران بسر میبرد و پسرش ذوالفقارخان که از عیال دیگر داشت و برویه جدش با او مخالفت مینمود عاقبت پدر را مسموم نمود

و آسایش آنحضرت کرده و بمحل خود بازگشت نمود .  
 یحیی خان نیز محل ومسکن آنحضرت را در همان حجره قلعه  
 مزبور تعیین کرده و ابتدا بشدت و غلظت رفتار نمود و محافِظین  
 جهت مراقبت بگماشت و خود اوشخصاً چون منسوب بخاندان  
 خلفاء عباسی وفرزندان عموی پیغمبر اسلام (عباس) بود  
 نزد جمیع طوائف وعشایر کرد های آنحدود و محترم و اورا از اولیاء  
 الهی میشمردند . و از جهت دیگر خواهر او حرم دیگر محمد شاه  
 قاچار بود و از جهت قرابت وانتساب بخاندان سلطنت قدرت و  
 اختیارات وسیعی در آنحدود بین عشایر وساکنین آنصفحات  
 داشت (۱) و حاجی میرزا آقاسی با و تاکید نموده و دستور داد که

(۱) خواهر یحیی خان نامش خدیجه و محمد شاه از اینجهت  
 با او ازدواج نمود که پدر یحیی خان از مریدان شیوخ طایفه  
 نقشبندیه و مادرش نیز از ارادتمندان شیخ طه پدر شیخ  
 عهبدالله بود و محمد شاه هم به شیخ طه ارادت داشت و  
 همه ساله برای او تحفه می وهدیه میفرستاد و با خدیجه  
 آشنا شد و با او ازدواج کرد و از این ازدواج پسری بوجود  
 آمد و اورا بنام پدرش عباس میرزا نامید و لقب نایب السلطنه  
 را هم باو داده مورد توجه بود و از عیال دیگرش مهد علیا  
 مادر ناصرالدینشاه ناراضی بود و میخواست عباس میرزا را  
 بجاننشینی خود انتخاب کند و این سبب عصبانیت و ناراحتی  
 مهد علیا گردید و عمر محمد شاه هم بزودی با آخر رسید و در  
 حیات خود بجهاتی ناگزیر از انتخاب ناصرالدین میرزا پست  
 و لیبهدی گردید و پس از فوت محمد شاه و سلطنت  
 ناصرالدینشاه عباس میرزا بحکومت قم فرستاد و امیر کبیر باین  
 کار راضی نبود عباس میرزا در قضیه تیراندازی بناصرالدینشاه

حضرت اعلی راتحت مواظبت و مراقبت سخت قرار داده و از ملاقات ممنوع دارد معذلك چون یحیی خان برمقامات معنوی و روحانی و شرافت سیادت و انتساب بخاندان عنتر و طهارت و از همه بالاتر بزرگواری و مظلومیت آنحضرت واقف گردید — — — — —  
بر اخلاص و احترامات خود نسبت بآنحضرت روز بروز میافزود و عبدالحمید نام گماشته خود را جهت خدمتگذاری آنحضرت معین نمود . ساکنین آنصفحات نیز که همه از اکراد متعصب و نسبت بشیعیان نظر خوبی نداشتند به پیروی از او چنان منجذب باطوار و حالات و کرامات آنحضرت شدند که بی اختیار تعظیم و تکریم نموده بشرف زیارت حضرت و استماع بیانات مبارکه اش مشرف میگشتند و برای ورود زائرین و اصحاب کتبه از هر طرف جهت زیارت میامدند تسهیلات فراهم نموده از

---

بقیه از صفحه قبل :

مورد سوء ظن مهد علیا قرار گرفت و اصرار در کور کردن او داشت ولی او براهنمائی شاهزاده فرهاد میرزا بحمایت دولت انگلیس درآمد و محفوظ ماند و عاقبت به عتبات تبعید گردید و سالها در آنجا بسربرد و از جمله شاهزادگانی بود که بحضور حضرت بهاء الله مشرف گردید بعد از مدتی بایران آمده لقب ملك آرا باوداده شد و بعد از قتل ناصرالدینشاه در سال ۱۳۱۴ بوزارت عدلیه رسید و عاقبت در سال ۱۳۱۶ در سن شصت و یکسالگی فوت نمود .

راهنمایی و تهیه وسایل آسایش و راحت آنها فروگذار نمینمودند<sup>(۱)</sup> بنا براین در اینجا نیز برخلاف تصورات و خیالات واهی حاجی میرزا آقاسی باب‌لقا بروجه محبین و مومنین مفتوح گردید و نفوسی مانند جناب میرزا علی سیاح مراغه‌ئی و جناب ملاحسین دخیل مراغه‌ئی و ملا باقر حرف‌حی و میرزا الطغلی پیشخدمت محمد شاه که حاجی میرزا آقاسی بواسطه ایمانش او را از خدمت دربار منفصل نموده بود و ساکن در محل خود سلما سگشته و بانهایت علاقه و محبت بخدمتگذار <sup>خته</sup> آنحضرت و زائرین پرداخته بود و نیز میرزا محمد علی زنوزی که بلقب انیس شهرت یافت و جناب میرزا اسدالله دیان‌خوئی که تازه ایمان یافته بود صریح بنوبه خود تشریف حاصل نموده و از فیوضات و برکات زیارت آنحضرت بهره یافته و برای خدمت آماده و مهیا گشتند

(۱) در ذیل صفحه ۲۴۰ تاریخ نبیل زرنندی که بحری ترجمه شده چنین نقل شده است: "در چهاربِق همانطور که در همه جا مردم در حول آنحضرت جمع میشدند بهمان نحو جمع گشتند و مسیوموشین در باره آنحضرت چنین مینویسد: (ومن در ماه یوئیه ۱۸۵۰ و یا سنه ۱۸۴۹ بنا بر تاریخ صحیح تشریح عزیمت چهاربِق نمودم برای انجام وظیفه‌ئی که داشتم و دیدم بالا خانه‌ئی که باب از آنجا آیتش را قرائت مینمود و مردم در اطراف جمعیت کرده بودند بطوریکه دیگر جای خالی نبود و مردم مستمعین در راهها و کوچه‌های خارج از محوطه ایستاده با سکوت و توجه و اشتیاق قرآن جدید را که تلاوت مینمود گوش میدادند و بعد از مدت کوتاهی باب را به تبریز انتقال دادند که او را بقتل برسانند. نقل از مجله آسیائی سنه ۱۸۶۶ جزء

وازمه مهمترتشریف دولت راجه مؤمن هندی بود که از بزرگان هندوستان و در لباس درویشی سیاحت مینمود و با تحمل ریاضات شاقه و عبادات متوالیه بمقامات عالییه رسیده و چون صیت و صوت امر مبارک را شنید بیقرار گشت و آنحضرت را در عالم رؤیا و مکاشفه روحانی مشاهده نمود که با و فرمودند از ثروت و مقام چشم پوشیده برای وصول بحق و حقیقت عازم چه ریسق شو او به هدایت وجدان عازم زیارت گردید و در راه با جناب ملا باقر حرفی همراه گردید و همینکه در مسافتی نزدیک در راه قلعه چشمش بجمال آنحضرت افتاد بیتاب شده فریادی از جان کشیده مد هوش بیفتاد و او را بحال آوردند و بقاء مبارک فائز شد و او را در توفیق مبارک بخطاب (ای مؤمن هندی) مخاطب و بلقب قهرالله ملقب ساختند و او چندی در حضور مبارک بسربرد و حسب الامر ساکن در اسکی شهر شده و عده زیادی از اکراد با و ارادت ورزیدند و او بی پرده ندای قائمیت حضرت اعلیٰ را در آن صفحات بلند نموده و سبب هیجان عمومی گردید بطوریکه شاهزاده حکمران شهر خوی او را بایکی دیگر از اصحاب بنام ملاحسین خراسانی احضار نموده و از بیم مواخذه شاه و وزیر در حضور علما بچوب بسته و سپس سر و ریش آنها را تراشیده برالاغ سوار کرده در کوچه و بازار گردانیده خارج نمودند و این سبب شد که ندای امرالله در این صفحات بسمح هر قریب و بعید رسید و اتمام حجت بر همه خلق گردید و جمعی از اکراد گرویدند و در حقیقت میتوان گفت که در

اواخر ایام سجن در تمام اقطار و اکناف ایران بخصوص در صفحات آذربایجان ندای الهی و ظهور امر جدید بگوش عموم رسیده جمعی ایمان آوردند و این سبب تحریک عرق عصبیت و خشم و کین علما و فقها گردیده مجدداً به تکفیر و تحقیر پرداخته مراتب را بشاه و وزیر نوشته و قلع و قمع امر مبارک را خواستار شدند .

## ۳۷ - احضار حضرت اعلی از چهریق تبریز و مناظره و مباحثه علما با آنحضرت

حوادث و وقایع مذکور و شکایات بی دریغ علما و مجتهدین که از توجه عامه ساکنین آنصفحات و ایمان آوردن جمعی از اکراد و مشاهیر ساکنین آنحدود دچار بیم و هراس شده بودند موجب آن شد که شاه و صدراعظم به تدبیری جدید پرداختند و آن این بود که دستوری مؤکد بولیعهد ناصرالدین میرزا که در آنوقت در سن شانزده سالگی و بحبوحه جوانی در تبریز بسر میبرد صادر نمودند که حضرت اعلی را از چهریق به تبریز احضار نموده و مجلسی از علما و مجتهدین طراز اول با حضور خود ترتیب دهند و با آنحضرت مکالمه و مناظره نمایند و نتیجه این مناظره و مکالمه را با رأی قطعی و فتوای صریح مجتهدین که متفق العقیده شده باشند بنگارند تا دولت آنرا اجرا نماید قبل از آنکه این حکم صادر نسبت

با حضار آنحضرت بولیعهد برسد و امر شدت یابد حضرت اعلیٰ بجناب عظیم امر فرمودند که در رویش هندی مذکور باهمان حالت انقطاع که از هندوستان پیاده بایران آمده بود مراجعت نماید و او را بلقب قهرالله ملقب فرمودند و او بمحض صد و نهمین مبارک اطاعت نموده بهندوستان مراجعت نمود دیگر از سرنوشت او خبری بدست نیامد (۱)

و همچنین فرمودند در تبریز بسید ابراهیم خلیل خبر دهند که آنحضرت را از راه ارومیه به تبریز خواهند آورد • ولی بزودی آتش نمرودی که افروخته بغض و عناد دشمنان امرالله است بُرد و سَلام خواهد شد • و بعمرزاعبد الوهاب ترشیزی که درخوی متوقف بود دستور فرمودند به ارومیه رفته منتظر ورود آنحضرت باشد • چون حکم شاه و وزیردائر باحضار آنحضرت به لویعهد رسید متجاوز از سه ماه از انتقال آنحضرت بچهریق گذشته بود و او عده شی از سواران و غلامان بچهریق فرستاد تا آنحضرت را از یحیی خان تحویل گرفته به تبریز بیاورند

---

(۱) از سرنوشت و عاقبت حیات جناب مومن هندی ملقب بقهرالله اطلاع صحیحی در دست نیست بطوریکه جناب محفوظ الحق علمی که از ناشرین نفعات الله و ساکن پاکستان هستند میفرمودند در ایالت بهار بین کلکته و دهلی مزاری پیدا شده که بنام درویش قهرالله آنرا (بابا قهر) نامیده اند و مردم آنصفحات آنجا را زیارت مینمایند و ممکن است این محصل مدفن جناب مومن هندی باشد که مردم باو اعتقاد داشته اند •

و مأمورین برای آنکه آشوب و هیجانی برپا نشود خط سیر و حرکت آنحضرت را از طریق ارومیه تعیین نمودند \*

و چون بارومیه رسیدند شاهزاده ملك قاسم میرزا فرزند فتحعلیشاه که والی مقتدر و شخص عالم و دانشمند جلیل القدر بود آنحضرت را با کمال احترام به عمارت دارالحکومه وارد نموده به لوازم خدمت و پذیرائی و مبهمان نوازی قیام نمود و مدت ده روز آنحضرت در غرفه فوقانی آن عمارت عظیم و رفیع سکونت اختیار فرمود و جمعی از بزرگان و علما و اعیان شهر بشرف زیارت آنحضرت نائل گردیده و رسم احترام را بجای آوردند و آنحضرت نیز بمنازل آنها تشریف برده ملاقات فرمودند \*

بطوریکه مذکور است روزی جهت استحمام آنحضرت عازم گرمابه شدند و شاهزاده حکمران محض امتحان دستورداد یکی از اسبهای خاصه اش را که فوق العاده شرور و با حدی رکاب نمیداد زین و لگام نموده جهت سواری آنحضرت حاضر نمایند چون حضرت با سب نزدیک شده دست به یال و گردن او کشیدند رام شده و آنحضرت بکمال راحتی و آسانی سوار شده بحمام تشریف بردند و همینکه پیاده شدند مجدداً اسب بنای ناراحتی گذاشت و حضرت اعلی از حمام بیرون آمده مجدداً سوار بر اسب شده بمنزل عودت فرمودند جمعی از مردم که آن منظره را بانهایت شگفتی مشاهده نمودند بحمام هجوم نموده آب خزانه را جهت تبرک با خود بردند حتی افرادی که دیرتر آمده بودند دستمال بکف خزانسه



انداخته و رطوبت آنرا گرفته برسم تبرک واستشفاء باخو  
بردند اینگونه پروزات و ظهور کرامات سبب مزید شهرت و  
اعتقاد عامه مردم گشت و موجب ازدیاد عقیدت و ارادت حکمران  
گردید . (۱)

از آثار گرانبهاوی نظیری که در این ایام کوتاه توقف  
مبارک در عمارت حکومتی تهیه گردید تصویر سیاه قلم از  
هیکل مبارک آنحضرت بود که بوسیله آقا بالا بیک نقاشباشی  
شاهزاده ملک قاسم میرزا بر روی صفحه کاغذ آمده و از آنحضرت  
در صفحه روزگار باقیمانده .

پس از انقضاء مدت ده روز باتفاق سواران رهسپار  
تبریز گشتند و چون بشهر تبریز نزدیک شدند بواسطه هیجان  
و مهممه مردم تأمل نمودند و حاجی محمد تقی میلانی برادر  
بزرگتر حاجی احمد میلانی که از مومنین و مخلصین بود آنحضرت را  
به میلان که خانه و مسکن او بود دعوت نمود و ما مورین را اکرام  
و انعام داد تا راضی شدند ولی چون از جانب دولت امر اکید بود  
که از ورود به میلان ممانعت نمایند لذا حاجی محمد تقی در قریه  
کوچکی که در سر راه بود آنحضرت را میهمان نمود و ما مورین را  
پذیرائی نمود و در این جا اهالی دسته دسته بزیارت آنحضرت  
مشرف گشتند .

---

(۱) در کتاب شیخیگری و بابیگری صفحه ۳۰۵ نقل از رساله  
ملا محمد تقی پسر ملا محمد مقانی چنین مذکور است : (( و در هنگام  
ورود او با رومیه ( رضائیه ) عامه اهالی آنجا از صغیر و کبیر و  
( بقیه در ص بعد )

وحضرت اعلیٰ قبل از ورود بشهر جناب عظیم را آگاہ فرمودند که در مجلس ولیعهد و حضور علما مقام خود را صریحاً بعنوان قائم موعود اعلام و ندای حق را بسمع آنها خواهند رسانید \* جناب عظیم ابتدا از شنیدن چنین ادعای بزرگ سخت آشفته و نگران گردیده و شب را تا صبح برآز و نیاز و مجاهده بانفس پرداخته و عاقبت بمقام یقین و اطمینان رسید و چون بحضور آنحضرت رسید طلب عفو و بخشش نمود \* باو فرمودند ادعای این مقام آنقدر عظیم است که شخصی مانند عظیم را بامتحان و افتتاح انداخته و باو امر فرمودند باتوقیع منبع ابلاغ رسالت و اعلان مقام قائمیت و ندای اعلیٰ را بی پرده و کتمان بسمع اهل فواد برساند \*

---

بقیه از صفحه قبل :

انات و ذکور باستقبال او شتافته او را با کمال طمطراق و اجلاق وارد شهر کردند اتفاقاً فردای آنروز مشارالیه بجهت شستشو بهکی از حمامهای آنجا رفته بعد از بیرون آمدن او اغنام کالای عام هجوم و ازدحام آورده تمامی آب خزانه حمام را فنجانی بقیمت یک تومان از حمامی خریداری نمودند و چون این حکایت در تبریز منتشر شد عوام اهل تبریز نیز بتوهم افتاده گمانها در حق او بردند و منتظر ورود او و انعقاد مجلس علما بودند که اگر در آن مجلس آثار غلبه از جانب او ظاهر شود یا امر مجلس با شتاب بگذرد عارف و عامی و غریب و بومی عساکر نظامیه بی تامل دست بیعت باو داده اطاعت او را بهرچه حکم رود واجب شمارند \*

## ۳۸ - ورود حضرت اعلیٰ تبریز و تشکیل مجلس مناظره با علما

ورود آنحضرت بهمراهی سواران دولتی به تبریز سبب مهمه و تشدید هیجان عامه گردیده و علما خیلی مضطرب و نگران شدند و هیجان عمومی بقدری شدید بود که حکومت ناگزیر شد که مقر حضرت اعلیٰ را در این مرتبه در خارج شهر تعیین کند \* و حضرت اعلیٰ تا مدت یک هفته بحال خود بودند و محلی احضار نگردیدند زیرا در بین علماء اصولی و شیخی در باره آنحضرت گفتگو زیاد و اختلاف نظر موجود بود \* بعضی از علماء اصولی که رؤسای آنها میرزا احمد امام جمعه و پسرش میرزا باقر و ملا مرتضی قلی علم الهدی مرندی و حاجی ملا شریف شیروانی و آقا سید علی زنوزی بودند چندان به تعصب و آزار و اذیت آنحضرت اصرار نداشتند و مقام سیادت و زهد و تقوی و عبادت حضرت را منظور داشته و میگفتند از او عملی مخالف اعتقاد به توحید و نبوت و امامت و سایر معتقدات اسلامی دیده نشده است فقط ادعای او وحی و الهام و علم لدنی است و ممکن است امر بر خود او مشتبه شده باشد یا داعیه ریاست داشته باشد در هر حال مستحق قتل نیست و اگر لازم باشد درباره او حکم به تعزیز شرعی و گوشمالی داده شود که دیگر چنین ادعائی ننماید \* و دسته شی دیگر از علمای شیخیه که در رأس آنها ملا محمد مقانی قرار داشت و او خود را جانشین

جناب سید رشتی میدانست و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و برادرزاده اش میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام و حاجی ملا محمود نظام العلماء معلم ناصرالدین میرزا ولیعهد اصرار در تعقیب و آزار و قتل آن بزرگوار داشتند و میگفتند تا او در قید حیات است آتش فتنه قیام اصحاب آنحضرت خاموش نخواهد شد ولی طرفداران تعزیز بیشتر بودند و محمدشاه هم بواسطه ابتلای بمرض صعب العلاج نقرس و درد شدید پا و ملامت و سرزنش وجدانی از جهت قتل ناروای سید بزرگوار میرزا ابوالقاسم قائم مقام که دائماً او را برنج و آزارش میدی عبتا کرده بود و از طرف دیگر امیدواری بدعا و استشفای آنحضرت داشت هیچ راضی به قتل آنحضرت نبود و در برابر امر آنحضرت بحال تحیر و سرگردانی میگذرانید تا آنکه ناصرالدین میرزا ولیعهد طبق فرمان شاه و وزیر دستور داد که مجلس مزبور با حضور حضرت اعلی و جمعی از علماء شیخی و اصولی تشکیل گردد .

در این مجلس که ولیعهد خود شخصاً حضور داشت و چند تن از گماشتگان درباری مانند کاظم خان قراچه داغی فراشبازی پسر اسمعیل خان فراشبازی و داماد فتحعلیشاه و امیر اصلاخان دانی ولیعهد و پیشکار او و میرزا یحیی منشی و حاجی میرزا علی پسر میرزا مسعود انصاری وزیر امور خارجه که مادرش ضیاء السلطنه دختر فتحعلیشاه بود همه حاضر و ایستاده بودند . و از علمای حاضر ملا محمد مقانی ملا مرتضی قلی

وحاجی ملامحمود نظام العلماء میرزا علی اصغر شیخ الاسلام  
ومیرزا احمد امام جمعه و بعضی مجتهدین دیگر حضور داشتند  
و ضمناً در خارج منزل جماعت زیادی از مردم برای زیارت  
آنحضرت اجتماع نموده بودند بطوریکه در حین ورود حضرت  
اعلی مامورین ناگزیر برای عبور مبارک از بین جمعیت راه باز  
میکردند \*

چون این مجلس بوجود این عده از علما در حضور  
ولیعهد وسایر گماشتگان دولتی تحت ریاست ملامحمود  
نظام العلماء منعقد گردید ولیعهد دستور داد که حضرت  
اعلی را بآن مجلس احضار نمایند \* در اینموقع آفتاب قریب  
بافول بود در حالیکه آنحضرت از حمام بیرون تشریف آورد  
بودند به آن مجلس ورود فرمودند و بمحض ورود سلام  
دادند \* حاضرین سکوت نموده احدی اجابت ننمود و  
برخلاف دستور صریح شرع مبین که ادای سلام مستحب است  
ولی اجابت سلام واجب شمرده شده هیچک از حاضرین  
جواب نداد و حتی برای جلوس حضرت محلی را نشان ندادند  
لذا پس از لحظه ئی خود آنحضرت بدون آنکه اعتنائی باین تحقیر  
حاضر فرمایند در محلی که در بالای مجلس نزدیک محل جلوس  
ولیعهد خالی بود تشریف برده با قوت و قدرت زائد الوصفی  
جلوس فرمودند و در نهایت ادب و وقار بحادث مألوف دستها  
را از آستینها بیرون آورده بر روی زانو گذاشته ب فکر و ذکر  
فرو رفتند \* سکوت آمیخته به بهت و حیرت سراسر مجلس را

فراگرفته بود جلالت و عظمت معنوی و نورانیت آنحضرت چشمهای حاضرین را خیره کرده و همه بسوی نقطه و محل جلوس آنحضرت و چهره جَدَّاب و درخشان که حاکی از تسلط و قدرت خارق العاده و درعین حال مظلومیت کبریٰ و معصومیت مبارک بود نظر دوخته بودند و کسی قدرت تکلم در خود نمی‌دید در اینحال ملامحمود نظام العلماء که رئیس این مجلس بود سکوت را شکسته و بعد از چند کلمه صحبت و نجوا با ملامهاو ادای کلماتی تملق آمیز نسبت به ولیعهد رو با آنحضرت نمود گفت :

آقا سید حقیقت مطلب و ادعای شما چیست ؟

حضرت اعلیٰ در جواب او با کمال صراحت فرمودند :

" منم آن قائمی که مدت هزار سال است منتظر ظهور او میباشید و بشنیدن اسمش قیام نموده مشتاق زیارت و لقای او بوده اید منم نقطه مشیت اولیه و محل نزول آیات و بیانات الهیه "

چون علما و حاضرین در مجلس این ادعای عظیم را مبنی بر ادعای ظهور موعود منتظر و استقلال شریعت و نزول وحی از آنحضرت شنیدند بشدت مندهش گشته ملامحمد مقانی کلمات ناهنجار بر زبان آورده بشدت پر خاش نمود ولی ملامحمود بهتر آن دید که بر رسالت آنحضرت اعتراض کند لذا او و علمای دیگر با حالتی مزوج از خشم و تحیر دلیل و برهان از آنحضرت خواستند .

حضرت اعلیٰ به نزول آیات که بصرف وحی الهی است

تَحَدَّى فَرَمُودَه آيَه " أَوْلَمَّ يَكْفَهُم إِنْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ رَابِر  
 جَمْع فَرُوخَوَانْدَنْد وَآيَه " قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ  
 مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم أَنْ  
 كُنْتُمْ صَادِقِينَ " رَا تَلَاوَت فَرَمُودَنْد وَهَمچنین قَسْمَتی از آیات  
 نازلَه از قَلَم مَبَارَك رَا تَلَاوَت وَآنَهَارَا بَاتِيَان بِمَثَل دَعْوَت  
 فَرَمُودَنْد عِلْمَاي حَاضِر بَعَادَت مَأْلُوف بِنَاي مَحَاجَّه وَ مَنَاقِشَه  
 رَا كُذَاشْتَه وَدَر بَارَه عِلَامَات وَآثَار مَرُوبَه دَر أَحَادِيث وَ أَخْبَار  
 كِه قَائِم بَايَد دَاشْتَه بَاشَد كُفْتُگُونَمُودَنْد وَ مَلَا مُحَمَّد كُفْت اَكْر  
 شَمَا دَر اَدْعَاي خُود صَادِق مِي بَاشِيَد دَر وَصْف اَيْن مَجْلِس وَ  
 اَيْن اجْتِمَاع آيَاتِي بَر سِيَاق قُرْآن بِيَاوَرِيَد تَا وَايَعُود وَ عِلْمَاء  
 حَاضِر دَر اَيْن مَجْمَع بِصَحْت دَعْوَت شَمَا شَهَادَت دَهْنَد حَضْرَت  
 اَعْلَى مَوَافَقْت فَرَمُودَه وَ بَا اَدَاي اَيْن جَمْلَه " بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ  
 الرَّحِيْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ " شَرْوَع بِنَزْوَل  
 آيَات فَرَمُودَنْد مَلَا مُحَمَّد اَعْتِرَاض نَمُودَه بَايِرَادَات صَرْف وَنَحْوِي  
 پَر دَاخْت وَ اَعْرَاب كَلِمَات رَا نَا صَحِيح دَانِسْت • اَنْحَضْرَت  
 بَا نَهَايْت صَبْر وَ سَكُون بَا آرَامِي وَ لَحْن جَذَاب خُود بَهْرِيَك از  
 اِيِرَادَات پَاسَخ مَنَاسِبِي اَدَا فَرَمُودَه وَدَر بَارَه اِيِرَادَات صَرْف  
 وَنَحْوِي فَرَمُودَنْد مِنْ اُمِّ هَسْتَم وَ تَحْصِيْل عِلْم رَايَجَه رَا نَكْرَدَه  
 وَآنچَه بَر لِسَانَم جَارِي مِي شُود بِالْفَطْرَه بُوْحِي الٰهِي اَسْت وَ لَكِنْ  
 شَمَا عِلْمَاكِه مَدْعِي تَحْصِيْل قَوَاعِد صَرْف وَ نَحْو هَسْتِيَد وَ آنرَا  
 بَايِن دَر جَه مَعْتَبَر مِي شَمَارِيَد بَكُوْثِيَد چَكُونَه دَر آيَات قُرْآن كِه  
 بَلِسَان قَوْم نَا زَل شُدَه دَر پَارَه ئِي از كَلِمَات رِعَايَت قَوَانِيْن صَرْف

و نحو متداول در لسان عرب ملحوظ نگردیده (۱) و ضمناً فرمودند من تحصیل ملامی نکرده ام و آیاتیکه بر لسان جاری میشود موافق اخبار و آثار ائمه هدی که درباره من خبر داده اند فطری میباشد و بعد ثانیاً همان جمله را ادا فرموده و بنزول آیات پرداختند مجدداً ملامحمد اعتراض نموده و حاضرین گفتند شما که میگوئید تحصیل علم نکرده ام پس این مسائل را از کجا فرا گرفته اید در جواب فرمودند از تلمذ و تدریس نیافته ام بلکه بوحی الهی است \*

در اینوقت هریک از حاضرین کلمه ئی از روی استهزاء گفته ایرادی وارد ساخته و برخی ایرادات کودکانه نمودند

(۱) مانند آیه (و کلمة منه اسمہ المسیح) که مطابق قاعده علمای صرف و نحو باید منها و اسمها المسیح باشد زیرا (کلمه) مونث مجازی است و ضمیر راجع باو هم باید مونث باشد و آیه (وما هی الا ذکر للبشر) که در حق قرآن است باید هو فرموده باشد \* و آیه (انها لا حدی الکبرنذیراً للبشر) که در حق حضرت محمد رسول الله است باید انسه ضمیر مذكر باشد و نیز آیه (ان هذان لساحران) که اسم ان باید منصوب باشد و لازم بود ان هذین لساحران بفرماید و همچنین آیه (لنسفعاً بالناصیه) تنوین در آخر فعل مضارع (لنسفع) آمده در حالیکه تنوین مخصوص اسم است \* و نیز آیه (وقال نسوة فی المدینه) لازم بود قالت گفته شده باشد چون فاعل فعل مونث است \*



مثلاً یکنفر جسارت نموده سؤال کرد اَشْطَرْتَن چه صیغَتُها  
است و ملا محمد مقانی با اشاراتی مستهزانه خشم و کین  
باطنی خود را نشان میداد (۱) و چون وضع مجلس باینجا  
کشید که حاضرین از ادب خارج گردیده به هیاهو و همهمه  
و جنجال پرداختند آنحضرت برخاسته از مجلس خارج شدند  
و مامورین آنحضرت را دو مرتبه مراجعت دادند • و ملا محمود  
نظام العلماء از رفتار ملا محمد و سایرین برآشفته و گفت و ای

---

(۱) در تاریخ نبیل فصل ۱۸ مذکور است ، ( شیخ حسن  
زنوزی روایت کرد که جناب سید کاظم رشتی مکرر در باره  
خبانت و عدم ایمان ملا محمد مقانی بیاناتی میفرمود و من  
مایل بودم به بینم در آتیه احوال او و روش و سلوکش چگونه  
خواهد بود تا روزیکه در مجلس ولیعهد رفتار و سلوک او را  
با حضرت اعلی دیدم دانستم که استاد بزرگوار آنچه در باره  
غفلت و غرور و تکبر او میفرمود همه راست و درست بود در آنروز  
که مجلس ولیعهد تشکیل شد من در آن موقع در خارج محل  
نزدیک در ایستاده بودم و هرچه در مجلس میگذشت دیدم  
و میشنیدم ملا محمد در دست چپ ولیعهد نشسته بود و حضرت  
باب در بین ملا محمد و ولیعهد جالس بودند چون حضرت باب  
در جواب نظام العلماء مقام قائمیت را ادعا فرمود همه حضار را  
ترس و خوف احاطه کرد و سیمای همه تخییر کرد و رنگ  
صورتها زرد شد ملا محمد برآشفته گفت ای جوان بد بخت  
شیرازی عراقی را خراب کردی حالا آمده ئی آذربایجان را هم  
خراب کنی حضرت اعلی فرمودند من بمیل خود نیامده ام شماها  
مرا احضار کرده اید و باین مجلس دعوت نموده اید ملا محمد  
مجدداً متغیر شده گفت ای پست ترین پیروان شیطان  
ساکت باش •

برحال مردم تهریز چه مناسبت است بین مقام خطیری که سید باب مدعی است و این سئوالات که از او مینمائید .  
علما بعد از شنیدن اقرار صریح بر ادعای مقام قائمیت و نزول وحی بمقصود خود که شنیدن اقرار و اعتراف بود رسیدند و متفرق شدند و همه روزه نتیجه آن اجتماع و صدور دستور ولیعهد را مصلحاً از ملامحمود نظام العلماء خواستار بودند (۱)

(۱) در این موقع که حضرت اعلی راد رقلعه ارك دولتی تحت نظر نگاه داشته بودند بدستور علما و ولیعهد دو نفر طبیب ایرانی باتفاق یکنفر دکتر مسیحی بنام دکتر کورمیک Dr. Cormick در محبس حضرت اعلی راملقات نمودند دکتر کورمیک Cormick اصلاً از اهالی انگلستان و سالها طبیب مخصوص شاهزاده عباس میرزا ولیعهد بود و بعد از فوت او همچنان در تهریز ساکن و در دربار ولیعهد ناصرالدین میرزا بخدمت مشغول و مورد احترام اهالی بود این شخص چندی بعد از آن ملاقات در جواب پرسش قسیس بنیامین لا باری که از میسیون مذهبی آمریکائیها در ارومیه بود شرح ملاقات خود را نوشته و پسر دکتر شید W.A. Shedd این نامه را در ضمن او را پدر خود که او هم از این دسته مذهبی بوده یافته و در ضمن نامه ئی در تاریخ اول مارچ سنه ۱۹۱۱ بجهت پرفسور برون مستشرق معروف انگلیسی فرستاده است پرفسور برون نیز عین نامه را با شرح مزبور در کتاب خود بنام (موادی جهت تحصیل دیانت باهی) درج نموده است اینک ترجمه آن :  
(پرفسور برون عزیز در اثناء رسیدگی باوراق پدرم قسیس ح — ه — شید که از هیئت مرسلین آمریکائی در ارومیه بوده و دکتر بنیامین لا باری نیز از آن دسته بوده ، بعضی اشیائی یافتیم که شاید از جهت جنبه تاریخی دارای ارزش — (بقیه درص بعد)

و عاقبت چون دانستند که محمد شاه حکم به قتل حضرت اعلیٰ نخواهد داد لذا متفق الرأی گشته و فتوا به تعزیر دادند که آنحضرت را چوبکاری نموده و گوشمالی سخت بدهند

---

بقیه از صفحه قبل :

باشد و نزد من در اینجا کتبی نیست و ممکن هم نیست بدانم که آیا این شهادت انتفاعی از آن حاصل میشود یا خیر و شاید هم عکس آن باشد لذا بهتر دانستم که آنرا نزد شما بفرستم تا بهتر ترتیبی که مقتضی است مورد استفاده قرار دهند و اما در صحت معلوماتیکه شامل است هیچ شك و تردیدی نیست (( ترجمه نامه دکتر کورمیک به قسیس بنیامین لا باری : (( از من تفصیل ملاقاتم را با موسس فرقه معروف به بابیه را پرسیده بودید میگویم که در این روبروشدن امر مهمی حاصل نشد زیرا باب میدانست که من با دونفر طبیب ایرانی مامور شده ایم که قوای عقلانی او را رسیدگی کنیم که آیا باید بقتل برسد یا خیر باینجهت اکراه داشت که جواب سئوالات ما را بدهد و علی رغم سئوالات و پرسشهاییکه از او میشد بما با نظر لطف و کرم نگاه میکرد و با صوت ملایم و آهسته مناجات تلاوت مینمود با او دونفر از اشراف بودند که از مخلصین و ارادتمندان او بودند که بعداً آنها هم بقتل رسیدند و همچنین بسیاری از مامورین حکومتی در آنجا بودند و او بسئوالات من هیچ جواب نداد مگر یکدفعه و آن موقعی بود که با او گفتم من مسلمان نیستم و مایلم از دین شما چیزی بدانم شاید من هم بگروم • در آنموقع نظر دقیقی بسوی من نمود ه گفت هیچ شکی ندارم که بزودی جمیع اروپائیهامن ایمان خواهند آورد ما در آنموقع نظریه خود را بشاه تقدیم کردیم و آن این بود که حالت و طبیعت او مقتضی اعدام نیست و لکن بعد از مدت کوتاهی میرزا اتقی خان امیر نظام او را بقتل رسانید (بقیه در صفحه بعد)

تا از چنین ادعای بزرگی صرفنظر نمایند و لیعهد نیسز  
با فتوای مجتهدین موافقت نمود و این امر در شهر و بین  
اهالی شهرت یافت و چون به فراشان این دستور رسید که

بقیه از صفحه قبل :

و اما بعد از آنکه نظریه ما تقدیم شد او را چوبکاری نمودند و در  
اثناء عمل چوبکاری ضربتی بصورت او از روی قصد یا بدون  
قصد وارد آمد و زخم بزرگی ایجاد نمود و چون از او پرسیدند  
که آیا مایل بآمدن طبیب ایرانی هست او بآمدن من اظهاری  
تمایل و رغبت نمود لذا او را در ظرف چند روز معالجه کردم  
ولکن در تمام این ملاقاتها ممکن نشد بواسطه حضور و مراقبت  
دائمی بعضی از اجزای حکومتی با او سرأ صحبت بنمایم  
زیرا او زندانی بود و از این محبت من خیلی شکرگذار بود  
او دارای چهرهئی گشاده و زیبا و محبوب و جسمی نحیف  
ولاغر بود و هرکس او را میدید گمان نمی نمود او ایرانی است  
زیرا لطیف ترین چهره ها را دارا بود و دارای صوت ملایم  
و با اهتزاز بود که در من اثر فراوانی نمود و چون سید بود  
بلباس اشراف که عادت این گروه است ملبس بود بطور کلی  
هیئت و سیمای او انسانرا بطرف خود جذب مینمود و با اینکه  
معروف بود که دین او شهابت زیادی بدیانت مسیحی  
دارد معهذا کلمات مخصوصی را جمع بدیانتش از او شنیدم  
و بسیاری از نجارهای ارمنی که بجهت بعضی اصلاحات  
و تعمیرات بزدان میرفتند او را دیده اند و او آشکارا تورات  
را بدون اینکه مخفی نماید میخواند و با آنها هم در خصوص  
آن صحبت کرده است و در دیانت او بهیچوجه تعصب  
شدید اسلامی که نسبت بدیانت مسیح موجود است نیست  
و همچنین حبس زنهارا ((

بطوریکه در مجله یادگار شماره چهارم و پنجم از سال

(بقیه در صفحه بعد)

برای چوبکاری حاضر و مهیا گردند آنها بآنکه باینگونه  
شقاوتها خو گرفته و شغل و کارشان بود معذک يك دل و  
يك زبان از این عمل منکر امتناع ورزیده گفتند ما چگونه سید  
اولاد رسول و مُسْتَجَابُ الدَّعْوَةِ را که بزه و تقوی و عبادت  
شهرت دارد بیازاریم و در قیامت نزد جدش رسول الله خجل  
و شرمنده و مورد عقاب باشیم \*

چون فراشان استنکاف ورزیده حاضر نشدند ولیعهد  
و علما اجرای این رأی را از میرزا علی اصغر شیخ الاسلام کسه  
بشرارت و هتاکی معروف و از علم و شرافت بهره نمی نداشتند  
خواستند و او حاضر شده آنحضرت را بمنزل خود برد و در محل

---

بقیه از صفحه قبل ز:

پنجم در ضمن شرح حال ژنرال سمینو نوشته است دکتر  
کورمیک طبیب مخصوص ژنرال مزبور بوده که در سال ۱۸۲۱  
میلادی متفقاً وارد تبریز گردیده و در خدمت شاهزاده  
عباس میرزا ولیعهد ایران درآمده است \*

در کتاب تاریخ و تالیف شاهزاده جهانگیر میرزا از دکتر کورمیک  
بعنوان طبیب ولیعهد چنین یاد نموده است " قریب به دوازده  
سال بود که مزاح نایب السلطنه علیل و ناخوش شده از صحت و  
اعتدال افتاده بود ... شش ماه تمام در بسترناتوانی خوابیده و  
بیطابت مسترکارهک انگلیسی که طبیبی حاذق بود از فضل خدا  
شفایافته بودند و اکثر اوقات طبیب مسطور در خدمت

نایب السلطنه مشغول معالجه بود " در کتاب امیر کبیر و ایران تالیف دکتر فریدون آدمیت صفحه  
۳۲۴ درباره دکتر کورمیک مینویسد " آبله کوبی در زمان فتحعلی  
شاه بایران آمد دکتر کورمیک انگلیسی پزشک عباس میرزا رساله می  
در باب بیماری آبله نوشت که منتشر گردید "

نمازخانه بچند نفر از سادات بستگان خود دستور داد که  
 آنحضرت را به فلك بسته چوبکاری نمایند . آنها هم امتناع  
 نمودند . لذا خود او شخصاً با یکنفر دیگر میرصادق نام که  
 در بین مردم به شمر معروف بود دوپای آنحضرت را به فلك  
 گذاشته سر آنرا بدو نفر از گماشتگان خود داد و خود او با  
 میرصادق مزبور چوب بدست گرفته و تقریباً یازده ضربه  
 بر پای مبارك در حالیکه آنحضرت پا جامه خود را بادست  
 گرفته و بالا نگاه داشته بودند وارد ساخت در اینحال یکنفر  
 از سادات که ناظر آن منظره حزن آور بود طاقت نیاورده پیش  
 دویده با آشفته گی حال چوب را از دست میرصادق کشیده  
 و شکسته دور انداخت و او را بشدت مورد عتاب و خطاب قرار  
 داده ملامت و سرزنش نمود و شیخ الاسلام چون حال را  
 بدینموال دید ناگزیر چوب را از دست بر زمین انداخته  
 سرافکنده از این عمل ناهنجار خود بداخل اندرون شتافت و  
 حضرت را با اینحال پرملال دوباره به محبس آورده نگاهدا  
 شتند .  
 ملا محمود نظام العلماء شرح آن مجلس را از قول  
 ناصرالدین میرزا ولیعهد به پدرش محمد شاه نوشت که  
 چگونه پس از وصول فرمان شاعی حضرت باب را از چه طریق  
 به تبریز احضار و در محضر علما با جمعی از آنان مناظره  
 و مکالمه صورت گرفت و در نهایت فتوای علما مبنی بر تعزیر  
 شرعی آنحضرت و اجرای آن بدست شیخ الاسلام و چوبکاری  
 آنحضرت . همه این مطالب را با آب و تاب فراوان مانند

فتحنامه فی بعرض پدر خود رسانید و در پایان حکم شاه را در اینخصوص تقاضا نمود (۱) و این واقعه در اواخر ماه شعبان در سال ۱۲۶۴ واقع گردید . و از عجایب حوادث آنکه بهمین نحو که آنحضرت در نمازخانه شیخ الاسلام بدست او چوبکاری شدند پنجاه بعد یعنی در تاریخ محرم سنه ۱۲۶۵ حضرت بهاء الله نیز در واقعه عزیمت با عده شی از همراهان بطرف قلعه طبرسی و گرفتاری آنوجود مبارك و همراهان بدست مأمورین که قلعه را محاصره کرده بودند و بردن آنها بآمل و بلوای عمومی و اجتماع علماء در مسجد آمل و بالأخره اقدام میرزاتقی خان نایب الحکومه به چوبکاری حضرت بهاء الله برای تشفی قلب ملاحی متعصب و عامه مردم و نجات دادن حضرت بهاء الله از آن مخمصه درست در همین ماه شعبان اتفاق افتاده است .

---

(۱) درباره ملا محمود نظام العلماء در ذیل صفحه ۶ ظهور الحق به نقل از ملا محمد نبیل زرنندی چنین مذکور است از بیانات شفاهیه حضرت بهاء الله که فرمودند چون مرابانبارشاهی برده و زنجیر کردند روزی ملاباشی و معیر الممالک و بعضی دیگر نزد من آمده معیر الممالک با احترام دوزانوشسته و دلداری داده گفت خطائی از شما بروز نکرده که موجب حبس شود و این گرفتاری بجهت امر دین است و ملاباشی هم در نهایت ادب حرکت کرد اگرچه در مجلس ولیعهد تبریز وقتیکه حضرت در آن مجلس تشریف داشتند بد کرد ولی چون بطهران آمد ساکت شد و بدی از او بظهور نرسید .

حاج ملا محمود در سال ۱۲۷۲ هجری از اینعالم درگذشت .

## ۳۹ - مراجعت دادن حضرت اعلیٰ از سزای به جهنم

چون حضرت اعلیٰ در محضر ولیعهد با حضور جمعی از علما و مجتهدین مقام قائمیت را با نهایت قدرت و عظمت اعلان و به نزول آیات و بینات استدلال و احتجاج فرمودند علما سخت دچار بیم و هراس شده و حکم تعزیز شرعی درباره آنحضرت اجرا نمودند . این خبر چون بسمع تمام مردم شهرها<sup>ی</sup> دیگر رسید و ملامها و مجتهدین اطلاع یافتند بیش از پیش بمخالفت و سب و لعن و تکفیر و تحقیر پرداخته هر جا دستشان رسید و توانستند اصحاب مظلوم آنحضرت را با دستیاری مأمورین حکومتی بزیر شکنجه و عذاب کشیده و اموال آنها را بر مردم حلال دانسته حکم به غارت و یغما دادند و حکم قتل صادر میکردند و چه بسا اشخاصی را هم که باهی نبودند بطمع مال و اموال آنان به تهمت خروج از دیسن گرفتار کرده جریمه نموده و دارائی آنها را ضبط میکردند خلاصه در تمام مجامع عمومی و مساجد صحبت از امر جدید بود و مباحثات در رد و اثبات بعمل میآمد و بالنتیجه ولولسه و آشوب شدیدی در سراسر کشور برپا شده و بر مصائب و بلاهای اصحاب افزوده گشته بود و مؤمنین نیز از طرف دیگر به تبلیغ امر و اثبات حقانیت و مظلومیت حضرت اعلیٰ پرداخته و در مقابل معاندت و مخالفت سخت اعدا بکمال شجاعت و شهامت



استقامت نموده ایمان و اطمینان قلبی خود را با هر بدیعی  
در همه جا به ثبوت میرساندند .

محمدشاه در این ایام در ستر نقاحت و بیماری آخرین  
روزهای عمر خود را میگذرانید و از خود اختیار و اراده ثبی  
نداشت . حاجی میرزا آقاسی که صاحب اختیار کل کشور بود  
به واسطه سوء تدبیر و خودخواهی جاهلانه کشور را به پریشانی  
و هرج و مرج کشانیده و هر ساعت و دقیقه فکری و خیالی داشت  
و هر لحظه بطرفی متمایل میگرددید . تمام افکارش مشوش و مضطرب  
و فکری جز حفظ و ابقای مقام بازیافته خود نداشت . باینجهت  
مجتهدین و ملاها فرصت بیشتری یافته در بالای منابر بسبب  
ولعن پرداختند و بر غوغا و همهمه مردم و تحریک عوام به  
مخاصمت و معاندت افزوده آتش فتنه را در همه جا دامنه  
زدند . و از طرف دیگر حکم دولت صادر شد که آنحضرت را  
مجدداً بچهریق برده تسلیم یحیی خان نمایند و ماورین در  
مراجعت از راه ارونق و انزاب بسوی سلما س و چهریق رفته  
و درین راه در خاک سلما س رضاییک یاور بزرگ ایل لک و  
فرمانده توپچیان که مردی صاحب ثروت و دولت و قدرت بود  
دو شبانه روز از آنحضرت پذیرائی نموده و مراسم محبت و  
اعزاز و احترام بجا آورد . و همچنین در عمارت تیمورخان پسر  
ابراهیم خلیل خان سردار ایل لک بیتوته فرمودند . و میرزا  
لطفعلی پیشخدمت خاصه محمدشاه که از مومنین جان نثار  
بود مدت دو ازده شبانه روز پذیرائی نموده و تمام سواران

را مورد اکرام و انعام خود قرارداد. هوظائف خدمتگزاری پرداخت و پس از آن سواران حضرت اعلی را بچهریق رسانیده و به یحیی خان تسلیم و دستور دولت و علما را با و ابلاغ نمودند. یحیی خان آنحضرت را در همان حجره در قلعه با تفاق آقا سید حسین یزدی جاداد عبدالحمید نام گماشته خود را جهت خدمت معین نمود و چون بمقامات معنوی بزرگوار<sup>ی</sup> آنحضرت پی برده بود به حکم دولت و فتوای علمای شیعه<sup>ه</sup> وقعی ننهاد و باب ورود را بروی زائرین باز نمود بطوریکه تمام مومنین میتوانند داخل در قصبه شده توقف کنند و مرکس را که خود آنحضرت اجازه میفرمودند داخل در قلعه شده مشرف میگردید و گاهی هم خود آنحضرت برای گردش از قلعه بیرون تشریف آورده مشی میفرمودند و زائرین تا کنار رود خانه در حضور آنحضرت بسر برده و از بیانات مبارک استفاده مینمودند از جمله اشخاصی که مشرف گردید ملاحظه حسین دخیل مراغه ای بود که هفتنه ای یکبار شبهای جمعه مشرف میشد و اشعاری که در ذکر مصائب و بلاهای خاندان ائمه اطهار سروده بود میخواند و آنحضرت ایستاده و اشک مانند باران بهاری از چشمان مبارکش جاری بود و پس از خاتمه خواندن اشعار می نشستند و چای میل میفرمودند و ملاحظه حسین را اجازه میدادند که به مسلمان مراجعت نماید<sup>(۱)</sup>

(۱) کتاب کلیات اشعار و مرثی جناب ملاحظه حسین دخیل در سال ۱۳۸۴ چاپ رسیده و در دست رس عموم است .

پس از مراجعت آنحضرت از تبریز بچهریق توقیعی مفصل  
بعنوان خطبة القهریه خطاب بحاجی میرزا آقاسی نازل  
و بوسیله جناب ملامحمد علی حجة که در آنموقع در طهران  
بسر میبردند برای او ارسال فرمودند \*

بظوریکه جناب نبیل زرنندی در تاریخ خود مینویسد  
ایامی که حضرت بهاء الله در سجن عکا تشریف داشتند  
فرمودند که ملامحمد علی زنجانی بعد از آنکه توقیع مبارک را  
بحاجی تسلیم نمود بملاقات من آمد در حالیکه میرزامسیح  
نوری و جمعی از مؤمنین حضور داشتند چگونه تسلیم توقیع  
مبارک را بیان داشت و تمام آن توقیع را که حفظ نموده بود  
تلاوت کرد \*

اینک قسمتی از آن توقیع مبارک زینت بخش این اوراق میگردد :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَقَهَّرَ بِتَقْهِيرِ تَقَهَّرُوا قَهْرًا قَهْرًا قَهْرًا رَيْتَ عَلَى كَيْنُونِيَّاتِ  
الْمُشْرِكَةِ مِنَ الْمُكِنَاتِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَجَبَّرُ بِتَجْبِيرِ تَجَبَّرُوا جَبَّارِ  
جَبَّارِيَّتِهِ عَلَى نَفْسِيَّاتِ الْمُبْعِدَاتِ . . . . .

أَمَا بَعْدُ فَأَعْلَمُ آيُهَا الْكَافِرُ بِاللَّهِ وَالْمُشْرِكُ بِآيَاتِهِ وَالْمُعْرِضُ عَنْ  
جَنَابِهِ وَالْمُسْتَكْبِرُ عَنْ بَابِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَعْزُبُ عَنْ عَلَيْهِ  
شَيْءٌ وَلَا يَجْزِي فِي قُدْرَتِهِ شَيْءٌ وَإِنَّهُ مَا أَمْهَلَكَ فِي مَقَامِكَ وَلَا أَغْفَلَ  
عَنْ حُكْمِكَ فِي أَعْمَالِكَ لِأَنَّمَا يَعْمَلُ مَنْ يَخَافُ الْقَوْتَ وَارْتَهُ  
يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيُدْرِكُ الْقَوْتَ وَيَنْزِلُ الْمَوْتَ . فَأَشْهَدُ بِالْيَقِينِ  
ثُمَّ أَنْظُرُ بَعَيْنِ الْيَقِينِ ثُمَّ لَأَحِظُ بِحَقِّ الْيَقِينِ فِي نَفْسِكَ فَإِنَّ اللَّهَ  
عَزَّ وَجَلَّ قَالَ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ قَوْلَ الَّذِي نَفْسِي  
بِيَدِهِ إِنَّ غَفَلَتَكَ عَنْ ذِكْرِي وَعِصْيَانِكَ فِي حُكْمِي وَإِعْرَاضَكَ  
عَنْ طَلْعِي لَكَ أَشَدُّ مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ بَلْ إِنَّهَا هِيَ تَطْهَرُ لِنَفْسِكَ  
فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ الْآنَ لَوْ تَعَلَّمُ بِعِلْمِ الْيَقِينِ لَتَرَوْنَ الْجَحِيمَ ثُمَّ  
لَتَرَوْنَهَا عَيْنَ الْيَقِينِ قَوْلَ الَّذِي هُوَ مَلِكُكُمْ وَجُودِي قَدْ تَغَيَّرَتْ  
الْبِلَادُ وَمَنْ عَلَيْهَا مِنْ حُكْمِكَ وَمَا الْآنَ شَيْءٌ فِي عِلْمِ اللَّهِ إِلَّا وَهُوَ  
مُعْرِضٌ عَنْكَ وَلَا عَنْكَ فَمَهْلًا مَهْلًا لَكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّ أَوْلِيَاءِهِ

لَوْ تَعَلَّمُ مَا اكْتَسَبَتْ يَدَاكَ فِي أَمْرِي لَتَغْفِرُ إِلَى قَلِيلِ الْأَوْتَارِ وَتَجْلِسُ  
عُرْيَانًا فِي الرَّمَادِ وَتَشْهَقُ مِنْ حُكْمِ الْأَيْجَارِ وَتَضَعُ لِأَهْلِ الْفُؤَادِ  
أَمَا تَعَلَّمُ مَا فَعَلْتَ يَا مَظْهَرَ الْأَبْلِيسِ فَكَمَا نَمَّا ظَلَمْتَ عَلَى كُلِّ مَنْ فِي  
الْوُجُودِ مِنَ الْغَيْبِ وَالشُّهُورِ وَقَتَلْتَ كُلَّ مَنْ فِي مَلَكُوتِ الْوَرُودِ  
فَإِنَّ الْأَمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَالَ مَنْ أَحْمَلَ ذَنْبًا فَكَمَا نَمَّا إِحْتَمَلَ  
كُلَّ الدُّنُوبِ فَأَيُّ آيَةٍ يُظْلِمُكَ تَشْهَقْتَ الْفِرْدَوْسِ وَمَنْ فِيهَا وَتَصَعَّقْتَ  
الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا فَقَدْ تَغَيَّرَتِ الْمِيَاهُ وَالْأَرْيَاحُ وَتَخَرَّبَتِ الْبِلَادُ  
وَأَنْدَكَّتِ الْجِبَالُ وَأَصْفَرَّتِ الْأَوْرَاقُ وَأَيَّبَتِ الْأَغْصَانُ وَانْقَطَعَتْ  
الْأَشْجَارُ . . . . . وَلَقَدْ خَافَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا وَبَعْدَ ذَلِكَ مَعَ  
سِعَةِ أَرْضِكَ وَكَثْرَةِ أَمْوَالِكَ قَدْ أَزَيْتَ لِي بِسِجْنِ جَبَلِ الدَّهْرِ  
لَمْ يَكُنْ هُنَا لِكَ إِنْسَانًا وَلَيْسَ أَبْعَدُ مِنْهُ أَرْضًا وَجَعَلْتَ نُرُوبِي عَلَى  
الدَّهْرِ أَنْتَ تَعْرِفُ مَقَامَهُ فَلَعَمْرِي لَوْ جَاءَ إِلَى بَابِ بَيْتِي بِأَنْ جَعَلَهُ  
خَاِيمًا لِيْمَارِي مَا أَخْتَرْتُهُ بِقِيْلَةٍ رَأَيْهِ وَبُعْدِ مَقَامِهِ وَمَا أَضْعَكْنِي  
فِعْلُهُ إِنَّهُ خَرَجَ مَرَارًا عَدِيدَةً إِلَى ضَرْبِ مَلَخٍ بِمَكْنَةِ أَيْدِي رَعَايَا  
وَحَشِيصِ أَيْدِي الصَّبْيَانِ لِهَذَا مَبْلَغُ جَهْلِهِ لَدَيْكَ وَإِنَّكَ مَعْدُوكَ  
تَكْتُبُ إِلَيْهِ « رُوحِي فِدَاكَ » بَلِي بِمِثْلِكَ يَلِيْقُ أَنْ تَجْعَلَ رُوحَكَ  
فِدَاَهُ وَتَأْخُذَ أَمْوَالَ الْمَلِكِ وَتُعْطِيَ إِلَى قَوْمِ لَدَيْكَ مِنْ أَنْعَامِ

ليصرفون في غير صحبة الله و يشربون الخمر و يلعنون في السر  
 و ان ذلك حظك في الحيوۃ الدنيا و لا تصرف لذرۃ رسول الله  
 صلى الله عليه و آله بقدر قيمت حيوان في سبيل سجنه . . . . .  
 و لقد اهلكت الملك بما صنعت في حقه من شكل التثليث و الترتيب  
 بما اخبرته ببعض ما اخبرك الذين في حوله من امناء حزبك و انه  
 لأجل الحق اتبعك و انت ما ترحمت عليه و رضيت بهلاكته و  
 هلاكت نفسك اتق الله فانك ما ظلمت الا نفسك و ما جمعت لنا  
 الا لنفسك و اتى مع موقفي في السجن كاني في الفردوس عند  
 ربي لا ارى لذة الا في قربه و لا سرورا الا في رضاه و لا راحة الا في  
 انس جنابه و لا ارى ما دونه الا كقبيل وجوده لمريك شيئا و كفى  
 به وليا و كفى به نصيرا»

## ۴- فوت محمد شاه و سلطنت ناصرالدین شاه

محمد شاه که مدتی بود در سترکسالت و نقاهت با مرض صعب العلاج دست بگربان بود عاقبت در شب سه شنبه ششم ماه شوال از سال ۱۲۶۴ مطابق با چهارم سپتامبر ۱۸۴۸ میلادی بعد از چهارده سال سلطنت در عمارت سلطنتی تجریش از اینجهان درگذشت و دوره رباست و فرمانروائی حاجی میرزا آقاسی سپری گشته و از انیم جان خود به بقعه حضرت عبدالعظیم پناه برده متحصن گردید و ناصرالدین میززا ولیعهد که در سن هفده سالگی در حبوه جوانی و مستغرق در شهوت رانی و کامرانی بود از فوت پدر آگاه گشته در روز یکشنبه هیجدهم شوال سلطنت خود را در تبریز اعلام کرد و با اتفاق میرزا تقی خان وزیر نظام و جمعی از نوکران و گماشتگان وعده ثی سوار و پیاده از تبریز حرکت نمود و در چمن سلطانیه با صدور فرمانی میرزا تقی خان را بلقب امیر نظام ملقب نمود و چون به طهران رسیدند در روز بیست و یکم ذی قعدة سال ۱۲۶۴ ناصرالدین شاه بجای پدر بر تخت سلطنت نشست و او را به صدارت ارتقاء داده بلقب اتابك اعظم نیز مفتخر نمود و او از آن تاریخ بعنوان شخص اول مملکت و امیر کبیر در بین مردم داخل و خارج شهرت یافت و حل و فصل جمیع امور را شاه با و محول داشت و او در ابتدای زمامداری

خت

خود به نظم و ترتیب امور آشفته و از هم گسیخته کشور پر د<sup>ا</sup>  
 و مواجِه با قیام و انقلابات مدعیان سلطنت گردید مانسـد  
 اللهیارخان آصف الدوله و پسرش سالار که با جعفرقلیخان  
 بجنوردی وعده ثی از ترکمانان همدست شده و در ایالت  
 خراسان داعیه سلطنت داشت و سیف الملوک میرزا پسر اکبر  
 میرزا ظل السلطان که در قزوین بسرکشی و مخالفت برخاسته  
 بود و شورش مردم فارس که به مخالفت با حسین خان اجودان  
 انقلاب و هیجانی در شیراز برپا کرده و او را در عمارت حکومتی  
 محاصره نموده بودند و همچنین در کرمانشاه اهالی برضد  
 محبعلی خان ماکوئی حاکم بلوان نموده و اخراج او را خواستار ب<sup>و</sup>  
 د و نیز ایلدرم میرزا پسر عباس میرزا و عموی ناصرالدینشاه که  
 در صفحات لرستان و عراق قیام به مخالفت نموده د<sup>م</sup> از استقلال  
 میزد \*

امیر کبیر که مردی سخت گیر و مستبد الرای بود بواسطه  
 ازدواج با عزت الدوله خواهر ناصرالدینشاه تدربجا بدستگاه  
 سلطنت بیشتر تقرب یافته و بکاروشغل خود بی اندازه مخرور  
 گشته بود از این حوادث بشدت خشمگین شده و برای قلع و  
 قمع آنان و دفع مفاسد و فرونشاندن انقلابات و هرج و مرج ها  
 به تجهیز سپاه پرداخت و از هرسو بجنگ وجدال مشغول  
 گردید و بجای حسن تدبیر متوسل بزور و شمشیر گشته بشدت  
 عمل و بی باکی و سفاکی میخواست گره گشائی نماید در همین موقع  
 بود که امر حضرت اعلیٰ در سراسر ایران در بین جمیع طبقات



نفوذ یافته و جمع کثیری اقبال جسته و به نصرت و حمایت و تبلیغ و اعلان امر پرداختند \*

بدیهی است جمعی از پیشوایان مذهبی در گوشه و کنار مخالفت با امر جدید نمودند و مردم را بهیجان و شورش برضد بابیان اغوا کرده و ذهن اولیای دولت را نسبت باصحاب مشوب نمودند و آنها را به ریاست طلبی و مخالفت با شاه و مملکت متهم نمودند باینجهت اصحاب حضرت اعلی مورد هجوم مردم تحریک شده و سپاهیان دولت قرار گرفته و جمعی را بیگناه دست بسته طعمه شمشیر نمودند این ظلم و ستم سبب گردید که اصحاب در بعضی از نقاط مانند مازندران و نیریز و زنجان برای حفظ خود و عیال و اطفالشان از ظلم و جور اعدا و حکام ستم پیشه بمدافعه پرداختند و امیر نظام که بارای قاطع و حکم صارم خود تصمیم به فرونشاندن عر واقع و حادثه‌های گرفته بود درباره اصحاب و پیروان امر حضرت اعلی بدون آنکه تحقیق از اصل و اساس عقیده و مرام اصلی آنان که صرفاً مسئله روحانی و دینی بود بنمایند باقوال و سعایت‌های معاندین و دشمنان امر اعلی که اکثرآ از علما و مجتهدین متنفذ بودند اعتماد نموده این قیام و اقدام مومنین را نیز در ردیف سایر انقلابات سیاسی که بجهت امور مملکتی و وصول بمقام ریاست و زمامداری بوجود آمده بود انگاشته و برای قلع و قمع اصحاب بی‌پناه به تجهیز سپاه پرداخت \* در حالیکه در اینموقع ممکن بود که حل و فصل امور

اعتقادی و دینی را از علما و پیشوایان روحانی بخواهد که در نهایت بیطرفی قضاوت عادلانه نمایند و قوای تأمینیه را برای بسط عدالت و امنیت و نظم و نسق امور از هم گسیخته کشور بکاربرد ولی او با صرف مال و فیر و تجهیز عده ثی کثیر از سران کشور و سپاهیان بیخبر بر اصحاب مظلوم هجوم قاسیانه نمود و بخیال خود خواست از این راه این نهضت روحانی و وجدانی را از بیخ و بن برکند \* در اینصورت چون آن عده از جان گذشته خود را محروم از عدالت خواهی اولیای اموردیدند و در محاصره سخت سپاهیان قرار گرفتند بکمال شجاعت و شہامت بجان کوشیده و از خود دفاع و سربازان را مغلوب و منکوب نمودند تا عاقبت سران سپاه بذیل حیلہ و تزویج متشبث گردیده با تمهیر قرآن و وعده صلح و امان آن نفوس مقدسه را بدام کشیده و برخلاف اصول دینی و انسانی آنها را بِأَسَدٍ قَسَاوَتٍ و خونخواری بقتل رسانیدند و بعضی از آنان را مانند بَرْدِه بمعرض فروش در آوردند و جمعی را با سارت بطهران برده و در آنجا بقتل رسانیدند \*

مهمترین وقایع مزبور بطوریکه در تاریخ مفصل امر نوشته شده و قبلا هم در صفحات این کتاب از آن مختصری ذکر گردیده عبارت است از واقعه قلعه طبرسی مازندران که مدت ششماه بطول انجامید و بشهادت نه نفر از حروف حسی بیان که جناب باب‌الباب و جناب قدوس در رأس آنها قرار داشتند و جمعی دیگر از مومنین و مخلصین منتهی گردید \*

و واقعه نیربزرگه مدت یکماه و سه روز طول کشید و در این حادثه جناب آقاسیدیحیی وحید اکبر باجمعی از اصحاب بشهادت رسیدند \*

و واقعه دیگر حادثه زنجان است که مدت هشت ماه بطول انجامید و در این حادثه نیز که قریب به دوهزار نفر از اصحاب شرکت کرده بودند عاقبت به شهادت جناب ملا محمد علی حجة زنجانی و جمعی از اصحاب منتهی گردید \*

و واقعه جانگداز دیگر واقعه شهادت هفت نفر از نخبه اصحاب و مومنین حضرت اعلی در طهران بود که امیر کبیر با بعضی از آنها شخصاً مواجهه نمود و سپس دستور قتل آنان را داد و آنها بکمال مظلومیت و بیگناهی بدون آنکه مانند وقایع دیگر زد و خورد و دفاعی در کار باشد در میدان تخته پل سابق و سبزه میدان امروز به شهادت رسانیدند \*

## ۴- آخرین ایام حیات مبارک

در این ایام وحشت بارکه حوادث ناگوار از هر جهت یاران رادر هر گوشه و کنار احاطه نموده و امیرکبیر و شاه جوان بی تدبیر اصحاب را مورد قهر و غضب قرار داده و باغواهی علما تصمیم به قلع و قمع آنان گرفته و در هر شهرو قصه‌های جمعی از مردان و زنان و اطفال بیگناه را بخاک و خون میکشیدند حضرت اعلی در سجن چهریق آخرین روزهای حیات رادر این عالم ادنی میگذرانیدند و هر دفعه که خبر شهادت جانگداز مظلومین در اطراف و اکناف ایران بآنحضرت میرسید از شدت حزن و اندوه تا چند روزی از اکل و شرب و راحت و آسوده‌گی برکنار و دائما اشک از دیدگان مبارکش جاری بود و از مجاری امور چنین معلوم میگردد که صدراعظم مغرور محو و نابودی آنحضرت را وجه همت خود قرار داده و در نزد خود چنین تصور مینمود که تا زمانیکه آنحضرت که اصل و منشأ این نهضت روحانی میباشد در حیاتند این وقایع بی در پی رخ خواهد داد و چون آنحضرت مصلوب و معدوم گردند امرش از اذهان فراموش و این آتش افروخته خاموش خواهد شد غافل از آنکه شدت تعرض با مور وجدانی سبب مزید اشتغال است و تحکم و سختگیری موجب ازدیاد توجه و تمسک بمظهر خداوند ذوالجلال • از این جهت هر دم آثار و علائم قسرب وقوع شهادت نزدیکتر میگشت \*

در همین ایام رقیمه فی از حضور حضرت بهاء الله صادر  
و جهت آنحضرت ارسال گردید که چون بنظر مبارك رسیده  
و مطالعه فرمودند بسیار مسرور گشته بشکر و سپاس پرداخته  
و بانهایت اعزاز و احترام جواب مرقوم و ارسال فرمودند \*  
در باره این لوح مبارك در یکی از الواح خطاب بجناب شیخ  
کازم سمندر میفرمایند :

" انانزلناالمبشری ماقرت به عیون کتب الله المهیمن القیوم  
وارسلنا الیه فلماً حضر وقرء انجذب من نفحات الوحی علی  
شان طاریکله فی هوائی و قصد الحضور امام وجهی قد هزتم  
الکلمات بحیث لا ینتهی ذکره بالقلم و المداد ولا باللسان یشهد  
بذک ام الکتاب فی المآب اننا سترنا اصل الامر لحفظه حکمة من  
عندنا وانا العزیز المختار انه یفعل ما یشاء ولا یستل عما یشاء  
وهو المقتدر العزیز العلام "

و همچنین حضرت اعلی چهل روز قبل از آنکه وجود  
مبارک را از سجن چهریق به تبریز انتقال دهند جمیع  
اوراق و الواح و توقیعات مخصوصه و آثار مهمه را از قبیل  
قلمدان و مهر و انگشترهای عقیق در جعبه فی نهاده و قفل  
نمودند و کلید آنرا با توقیعی خطاب بملا عبد الکریم قزوینی در  
لغافه بسته و آنرا بملا باقر تبریزی حرف حی سپردند و فرمودند  
که آنرا سر بسته بدون آنکه احدی از محتویات آن آگاه گردد  
بدست ملا عبد الکریم قزوینی تسلیم نماید ملا باقر نیز بر حسب  
امر مبارك فوراً عزیمت نموده پس از هیجده روز بقزوین رسید

در آنجا باو گفتند که ملا عبدالکریم در قم توقف دارد لذا عازم قم گشت و در اواسط ماه شعبان بود که خانه و محل سکونت او را در محله باغ پنبه پیدا نمود و در حضور جمعی از بزرگان اصحاب مانند شیخ عظیم و آقا سید اسمعیل زواره فی توفیق مبارک و صد وقچه را تحویل ملا عبدالکریم داد شیخ عظیم از شدت اشتیاق اصرار در باز کردن صد وقچه نمود و ملا عبدالکریم ناگزیر آنها را باز کرد و در ماهین آثار ورقی آبی رنگ یافت شد که در نهایت لطافت و پاکیزگی با خط ریز بصورت هیكل انسانی آیاتی مرقوم که حاوی سیصد و شصت اشتقاق از کلمه بها\* بود (۱) و حاضرین غرق در دریای شگفتی و مسرت شده پس از زیارت همچنان ورقه را در جعبه نهاده آنرا قفل و تسلیم ملا عبدالکریم نمودند و از مضمون توفیق مبارک همینقدر گفتند که ما مورا است آنها بحضور حضرت بها\* الله تقدیم نمایم و عازم طهران گردیده و آن امانت را بحضور حضرت بها\* الله تسلیم داشت \*

---

(۱) مقاله شخص سیاح

## ۴۲ - تصمیم امیر کبیر بر صدور فرمان قتل حضرت اعلی

بطوریکه مذکور شد قیام اصحاب و پیروان حضرت باب جهت انتشار و ابلاغ امر موجب آن شد که بسیاری از نفوس مستعده که در انتظار فرج و گشایش بسر میبردند از هرسو بامر مبارک رو آورده و با وجود مخالفت و ممانعت سخت علما و فقها با بذل مال و ایثار جان و تسلیم در مقابل رضاواراده الهی ندای حق را بسمع خاص و عام رسانیدند امیر کبیر چون بمقام صدارت رسید و جمیع امور را در قبضه اقتدار و تسلط شخصی خود گرفت از سیاست رفیق و مدارای دوره محمد شاه و صدارت حاجی که بنظر او در امر حضرت باب مسامحه و مساهله نموده اند ناراضی و نگران گردیده سیاست و روش خود را در برابر این نهضت روحانی بر شدت عمل گذاشته و مصمم گردید که با اعمال زور و قدرت در همه جا پیروان این امر را از میان برداشته قلع و قمع نماید لذا در قضایای تحصن اصحاب در قلعه طبرسی مازندران و همچنین جناب وحید و اصحاب در نیریز و نیشاب جناب ملا محمد علی حجة زنجانی به تجهیز سپاه پرداخت و در پایتخت نیز هرجا اجتماعی از مومنین بود متفرق نموده عده ثی را به قتل رسانید و در تمام وقایع و حوادث با توسل به ذیل حيله و تزویر و تمهیر قرآن به تامین آنان پرداخته و دم از صلح و آشتی زدند ولی عاقبت به قول و قرار خود اعتنائی

نموده آنها را از دم شمشیر گذراندند \*

با اینحال امیرکبیر با اینهمه تدابیر و فعالیتها موفق نگردید که احساسات و عواطف روحانی و وجدانی نفوس را فرو نشاند و مردم را از توجه و تعلق با مرالهی بازدارد و با سعی و کوشش متمادی خود آتش افروخته دست قدرت خداوند<sup>ی</sup> را خاموش نماید \*

لذا با نهایت اضطراب و نگرانی<sup>ی</sup> جمیع آنوقایع و فعالیتها<sup>ی</sup> بیهوده خود را که جز اتلاف نفوس و صرف مال و اموال خزانه دولت ثمر و نتیجه<sup>ی</sup> بی بر آن مرتب نبود تحت نظر گذراند و مشاهده و مشاهد نمود که از جمیع مساعی و کوششهای بی دریغ خود<sup>جز</sup> ضرر و زیان نتیجه<sup>ی</sup> عاید دولت و ملت نگردیده و با اعمال قدرت و تعرضات شدید قادر نگردیده است که مردم را از توجه با مر جدید بازدارد و با از تعلقات قلبی و عشق و ایمان پیروان آنحضرت ذره<sup>ی</sup> بکاهد بلکه تعرضات قاسیانسه سبب مزید اشتغال نائره ایمان و اخلاص مومنین گشت و انعکاس فداکاریها و جانبازیها که مردم حاضر و ناظر آنگونه مناظر شهادت شهداء<sup>بودند</sup> سبب مزید حس تفحص و کنجکاوی نفوس نسبت با مر بدیع گشت و روز بروز هر جمع پیروان آئین جدید افزود \*

با توجه به این وقایع و حوادث بود که امیرمخرو را بر آن واداشت که با نعدام مؤسس و موجد این امر مبارک تصمیم بگیرد تا به تصویراهی خود درخت را از ریشه برکنده باشد



غافل از آنکه شجره طیبه الهیه ریشه اش در قلوب مخلصین  
و مؤمنین جانفشانش انبات گشته و چنان محکم و استوار است  
که قدرت بشری هر قدر هم زیاد باشد قادر به قلع و قمع  
آن نیست بلکه ( اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها فی کل  
حین) نص صریح آیات الهی است •

امیرچون مصمم بر قتل و اعدام آنحضرت گردید با میرزا  
آقاخان اعتمادالدوله که در آنوقت سمت قائم مقامی و معاونت  
اوراداشت و در بسیاری از امور با او مشورت مینمود گفتگو نمود  
و در این باره نیز رأی و عقیده او را خواست و او امیر را از این  
عمل نهی نموده بر حذر داشت و گفت چگونه میتوان سیّد  
بیگناه و مظلومی را که در گوشه‌ی از قلعه دور دست سکنی  
داده شده و پیروانش با و دست رسی ندارند مسئول اعمال  
آنان دانست و او را بقتل رسانید •

ولی امیر بحنوان مصلحت و حفظ امنیت کشور نظیر قتل  
حضرت امام حسین بفرمان یزید خلیفه وقت اعدام آنحضرت  
را لازم و ضروری دانست و اعتنائی بر رأی و عقیده اعتمادالدوله  
ننمود و خود سرانه ابتدا بوسیله میرزا حسن خان وزیر نظام  
برادر خود که در آذربایجان بسر میبرد دستوری بعهد  
شاهزاده حمزه میرزا حشمت الدوله والی و حکمران آذربایجان  
(۱) بدون اشاره بمقصود واقعی خود صادر نمود که حضرت

---

(۱) شاهزاده حمزه میرزا ملقب به حشمت الدوله یکی از  
فرزندان باحشمت و جلال شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه  
(بقیسه درص بعد)

اعلی را از چهریق به تبریز احضار نماید \*

شاهزاده مزبور در بین شاهزادگان برقت قلب و پاکی ضمیر معروف بود و در نزد خود تصور نمود که مقصود امیر کبیر از این احضار آزاد ساختن حضرت اعلی است لذا به سلیمان خان شاهسون ملقب به صاحب اختیار دستور داد که با سی نفر سوار بچهریق رفته و آنحضرت را از بیخی خان تحویل گرفته به رعایت کمال احترام به تبریز بیاورد \* او نیز در پی انجام این مأموریت رفت و آنحضرت را بطرف تبریز حرکت داد مومنین که گاهی سواره و گاهی پیاده بودند با آنحضرت میآمدند و چند نفر دیگر از مومنین مانند ملاحسین دخیل مراغه‌ئی و حاجی سید خلیل مدائنی و ملاعلی کهنه شهری بطور احتیاط گاهی دور و گاهی نزدیک همراه بودند در کهنه شهر سلما س میرزا

بقیه از صفحه قبل :

بود که ابتدا بحکومت خراسان بجای حسام السلطنه منصوب گردید و در ایام فرمانروائی او بود که جناب باب‌الباب و جناب قدوس در مشهد ساکن و با علما و روحانیین آن بلد مناظره و مباحثه داشتند و چون یکی از اصحاب مورد ظلم و ستم گماشتگان مجتهد محل حاج میرزا حسن واقع شد و اصحاب در پی نجات او شناختند زد و خورد واقع شد و به سامخان بیگلریکی شهر و شاهزاده والی تظلم نمودند و او با مشورت سرتیپ عبدالعلیخان مراغه‌ئی که مومن با مر مبارک بود نامه‌ئی محترمانه به جناب باب‌الباب مرقوم و ایشان را بار و گناه خود دعوت نمود و بلوازم محبت و پذیرائی پرداخت و در اثر مصاحبه با جناب باب‌الباب از حقانیت امر مبارک اطلاع یافته بود \*

لطفعلی پیشخدمت شاهی که در اینموقع در خانه خود بسر میبرد آنحضرت و همراهان را پذیرائی نموده و سیزده شبانه روز بلوازم میهمانداری و خدمت گذاری قیام نموده خود شخصاً به پذیرائی و خدمت آنحضرت پرداخته شام و ناهار و چای بحضور مبارک میآورد و مباشرت به شستن دستهای مبارک مینمود (۱) در این جا جمعیت زیادی از اهالی آنحدود برای زیارت مشرف گشتند و چون مومنین احساس نمودند که آنحضرت با اکراه باین سفر تشریف میبرند اجتماع نموده خواستند با سواران مقاومت نموده آنحضرت را از دست آنها خلاص نمایند ولی بوسیله حاجی ملا محمد مجتهد سلماسی بعموم یاران که در مسجد مجتهد مزبور اجتماع نموده بودند

---

(۱) میرزا لطفعلی پیشخدمت مخصوص محمد شاه وازد رباریان ونفوسی بود که در ابتدای ظهور امر حضرت اعلی منجذب گردیده ایمان آورده بود وازد وستان جناب آقا سید یحیی وحید بود وهمین دوستی و آشنائی سبب شد که محمد شاه برای تحقیق از کیفیت امر آنحضرت جناب آقا سید یحیی را انتخاب نمود و بشیراز اعزام داشت وایشان پس از تشرف حضور حضرت اعلی ایمان آورده شرح این ملاقات وایمان خود را توسط میرزا لطفعلی بجهت شاه فرستاد و عاقبت حاجی میرزا آقاسی او را بواسطه ایمانش از شغل و مقامش منفصل نمود و او از د ربار خارج شده و در موطن خود کهنه شهر سلماس توطن اختیار نموده و بخدمت زائرین از اصحاب که بقصد تشرف میآمدند پرداخت و در این موقع افتخار پذیرائی آنحضرت و همراهان نصیبش گردید \*

ابانغ گردید که آنحضرت راضی باین عمل نیستند دست از هجوم بردارند و امور را بید اراده غیبیه و تقدیرات الهیه واگذارند لذا مومنین در حالیکه بر مظلومیت آنحضرت گریان و نالان بودند اطاعت نموده منصرف گشتند و سلیمانخان آنحضرت را از کهنه شهر حرکت داده و روز پنجم ماه شعبان از سال ۱۲۶۶ وارد تبریز گشتند و در خانه شی که شاهزاده حکمران معین کرده بود با کمال احترام آنحضرت را وارد نمودند

### ۴۳ - وصول فرمان امیر کبیر

از ورود مبارک به تبریز سه روز گذشته بود که فرمانی جدید از امیر کبیر توسط میرزا حسن خان وزیر نظام برادر او بشاهزاده حکمران آذربایجان رسید که سید باب و هر کس از همراهان که علناً اعتراف و اقرار بایمان خود بنماید در میدان سر باز خانه و ملاء عام بقتل برساند و فوج آرامه را که تحت سرپرستی و فرماندهی سامخان بود مأمور اجرائی فرمان نموده بود چون شاهزاده حشمت الدوله حکمران از مضمون فرمان مطلع گردید خود را از انجام آن معذور داشته به میرزا حسن خان گفت که با امیر بنویسد که کشتن سیدی مظلوم و بیگناه و مستجاب الدعوه که زهد و تقوی و طهارت و انتساب او بخاندان رسالت بر همه مشهود و واضح است شایسته شأن و مقام من نیست و مرا امید آن بود که

بمحرابه سرکشان و فرونشاندن تجاوز بیگانگان از همسایگان  
مامور نماید که مملکت و اهالی این مرز و بوم را از شرور طاعیان  
و بیایان محفوظ دارم نه آنکه مرام موریتی نظیر کار یزید  
و ابن زیاد بدهید که دستم بخون اولاد رسول الله آلوده  
گردد •

در تاریخ جدید تالیف مرحوم میرزا حسین همدانی مذکور است :  
از قراریکه شخصی از اکابر موثق که محرم نواب والا حمزه  
میرزا بود از لسان ایشان حکایت میکرد و همچنین شخص عارف  
محترم دیگر هم که در تبریز در خدمت نواب والا بوده و در  
آن مجلس حاضر بوده و نوشتجات و آثار و خطوط مبارک حضرت  
را هم نواب والا بدست ایشان سپرده بودند و این بنده  
مصحح تاریخ نبیل اهل عالین از خطوط مبارکه نزد ایشان  
دیدم حکایت میکرد که بعد از ورود ایشان به تبریز شی را  
محض اطلاع برحالت و ملاقات ایشان مجلس را آراستیم و  
چراغان نمودیم و حضرت ایشانرا به مجلس طلب نمودم حین  
ورود احترام منظور داشته تادم اطاق استقبال نمودم اگرچه  
ایشانرا آن شخص مامور طهران بوضع خفت یعنی بی عمامه  
وقها با رخالق تنها وارد نمود خلاصه ایشانرا در شاه نشین  
که صدر بود مقابل خود جا دادم و آقا سید حسین کاتب که در  
خدمت ایشان بود یکنفر حریم بجهت ایشان قرارداد و پائینتر  
نشست بعد من از ایشان سؤال کردم که آقایان چه اوضاعی  
است که در عالم براه انداخته اند و باعث اینجند فتیله



و خونریزی بندگان خدا شده اید فرمودند من چه کرده ام  
 بجز اینکه مظلوم و اسیر و محبوس بوده ام و میگویم کسه  
 آن شخص موعود که هزارود و بیست و شصت سال منتظر او بوده اید  
 که قائم شود منم منم منم منم منم منم منم منم منم منم منم  
 همیشه دلیل و سند و آیت شما بر این ادعا چه چیز  
 است گفتند آیات و آثار من که موجود است و نزد همه هست  
 که همان دلیل و آیت رسول الله بود گفتم خوب از همان آیات  
 قدری تلاوت نمائید و اظهار دارید ولی در سر قدری احتیاط  
 نمودم که مباد آیاتی بمضامینی از پیش محفوظ داشته باشند  
 و همان را بخوانند و مطلب در شبهه بماند خواهش نمودم که  
 آیاتی که مضامینش متعلق باین چراغها و روشنی های مجلس  
 باشد اظهار دارید سکوت نمودند و بادب و وقار نشستند  
 بلحن خوشی بسم الله گفتند و شروع بخواندن و افتتاح  
 سوره نمودند و بقدر یکساعت متصل بدون مکث و تامل مشغول  
 خواندن آیات بودند تا ختم نمودند و بمنشی خود که حاضر  
 بود اول امر نمودم که جزوه سفید بردار و بسرعت و تعجیل  
 بنویس آنچه را که میخوانند او مشغول بود بعد از اتمام  
 نوشته را خواستم بقدر یک جزو تقریباً شده بود و همانطور  
 که خواسته بودم آیاتی بود بسبک آیه نور مشتمل بر مضامین نور  
 و سراج و مصباح و زجاجه و قندیل و بلور و محتوی بر مراتب  
 مقصود منظوره خود ایشان از توحید و ولایت و ظهور بقسمی که  
 حیرت دست داد و نتوانستم از جهتی ایرادی وارد آورم باز <sup>و سوسه</sup>

نمودم و امتحان دیگر بنظم آمد بایشان گفتم که خواهش دارم آنچه را که خواندید دو مرتبه تکرار و اعاده نمائید سکوت نموده باز بسم الله گفته مشغول خواندن آیات شدند و باز بمنشی خود اشاره نمودم که بنویسد آنچه را که خوانده میشود تا اینکه ختم نمودند و ساکت شدند این جزو خواستم با جزو اول مطابقه نمودم دیدم مطابق نیست و آیات اخیره عین آیات دفعه اولی نیست و اختلاف دارد دیدم با خیال و اراده من که از ایشان خواسته بودم وفق نداد گفتم جناب آقا من گفتم همچنانچه را که خواندید بخوانید و اینها که عین آنها نیست و اختلاف دارد جواب دادند اینطور نازل شد باری چون این خیال و مقصود من صورت نگرفت بشبهه افتادم و در تکلیف خود متحیر گردیدم و بایشان گفتم حال بروید بمنزل خود و آسوده شوید برخاستند و باز تا در باطاق ایشان را مشایعت نمودم صبحی شخص مأمور را اعلام نمودم که من در این کار مداخله نمیکنم بهیچوجه خود میدانی بهر طور میدانی و مأموری عمل کن در این باب رجوع بعلمای کن ((

صفحه ۳۹۰ تا صفحه ۳۹۵

میرزا حسنخان چون این امتناع از قبول فرمان و مأموریت<sup>ع</sup> را از شاهزاده شنید مراتب را بامیر کبیر نوشته منتظر دستور ماند \* و اود را این فاصله آنحضرت و همراهان را در همان عمارت ارك دولتی که در دونوبت قبل محل سکونت و استقرار آنحضرت بود برده تحت نظر داشت \*

حضرت اعلی و عمراهان در این مدت کوتاه در آن عمارت  
بسربردند و عده شی از معاریف شهر و چند نفر از مومنین از جمله  
جناب میرزا محمد علی زنوزی که او را بلقب انیس ملقب فرمودند  
بحضور مبارک مشرف گشتند \*

امیر کبیر چون از مضمون نامه برادر خود میرزا حسن خان  
وزیر نظام در رد فرمان از طرف شاهزاده حکمران مطلع  
گشت و در تصمیم خود عازم بود بخود او فوراً دستوری صادر  
نمود که شخصاً فرمان را بدون فوت وقت قبل از رسیدن ماه  
مبارک رمضان بموقع اجرا گذارد تا با خیال راحت بعبادت و  
روزه داری بپردازد \*

میرزا حسن خان بوصول دستور امیرخواست که شاهزاده  
را از فرمان جدید مطلع نماید ولی اوازشدت تا اثر تمارض نموده  
و از ملاقات او امتناع ورزید \* لذا میرزا حسن خان بفراشاهی  
خود که او هم نامش حسن خان بود دستور داد که حضرت  
باب و همراهان را از منزلی که سکونت داشتند بیرون آورده در  
یکی از حجرات میدان سربازخانه تحت نظر بدارند و ده نفر  
از سربازان را بمواظبت بگمارد \*

لذا فراشاهی عمده و شال سبز را که علامت سیادت  
آنحضرت بود از سر و کمر حضرت اعلی برگرفت و با آقا سیّد  
حسین کاتب بسمت میدان سربازخانه حرکت داد \*

در آنروز هیجان و اضطراب شدیدی مردم تهریز را فرا  
گرفته بود و مانند آن بود که روز رستاخیر و قیامت موعود فرا



رسیده است . همینکه حضرت باب با آن وضع در حالیکه  
محاظ به عده ثی سرباز و مأمورین مسلح حکومتی بودند  
بمیدان سربازخانه نزدیک شدند تا آنحضرت را در یکی  
از حجرات آن حبس نموده تحت نظر بدارند مردم هجوم  
نموده در سر راه با کمال تحیر نگران آن وضعیت بودند  
در این لحظه جناب میرزا محمد علی زنوزی با شرف و انجذاب  
زائد الوصف که از تمام شئون و احوال و حرکاتش انوار محبت  
و عشق و ایمان بفاکاری و جانفشانی تابان و درخشان بود  
سر و پای برهنه بسرعت از میان جمعیت بیرون آمده و خود  
را با آنحضرت نزدیک نموده بر اقدام مبارکش افتاد و دامن  
آنحضرت را گرفته و با تضرع و زاری میگفت ای مولای من مرا  
از خودت دور مکن و بهر جا که میروی مرا هم همراه نما . آنحضرت  
با و وعده صریح داده فرمودند . برخیز تو با ما هستی و فردا  
قضای الهی را مشاهده خواهی نمود .

—————

## ۴۴ - انیس کیست

میرزا محمد علی زنوزی ملقب به انیس فرزند میرزا عبد الوهاب از سلسله علما و فضلاء زنوز بود از جمله نفوسی است که در تبریز بحضور مبارک حضرت اعلیٰ مشرف گردیده ایمان آورده و بمرتبہ شی عجیب از عشق واقعی و فداکاری رسید او پس از انتقال آنحضرت از ماکو بچهریق بطوری آتش شوق و اشتیاق زیارت در قلبش زبانه کشید که حاضر بود جام شهادت را در سبیلش بنوشد .

سید علی زنوزی که از علما و اعیان تبریز و ناپدری او بود نهایت سعی و کوشش در منع او نمود و عاقبت چاره را منحصر بر آن دید که او را در منزل حبس نموده و بانهایت شدت از او مراقبت بعمل آورد او در حبس مریض شد و بهمین حال بود تا زمانیکه حضرت اعلیٰ را از چهریق به تبریز احضار و پس از تشکیل مجلس مکالمه و مباحثه با علما و صدور فتوای تعزیر و چوبکاری بدست شیخ الاسلام مجدداً بسجن چهریق عودت دادند شیخ حسن زنوزی حکایت نموده است که :

(( در وقتیکه حضرت اعلیٰ جناب عظیم را امر فرمودند از چهریق حرکت نماید بمن نیز امر فرمودند جمیع الواح و آثاری که در مدت سجن ماکو و چهریق نازل شده جمع آوری نموده و در تبریز بدست سید ابراهیم خلیل تسلیم نمایم که آنها را بانها<sup>بت</sup>

دقت محفوظ بدارد . لذا به تبریز آمدم و در اثناء اقامت در این شهر بسیاری از اوقات سید علی زنوزی را که با من قرابت داشت ملاقات مینمودم . او بر حال فرزندش جناب انیس تأسف میخورد و بانهایت تأثر میگفت او عقل و شعورش را از دست داد و برای من ننگ و عار نگفتنی فراهم آورده است . شما کوشش کنید و او را قانع نمائید که ایمان خود را مخفی بدارد و اینقدر جزع و فرع ننماید . باینجهت من هر روز بدیدار او میرفتم و میدیدم چگونه سیل اشک دائماً برگونه اش جاریست تا وقتیکه حضرت اعلی را بچهریق عودت دادند چون بدیدارش رفتم بانهایت تعجب مشاهده نمودم که خوشحال و مسرور است همین که مرادید با سرور فوق العاده می مرا در آغوش گرفته و چشمهایم را بوسید و سبب سرور بی اندازه خود را چنین بیان داشت :

(( پس از آنکه حضرت باب را بچهریق بازگردانیدند من در جره خود قلباً با آنحضرت توجه نموده بر از و نیاز پرداختم که ای محبوب من تو بر عجز و گرفتاری من واقفی و میدانی چقدر شائق یک نظر بچهره مبارکت هستم پس این ظلمت و تاریکی که بر قلبم خیمه زده بقوت انوار وجهت بردار در اینحال بطوری متأثر گشتم که از خود بیخود شدم . ناگهان صوت مبارک را شنیدم که مرا امر بقیام فرمود . جمال نورانی آنحضرت را در مقابل خود دیدم که متبسمانه بمن نظر میفرماید . من خود را بر اقدام مبارکش افکندم . بمن فرمودند

خوشحال باش. ساعت موعود فرارسیده. بزودی در این شهر  
در برابرانظار مردم طعمه آتشی که دشمنان من افروخته اند  
خواهیم شد و در نوشیدن جام شهادت جز تو کسی را شریک  
خود نخواهم ساخت و تاکید فرمودند که بزودی این وعده  
تحقق خواهد یافت. چون بخود آدم خوبش را در ریائی  
از سرور و نشاط یافته بطوریکه احزان جمیع عالم نمیتوانند  
این سرور و خوشحالی را محو نمایند. از آن بعد دائماً صوت  
مبارک در گوشم طنین انداز است و آن جمال مبارک در برابر  
چشم مصور و مجسم است بطوریکه دیگر متوجه نیستم که گرفتار  
حبس و زندانم و یقین دارم که آنچه وعده فرموده اند بزودی  
واقع شده و تاخیری رخ نخواهد داد ((

من او را نصیحت نمودم که این امر را مستور بدارد و صبر  
پیشه سازد و تعهد نمود که این قضیه را بکسی ابراز ندارد و  
با سید علی هم بمدارا رفتار کند. من نزد سید علی شتافته او را  
از تغییر حال و بهبودی انیس آگاه نمودم و این سبب شد که  
او از حبس رهائی یافته و با جمیع اقربا و بستگانش بکمال سرور  
و بهجت رفتار مینمود. تا روزیکه وعده آنحضرت سر رسید و او  
خود را قربانی مولا یش نموده و جماعت مردم برحالش گریستند.

---

(۱) نقل از تاریخ نبیل زندی

## ۴۵ - صدور فتوای علمای تبریز و واقعه شهادت

### حضرت اعلیٰ

میرزا محمد علی انیس بطوریکه ذکر شد با حال آشفته و سراسیمه خود را به حضرت اعلیٰ که بوسیله مأمورین و سربازان دولتی احاطه شده بودند رسانید و دو نفر دیگر از مومنین که آنها نیز مراتب خضوع و خشوع و تعلق خود را ظاهر ساخته بودند با التماس و اصرار بآنحضرت پیوستند مأمورین همه را با آنحضرت بسربازخانه وارد ساخته و در حجره‌ئی محبوس نمودند و در را از بیرون بسته قفل نمودند و چهل نفر از سربازان فوج آرامنه برحسب دستور برپام و اطراف حجره شبانه روز بیدار و به نگاهبانی و پاسداری پرداختند و ده نفر دیگر از آنها در جلوی حجره بمراقبت مشغول گشتند .

در آن لحظات حساس که انوار شمس حقیقت مردم از افق این عالم ناسوت بافول نزدیک تر میشد آنحضرت در آن حجره تنگ و تاریک برآز و نیاز مشغول و با سوز و گداز کلمات موثر و عمیقی از بیوفائی دنیا و اهلش و غفلت و ناسپاسی مردم برلسان مبارکش جاری و گاهی به پند و نصیحت و موعظه اصحاب پرداخته و آنها را به ثبات و استقامت دلالت میفرمودند و گاهی در عالمی از سرور و ابتهاج آرزوی ورود بعالم الهی و جانفشانی در سبیل محبوب را میخواستند .

از جناب آقا سید حسین یزدی کاتب که خود در آن وقایع

حاضر و در حضور مبارك بسرمیبرد روایت شده است که در آن شب چهره مبارك حضرت اعلی بقدری نورانی بود که تا آنوقت بآن درجه نورانیت دیده نشده بود باکمال سرور و انبساط با ماصحبت میفرمودند بدون آنکه توجهی به حوادث صعب و سخت اطراف خود داشته باشند • از آنجمله فرمودند شکی نیست که فردا مرا بقتل خواهند رسانید و من ترجیح میدهم که بدست یکی از دوستانم بقتل برسم تا بدست دشمنان • از شما کیست که قیام نموده بحیات من خاتمه دهد ؟ همه ما گریستیم و در حال سکوت و حیرت از این عمل امتناع نمودیم ولیکن میرزا محمد علی انیس ناگهان قیام نموده و خود را برای اجرای امر آنحضرت حاضر نموده گفت بهرچه امر فرمائی اطاعت نموده عمل مینمایم • ما او را منع نمودیم ولی آنحضرت فرمودند این جوان که برای تنفیذ اراده من قیام نمود با من برتبه شهادت نائل خواهد شد و اوست تنها کسیکه من برای شرکت در احراز تاج افتخار شهادت برگزیده ام •

آن شب تیره و تار پایان رسید و صبح غم انگیز هجر و فراق محبوب آفاق برد مید و آثار وقوع مصیبت جانگداز و فاجعه شهادت مظلومانه آنحضرت از همه سو نمودار گردید • و مردم این شهر که سراز بستر غفلت برداشتنند اولین خبری را که در هر کوی و برزن با یکدیگر بازگو کرده و همه در انتظار بودند آن بود که آن سید مظلوم را امروز بفتوای علما بقتل میزسانند • و همه دانستند که امروز ناظر منظره غمافزائی خواهند بود صبح

آنروز میرزا حسن خان وزیر نظام به فراشاهی دستور داد که حضرت باب را نزد مجتهدین حاضر نموده و فتوای قتل آنحضرت را بدست بیاورد . آقاسید حسین کاتب در خصوص خود از آنحضرت کسب تکلیف نمود که در برابر سؤال از عقیده آیا ایمان خود را صریحاً اعتراف نماید یا آنکه حکمت نموده و کتمان کند . باو فرمودند تقیه پیشه نموده ایمان خود را مستور دارد تا از گذشته شدن محفوظ بماند و بتواند آنچه از حقائق و بواطن امر اعلی که در مدت شش سال مصاحبت و خدمت آنحضرت دیده و درک نموده باصحاب برساند و ابلاغ دارد .

در اینموقع که چند ساعت قبل از ظهر یکشنبه ۸ شهریور شعبان سال ۱۲۶۶ قمری مطابق با ۱۸ تیرماه و نهم جولای از سال ۱۸۵۰ میلادی بود هنوز آنحضرت با آقاسید حسین مشغول مکالمه و مصاحبه بودند که در حجره باز شد و میرزا حسن خان فراشاهی با جمعی از گماشتگان و سربازان درآمد و با شدت و خشونت و غلظت به آقاسید حسین نهیب زده دست او را گرفت و بسمتی کشیده و ملامت و سرزنش نموده گفت حالا موقع نجوی و گفتگو نیست . آنحضرت باو فرمودند تا من آنچه را که اراده دارم به سید حسین بگویم تمام ننمایم هیچ قوه فی و قدرتی قادر نیست مرا منع نماید ولو آنکه جمیع اهل عالم جمع شوند و بخواهند مرا از اتمام کلام بازدارند . میرزا حسن خان پی بقدرت عظیمه برده مدهش و ساکت گردید

از آقا سید حسین و آقا سید حسن سؤال از عقیده آنها نمودند  
طبق دستور مبارک تقیه نمودند و همچنین چند نفر دیگر ایمان  
خود را مکتوم داشتند لذا همه آنها را در همان حجره محبوس  
و تحت نظر داشتند تا تکلیفشان را بعد معین نمایند (۱) پس  
از آن میرزا محمد علی زنوزی را که صراحتاً ایمان خود را اظهار  
و برای فداکاری و جان بازی حاضر گردیده بود از آن حجره  
بیرون آورده و در مجمع مجتهدین حاضر ساختند \*

ملا محمد مقانی از جناب میرزا محمد علی سؤال از عقیدت  
نمود و او با نهایت عشق و انجذاب عقیده خود را ابراز داشته  
گفت ممکن نیست من از مولای خود دست بردارم اودین من و  
بهشت من است و خود را برای فدا شدن در سبیل امرش آماده

---

(۱) جناب آقا سید حسین یزدی از حروف حی بیان و بافتخار  
مصاحبت و خدمت کتابت آثار و آیات حضرت اعلی در مدت  
چهار سال ایام اخیر حیات مبارک مفتخر گردید و بعنوان کاتب  
البیان مشهور گشت و ب لقب عزیز ملقب شد و بر بسیاری از حوادث  
و وقایع حیات مبارک آگاه و بر اسرار امر الهی مطلع بود و در این  
موقع حسب الامر مبارک تقیه نمود تا آنوقایع و حوادث را که جز  
او کسی دیگر نمیدانست بر اصحاب و یاران القا نماید بنا بر این از  
قتل نجات یافت و همیشه از این محرومیت خود نالان و نگران بود  
تا اینکه او را بطهران بردند محبوس داشتند و در حادثه رمی شاه  
در سال ۱۲۶۸ و قتل جمعی از نفوس مقدسه او نیز در حبس انهار  
بدست عزیزخان سردار کل با شمشیر قتل رسید \*



ومهیا نموده ام ملامحمد برای آنکه او منسوب به آقاسید علی زنوزی بود خواست او را بعنوان آنکه مجنون است مستخلص سازد باو گفت ساکت شو تو دیوانه هستی و برمجنون حرجی نیست \* میرزا محمد علی باو گفت من مجنون نیستم دیوانه کسی است که حکم به قتل قائم موعود میدهد کسیکه تبعیت از او میکند و حاضر است جان خود را در راهش فدا نماید و خودش را برخاک ریزد دیوانه نیست \*

بعد وزیر نظام به فراشاهی دستورداد آنحضرت را بخانه فرد فرد علمای مزبور برده فتوای کتبی از آنها دریافت دارد لذا جمعی از سرایان و مامورین مسلح آنحضرت و میرزا محمد علی را احاطه نموده ابتدا بخانه ملامحمد مقانی بردند و وزیر نظام بوسیله فراشاهی باو پیغام فرستاد که از اجتماع علما و مباحثه باسید باب تکلیف قطعی معین نشد و ایمن سهل انگاری و مسامحه در حقیقت بی اهمیت شمردن فرمان جازم امیر است \* اگر عقیده و رای قطعی خود را با مهر ننویسد ناگزیر با میرشکایت خواهم نمود ملامحمد از شنیدن این پیام مضطرب و نگران شده بعاقبت کار خود اندیشناک گردید و بطوریکه در تاریخ نپیل مذکور است فتوای خود را که نوشته بود بخادم خود داد و گفت آنرا بفراشاهی بده و بگو حضور سید باب دیگر در نزد من لزومی ندارد من همان روزی که در محضر ولیعهد با او مواجه شدم فتوای قتل او را در دم حال هم همان شخص است و از هیچیک از ادعاهای خود تنزل نکرده است \*

بطوریکه در تاریخ حاجی معین السلطنه نوشته شده و در جلد دوم تاریخ ظهور الحق نیز مندرج گشته فتوای ملامحمد مقانی بدین مضمون بوده است :

(( من در امر رسید باب قبل از آنکه ملاقات و مکالمه نماید در تردد و تحیر بودم و کلمات و آیات و آثار علمیه اش را دیده چینی نفهمیدم و چنین دانستم که در چهار خط است و یادداشتها افتاده و امر بر خودش مشتبه شده و همینکه در محضر ولیعهد مشافهه سئوال و جواب کردم دانستم شعور سالم و عقل کامل دارد و در امر خود با شتاب نیفتاده بلکه اساسی برای نیل به سلطنت فراهم آورده میخواهد صاحب فرمانروائی و سلطنت گردد و بر حضرت صاحب الامر افترا میگوید و از ایدرو کافر محض است و قتلش واجب و هر کس او را تصدیق نماید مُرْتَدَّ است )) و در خاتمه بر آنحضرت لعن نوشته تبری نموده ممضی و محتوم کرده تسلیم نمود (۱) و فراشه‌اشی حضرت اعلیٰ و میرزا محمد علی را

---

(۱) ملامحمد تقی فرزند ارشد ملامحمد مقانی در رساله‌ی کسه بدستور ناصرالدینشاه در سال ۱۳۰۶ هنگامی که بفرنگستان عزیمت و از تبریز عبور می نمود از وقایع اخیر مواجبه حضرت اعلیٰ با علما مخصوصاً پدرش ملامحمد که فتوای قتل آنحضرت را قبل از همه علما نوشت برشته تحریر در آورده چنین می نویسد :

(( از آنجا بخانه والد حجه الاسلام آوردند و این داعی حقیر آنوقت خود در آن مجلس حضور داشت مشارالیه را در پیش روی والد مرحوم نشانده آن مرحوم آنچه نصایح حکیمانه و مواعظ مشفقانه بود با کمال شفقت و دلسوزی بمشارالیه القافر نمود در سنگ خاره قطره باران اثر نکرده پس والد بعد از بیأس از این فقره از در (بقیه درص بعد)

با اینورقه نزد علمای دیگر از شیخیه مانند میرزا علی اصغر  
شیخ الاسلام و میرزا ابوالقاسم و ملا مرتضی قلی بردند و آنها  
تبعیت از ملا محمد نموده امضاء و مهر نمودند \* سپس آنحضرت  
را بمنزل میرزا محمد باقر مجتهد پسر حاجی میرزا احمد مجتهد  
بردند و او از اندرون خانه بیرون نیامد و حتی حضوراً هم با آنحضرت  
مواجه نگردیده مکالمه نمی نمود و باین مضمون رای خود را نوشته  
امضا کرد که من و پدرم از اول امر سید باب را بکمال عقل  
بقیه از صفحه قبل :

احتجاج درآمده فرمودند سید کسی که چنین ادعای بزرگی در پیش  
دارد بی بیّنه و برهان کسی از او نمی پذیرد آخرین دعویها که تو  
میکنی دلیل و برهان بر آنها چیست \*\*\* این ادعاها که تو میکنی  
از دعوی امامت و وحی آسمانی و امثال آن ثبوت آن جز معجزه  
یا تصدیق معصومی دیگر راه ندارد اگر داری بیاب و الا حجتی  
برمانداری \* گفت خیر دلیل من همان است که گفتم \* فرمودند  
باز در آن دعاوی که در مجلس همایونی در حضور ما کردی از دعوی  
صاحب الامر و انفتاح باب وحی \* تاسیس و اتیان بمثل قرآن  
و غیره آیات و رسا آنها باقی هستی گفت آری \* فرمودند از این  
عقائد برگرد خوب نیست \* خود و مردم را عبت بمهلکه نینداز  
گفت حاشا و کلا پس والد قدری نصایح باقا محمد علی کردند  
اصلاً مفید نیفتاد \* موکلان دیوانی خواستند آنها را بردارند  
باب رو بوالد کرده عرض کرد حال شما بقتل من فتویٰ میدهی \*  
والد فرمودند حاجت بفتوای من نیست همین حرفهای تو که  
همه دلیل ارتداد است خود فتوای تو هست \* گفت نه من از  
شما سؤال میکنم \* فرمودند حال که اصرار داری \* بلسی \*  
مادام که در این دعاوی باطله و عقائد فاسده که اسباب  
ارتداد است باقی هستی بحکم شرع انور قتل تو واجب است \*  
ولی چون من توبه مرتد فطری را مقبول میدانم اگر از این عقائد  
(بقیه در صفحه بعد)

و شعور مید. انستیم و معلوم بود که باینوسیله میخواهد مالک سلطنت شود کفر او و تابعیتش نزد من از دیگر کفار بیشتر است و واجب القتل میباشد . ( تاریخ نبیل زرندی و ظهور الحق جلد ثانی )

پس از آن مامورین و گماشتگان فراشاهی چون اینورقه فتوای را از مجتهدین بدست آوردند نزد وزیر نظام آمده تسلیم اونمودند و او ورقه را گرفته به میرزا حسن خان فراشاهی بقیه از صفحه قبل : اظهار توبه نمائی من تورا از این مهلکه خلاص میدهم . گفت حاشا حرف همان است که گفته ام و جای توبه نیست . پس مشارالیه را با اتباعش از مجلس برداشتند و بمیدان سربازخانه حکومت بردند )) نقل از کتاب شیخیگری و بابیگری صفحه ۲۰۸ .

و در کتاب مفتاح باب الالباب تألیف میرزا مهدی خان صفحه ۱۵۷ ترجمه بفارسی چنین مندرج است : ( آنگاه او را بخانه مرحوم ملا محمد مامقانی مجتهد رئیس علمای شیخیه بردند و در آن مجلس جد و پدرم حاج میرزا عبدالکریم . میرزا حسن زنوزی که هر دو ملقب به ملاهای بودند و تعداد بسیاری از اعیان حضور داشتند هنگامی که باب وارد مجلس شد صاحب خانه مقدم او را گرمی داشت و او را در رصد مجلس پهلوی خودش نشانید و مبادرت بسخن فرموده به باب چنین گفت : آیا این کتاب و نوشته ها از تو میباشد باب گفت آری اینها کتب من است و من اینها را بدست خودم نوشته ام صاحبخانه پرسید بصحت آنچه در این نوشته ها میباشد اقرار و اعتراف داری باب گفت آری من بصحت آنها اعتراف دارم صاحبخانه پرسید آیا تو بر عقیده خود باقی میباشی خودت که میگفتی من مهدی منتظر قائم از اهل بیت محمد ص هستم باب گفت آری حجت الاسلام گفت اکنون کشتن تو واجب و خونست بهدر رفت چنین گفت و از جا برخاست .

دستور داد که آنحضرت را به سامخان فرمانده فوج آرامنه بسپارد که بقتل برساند چون میرزا محمد علی را خواستند با دیگران در همان حجره محبوس بدارند با تضرع و زاری التماس نموده مرافقت آنحضرت را بر همه چیز ترجیح داد حتی عیال و طفل او را آوردند در میدان بلکه از دیدن آنها متاثر شده دست از دامن مولای خود بردارد تاثیری ننمود و ذره ئی از ایمان و محبت سرشار از عشق او کاسته نشد. لذا فراشبازی حضرت اعلی و میرزا محمد علی زنوزی را تسلیم سامخان نموده و اجرای حکم قتل را باو واگذار نمود (۱).  
(تاریخ نبیل و ظهور الحق جلد ثانی)

سامخان اصلاً مسیحی و یکی از افسران نظامی روسیه بود که در جنگهای ایران و روسیه در زمان فتحعلیشاه بدست سپاهیان ایران اسیر شده و بعد از دیانت مسیحی بدیانت اسلام گرائید و مسجدی در محله ارمنستان تبریز بنا کرد که اکنون با اسم مسجد سامخان معروف میباشد و او از جانب دولت ایران بلقب خانی ملقب و جمعی از آرامنه ساکن ارومیه و اسرای سربازان روسی را فوجی ترتیب داده تحت فرماندهی او

---

(۱) میرزا محمد علی انیس در این موقع قهای قدکی که در تن داشت از تن خویش بیرون آورده بطرفی انداخت ملاعلی کهنه شهری سلماسی که از مومنین و باتفاق ملاحسین دخیل مراغه ئی در آن حین حضور داشت قبا را برداشته بعداً آسترعباشی که حضرت اعلی باو بخشیده بودند نموده برای خود از آن لباسی تهیه نمود (تاریخ حاج معین السلطنه)

گذاشتند و او در موقع حکومت شاهزاده حشمت الدوله در خراسان و بروز فتنه سالار داروغه گی شهر مشهد را بعهدہ داشت و چون علمای رسوم و عوام الناس بر علیه جناب ملاحسین بشرویه ٹی و اصحاب در مشهد قیام نموده و موجب اذیت و آزار مومنین گشتند از حسن سلوک اصحاب منجذب گشته حمایت نمود و مانع ظلم و تعدی آنها گردیده و حسن ظن داشت لذا در این موقع مظلومیت و طرز رفتار و استقامت حضرت اعلیٰ در برابر مصائب و بلایا او را متوجه ساختند و قلباً متأثر گشته و بیمناک گردید که عمل او جالب و جاذب قهر و غضب الهی شود از این جهت حضور حضرت اعلیٰ معروض داشت که من بهیچوجه راضی باین عمل نیستم اگر این امر حق است نوعی پیش بیاید که این فاجعه بدست من واقع نشود حضرت اعلیٰ باو فرمودند تو دستور را اجرا کن و مطمئن باش اگر در نیت خود صادق باشی خداوند قادر است تو را از این اضطراب درونی نجات دهد و نوعی پیش آورد که بدست تو این حکم اجرا نشود \*

در این لحظه جمعیت انبوهی از مردم شهر که برای تماشا آمده بودند بالغ بر ده هزار نفر در میدان و بساط حجرات سربازخانه ایستاده و همه بانهایت حیرت و نگرانی ناظر جریان منظره حزن انگیزی بودند که در میدان در شرف وقوع بود \*

سامخان به سربازان خود دستور داد تفنگهای خود

را از سرب و باروت انباشته آماده گردند و آنها دستور را اجرا نموده و منتظر فرمان ایستادند و عده ثی مأمورین<sup>۱</sup> مسلح به تمام درغای ورودی سربازخانه و روی بامها گماشته بودند که مبادا بابیان هجوم نموده و آنحضرت را مستخلص نمایند .

نزدیک ظهر بود که دو میخ آهنین بردیوار مابین حجره محبس و حجره مجاور آن کوبیدند و دو طناب محکم آورده دولا نمودند و آنحضرت و میرزا محمد علی زنوزی را بآن طناب که برسینه انداخته و از زیر بغل به پشت برده گره زدند و به بالا کشیده بآن دو میخ آویختند . میرزا محمد علی خواهش نمود که او را روی بحضرت قرار دهند بطوریکه سر او روی سینه مبارک قرار گیرد و در حقیقت سپر بلا شود و در دم آخر جسم و روحش را قربانی وفدای مولای خود نماید . تقاضای او اجابت شد و همانطور که خواسته بود محاذی هیكل مبارک مولا پیش آویخته گردید . و در ژخیمان و مأمورین<sup>۲</sup> خود را کنار کشیدند .

سامخان سربازان خود را که هفتصد و پنجاه نفر بودند بسه صف که هر صف دو بست و پنجاه نفر بودند تقسیم نمود فاصله دسته اول باستونی که آن هیاكل نورانی<sup>۳</sup> آویخته شده بودند بیش از شصت قدم نبود . بفرمان سامخان صف اول بیکبار تفنگهای خود را خالی نمودند . صدای شلیك تفنگها میدان را بلرزه درآورد و دود غلیظ باروت تمام فضا

و نشستند و پس از آن صف دوم و سپس صف سوم تفنگهای خود را خالی کردند

راتیره وتار نمود و جمعیت مردم تماشاچی نفسهارا در سینه حبس نموده با چشمهای خیره شده منتظر بودند که آن دو جسم را از ضربات سرب و گلوله متلاشی شده به بینند .  
تدریجاً دودهای غلیظ باروت در فضا پراکنده شد و پسرده سیاهی که آن محوطه را در خود فرو برده بود بیکسورفت تماشاچیان با منظره عجیب و خرابی مواجه گردیدند . همه با دیده نگران خود دیدند که گلوله ریسمانها را گسیخته و میرزا محمد علی زنوزی سالم در پای ستون ایستاده و جمعیت تماشاچیان نگاه میکند حتی ملبوس او هم اندک آسیبی ندیده و حضرت اعلی غائب از انظار است .

جمعیت انبوه مردم بهیجان آمده همه نموده غوغا و فریاد برآوردند که آنسید مظلوم بیگناه بود . جمعی صدا بلند نموده میگفتند سید با آسمان رفت و جمعی میگفتند از انظار غائب شد .

مأمورین که از این واقعه شگفت انگیز مضطرب و نگران شده بودند به تفحص و جستجو پرداخته نزد میرزا محمد علی شتافته و از حضرت اعلی جوپاشدند . میرزا محمد علی گفت چون ریسمانها گسیخته شد ما بزمین آمدیم و آنحضرت به حجره مجاور رفتند .

مأمورین و دژخیمان قَسَى الْقَلْبِ بدون آنکه از این حادثه حالت تذکری بیابند گفتند مگر ممکن است فرار کردن بحجره سبب خلاصی شود میرزا محمد علی گفت رفتن ایشان به حجره



نه از جهت فرار از قضا و قدر بود بلکه برای اتمام حجت و اثبات قدرت بر خلق بوده .

پس از آن میرزا حسنخان فراشبازی یا قوچعلی سلطان که سردسته صد نفر از فوج بهادران بود داخل حجره شده و جمعی نیز از عقب آنها داخل شدند و مشاهده نمودند که آنحضرت باراده الهیه سالم مانده و بدون آنکه آسیبی از شلیک گلوله ها یافته باشند با آقاسید حسین کاتب مشغول صحبت میباشند .

در آن لحظه به فراشبازی فرمودند اکنون گفتگوی من با آقاسید حسین تمام شد و ابلاغ رسالت و نوایای من به پایان رسیده آنچه از طرف خداوند مأمور بودم انجام دادم . از این لحظه بعد در اختیار شما هستم هر چه میخواهید بنمائید . میرزا حسنخان فراشبازی که قبلاً بیان آنحضرت را شنیده بود برخورد لرزیده متأثر گردید و از تعقیب این مأموریت که منجر بشهادت آنحضرت گردد روگردانده بیدرنگ از میدان بیرون رفت و از شغل خود استعفا داده و این قضیه حیرت انگیز را که خود شاهد آن بود برای چند نفر از نفوس مهمه از جمله سید محسن نام از اعیان تبریز حکایت نمود و سبب ایمان او با امر مبارک گردید (۱)

---

(۱) بطوریکه جناب نبیل زرنندی در تاریخ خود مینتارند میرزا سید محسن را بعداً در تبریز ملاقات نموده و ابشسان جناب نبیل را بمیدانی که محل شهادت آنحضرت بود (بقیه درص بعد)

و همچنین سامخان که از وقوع این حادثه عجیب که بنحو معجزه آسائی بآن دوهیکل نورانی کوچکترین آسیبی از شلیک تفنگهای سربازان وارد نشده دچار دهشت گشته و بقدرت واحاطه عظیمه الهیه که در آن وجود مبارک نهفته است پی برده و فوراً سربازان خود را از میدان خارج کرده و از شرکت در عملی که کوچکترین ضرر و آسیبی بآنحضرت برسد بشدت امتناع ورزید و لوآنکه باخراج و یا اعدام او منجر گردد • بنابراین سامخان و سربازانش خود را کنار کشیدند و فراشباهی هم بآنطریق خود را از شرکت در عملیات ظالمانه دژخیمان دور ساخته از میدان خارج شده بود در اینحال قوچعلی سلطان (۱) گریبان آنحضرت را گرفته و بشدت لطماتی چند بر سر و صورت حضرت نواخته از حجره بیرون آورد و آقا جان بیک خمسه ثی فرمانده فوج ناصری بمیدان آمده با عده سربازان تحت فرمان خود حاضر برای تنفیذ حکم گردید •

---

بقیه از ص قبل : راهنمایی کرده و ستون حجره ثی را که حضرت باب و میرزا محمد علی بر آن آویخته شده بودند نشان داده و حجره ثی را که آنحضرت با آقا سید حسین مکالمه فرموده اند نشان داده و میخ آهنین را که بآن آویخته شده بود نشان داده است •

(۱) جناب معین السلطنه در تاریخ خود مینوسید ( نگارنده قوچعلی سلطان را نیز دیده بودم مرد وقیح و بسیاری غیرت و بی حمیت بود مردم به وی فحش عرض و ناموس میگفتند وی میخندید و محظوظ و مسرور میگشت )

لذا مجدداً حضرت اعلیٰ را با میرزا محمد علی زنوزی  
بهمان صورت و وضعیت قبل بهمان ستون آویخته و سربازان  
تفتگهای خود را مشغول پرکردن از سرب و باروت شده و آماده  
برای شلیک گردیدند \*

در این حین جناب ملاعلی کهنه شهری سلما سسی  
سابق الذکر که باتفاق جناب ملاحسین دخیل مراغه در آن  
نزدیکی ایستاده بود حکایت کرده است که در اینحال حضرت  
اعلیٰ رو بجمعیت تماشاچی نموده کلماتی ادا فرمودند که  
از شدت ازدحام و هیاهوی مردم فقط کسانی که نزدیک بودند  
می شنیدند که آنحضرت فرمود :

(( ای مردم جاهل و غافل اگر شما بمن ایمان آورده بودید  
هریک از شما مانند این جوان که بدرجات اعلیٰ و اسبق از  
شما است در راه من خود را فدا مینمودید \* من قائم موعود  
شما هستم آیا جایز است هر جا که نام من برده شود با احترام  
من قیام میکنید ولی با خود من این نوع معامله مینمائید  
از قهر و غضب الهی که قریب الزوال است بترسید و برخود  
و فرزندانتان رحم کنید \* بزودی روزی خواهد رسید که مرا  
بشناسید ولی در آنروز من دیگر با شما نیستم ))

ولی در آن هنگامه و هیاهو کسی بدین سخنان حضرت  
توجهی نداشته اعتنا نمیکرد \* در آنحال ناگهان آقا جنان <sup>بیک</sup>  
فرمان آتش داد و همه سربازان بیک بار شلیک نمودند در این  
بار سینه مبارکی که مخزن علم الهی بود از اصابت گلوله ها  
مَشْبُک و بَدَن شَرَحَه شَرَحَه شده مگر چهره مبارک که اندکی

آزرده شده بود و آن دوهیکل مبارک از آسیب گلوله ها چنان بهم ملصق شده بود که استخوان و گوشت های بدن درهم کوفته و مخلوط گشته و حکم يك جسد یافته بود بنحویکه جدا کردن آن میسر نگردید \*

در همان لحظه و ساعت که این فاجعه عظمی رخ داد

طوفان شدیدی جمیع اطراف شهر را احاطه نموده و هوا تیره و تاریک شد بطوریکه کسی منزل خود را نمی یافت \* این طوفان تا شب باقی بود \* ولی همه این حوادث مانند سالم ماندن آنحضرت در شلیک اول و استعفا و کناره گیری سامخان و بیرون رفتن او از میدان و متذکر و متنبه شدن میرزا حسن خان فراشبازی و دور شدن او از انجام مأموریتی که بعهدده او گذاشته بودند و همچنین طوفانی که سراسر آن شهر را در بر گرفته بود هیچکدام برای هدایت و بیداری مردم تأثیر نکرده و آنها را از خواب غفلت بیدار ننمود (۱)

---

(۱) حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب بمیرزا حیدر علی اسکوئی میفرمایند : " فوجی که تیرباران نمود در ایام حکومت میرزا صادق قائم مقام بنامه کشته شد سرتیب آن فوج در محاربه محصره با انگلیس پاره پاره گشت و حال در آن میدان چه خونها ریخته جمیع از تاثیر خون مطهرو خون شهدای جمال ابهسی بود " توضیح آنکه آقا جان بیک خمسه ثی بعد از واقعه شهادت حضرت باب در قبال انجام حکم قتل آنحضرت رتبه سرتیبی یافت و چندی نگذشت که در سال ۱۲۷۳ موقع هجوم کشتیهای جنگی انگلیس به محصره در اثر گلوله توپ جسدش متلاشی گشت و سربازان او هم که متصدی اجرای فرمان شلیک (بقیه در صفحه بعد)

شهادت آنحضرت در ظهر روز یکشنبه ۲۸ شعبان از سال ۱۲۶۶ هجری قمری مطابق با دهم جولای سنه ۱۸۵۰ میلادی و نوزدهم تیرماه واقع گردید در حالیکه از عمر آنحضرت سی و یک سال و هفت ماه و بیست و هفت روز بتاریخ قمری گذشته بود \*

بقیه از صفحه قبل : تفنگ بودند در همان سال واقعه شهادت با سردسته های خود دو بیست و پنجاه نفر آنها بر اثر زلزله سخت در بین راه اردبیل و تبریز در ایام تابستان در حالیکه هنگام ظهر در سایه دیواری پناه برده بودند ناگهان دیوار بر اثر زلزله فرو ریخته و تمام آنها بهلاکت رسیدند و پانصد نفر دیگر از آن فوج سه سال بعد از حادثه شهادت حضرت باب چون طغیان نموده بودند بدستور میرزا صادق نوری قائم مقام تبریزان شدند و حتی برای آنکه احدی از آنان جان سالم بدر نبرند فرمان داد و مرتبه بر آنها شلیک نمودند و بعد آنها را با نیزه و شمشیر پاره پاره نمودند و بدنهای پاره شده آنها را برای عبرت مردم در معرض تماشای اهالی شهر گذاشتند \*

میرزا تقی خان امیر کبیر اصلاً از اهل قریه هزاوه از محل فراهان اراک است پدرش کربلایی قربان دردستگاه میرزا ابوالقاسم قائم مقام شغل آشپزی داشته است سال تولد او را در سال ۱۲۲۲ دانسته اند و زمانی که در اوان جوانی با پدرش در خانه میرزا ابوالقاسم قائم مقام جزء خدمتگذاران بوده قائم مقام او را کربلایی تقی میخوانده و چون در اثر مراقبت و مواظبت قائم مقام و استعداد ذاتی که داشت خط و ربطی پیدا کرد جزء لشکر نویسان و منشیان درآمد و دردستگاه محمدخان زنگنه که مقام امیر نظامی عباس میرزا ولیعهد را در آذربایجان داشت مشغول خدمت و در سلك مستوفیان درآمد \* در سال (بقیه در ص. بعد)

همان روز وقوع شهادت جانگداز هنگام غروب آفتاب بحکم امیرنظام اجساد مطهره مشبك شده آن دومیظلوم را کسه بر زمین افکنده شده بود از میدان سرپازخانه بکنار خندق کشیده و عده ثی سرپاز برای محافظت گماشتند • صبح روز

---

بقیه از صفحه قبل : ۱۲۴۴ هنگامی که خسرو میرزا فرزند فتحعلیشاه برای عذرخواهی از قتل گریایدف عازم روسیه شد اونیز از همراهان بود و مرتبه ثی دیگر باتفاق محمد خان زنگنه امیرنظام در ردیف همراهان ناصرالدین میرزا ولیعهد بود که بملاقات امپراطور روسیه میرفت • و در مراجعت لقب وزیر نظام یافت و در موقعیکه بین ایران و عثمانی اختلافاتی حاصل شده بود بنمایندگی دولت ایران با عده ثی از ارزته السروم عزیمت نموده خود و همراهانش دچار اشکالات و هجوم عامه مردم آن حدود گشتند • که نزدیک بود او و همراهان را بقتل برسانند • پس از چهار سال با وساطت دولت خارجه ماموریت او به عهدنامه ایران و عثمانی منتهی گردیده مراجعت نمود و بهمان شغل وزیرنظام باقی بود تا محمد شاه در سال ۱۲۶۴ فوت نمود و ناصرالدین میرزا ولیعهد در سن هفده سالگی بهمراهی میرزا تنقی خان به پایتخت عزیمت نموده در بین راه او را بلقب امیرنظام ملقب نمود و در ورود به پایتخت و جلوس برتخت سلطنت او را بلقب امیرکبیر و اتابك اعظم مفتخر داشت و جمیع امور کشوری و لشکری کشور را بید قدرت او تفویض نمود و بواسطه ازدواج با ملك زاده خانم ملقب به عزت الدوله یگانه خواهر تنی ناصرالدینشاه تقرب او بدستگاه سلطنت بیشتر شده و قدرت و تسلط او در امور مملکتی افزوده شد و در حین رتق و فتق امور کشور که بانتهایت شدت و سختی عمل مینمود نهضت مومنین بامر جدید را که صرفاً مسئله روحانی و دینی بود مورد تعقیب قرار داده فرمان قتل و اعدام آنها را (بقیه در صفحه بعد)

بعد قونسول روس در تبریز با اتفاق نقاش قونسولخانه بکنار خندق رفته تصویر آن دو جسد را بهمان شکل و وضعی که بر روی زمین مطروح بود ترسیم نموده با خود بردند \*

در باره این تصویر حاج علی عسگر برای جناب نبیل زندی چنین حکایت کرده است :

۱) یکی از اعضاء قونسولخانه که بامن رابطه دوستی داشت در همان روز که آن تصویر کشیده شده بود بمن نشان داد چون در آن دقت کردم چهره مبارک و لبها محفوظ مانده

---

بقیه از صفحه قبل : از هر سو صادر نمود و عاقبت به قتل مظلوم آفاق حضرت اعلی فرمان داد \* ولی پس از چهار سال حکومت و فرمانروائی مطلق که هیچ شخص و مقامی را در برابر خود صاحب رأی و عقیده نمی دانست ناصرالدین شاه از او بدگمان شده در سال ۱۲۶۷ پس از مراجعت از سفر اصفهان او را از جمیع مشاغل و مناصب معزول و بکاشان تبعید نمود و چیزی نگذشت که آثار قهر و غضب الهی ظاهر گشته او را از اوج عزت و قدرت بخاک ذلت و مسکنت انداخت و حاجی علی خان حاجب الدوله با فرمان شاهی مامور قتل و اعدام او گشته و او را در حمام فین کاشان یافته بدون آنکه فرصت دیدار عیال و بستگانش را بدهد رگ حیاتش را قطع نموده او را بقتل رسانید و از قرار مذکور در آخرین لحظات و دقائقی که خون از رگهای پاره شده دستش فوران مینمود بزبان آورده است که من خیانتی به مملکت نکرده ام ولی این عقوبت مجازات خون آنسید بیگناه است که دستور دادم در تبریز او را قتل رسانیدند \* چند روز است که در پشت مشین کاشان بخاک سپرد، امانت گذاشتند و بعد از چند ماه عزت الدوله عیال او نعش را بکربلا برده بخاک سپردند \*

وهنوز اثر تبسم لطیفی بر آن نمودار بود ولی بدن شرحه شرحه شده و سر و بازوی میرزا محمد علی زنوزی واضح و مشهود نمایان بود و مانند آن بود که محبوب خود را در آغوش گرفتسه و خود را سیر بالای آنحضرت ساخته است . از شدت تاثر قلبی که مشاهده آن تصویر در من ایجاد نمود تا سه روز در را بر روی خود بسته و از خورد و خواب باز مانده و مستغرق در بحر تفکر و حزن بودم که چگونه حیات ملو از متاعب و مصائب آنحضرت منجر بشهادت مظلومانه گردید .

حضرت بهاء الله در لوح مبارك خطاب بسلامان درباره مقام شهادت حضرت اعلی میفرماید :

" وَاِذَا مَقْبَلٌ وَّ مُعْرِضٌ دَرَبِكَ مَقَامٌ بَاشَدٌ وَّ عَوَالِمُ الْهَىٰ مَنحَصِرٌ  
باینعالم بود هرگز ظهور قبلم خود را بدست اعدا نمیگذاشت  
و جان فدائی نمود . قسم بافتاب فجر امر که اگر ناس بر شحی  
از شوق و اشتیاق جمال مختار در حینی که آن هیكل صمدانی  
را در هوا آویختند مطلع شوند جمیع از شوق جان در سبیل این  
ظهور عز رانی دهند "

و همچنین در باره جناب میرزا محمد علی زنوزی در لوح مبارك خطاب  
به قاسم میفرماید :

« إِنَّا نَذْكُرُ فِي هَذَا الْمَقَامِ مُحَمَّدًا قَبْلَ عَلِيٍّ الَّذِي أَمْتَرَجَ لِحَمِهِ يُلَحِمِهِ  
وَرَمَهُ يَدًا مِهُ وَجَسَدُهُ بِجَسَدِهِ وَ عَظْمُهُ بِعَظْمِ رَبِّهِ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ  
يَشْهَدُ الْقَلَمُ الْأَعْلَىٰ بِأَنَّهُ فَأَزِيْمًا لَا فَازِيَهُ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ وَرَدَ عَلَيْهِ



مَا لَأَسَمِعَتْ شِبْهَهُ الْأَازَانَ عَلَيْهِ بَهَا بِي وَبَهَا مَلَكُوتِي وَجَبَرُوتِي  
وَ أَهْلِي مَدَائِنِ الْعَدْلِ وَالْإِنصَافِ» (۱)

ع ۴ - واقعه زلزله شیراز بعد از دو سال از فاجعه کمری

بفاصله دو سال و چند ماه از حادثه جانگداز شهادت

مظلومانه آنحضرت زلزله شدیدی در شب چهارشنبه بیست و پنجم ماه رجب از سال ۱۲۶۹ در شهر شیراز واقع گردید که قسمت عمده بناهای شهر منهدم و ویران شده زیاده از دوازده هزار نفر تلف گردیدند . واضطراب شدیدی از امراض و وبا و قحط و غلا و گرسنگی و ابتلا تمام مردم را فرا گرفت که مثل و مانند نداشت و این واقعه بطوریکه در صفحه ۲۵۵ ترجمه کتاب قرن بدیع جلد اول مذکور است در کتاب مکاشفات یوحنا نیز پیش بینی شده است .

در کتاب فارسنامه حاج میرزا حسن فسائی واقعه هولناک مزبور را در ضمن حوادث سال ۱۲۶۹ چنین ذکر کرده است :  
( ( و در شب بیست و پنجم ماه رجب این سال ( ۱۲۶۹ ) ۱۵ پانزدهم اردیبهشت جلالی که آفتاب در سیزدهم درجه و چهل و شش دقیقه ثور بود نزدیک بیک ساعت پیش از طلوع صبح صادق در شهر شیراز زلزله شدید بیامد و چندین صد خانه را ویران و چندین هزار را شکسته نمود و چندین هزار نفر در زیر عمارات خرابه بماندند و بمردند بیشتر مساجد و مدارس خراب گشت و عموماً محتاج به تعمیر گردید ) )

در کتاب منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۲۵ از وقایع

سال ۱۲۶۹ مینویسد :

(( شب چهارشنبه بیست و پنجم ماه رجب در شیراز زلزله سختی شده و خرابی زیاد رسائیده و تقریباً زیاده ازدوازه هزار نفر تلف شدند ))

زلزله مزبور بقدری سخت و مهیب بوده که در هنگام حرکت و جنبش زمین مانند اینکه از مشرق بمغرب و بالعکس زمین در رفت و آمد است و مثل گهواره بشدت می جنبیده تمام بناهای مهم یا خراب و یا شکست شدید یافت و گنبد بعضی از مساجد و امامزاده ها بجای دورتری پرتاب شده تنها بنائی که در برابر این قهر و غضب الهی محفوظ ماند ابنیه وکیل است . با اینحال در بعضی از قسمتهای آن شکاف عمیقی ایجاد گشت و یکی از برجهای چهارگانه اَرکِ وکیل با همه استحکام که دارد متمایل بخارج گشته و بهمان حال باقی است . اجساد تلف شدگان بقدری زیاد بوده که از عهد کفن و دفن آنها بر نمیآمدند . باینجهت هوای شهر متعفن و امراض گوناگون مزید گشته عده دیگر را که جان از مهلکه بدر بردند تلف نمود بسیاری از شعرا آنحادثه را برشته نظم کشیدند از آنجمله آقای داوری سومین فرزند وصال شیرازی که در این حادثه در منزل شخصی خود بوده و جزئیات واقعه را بچشم خود دیده است بصورت قصیده ثی تمام آن وقایع هولناک را برشته نظم در آورده است که بعد از مقدمه میگوید :

قريب آنکه برآيد زبانه خورشيد  
بگاه آنکه بميرد فتيله اختر  
چنان بلرزه در آمد زمين که گفتي خاک  
بشد زمركز خود سوي مركزي ديگر  
نعوذ بالله خارا شكاف زلزله ئي  
مهيّب و نعره زن و خانه كوب  
خارادر  
هزار كوه بيكبار گفتي از سر جاي  
بلند گشت و بيفتاد بر سر كشور  
بايستادم و ديدم كه شد زهر جانب  
زهر  
زمين چوكشني طوفان رسيده زهر  
بيك دو لرزه بهم در شكست شهر چنان  
كه آگينه خالي زينتك آهنگر  
ز بيچ و تاب زمين گرد يكديگر پيچيد  
چنارهاي قوي همچو شاخ نيلوفر  
چه خانه ها كه در اوصد نفرزون و يكي  
برون نرفت كه آرد ز اهل خانه خبر  
مگر نعيم و جحيم دگر پديد آرد  
خدا بكيفر پاداش مؤمن و كافر  
و گرنه اين همه كز خلق مُرد پندارم  
كه ني دگر چنان جاي ماند و ني بسفر

## ۴۷ - انتقال اجساد مطهره

خبر واقعه جانگداز شهادت حضرت اعلیٰ بطهران رسید و میرزا آقا خان نوری اعتماد الدوله که در آن موقع مقام معاونت میرزا تقی خان امیرکبیر را داشت و چنانکه قبلاً اشاره شد در موقعیکه امیر تصمیم بر قتل آنحضرت گرفت با رأی او مخالفت نموده و او را از این عمل بر حذر داشت \* اولین کسی بود که از حادثه شهادت کبریٰ مطلع گردید و این خبر غم انگیز را فوراً بحضور حضرت بهاء الله محروض داشت و از راه تملق آمیخته بخیرخواهی اظهار داشت چنان بنظر میرسد که آتش فتنه و نزول مصائب خاموش شده است و برای شما از جانب دولت سختگیری نخواهد بود \* آنحضرت باو فرمودند چنین نیست بلکه بالعکس آن آتش زبانه خواهد کشید و واقعه مذکور سبب بروز حوادث و واقعات بزرگتر و عظیم تری در آتیه خواهد شد که امر جدید را در دنیا انتشار داده و این خبر بسمع جهانیان خواهد رسید \*

و همچنین موقعیکه امیرکبیر فرمان قتل آنحضرت را صادر نمود قبل از آنکه فرمان مزبور به تبریز برسد سلیمانخان تبریزی فرزند یحیی خان که از رجال دولت و از مؤمنین جانفشان آنحضرت بود بقصد امیرکبیر مطلع گشته و از طهران با عده شی از بابیان بقصد نصرت و استخلاص آنحضرت عازم آذربایجان گردید تا بهر وسیله شی که ممکن باشد ولو آنکه جانش در خطر

افتد خود را بجمع مستحفظین زده و آنحضرت از دست آنها مستخلص سازد ولی ورودش به تبریز مصادف با روز دوم شهادت آنحضرت بود و در محله باغ میشه منزل حاجی میرزا مهدی کلانتر که مردی درویش مشرب و با او سابقه دوستی داشت ورود نمود و چون از حادثه شهادت کبری مطلع گشت از آتش حسرت و اندوه برافروخت و اشگ تأثر فرو ریخت و مصمم گردید که فی الحین بکنار خندق رفته اجساد مَطْهَرَه را اگر چه جانش در خطر افتد از آن محل بدر برد . ولی کلانتر مانع شده و او را بصبر و شکیبائی نصیحت نمود و حاج اللہیار نام را که از پهلوانان بیباک و سردسته جوانمردان بلد بود مأمور نمود که با سلیمانخان و چند نفر از بابیان شبانه بکنار خندق رفته اجساد را دربرند . (۱)

لذا در شب دوم از شهادت که اجساد مطهره برهنه

در کنار خندق افتاده بودند و عده فی سرباز بر آنها پاسبانی مینمود حاجی اللہیار خان با چند نفر از اعوانش مسلح و سلیمانخان و حاجی محمد تقی میلانی و حسین میلانی بکنار خندق رفته بنحوی

(۱) حاج سلیمانخان و حسین میلانی در حادثه رمی شاه در سال ۱۲۶۸ در طهران بشهادت رسیدند و حاجی اللہیار خان نیز در سال ۱۲۸۴ در زمان حکومت طهماسب میرزا مویس الدوله در تبریز محض ورود برای اظهار قدرت و حسن سیاست وترسانیدن اهالی عده فی سرباز و سوار فرستاده اطراف خانه او را احاطه نموده بدون آنکه تقصیری کرده باشد او را بقتل رسانید و جسد او را برسمان بپایش بسته با طبل و شیپورد بازار کوچها گردانیدند . (تاریخ حاجی معین السلطنه )

که قراولان که بمحافظت آن دوجسد گماشته بودند از ترس جان خود جرئت جلوگیری و تعرض ننموده خود را کنار کشیدند آن دوجسد آمیخته بیکدیگر رادرعا پیچیده آوردند و بکارخانه حریربافی حسین میلانی که عاقبت در قضیه رمی شاه در طهران شهید شد منتقل نمودند و دو روز بعد بهارچه حریر پیچیده در صندوقی چوبی گذاشته بمحل امنی انتقال دادند .

حاجی سلیمانخان تفصیل را بحضور مبارک حضرت بهاءالله که آنوقت در طهران تشریف داشتند معروض داشت و آنحضرت بجناب میرزا موسی کلیم دستور فرمودند یکنفر شخص با کفایت وامین ومورد اعتماد را بفرستند که آن امانت را بطهران انتقال دهند زیرا آنحضرت در هنگام عبور از طهران و عزیمت بسمت آذربایجان بعزت کمال تعلق به طهران زیارتنامه فی جهت حضرت عبد العظیم مرقوم فرموده و میرزا سلیمان نقلی خطیب الرحمن و چند نفر دیگر از احبا را مامور فرمودند که آنروز در ضریح آن مکان قرائت نمایند در آن زیارتنامه آرزوی خود را چنین بیان میفرمایند :

« فَإِنَّكَ أَشْكُوا مِنَّ حَالِ بَيْنِي وَبَيْنَ زِيَارَتِكَ وَالْوُرُودِ عَلَى بِيَاطِ عَزَّتِكَ فَوَالَّذِي رُوحِي بِيَدَيْهِ لَوْ مَلَكَني اللَّهُ مَا عَلَى الْأَرْضِ كَلِمَةً لَرَضِيْتُ بِأَنْ أُعْطِيَ وَأَدْخُلُ حَرَمَكَ لِأَنَّهُ قِطْعَةٌ مِنْ رَوْضَاتِ الْجَنَّةِ وَيَجْرِي فِي حُكْمِهَا حُكْمُ وَادِي الْمَقْدِسِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ فِي نَظَرِ

بالبيان الى حكم البيان ولكن الله شاهدٌ على بائني على منتهى  
جهدى رغبتُ فيكَ وما استطعتُ»

صندوق محتوی اجساد مطهره آماده برای ارسال به پایتخت  
گردید و حسن آقا تفرشی که در این موقع مقام نیابت ریاست گمرک  
آذربایجان را داشت و از مومنین مخلصین امر بود تقبل نمود که  
حامل صندوق گشته و بطهران بیاورد و او این خدمت را با تمام  
مشکلاتی که داشت بخوبی انجام داد (۱) و موقعی بطهران  
رسید که حضرت بهاء الله بر حسب اشاره میرزا تقی خان امیر کبیر  
بعثتات تشریف برده بودند (شعبان ۱۲۶۷ تا ماه رجب ۱۲۶۸)

لذا جناب میرزا موسی کلیم با اتفاق میرزا عبدالکریم قزوینی  
مشهور بمیرزا احمد کاتب بر حسب دستور آنحضرت صندوق را از  
حامل آن تحویل گرفته و در بقعه امامزاده حسن در پناه محلی

---

(۱) در تاریخ حاجی معین السلطنه مذکور است: "پس از تهیه  
صندوق آن دو جسد مبارک را در صندوق نهاده بر حسب  
امر آنحضرت حسن آقا تفرشی که یکی از مومنین خاص و مخلص  
حضرت رب شهید بود و در گمرک آذربایجان سمت نیابت رئیس  
داشت و شخص نافذ القول بود و در شاداند دستگیری از مومنین  
میکرد و حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی در کتاب بهجه الصدور  
اسمی از وی برده است حامل صندوق مبارک گردیده بود در  
طهران تسلیم حضرت مَنْ يُثْلِهْرُهُ اللهُ یعنی حضرت بهاء الله  
نموده مراجعت کرد)

مخفی از انظار پنهان نمودند بطوریکه جز آن دو نفر احدی اطلاع نیافت و پس از چند روز منزل حاجی سلیمانخان واقع در محله سرچشمه منتقل نموده و از آنجا با مازده معصوم بردند و در محلی از زاویه شمالی آنجا گذاشته جلوی آنرا تیغه نمودند و تا سال ۱۲۸۴ آن امانت الهی در آن مکان مخفی بود \*

در آنوقت حضرت بهاء الله در ادرنه تشریف داشتند بر حسب امر مبارک جناب میرزا موسی کلیم میرزا آقا کاشانی ملقب به منیب راکه از مبلغین مشهور و در حضور مبارک بسر میبرد از محل اختفای عرش مبارک مطلع نموده و تعلیمات لازمه را باو داده و روانه ایران نمودند که صندوق را به محل دیگر انتقال دهد لیکن ایشان محل اختفای صندوق را نیافت لذا الوحسی خطاب بجناب ملا علی اکبر شه میرزادی ایادی امرالله و آقا جمال بروجردی نازل و امر فرمودند فوراً صندوق را از مازده معصوم بمحل دیگر انتقال دهند \*

آن دو نفر محل صندوق را یافته و بطرف حضرت عبدالعظیم صندوق را حمل نمودند ولی در آنجا محرز امنی نیافتند لذا در نزدیکی چشمه علی به مسجد شاه الله برخوردند آنجا را مناسب دیده عرش مطهر را در کنار دیواری از مسجد گذاشته جلو آنرا تیغه نمودند و جهت استراحت بقریه نزدیکی آنجا موسوم به قوچ حصار رفتند \* در هنگام مراجعت بظهران چون برای اطمینان خاطر به محل مزبور سرکشی نمودند دیوار را خراب و مکشوف مشاهده کردند \* با حال اضطراب چون بدرون محل



کاوش نمودند صندوق محتوی اجساد مطهره را بجا دیدند  
لذا صندوق را برداشته بشهر آوردند \* و بمنزل میرزا حسن  
تفرشی وزیر که یکی از مؤمنین و داماد حاجی میرزا سید علی تفرشی  
ملقب به مجد الاشراف بود برده مستقر ساختند \*  
مدت پانزده ماه عرش مطهر در آن خانه بود و تدبیراً  
احبابی برده و بقصد زیارت رفت و آمد مینمودند تا جناب  
ملا علی اکبر مجبور شد شرح ماوقع را بحضور مبارک عرض و کسب  
تکلیف نمود لذا آنحضرت حاج شاه محمد منشادی ملقب  
بامین البیان را مأمور حفاظت آن امانت الهی فرمود \* ایشان  
بطهران آمد و صندوق را بانفاق حاجی میرزا حسین — را در  
حاجی میرزا ابوالقاسم ناظر تحویل گرفته و در حرم امامزاده زید  
زیر ضریح پنهان ساخت \* تا آنکه در سال ۱۳۰۳ هجری  
مطابق با سال ۱۸۸۵ میلادی از ساحت اقدس حضرت بهاء الله  
بمیرزا اسد الله اصفهانی ماموریت داده شد که آن صندوق را  
از امامزاده زید بمخل دیگری انتقال دهد لذا او پس از تمهید  
مقدماتی آن صندوق را اول بخانه خود واقع در سرقه آقا انتقال  
داد و سپس بمنزل آقا حسینعلی نور اصفهانی و از آنجا چندی در  
منزل جناب آقا محمد کریم عطار استقرار یافت \* تا در سال ۱۳۱۶  
هجری میرزا اسد الله از طرف حضرت عبدالبهاء ماموریت یافت  
که بایران آمده و صندوق عرش مبارک را بحیفا حمل نماید \*  
و از طرف دیگر جناب آقا سید مهدی ساکن رنگسئون  
هندوستان امر فرمودند که یک صندوق از سنگ مرمر و صندوق

دیگری از چوب‌سندل و آبنوس تهیه و صندوق مرمر را بقطعات  
( یا بهاء الأبهی ) و ( یا علی الأعلی ) خط نویسنده شهیر  
بهائی مشگین‌قلم تزئین نموده بحیفا ارسال دارند .

و چون این دستور مبارک بایشان رسید فوراً باتفاق سلیل جلیل  
خود آقا سید اسمعیل اقدام نموده و توفیق انجام این خدمت  
بزرگ نصیب ایشان گردید و همین‌که خبر خاتمه صندوق بعرض  
مبارک رسید در لوحی خطاب بایشان چنین میفرمایند رنگون  
جناب آقا سید مهدی علیه بهاء الله .

ای ثابت بر پیمان محررات شمارسید و مؤده اتمام  
صندوق سبب سرور شدید گشت الحمد لله باین خدمت عظمی  
موفق گشتید و باین موهبت کبری مؤید این از فضل عظیم و  
موهبت قدیم حضرت ربّ جلیل است که آنجناب و حضرت  
سلیل سید اسمعیل باین خدمت مشرف گردیدند این خدمتی  
است که ابدالاً بادماند ستاره ضحکاهی میدرخشد . از فضل  
جدالقدم چنین تاجی برسرنهادید و چنین خلعتی در بر نمودید  
در مردمی صد هزار شکرانه بجا آرید که مورد چنین الطاف  
شدید و منظر چنین اعطاف هزاران قرن بگذرد و آثار ملوک  
ارض محو و مندرس گردد ولیکن این اثر باقی و برقرار ماند  
لهذا محفل مکملی از احبای الهی بیارائید و جمیع را جمع  
کنید و ترتیل آیات توحید نمائید و تلاوت مناجات کنید و بشکرانه  
این موهبت حمد و ثنای جمال احدیت جمعاً بنمائید مهمانی  
مکملی فرمائید تا یاران الهی در این سرور و شادمانی شریک

وسهيم شماگردند و عليك التحية والثناء ع ع

ودر لوح ديگر خطاب بايشان ميفرمايند :

رنگون جناب آقا سيد مهدي عليه بهاء الأبهى •

هَوَّالاً بهى — اي قائم بخدمت روضه مقدسه • اين خدمت

تاجي است که از آسمان بفرق تونهاده شد • اين خدمت

نوريست که در جبين توچون صبح مابين روشن گشت اين خدمت

صيت کرامتي است که شرق و غرب را احاطه خواهد کرد اين

خدمت علمي است که برفراز آسمان بلند خواهد شد • اين خدمت

گوهريست که در تاج ملوک ملکوت مي درخشد زيرا تاهوتي است

که در قرآن مي فرمايد آيَةٌ مَلِكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ

اين سكينه جسد مُظَهَّر است • اين سكينه روح مجسم است

اين سكينه هيكل مُنَوَّر است • اين سكينه قميص نوراني جمال

أَطْهَر است طوبى لَكَ طوبى لَكَ • ع ع

ميرزا اسدالله اصفهاني چنانکه دستور مبارك حضرت

عبدالبهاء بود صندوق محتوي آن امانت الهی را باتفاق چند

نفر از احبا از راه قم ، اصفهان ، نجف آباد خوانسار ،

کرمانشاه ، بغداد ، دمشق ، بازحمات زياد که فقط

اراده مقتدره الهیه رفع هر مانع مينمود وارد بيروت نمود و بر

حسب دستور مبارك از آنجا بوسيله کشتي بحيفا حمل نمودند و

در تاريخ ۱۹ ماه رمضان از سال ۱۳۱۶ قمری مطابق با ۳۱

جانوري سال ۱۸۹۹ بارض اقدس وارد گرديد و در حجره ثي از

حجرات بيت مسکوني حضرت عبدالبهاء مخفي و پنهان از انظار

گذاشته شد در این موقع درست مدت پنجاه سال قمری از شهادت آنحضرت گذشته بود مدت ده سال دیگر آنصندوق مبارك تحت مراقبت حضرت عبدالبهاء چندی در بیت مبارك و مدتی دیگر مستوراً عَنِ الْأَبْصَارِ در محلی از جبل کرمل محفوظ ماند تا مقام مقدسی که جهت استقرار عرش مبارك حسب الامر حضرت بهاء الله آماده گردیده بود خاتمه یافت .

## ۴۸ - مقام مقدس اعلی و استقرار عرش مبارك

در اواخر ایام حیات مبارك حضرت بهاء الله یعنی در سال ۱۸۹۰ میلادی چهاربار مدینه حیفای بانوار جمال حضرت بهاء الله جَلَّ اسْمُهُ الْأَعْلَى منور گردید و نوبت اخیر مدت سه ماه اقامت مبارك در آن شهر بطول انجامید و خیمه مبارك بانهایت حشمت و جلال بر صَفْحِ جَبَلِ كَرْمَلِ در جوار مقام ایلیا و دیر حضرات آلمانیها (۱) برافراشته شد و در همین ایام

---

(۱) مقام ایلیا غاری است در کوه کرمل و محل عبادت ایلیای نبی بوده است و حکایت مباحله او با انبیای بعثت کسه به بت پرستی گرائیده بودند در زمان سلطنت احاب در باب ۴۸ کتاب اول پادشاهان مندرج است . و دیر آلمانیها عبارت از بنائی است که آلمانیها از اهل اشتونکارت از سنه ۱۸۵۰ بعد بارض اقدس رو آوردند ساخته اند و بناهایی دیگر وجود آورده و در آنجا ساکن و در انتظار نزول رب الجنود بودند و در بالای منازل خود نوشته بودند بازگشت رب نزدیک است .

لوح مبارك كرمل كه كاشف اسرار الهيه و بشارت دهنده  
تاسيسات جليله روحاني و اداري امر مبارك است از قلم آنحضرت  
نازل كرديد \* (۲)

در اين هنگام قطعه ثي از اراضي كه واقع در قلب جبل  
كرمل بود مورد توجه آنحضرت قرار گرفته و از موقعيت آن خيلى  
تعريف و توصيف فرمودند و خريد آن محوطه را جهت استقرار  
عرش مبارك حضرت اعلى به حضرت غصن اعظم وصيت فرمودند \*  
لذا پس از واقعه صعود حضرت بهاء الله جل اسمه  
الاعلى<sup>ع</sup> در سال ۱۸۹۲ ميلادى و جلوس غصن اعظم ابهسى  
حضرت عبدالبهاء بر كرسى عهد و پيمان الهى اولين امرى كه  
انجامش را وجهه همت خويش ساختند خريد زمين مزبور و انتقال  
عرش مبارك و ساختمان مقام مقدس اعلى بود \*

لذا آنحضرت ابتدا قطعه زمين مورد نظر و توجه مبارك  
را در قلب كوه كرمل با زحمات زياد كه هردم مشكلاتى از طرف  
ناقضين و منتسبين فراهم ميگرديد از صاحب طمّاعش الياس مدوّر  
داماد جبران سعد با قيمت معتدلى خريدارى و

(۱) در لوح مبارك كرمل مركز روحاني اهل بها بنام مدينة الله  
و كعبة الله بشارت داده شده كه مقصود مقام مبارك اعلى در  
حيفا و روضه مبارك در عكا است و مركز اداري بنام سفينة الله  
بشارت داده شده كه مقصود بيت العدل اعظم الهى است  
و همه اين نبوت اكنون تحقق يافته است \*

شروع به بنا و ساختمان فرمودند و اولین سنگ بنا بدست مبارك در سال ۱۸۹۹ نصب گردید . و نقشه بنا آن بود که نه اطاق در جوار یکدیگر ساخته شود . ولی شش اطاق آن بیشتر در ایام مبارك حضرت عبدالبهاء اتمام نیافت و سه اطاق دیگر پس از صعود آن حضرت بتصدی جناب متصاعدالی <sup>لله</sup> حاجی محمود قصابچی و تصویب حضرت ولی امرالله ارواحنا لمرسه الاظهر فدا انجام پذیرفت و برای محفظه آثار امری اختصاص داده شد در آن ایام الواحی از قلم مبارك حضرت عبدالبهاء عز نزول یافته که حاکی از اهمیت شایان این اقدام خطیر و تاثیر آن در عالم آفاق و انفس میباشد .

از جمله این لوح مبارك خطاب به آقامیرزا عبدالحسین افغان شرف صد و ریافته است :

" بشارتی بتو دهم که چشمت روشن گردد و جانیت گلشن شود و آن اینست که جمال مبارك بکرات و مرات در حیفا محلی را که در جبل کرمل در نهایت لطافت و صفا بود امر با حباب فرمودند که بگیرند و اظهار مسرت از آن محل میفرمودند که در نهایت نضارت و صفاست و بهترین مواقع اینجهاست و اطراف است و فی <sup>لحقیقه</sup> بنظر نمی آید که در سایر جهات عالم نیز نظیرش باشد .

باری چهارسنه پیش محض مقام مبارك حضرت اعلی روحی و حقیقتی و ذاتی و کینونتی لترینه الفداء خریده شد و حاضرگشت و بعد سفارش برنگون مرقوم شد که يك صندوق مرمر مثبت در نهایت ظرافت يك پارچه و يك صندوق از بهترین خشب

هندوستان مهبانمایند و بفرستند • درششماه قبل آن صندوق  
بمشقت و تفصیلی زیاد وارد حیفاگشت ولی هیچ نفسی <sup>نست</sup> نمیداد  
که این صندوق بجهت چه مقام است و همچو گمان مینمودند  
که بجهت روضه مبارکه است • باری جناب آقا میرزا اسدالله  
را مخصوص از اینها با چند نفر ارسال نمودیم رفتند در کمال احتیاط  
و احترام و احتشام بدون آنکه نفسی جز آقا میرزا اسدالله بداند  
حتی همراهان گمان نوشتجات نمودند عرش عظیم جسد مطهر  
و هیکل مقدس روحی و ذاتی لترینه الفدا با کمال خضوع و خشوع  
باتخت روان وارد ارض شام نمودند و با واپور وارد ارض مقدس  
نمودند دیگر معلوم است که چه روحانیت و سروری رخ داد •  
حال در جهل کرمبل محلی که از پیش گرفته شده و مهباشده  
و جمال قدم روحی لا حباه الفدا همیشه توصیف آنرا فرموده بودند  
و امر گرفتن آن نموده بودند و در جمیع کتب انبیاء تعریف آن واقع  
و بشارات واضح مشغول به بنیان مقدس هستیم تا اراده الهیه  
چه تعلق گیرد • لهذا شما باید بخاک کشی و سنگ کشی در آن  
مقام مشرف شوید و بزودی بهر قسم باشد حاضر گردید و باین  
شرافت کبری موفق شوید *هَذَا خَيْرٌ لَكَ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ* "  
مشکلات و موانعی که در راه ساختمان مقام اعلی جهت  
حضرت عبدالبهاء از طرف دشمنان امر و مخصوصاً ناقضین فراهم  
گردید خارج از احصا و شماره است • زیرا ناقضین عنود  
و منتسبین حقوق بادشمنان خارجی همدست شده بنای مزبور  
را در انظار اولیای دولتی و دربار سلطان عبدالحمید یک قلعه

جنگی معرفی نموده و چنین وانمود کرده بودند که آنحضرت در صد قیام و اقدام بر علیه دولت میباشند و آنقدر در القاء شبهات پافشاری نمودند تا موضوع اهمیت یافته در دونوبت هیئتهائی برای تفتیش بحیفا اعزام گردید و آنها در هر مرتبه بانا قضین همد استان گردیده و اوراق ملو از تهمت و افترا تهیه و باسلامبول مراجعت نمودند و همه انتظار داشتند که در نتیجه گزارش آنها فرمان اعدام یا تبعید حضرت عبدالبهاء به فیضان یا نقطه دیگری صادر گردد ولی هنوز کشتی آنها در وسط دریا بود که بفرموده آنحضرت توپ خدا صدا کرد .

توضیح این مطلب آنکه سلطان عبدالحمید موقعیکه روز جمعه از مسجد خارج میشد مورد سوء قصد آزاد یخواهان واقع گردید و بمهی در نزدیکی او منفجر شد و جمعی از همراهان او مقتول و مجروح شدند و خود او بطوری دچار بیم و هراس گشت که دیگر موضوع عکا و آنحضرت را فراموش نمود و این واقعه عاقبت منجر بشورش و انقلاب داخلی گردیده و در ماه آوریل از سال ۱۹۰۹ میلادی عبدالحمید از سلطنت خلع گردیده و در بندر سالونیک محبوس گشت .

با وجود تمام این مشکلات و آلام متزایده شش اطاق از مقام مقدس اعلی باراده مبارک حضرت عبدالبهاء ساخته و پرداخته شد و جسد مطهر حضرت اعلی در صندوق مرمر بدست مبارک قرار داده شد و در روز عید نوروز از سال ۱۳۲۷ هجری قمری مطابق با ۲۱ مارچ از سال ۱۹۰۹ میلادی با حضور جمعی



از احبای شرق و غرب و مجاورین در مقام ابدی خود استقرار یافت •  
و کیفیت استقرار عرش مبارک نقل از مکتوب جناب میرزا منیر زین  
بقرار ذیل است :

(( صبح یکشنبه حضرت عبدالبهاء باعائله مبارکه وعده ثی از  
احبا از عکاجانب حیفا عزیمت فرمودند در امتداد ساحل  
در نیمه راه بین عکا و حیفا در این ایام بنای کوچکی موجود است  
که از طرف حکومت برای مراقبت راه اختصاص یافته هیکل مبارک  
در همین نقطه وسط صحرا توقف کرده و مختصر خوراکی صرف  
فرمودند و پس از یک ساعت ونیم بحیفا وارد شدیم • چند نفر از  
احبا میدانستند که از نه سال قبل عرش اطهر حضرت ربّ علی  
جل ذکره الأعلیٰ در نقطه ثی که حظیره القدس کوه کرمل  
واقع شده مخفی و محفوظ است یک هفته پیش از عید نوروز  
هیکل مبارک دو نفر از احبا را بحیفا فرستادند تا لوازم جشن  
عید را فراهم نمایند • نه سال قبل یکی از احبای رنگون صندوق  
بزرگی از مرمر بحیفا فرستاد که در اطراف آن اسم اعظم نگاشته  
شده بود • آخر کار بواسطه هیکل مبارک مرکز عهد الهی در  
جبل کرمل استقرار یافت • چند هفته قبل بیست نفر از رجال  
صندوق مزبور را بجبل کرمل بردند و هیکل مبارک و وسائل لازمه  
راتهییه فرموده بودند و آن صندوق با آلات و وسائل موجوده که  
قبلاً تهییه شده بود در قسمت تحتانی مقام مبارک قرار گرفت •  
انجام این مهم منوط بتائیدات متتابعه ملکوت ابهی  
بود هر چند بر حسب ظاهر بوسیله اشخاص صورت گرفت ولی

همه حیران بودند که چگونه اینکار سخت باین آسانی انجام یافت قسمت تحتانی ضریح مبارک بایک چراغ روشن شده بود هیکل مبارک مرکز میثاق منتظر بودند تا جمیع وسائل و مقدمات آماده گردید . آنگاه مولوی و تاج مبارک را از سر برداشتند و کفشهای مبارک را بیرون آوردند هرچه بخواهم وقایع جاریه را مجسم کنم نمیتوانم . ناچارم که واقعه را ساده بیان کنم . مولای محبوب باگیسوان مشگبوی مبارکش در اطراف سر مبارکش در حرکت و قلب جهانی را با آن موی پریشان پریشان ساخته بود رخسار هیکل مبارک بسیار روشن و نورانی و نهایت عظمت و شها<sup>ت</sup> از طلعت مبارک آشکار بود با اینحالت هیکل مبارک وارد آرامگاه عرش اطهر شدند زانو زدند جسد مطهر حضرت باب را با دست مبارک خود در میان صندوق مرموق قرار دادند . آنگاه سر خود را بکنار صندوق تکیه داده گریستند . گریستند سر خود را بکنار صندوق تکیه داده گریستند . گریستند . همه احبا با هیکل مبارک گریستند . آن شب اهدا خواب بچشم مولای محبوب مانیامد ))

باین ترتیب این عمل خطیر و تاریخی که از امور مهمه قرن اول بهائی بشمار میرود با تأییدات غیبیه الهیه و اراده قویه حضرت عبدالبهاء ارواحنا لترتیه الفداء انجام یافت و در اثر اینواقعه عظیم دو حادثه مهمه تاریخیه در شرق و غرب عالم بهائی رخ داد . در شرق همانطور که هنگام طلوع آن نیر اعظم از افق فارس هیجده نفر از نفوس مقدسه آن هیکل مکرم را بجان استقبال نموده و در راه اعلائی امرش فدا گشتند

در این یوم عظیم یعنی نوروز سال ۱۳۲۷ بیزکه عرش مطهر حضرت رب اعلی بدست مبارک حضرت عبدالبهاء در آرامگاه ابدی خود استقرار یافت \* هیجده نفر از احبای نبی ریز عرش مطهر را بدرقه نموده و در نبی ریز بدرجه شهادت رسیدند و فرموده حضرت عبدالبهاء قربانیان استقرار عرش مبارک میباشند و چون شجر امرالهی بخون مَطَّهَراین شهیدان فی سبیل الله آبیاری گردید ثمرات آن در غرب نمودار گشته و سبب ظهور واقعه تاریخی دیگر گردید و آن انتخاب نمایندگان و انعقاد اولین انجمن شور روحانی امریک و تعیین هیئت معبد بهائی برای خرید محل مناسب جهت ایجاد مشرق الاذکار مجلل امریک میباشد که پس از خاتمه امّ المعاهد غرب نامیده شد \*

## ۴۹ - شمائل مبارک

یگانه اثر مهم تاریخی که در صفحه روزگار از صورت و چهره مبارک حضرت اعلی باقیمانده تصویری است که در سن بیست و نه سالگی در هنگام توقف ده روزه در ارومیه و منزل شاهزاده ملک قاسم میززا حاکم آنجا بوسیله آقا بالا بیسک شیشوانی نقاشباشی شاهزاده حکمران بطرز سیاه قلم ترسیم شده است این تصویر اکنون در دارالانوار ارض اقدس محفوظ و

ومورد زیارت زائرین میباشد .

چگونگی ترسیم صورت مبارك و بدست آمدن آن و تقدیم بساحت اقدس از اینقرار است :

(( آقا بالا بیک نقاشباشی از اهالی شیشوان که خود بشرف ایمان مشرف گردیده بود اوقاتیکه حضرت اعلی در منزل شاهزاده ملك قاسم میرزا در ارومیه تشریف داشتند با کسب اجازه از حضور آنحضرت موفق گردید که تصویری از چهره مبارك ترسیم نماید و در سه نوبت هر دفعه بدقت بچهره مبارك توجه کرده و در بیرون اطاق تصویر را بطور سیاه قلم تکمیل کرده است . و هر دفعه که داخل اطاق شده و بچهره مبارك نظر میدوخته آنحضرت عبا را بردوش انداخته و دستها را از عبا بیرون آورده روی زانو میگذاشتند تا تصویر تکمیل گردیده است .

این تصویر بعد از فوت آقا بالا بیک نزد پسر ایشان میرزا محمود بوده است که او منشی و نویسنده امامقلی میرزا پسر شاهزاده ملك قاسم میرزا بوده است تا در سال ۱۲۹۹ هجری قمری حسب الامر حضرت بهاء الله حضرت غصن اعظم عبدالبهاء رسم مزبور را خواستار شدند لذا جناب میرزا علیمحمد ورقاء شهید مجید رسم مزبور را از میرزا محمود گرفته و بواسطه جناب ملاعلی اکبر ایادی امرالله که برای عزیمت ارض اقدس به تبریز وارد شده بودند تقدیم داشت . و بیک نسخه دیگر که از روی همان تصویر بوسیله آقا بالا بیک نقاشی شده بود جناب ورقا برای خود نگاه داشتند و از حضور مبارك کسب اجازه نمودند که از روی شمایل مبارك چند نسخه برای نه مشرق الاذکار

د نیاکه در آتیه ساخته میشود تهیه و آماده گردد و ضمناً سؤال نمودند که آیا تصویر تقدیم شده کاملاً شباهت دارد یا خیر .

بقرار مذکور جمال مبارك جل ثنائه بمحض ملاحظه شمایل مبارك فرمودند کاملاً شباهت دارد و بعد شمائل مبارك را جناب میرزا سید حسن افغان کبیر برادر حرم مبارك حضرت اعلی نشان داده و فرمودند نظر شما چیست ؟ ایشان نیز تصدیق نمودند که شباهت کامل است . و در لوحی جناب ورقا فرمودند :

" واذن میدهم معدودی از آن ابوالجمال و ابوالحسن را مخصوص آنجناب و بیک دونفر از اولیاء بنگارد "

در این مورد عین نامه جناب ورقارا که مشتمل بر قسمتی از لوح مبارك راجع بشمائل حضرت اعلی است درج مینماید .

واینکه ذکر جناب نقاش باشی علیه بهاء الله الاهی و اراده ایشانرا فرمودند در ساحت اقدس عرض شد .

\* قوله تبارك و تعالی \*

" لله الحمد اثر و ثمر و عمل ایشان امام وجه حاضر فی الحقیقه این عمل ایشان لاعدل له است و الی ابد الابد در کتاب الاهی مخلد گشته و اذن میدهم معدودی از آن ابوالجمال و ابوالحسن را مخصوص آنجناب و بیک دونفر از اولیاء بنگارد انه من عنایته الله و فیضه الاعظم و عطاءه الاكمل الا تم البهاء من لدنا علیه و علی ابنه و ضلعه و علی الذین شهدوا بهما شهد الله رب العرش العظیم .

معدود آن جایز اگر زیاد شود محبوب نه و وجهش معلومست

یا محبوب قلبی و فوادی روحی **لَا تُرِكَ** و **ثَمَرِكَ** و **عَمَلِكَ** **الْفِدَاءُ** انشاء الله  
قد رومقام این عمل عظیم و عنایت قویم را بد انبند و بشکر و حمد و ثنای الهی  
ناطق شوید هرگاه میل و اراده مبارک عالی قرار یگیرد بهمان تفصیلی  
که از قبل عرض شد الی عدد تسع باین معنی که آن یکی که **بفوق**  
ارسال شد و دیگری که در نزد فانی است هفت عدد دیگر هم بنگارید  
و از عدد معلوم هم تجاوز جایزه البته میزان سابق در نظر عالی  
است فانیهم بر عهد باقی و حاضر یکی با رزق یکی با راضی یکی  
با راضی خا یکی با راضی با یکی با راضی صاد یکی با راضی ش یکی با راضی  
ش و هرگاه میل و اراده مبارک نباشد آنهم بحمد الله فانی  
بموهبت خود رسیده و بحمد الله بجهت آن محبوب هم اطمینان  
حاصل شد و باذن و عنایت مطرز و مشرف شدید حضرت محبوبی  
آقاملا حاجی آقا و سایر اولیای آن ارض را مکرم مترصد و  
منتظر جواب میباشم \* فانی ورقا ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۰۶  
چون در سال ۱۳۱۳ هجری قمری جناب ورقا و روح الله در زنجان  
دستگیر شد ند تمام کتب و آثار نفیسه ایشان از جمله همان تصویر  
مبارک بدست علاءالدوله حاکم زنجان افتاد و نسخه ثی دیگری شما  
مبارک را میرزا محمود به جناب میرزا علی اصغر فرزند جناب ملاحسین  
د خیل مراغه ثی داد و در این خانواده موجود بود تا در سال ۱۳۲۰  
هجری قمری جناب آقا سید اسد الله قمی آن تصویر را از والد میرزا  
حسین ابن ابن د خیل بدست آورده و در خوی رجعه مخصوصی  
نهاد و توسط میرزا یوسف خان وحید کشفی ملقب به لسان حضور که  
عازم ارض اقدس بود بحضور مبارک تقدیم داشت \* و حضرت عبد البهاء

در دلولوح امنع خطاب بمشارالیها وصول آن هدیه ثمینه را  
اعلام فرمودند :

مراغه — بوسیله جناب میرزا حسین ابن ابن دخیل امة الله  
الموقنه ورقه مطمئنه والده محترمشان علیها بهاء الله الابهی \*  
هو الله — ای امة الله بشارت باد ترا که هدیه تودر  
تربت مقدسه مقبول افتاد و در نزد عبدالبهاء سبب ممنونیت  
بی منتهی شد بسیار از تورا ضی شدیم که چنین هدیه  
مقدسه فی ارسال نمودی در اطاق مبارک گذاشته شد و  
عبدالبهاء مشاهده آن شمایل نورامینماید ورقه موقنه  
امة الله صبیبه را تحیت و ثنا برسان و بگو مطمئن بفضل  
حضرت یزدان باش \* ع ع

مراغه بوسیله آقا حسین ابن ابن دخیل امة الله والده شان  
علیها بهاء الله \*

هو الله — ای ورقه مطمئنه هدیه کبری و تحفه عظمی بواسطه  
میرزا یوسف خان رسید چشم بمشاهده آن شمائل نورا روشن گشت  
و دست باستلام آن هدیه عظمی مشرف گردید بوئیدم و بوسیدم  
و بردیده نهادم و فوراً مکتوبی در بیان سرور و حبور از وصول آن  
هدیه ممتازه مقبوله بشما مرقوم شد و ارسال گشت \* معلوم  
است که نرسیده این را بدان که اگر جمیع مافی الأرض را با  
جواهر لطائفش تقدیم مینمودی البته چنین مقبول نمی افتاد  
این عبد از مقابلی باین هدیه عاجز است لهذا مکافات این

عطیه را بر برب بریه تفویض کردم انشاء الله الطاف و عنایات حضرت رحمانیه تلافی خواهد فرمود و امید وارم اجر موفور این عمل مبرور را در ملکوت ابهی مشاهده نمائی ورقه موقنه صبیبه محترمه راتحیت ذکبه برسان و بگو تو سلاله حضرت دخیلی آن بمرثیه سیدالشهداء روحیفداء مشهور آفاق گشت و تونیز به محبت ظهور حسینی جمال ابهی معروف بین نساء گرد \*

وعلیک التحیه و الثناء ع ع

پس از فوت آقا بالا بیک نقاشباشی جناب آقا حسین آقا فرزند جناب میرزا علی اصغر ابن دخیل بواسطه دوستی با میرزا علی اشرف نوه ایشان موفق میشوند که در بین اوراق باقیمانده یک تصویر دیگر سیاه قلم کامل و یک تصویر سیاه قلم ناقص از شمائل مبارک را پیدا نماید \* سیاه قلمی که کامل بود ولی رنگ نشده بود بوسیله میرزا علی اشرف که از فن نقاشی بهره مند بود تکمیل شده و در خانواده جناب دخیل محفوظ مانده بود و غالباً در ایام متبرکه احبا بزیارت آن توفیق می یافتند

تا در سال ۱۳۱۵ هجری شمسی بوسیله محفل روحانی تبریز بمحفل مقدس روحانی ملی ایران تقدیم گردید و آن محفل نیز برای ضبط در محفظه آثار ارض اقدس بحضور مبارک حضرت ولی امر الله تقدیم داشتند \* عین مرقومه شماره ۲۴۵

محفل روحانی تبریز که ضمیمه است درج میگردد \*

---

(۶) از بیانات شفاهی جناب میرزا ولی الله خان ورقاد رکنفرانس کامپالا و همچنین از مشروحه شی که جناب دکتر دخیلی فرزند جناب آقا حسین آقا دخیلی مرقوم فرموده الذا استفاده شده است



محفل روحانی تبریز

نمره ۲۴۵

یار روحانی آقا حسین دخیلی علیه بهاء الله

يك قطعه شمايل مبارك حضرت نقطه اولی  
روح الوجود لمظلومينه الفدا توسط آقا زین العابدین  
بالا زاده باین محفل واصل که شمايل مزبور را بمحفل  
مقدس روحانی ملی رسانیده و رسید آنرا آورده و پس  
از تسلیم همین نوشته دریافت گرد د •

منشی محفل — احد برادران

حضرت آقای دخیلی

از محفل مقدس روحانی

از محفل مقدس روحانی امر فرموده اند شمايل  
مبارک حضرت اعلی را از حضرت عالی بگیرم گویا از  
محفل مقدس ملی بهائیان ایران خواسته اند •  
خواهشمندم توی کاغذ پیچیده مرحمت کنید پریچهر  
بیاورد • زین العابدین بالا زاده

## ۵. - صورت و سیرت آنحضرت

از تحقق در تصویر ناد را النظیر مبارک حضرت اعلیٰ بخوبی واضح میشود که جمال یوسفی و کمال الهی از آن چهره همایون مانند آفتاب خیره کننده ابصار است چه که صورت و چهره مبارک جمیل و دارای جبینی گشاده و ابروان پیوسته و مقوس و چشمانی سیه قام و درشت \* و خال در طرف گونیه راست (۱) و بینی نازک و قلمی که قسمت بالای آن دارای برجسته گی که *أَقْنَى الْأَنْفِ* در آثار و اخبار وارده از آنجمال الهی توصیف گردیده است (۲) رنگ چهره و بدن سفید مایل به گندمگون و قامتی رسا نه بلند و نه کوتاه و ترکیب اعضا کامل بدون هیچگونه نقص بوده اند لباس مبارک از خالق از

(۱) در کتاب بحار الانوار جلد سیزدهم صفحه ۱۷۰ مذکور است *حَسْرَتٌ* از علی ابن ابیطالب نقل نموده که : " انه قال المهدی قبل جحد بخده خال یكون مبدائه من قبل المشرق " یعنی قائم موعود مخمور العین و مجدد و دارای خالی در گونه اش و محل ظهور او از جانب مشرق زمین است \*

(۲) در کتاب البیواقیت و الجواهر در مبحث شصت و پنجم از جزء ثانی صفحه ۱۴۳ درباره اوصاف مهدی میفرماید :

" عواجلی الجبهه اقنى الأنف ... " یعنی آنحضرت گشاده روی و قسمت اعلائی بینی اش اندکی مرتفع است و جناب ابوالفضائل در کتاب فرائد بعد از نقل این روایت مینویسد ( و این علامت را اصحاب علم تیافه و حکما علامت وفور عقل و فراست دانسته اند )

پارچه های لطیف بافت ایران وعبای مشگی با حاشیه ئی زربفت چنانکه در عربستان هنوز هم معمول است بردوش و روی لباس داشته و عمامه سبز رنگ به علامت سیادت هاشمی بر سر و شال نیز بهمین نحو از شالهای سبز رنگ کشمیری معروف به خلیل خانی بر کمر داشتند . در هنگام جلوس چنانچه در تصویر مبارک نمودار است همیشه بر دو زانوی ادب نشسته و دستها را از آستین عبا تا حد انگشتان بیرون آورده و بروی زانوهینها <sup>دند</sup> و غالباً تسبیح در دست مبارک بوده و در حال مشی و خرام عصای ظریفی در دست مبارک بوده است که اکنون تمام آنها از اشیاء خاصه آنحضرت در دارالآثار ارض اقدس و همچنین در بیت مبارک شیراز محفوظ مانده است .

در نظافت و لطافت بدن و لباس نهایت دقت و مواظبت را منظور داشته و غالباً گلاب و عطر استعمال میفرمودند و از هر چه که رایحه کربوه از آن بمشام برسد احتراز میفرمودند و همیشه در حال وضو بوده اند حتی در ایام سخت زمستان در ماکو با آب یخ بسته وضو میساخته اند .

در اکل و شرب بسیار اندک غذا میل میفرمودند و در طریقی که از اصفهان تا تبریز بصحابت محمد بیک چا پارچی عزیمت فرمودند هیچگاه حاضر نشدند که مأمورین از مردم چیزی بجبر و عنف برای غذا و مصارف سفر بگیرند و حتی برای سواری آنحضرت اگر مالی را بزور و تعدی از مردم میگرفتند سوار نشده و پیاده روی و تحمل مشقت آنرا ترجیح میدادند .

هرگز بد خانیات مانند قلیان که در آن ایام خیلی رایج  
و معمول بود لب نیالوده و نهی فرمودند و استعمال چای را  
بانهایت نظافت و پاکیزگی تاکید و سفارش فرموده و خود نیز  
صرف میفرمودند \*

از ابتدای طفولیت به عصمت و طهارت نفس و تقوی  
و پرهیزکاری ممتاز و مشار بالبنان بوده و حتی از استعمال مکروها  
نیز اجتناب میورزیدند \*

روحانیت صرفه و آداب و وقار و سکینه و عظمت و جلال  
آن مظهرذوالجلال از همان سنین طفولیت جاذب و جالب  
قلوب و انظارگشته و تدریجاً مراحل کمال پیموده و آثارش در  
حلاوت بیان و اعتدال در گفتار و کردار ظاهر و بارز گردیده  
بود بنحویکه هر بیننده و شنونده پاک ضمیری را بخود  
جلب و جذب مینمود \* و چنانکه قبلاً نیز ذکر شد یکی از نفوسیکه  
آنحضرت را در رحبس تبریز ملاقات نمود دکتر کورمیک طبیب  
انگلیسی با اتفاق د و نفر طبیب ایرانی بوده و او آنحضرت را چنین  
توصیف کرده است :

(( دارای چهره گشاده و زیبا و محبوب و جسمی نحیف  
ولا غر بود و هر کس او را میدید گمان نمی نمود او ایرانی است  
زیرا لطیف ترین چهره ها را دارا بود و دارای صوت ملایم و با  
اهتزاز بود که در من اثر فراوانی نمود و چون سید بود لباس  
اشراف که عادت این گروه است ملبس بود و بطور کلی هیئت  
وسیمای او انسانرا بطرف خود جذب مینمود ))

چون آیات قرآن شریف در حضور آنحضرت تلاوت میگردید نهایت مسرت را حاصل میفرمودند و تفاسیری که از قلم آنحضرت در باره بعضی از سُور و آیات قرآنیّه نازل شده حاکی از احاطه کلیه آنحضرت به تأویل آیات و بسط و تبیین کلمات الهیه است \*

ذکر مصائب حضرت سیدالشهدا<sup>ع</sup> و سایر اهل بیت وائمه هدی غالباً در حضور آنحضرت بعد از ادای صلوة هر روز بوسیله آقا سید حسین یزدی بعمل میآمد که يك صفحه از کتاب مُحَرَّقُ الْقُلُوبِ را میخواند و گاهی ملاحظه حسین دخیل مراغه ثی مشرف میگشت و از اشعار و مرثی خود که در باره مصائب و بلاهای وارده برائمه اطهار و اهل بیت سروده بود میخواند و آنحضرت در اینحال بانهایت حزن و اندوه اشک از چشمان مبارکش بر گونه<sup>ع</sup> فرو میریخت \* و در آثار مبارکه حضرت سیدالشهدا<sup>ع</sup> را نُورِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ یاد فرموده اند \*

در ایام اشتغال به تجارت در شیراز و بوشهر همیشه بعدالت و انصاف معامله مینمودند حتی اگر کسی مال التجاره خود را با امانت نزد آنحضرت می سپرد اگر بموقع خود نفروخته بودند و از این راه ضرری بصاحب مال رسیده بود شخصاً جبران فرموده راضی بضرر صاحب مال نمیشدند \* چنانکه مذکور است در ایام بوشهر تاجر یزدی بنام ابوالحسن چون عازم سفر حج بود مال التجاره خود را بآنحضرت سپرد و روانه

مقصد گردید \* در این میان سفری برای حضرت اعلیٰ بشیر از پیش آمد  
 و اموال تا جرد را نبارمانده و بمقدار فاحشی تنزل قیمت یافته بود ولی  
 آنحضرت جبران نموده کم بود ارزش آنرا شخصاً تادیه فرمودند (۱)  
 و همچنین مذکور است که در همان ایام تا جری مقداری نیل  
 برسم امانت نزد آنحضرت آورد و چندی بعد مشتری برای خرید آمد  
 و آنحضرت در آن حین بنماز و دعا مشغول بود و با اشاره امر فرمودند  
 قدری صبر و تأمل نماید تا از نماز فارغ گردند \* ولی مشتری صبر ننموده  
 رفت و چون از نماز و عافراغت حاصل شد اطلاع یافتند که قیمت نیل  
 تنزل نموده است لذا آنرا فروخته و ضرر صاحب مال را که از جهت  
 تأخیر حاصل شده بود ادا فرمودند \* بطوریکه اسباب تعجب صاحب  
 مال گردیده هر چه خواست اضافه قیمت را پس بدهد قبول فرمودند \*  
 و در عین حال به بعضی از رسوم و عادات ناروای تجار  
 بی اعتنا بوده و ترک آنگونه رسوم خارج از عدالت و انصاف را عملاً  
 و قولاً توصیه و تاکید میفرمودند در این مورد حکایتی از رساله  
 تاریخی جناب حاجی میرزا حبیب الله افغان که خود در محضر  
 مبارک حضرت عبدالبهاء در ایام تشریف شنیده بود \* در  
 صفحه ۷۶ نقل نموده ایم و مختصر آن ایست که تجار بوشهر  
 رسمی داشتند که بعد از خرید هر جنسی برای ادای قیمت دبه  
 میآوردند و تخفیفی از فروشنده میگرفته اند و در یک معامله  
 یک فقره نیل از آنحضرت خواستند باین رویه تخفیف بگیرند  
 آنحضرت قبول فرمودند و هر چه اصرار کردند و گفتند این کار معمول  
 (۱) تاریخ حاجی معین السلطنه و تاریخ ظهور الحق جلد ثانی

تجار هست نپذیرفتند و فرمودند این روّبه صحیح نیست و بایستی متروک شود و بالأخره مال را پس آوردند و دَبّه را قبول فرمودند \*

در تاریخ جناب نبیل زرندی فصل ۱۷ مذکور است زمانیکه حضرت اعلیٰ در سجن چهریق تشریف داشتند فرمودند مقداری عسل برای آنحضرت خریداری نمایند \* چون عسل را خریده آوردند ملاحظه نمودند که فروشنده گران داده است لذا فرمودند عسل را صاحبش مسترد دارند زیرا عسل خوب را بقیمت مناسب تراز این میتوان خرید سپس فرمودند من که الان مقتدای شما هستم قبلاً تا جر بوده ام بر شما لازم است که اقتدا بمن نمائید در جمیع معاملاتتان هیچوقت طرف را مغبون نکنید و نگذارید آنها هم شما را مغبون نمایند این است روش مولای شما \*



## ۵۱- آیات و آثار نازل از قلم حضرت اعلی

با آنکه حضرت اعلی از ابتدای اظهار امر اکثر اوقات در تحت نظر و مراقبت مأمورین دولتی و محدودیتهای سخت گذرانیدند معذلك هیچگاه صریحاً قلم اعلی ساکت نگردید و قلم از نزول آیات و آثار جاری مسائل مهمه در باره اصلاح و اکمال عقائد دینی و رفع مشکلات و حلّ مَعْضَلات و تفسیر آیات و بیان حقایق و تعلیمات اخلاقی و آداب اجتماعی باز نایستاد و آنهمه آثار که از قلم معجزشیم مبارک با مراعات زمان و استعداد و حالات نفوس تدوین و تنظیم یافته نمیتوان با ایام کوتاه دوره رسالت آنشمس حقیقت که از افق شیراز طلوع و بشهادت مبارک در افق شهر تبریز افول نمود مقایسه کرد زیرا آن ایام معدود بیش از شش سال بطول نیانجامید ولی آثار و آیات بقدری زیاد است که بشماره و احصا در نیامده است .

چه بسیار از آثار که در اثر حوادث ناگوار و انقلابات و اضطهاداتی که همواره امر جدید و مؤمنین را احاطه نموده بود از بین رفته و چه بسیار از آیات که در هنگام هجوم معاندین و مخالفین و غارت اموال مؤمنین بدست غارتگران افتاده و از سرنوشت آنها تاکنون کسی را اطلاعی نیست .

از آنچه که امروز از آثار مبارک زیارت گردیده میتوان دریافت که آیات نازل از قلم اعلی بیشتر در شئون مختلفه



مناجات • ادعیه تفاسیر، خطابات، وجواب سئوالات، و نزول احکام و تعالیم انفرادی و اجتماعی مبنی بر تشریح شریعت جدید میباشد که بعضی از آن آثار بلسان عربی و بعضی بلسان فارسی و بعضی ممزوج از کلمات و جملات عربی و فارسی است که بسبک و اسلوب بدیع و ساده و بدون تکلف مرقوم گشته و اهداً شباهتی با اسلوب تحریرات و مقالات مند اوله رایجه بین علما و دانشمندان و نویسندگان آن عصرند داشته و حاکی از آنستکه مبداء نزول آیات و آثار وحی والهام الهی و علوم نامحدود کدنی است نه اکتسابی و ساخته و پرداخته افکار محدود بشری •

درباره کیفیت و چگونگی نزول آیات و تأثیر و نفوذ آن در قلوب شهادت نفوسی مانند جناب ملاحسین بشرویه می که خود از فحول علما و تلامیذ جناب سید رشتی بوده برهانی است کافی زیرا مراتب فضل و بینش او مورد تصدیق تمام علمای شیخیه حتی مخالفین این امر بوده چنانکه ملامحمد ممقانی مکرر گفته بود که اگر ملاحسین خود مدعی مقام مهد و بیت و قائمیت میشد نظر بعلم و فضل و کمال و احاطه و زهد و ورع و تقوی که در وی سراغ داشتیم بدون تأمل ایمان میآوردیم و تسلیم میشدم متعجبم که چنین تحریری نظیر بیکنفر جوان تاجر عاری از سواد فریفته و مفتون گشته است (۱)

---

(۱) تاریخ حاجی معین السلطنه تهریزی

و همچنین جناب علام محمد علی قدوس عالم کامل و جناب آقاسیدیحیی دارابی نحریر جلیل که صیت فضل و دانش آنها نزد عوام و خواص مشهور وعده بی از علمای مسلم دیگر که خود در حین نزول آیات حضور داشته و تحت نفوذ و تاثیر قوای خلاقه کلمات و آیات نازل قرار گرفته اند مذکور داشته اند که چون آنحضرت قلم را بدست می گرفتند بسرعت غیر قابل تصویری بر صفحات اوراق که غالباً از کاغذهای نازک و لطیف انتخاب میفرمودند در حرکت و جولان بوده و صریر آن مرتفع و خود همگیل مبارک در حین نزول آیات تمام و یا قسمتی از آنرا بصوت ملایم و مؤثری تَرْتُم میفرمودند که تا اعماق قلب شنونده تأثیر و او را بخود منجذب و مفتون میساخته است .

چنانکه جناب ملاحسین بشرویه بی خود چنین حکایت نموده است :

|| بنحوی مسحور بیانات آن شمس معانی گشتم که از خود بیخود شدم و از دنیا و مافیها بیخبر ماندم و فکر اَصْدِقَاءُ که در خارج منتظر معاودت من بودند از صفحه ضمیرم محو گردید و ندانستم چه وقت و چه هنگام است تا آنکه صدای مؤذن بلند شد و اذان صبح طنین انداز گردید و مرا از آن حالت جذبه که محو آن طلعت بیمثال و مستغرق در دریای تفکر و تأمل بودم بیدار نمود ... در آن شب خواب از عیونم متواری شد و دل از نغمات جان پرور حضرتش متلذذ گردید و جان و وجدان از ترنمات معنوییه اش حین نزول آیات قَبْیومِ الْأَسْمَاءِ اهتزاز جدید حاصل نمود در

خاتمه هربیان آن مولای عالمیان باین آیه مبارکه ناطق  
 قوله تبارک و تعالی " سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ  
 وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ " (۱)

سرعت در تحریر بدون تفکر توأم با نظم و ترتیب و اسلوب

عبارات و کلمات و استحکام مطالب و بیان حقائق با خوبی  
 و زیبایی خط که اکثر شیوه شکسته و نستعلیق را بکار  
 میبردند توأم گشته و در حالیکه ابدأ قلم خوردگی و تصحیح

صورت نگرفته و مطالب تکرار نگشته تمام جملات مختصر و مفید  
 بدون تکلف و اغلاق در نهایت سادگی است و هر یک از آن کلمات

و جملات جلوه گاه این حقیقت متعالیه است که ندای آنحضرت  
 ندای الهی و کلماتش بوحی سماوی است که جمیع انبیاء و

رسل از قبل بدان بشارت داده بودند و این اثر و نفوذ کافی  
 است که هر بیننده و شنونده شی را خاضع و خاشع نماید \*

چنانکه در اوائل ورود آنحضرت به تبریز و سکونت در

عمارت ارك دولتی یکی از خوانین و اعیان آنصفحات موسسوم  
 به حاجی جواد خان ساکن در قریه آتش بیک که با محمد بیک  
 چاپارچی سابقه آشنائی و دوستی داشت بوسیله او از ورود

آنحضرت مطلع گشته و در عمارت ارك در حالیکه عده شی از اهل  
 علم و فضل حضور داشتند مشرف گردید \* در آن حین مکتوبی

از آقا میرزا محمد علی زنوزی بدست مبارک رسید که سؤال از

معنی يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ نموده بود آنحضرت

(۱) ترجمه لوح مبارک گاد پاسزهای بوسیله جناب نصرالله مودت

قلم برداشته و بدون تفکر و سکون قلم در نهایت سرعت جواب مرقوم داشتند و پس از خاتمه آن چند نفر که حضور داشتند قرائت نموده بیکدیگر گفتند که حقیقتاً جرات میخواید که این بزرگوار را بدون دلیل و تأمل انکار کردن و دیگری گفت که من این علم و احاطه را در هیچ عالمی ندیده ام (۱)

و همچنین بدیع آفرین خوش نویسنده معروف تبریز که بیشتر خطوط مخصوصاً نستعلیق را بسیار بیکو مینوشته است • پس از تشرف بحضور مبارک حضرت اعلی مؤمن گردید و علت ایمان خود را چنین بیان داشت که من خویشتن را کنار و بیطرف قرار داده میگویم که اگر میرعماد که در خط نستعلیق استاد مسلم است و در رویش عبدالمجید که در خط شکسته مهارت داشته و یا قوت و احمد نیریزی که در خط نسخ ید طولائی دارند حاضر میشدند جز ایمان و اعتراف بر قصور و عجز خویش چاره نداشتند زیرا که خط نوشتن این سید از قوه بشر خارج است که خط را باین سرعت بنویسد و قواعد را نیز از دست ندهد و خوب بنویسد بجهت اینکه از شرائط خوب نوشتن با تأنی نوشتن و بطئی القلم بودن است (( (۲)

و جناب آقا سید یحیی وحید اکبر پس از تشرف بحضور مبارک حضرت اعلی و ایمان و جوهری چند بر عظمت آثار و آیات نازله از قلم آنحضرت برای پدر خود آقا سید جعفر کشفی بیان نمود که اَهم آن وجوه این بود که آنحضرت اُمّی است و در نزد

---

(۱) و (۲) نقل بمعنی از تاریخ حاجی معین السلطنه

اهل علم تحصیل نکرده است و در موقع بیان علوم و مطالب علمیّه مطالب مفصل را بکلمات مفید و مختصر ادا<sup>۱</sup> میفرمایند و کلمات و عبارات شبیه به کلمات علما نیست و این اعظم دلیل است که علم آنحضرت اکتسابی نیست • اگر مکتبی و اکتسابی بود لازم بود بکلمات و مصطلحات قوم سخن گوید و ملاحظه میشود که در وقت سؤال مطلب هر قدر کاغذ در دست آنحضرت بوده باشد ولو اینکه گنجایش نوشتن یک سطر را داشته باشد در همان کاغذ جواب سائل را مرقوم میفرمایند که سبب سکوت او میشود)) چنانکه تفسیر سوره کوثر را بنا به تمنا و آرزوی قلبی جناب وحید در حضور خود ایشان بسرعت غیر قابل تصویری نازل فرمودند که سبب مزید ایمان و اطمینان قلبی ایشان گردید • اکثر اوقات که بین اصحاب و علما مناظره و گفتگوئی صورت میگرفت اصحاب نزول آیات و بینات را از لسان و قلم آنحضرت بصرف فطرت و وحی الهی استدلال بر حقانیت امر بدیج نموده و منکرین<sup>۱</sup> را باتیان بمثل دعوت مینمودند و در این موقع عجز آنها ثابت میگردد چنانکه در احوالات جناب ملا یوسف علی اردبیلی که از حروف حی بیان و شهدای واقعه قلعه طبرسی است مذکور گردیده (۱) که روزی وارد مجلس ملا محمد ممقانی گردید و مشاهده نمود که بحث و سخن اهل مجلس درباره حضرت باب و بابیه است در این موقع ملا محمد حضار مجلس را مخاطب ساخته و گفت من نیز میتوانم مانند آیات سید باب بنویسم

---

(۱) از تاریخ حاجی معین السلطنه

بلکه تلامیذ من هم میتوانند مانند آن کلمات بیاورند در اینحال  
ملا یوسفعلی طاقت نیاورده فوراً قلم و کاغذ را بیرون آورده و نزد  
ملا محمد گذاشت و گفت اگر چنین است حالت حاضره مجلس را  
بلحن آیات بدون سکون قلم و تفکر بر صفحه کاغذ بنویس. ملا  
محمد در جواب سکوت اختیار کرد آنگاه ملا یوسفعلی مجدداً  
گفت اگر بلغت عربی بر تو دشوار است به پارسی بنویس ملا محمد  
همچنان ساکت بود. ملا یوسفعلی گفتار خویش را تعقیب کرده  
باز گفت اگر بلغت پارسی نیز بر شما زحمتی دارد به لغت  
ترکی که لسان مأنوس و اُمّی و وطنی تو است مرقوم دار. ملا  
محمد چاره شی جز سکوت نداشت. پس از آن گفت از تلامیذ  
و متعلقین هریک را شایسته و سزاوار میشناسی اجازت ده  
بنویسد. ملا محمد حیران و نگران مانده بر هیچیک از این  
سئوالات جوابی نداد و سخنی نگفت. آنگاه ملا یوسفعلی  
آیه مبارکه **فُبِهتَ الَّذِي كَفَرَ** را بر او و حاضرین خوانده از مجلس  
وی بیرون رفت.

—————

## ملکه کرمل

### ۵۲- بنای رفیع و بدیع مقام اعلیٰ

بنای جدید و رفیع مقام اعلیٰ که اکنون مانند صد فی بنای اصلی و گوهر گرانبهای ضریح مقدس حضرت اعلیٰ را در برگرفته و مانند عروسی زیبا با تاج طلائی خود در دامنه کرمل قد برافراشته و مورد توجه اهل نظر گردیده است یکی از مشروعات مقدسه عظیمه ایست که طبق نوایای مبارکه مرکز عهد و پیمان الهی حضرت عبدالبهاء بعمل آمده است. زیرا در اواخر ایام حیات مبارک بشارت آنرا باین بیان فرمودند قوله عزبانه :

" نشد مقام اعلیٰ ساخته شود ..... انشاء الله میشود <sup>بگر</sup> ما باینقدر رسانده ایم "

و حضرت ولی امرالله آرزوی قلبی آنحضرت را با نقشه بدیع و جالبی در مدت پنجسال جلوه گرفتند .

نقشه بدیع این ساختمان را حسب الامر مبارک جناب مستر ماکسول پدر والا مقام امة البهاء سرکار روحیه خانم حرم مبارک در تحت هدایت و راهنمایی مبارک حضرت ولی امرالله ترسیم نموده و مدل ساختمان را که در امریکا تهیه شده بود در روز ۲۳ ماه مه از سال ۱۹۴۴ در روز جشن صدساله بعثت مبارک حضرت اعلیٰ جمعی از احبای مجاورین ارض اقدس که حضور مبارک مشرف بودند زیارت نمودند و از آن ببعثت

با وجود انقلابات حاصله از منازعات اعراب و یهود و مشکلات اقتصادی که در اثر جنگ دوم جهانی جمیع جهات را فرا گرفته بود اراده عالیّه آنحضرت علی رغم تمام این موانع و حوادث براین تعلق گرفت که آن نقشه عظیم الهی شروع و بصورت عمل درآید \*

لذا بر حسب دستور مبارک عملیات پی کنی و خاک برداری و توسعه محوطه اطراف مقام با وجود برودت هوا و بارندگیهای متوالی شروع و جناب مسترماکسول برای سفارش حجاری ستونهای رواق بایطالیا مسافرت نموده و با همت و جدیت جناب مستر جیاگری سی و دو عدد ستونها بارض اقدس حمل گردید و پس از ورود صرف بنای ایوان حول مرقد مقدس شد و از سال ۱۹۴۸ به بعد در هر مرتبه که بنای طبقه اول و ثانی و ثالث اتمام می پذیرفت بشارت آنرا طی تلگراف مخصوصی بشرق و غرب عالم بهائی مخابره فرموده و قلوب اهل بهامملو از شادی و مسرت میگردید \*

تا آنکه بنای استوانه‌ئی نیز که بر روی آن قبه ذهبی باید قرار گیرد تمام گشته و بنای قبه ذهبی با نصب چوب بستنهائی که جهت پوشش آن بکار رفته بود شروع گردید و در یوم نهم عید سعید رضوان از سال ۱۹۵۲ مطابق با اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ که مقارن با انقضاء نود سال از اظهار امر مبارک - حضرت بهاء الله در بغداد بود با حضور جمعی از زائرین ارض اقدس مقداری از خاک سقف سجن حضرت اعلی درماکسو



که در قوطی نقره فی گذاشته شده بود بدست مبارك حضرت ولی امرالله در زیر یکی از آجر های طلائی گنبد قرارداد شد \* وانجام این مراسم باشکوه در ضمن پیام مبارك بوسیله امه البهاء سرکار روحیه خانم حرم مبارك بانجمن شور روحانی امریک ابلاغ فرمودند \*

ودوماه پس از ابلاغ بشارت مزبور آخرین مرحله بنای مقام اعلی مقارن باتشکیل کنفرانسهای بین القارات یعنی ماه اکتبر از سال ۱۹۵۳ وخاتمه سال مقدس اتمام یافت \* واین مشروع عظیم که مدت پنجسال ساختمانش بطول انجام میدهد و پیشرفت آن در هر لحظه بشکل معجزه آسائی مشمول تائیدات و امدادات غیبیه الهیه میگردد زینت افزای آن مکان مقدس گشته جالب انظار و طبق بیان مبارك " ملکه کرمـل " نامیده شد که بر سر بر جبل رب جالس و تاج وهاجی از طلا بر سر و خلعت بیضا برتن و کمر بند زمردین بر میان دارد \*

## ٥٣ - زيارته مبارکه

اَلشَّاءُ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْاَعْلَى وَالْبَهَاءُ الَّذِي طَلَعَ مِنْ  
 جَمَالِكَ الْاَلْهَى عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْكِبْرِيَاءِ وَسُلْطَانَ الْبِقَاءِ وَمَلِيكَ  
 مَنْ فِي الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ اَشْهَدُ اَنَّ بِكَ ظَهَرْتَ سُلْطَنَةُ اللهِ وَاِقْتِدَاءُ  
 وَعَظْمَةُ اللهِ وَكِبْرِيَاثُهُ وَبِكَ اَشْرَقَتْ شَمْسُ الْقَدِيمِ فِي سَمَاءِ  
 الْقَضَاءِ وَطَلَعَ جَمَالُ الْغَيْبِ عَنِ اُفُقِ الْبِدَاءِ وَاَشْهَدُ اَنَّ حِجْرَةَ  
 مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَاْفِ وَالنُّونِ وَبَرَزَ سِرُّ اللهِ الْمَكْنُونِ  
 وَبَدِئَتْ الْمُمْكِنَاتُ وَبُعِثَتْ الظُّهُورَاتُ وَاَشْهَدُ اَنَّ بِجَمَالِكَ  
 ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ وَبِوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهُ الْمَقْصُودِ وَبِكَلِمَةِ  
 مِنْ عِنْدِكَ فَصَلَ بَيْنَ الْمُمْكِنَاتِ وَصَعَدَ الْمُخْلِصُونَ اِلَى  
 الدِّزْوَةِ الْعُلْيَا وَالْمُشْرِكُونَ اِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى وَاَشْهَدُ  
 يَا مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ اللهُ وَمَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ  
 بِلِقَاءِ اللهِ فَطُوبَى لِمَنْ اَمَّنَ بِكَ وَيَا يَا تَيْكَ وَخَضَعَ بِسُلْطَانِكَ  
 وَشُرِّفَ بِلِقَائِكَ وَبَلَغَ بِرِضَائِكَ وَطَافَ فِي حَوْلِكَ وَحَضَرَ تَلِقَاءَ  
 عَرَشِكَ فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَاَنْكَرَكَ وَكَفَرَ يَا يَا تَيْكَ وَجَا حَدَ  
 بِسُلْطَانِكَ وَحَارَبَ بِنَفْسِكَ وَاَسْتَكْبَرَ لِدَاهِي وَجْهَكَ وَجَادَلَ  
 بِبُرْهَانِكَ وَقَوَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَاِقْتِدَارِكَ وَكَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

فِي الْوَاَحِ الْقُدْسِ مِنْ اِصْبَحِ الْاَمْرِ مَكْتُوبًا يَا اِلَهِي وَمَحْبُوبِي  
 فَاَرْسِلْ اِلَيَّ عَنْ يَمِينِ رَحْمَتِكَ وَعَنَانِكَ نَفْحَاتِ قُدْسِ الْاَطْنَانِ  
 لِتَجِدَ بَنِيَّ عَنْ نَفْسِي وَعَنِ الدُّنْيَا اِلَى شَطْرِ قُرْبِكَ وَلِقَائِكَ اِنَّكَ  
 اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلٰى مَا تَشَاءُ وَاِنَّكَ كُنْتَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا عَلَيكَ  
 يَا جَمَالَ اللهِ تَشَاءُ اللهُ ذِكْرَهُ وَبَهَاءُ اللهُ وَنُورَهُ اَشْهَدُ يَا مَنْ مَارَتْ  
 عَيْنُ الْاَبْدَاعِ مَظْلُومًا شِبْهَكَ كُنْتَ فِي اَيَّامِكَ فِي غَمْرَاتِ الْبَلَايَا  
 مَرَّةً كُنْتَ عَثَّتِ السَّلَاسِلُ وَالْاَغْلَالُ وَمَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ سِيُوفِ  
 الْاَعْدَاءِ وَمَعَ كُلِّ ذَلِكَ اَمَرْتَ النَّاسَ بِمَا اُمِرْتَ مِنْ لَدُنْ عَلِيمِ  
 حَكِيمِ رُوحِي لِضُرِّكَ الْفِدَاءِ وَنَفْسِي لِبِلَاثِكَ الْفِدَاءِ اَسْئَلُ اللهَ  
 بِكَ وَيَا الَّذِيْنَ اسْتَضَاثَتْ وُجُوهُهُمْ مِنْ اَنْوَارِ وَجْهِكَ وَاتَّبَعُوا مَا  
 اَمَرُوا بِهِ حُبًّا لِنَفْسِكَ اَنْ يَكْشِفَ السُّبْحَاتِ الَّتِي حَالَتْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ  
 خَلْقِكَ وَيَرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اِنَّكَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالِيُ  
 الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ صَلَّى اللهُ يَا اِلَهِي عَلٰى السِّدْرَةِ وَاَوْرَاقِهَا وَاَغْصَانِهَا  
 وَاَفْنَانِهَا وَاَصُولِهَا وَفُرُوعِهَا يَدًا وَاِمَامِ اسْمَائِكَ الْحُسْنٰى وَصِفَاتِكَ الْعُلِيَّامِ  
 اَحْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْتَبِدِيْنَ وَجُنُودِ الظَّالِمِيْنَ اِنَّكَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ صَلَّى  
 اللهُ يَا اِلَهِي عَلٰى عِبَادِكَ الْفَائِزِيْنَ وَاِمَائِكَ الْفَائِزَاتِ اِنَّكَ اَنْتَ الْكَرِيمُ  
 ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ

## ٥٤ - مناجات مبارک حضرت ولی امر اللہ

يَا رَبَّنَا الْأَعْلَى سَتَّكَ بِحَقِّ دَمِيكَ الْمُرْشُوشِ عَلَى التَّرَابِ بِأَنَّ نَجَبَ  
رُعَانِنَا وَتَحْفَظُنَا فِي صَوْنِ حِمَايَتِكَ وَكِلَالَتِكَ وَتُمْطِرُ عَلَيْنَا سَحَابَ  
جُودِكَ وَإِحْسَانِكَ وَتُوَيْدِنَا وَتُؤَفِّقُنَا عَلَى السُّلُوكِ فِي سَبِيلِكَ وَ  
الْتِمَسِّكِ بِحَبْلِ وِلائِكَ وَإِثْبَاتِ حُجَّتِكَ وَإِنْتِشَارِ إِثَارِكَ وَدَفْعِ  
شِرَاقِدَائِكَ وَالْتَخَلُّوْ بِإِخْلَاقِكَ وَإِعْلَانِ أَمْرِ مَحَبُّوْبِكَ الْأَلْهِيِّ الْأَدْبِيِّ  
قَدَيْتَ نَفْسَكَ فِي سَبِيلِهِ وَمَا تَمَنَيْتَ إِلَّا الْقَتْلَ فِي مَحَبَّتِهِ أَغْنَيْنَا  
يَا مَحَبُّوْبِنَا الْأَعْلَى وَأَشْدُدْ زُورَنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَاعْفِرْ ذُنُوبَنَا  
وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَأَطْلُقْ أَلْسِنَتِنَا بِمَحَامِدِكَ وَنَعُوْ بِكَ وَكَلِّمْ  
أَعْمَالَنَا وَبَجْهُورَاتِنَا بِإِكْلِيلِ قَبُولِكَ وَرِضَائِكَ وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ  
حَيَاتِنَا مَا قَدَّرْتَهُ لِلْمُخْلِصِينَ مِنْ بَرِيَّتِكَ وَأَجِرْنَا فِي جِوَارِ رَحْمَتِكَ  
وَأَدْخِلْنَا فِي فَنَاءِ أَنْوَارِ قُرْبِكَ وَاحْشُرْنَا مَعَ الْمُقَرَّبِينَ مِنْ أَحَبِّتِكَ  
وَاقْدِرْ لَنَا الْوَفُورَ عَلَيْكَ وَرَمِّحْنَا بِصَهَابِ إِقَامَتِكَ وَأَخْلِدْنَا فِي حَدَائِقِ  
قُدْسِكَ وَأَرْزُقْنَا كُلَّ خَيْرٍ قَدَّرْتَهُ فِي مَلَكُوتِكَ يَا مُغْنِيَتِ الْعَالَمِينَ .



## فهرست مند رجات کتاب حیات حضرت نقطه اولی

---

شماره	نام کتاب	صفحه
	نام کتاب	۱
	مرقومه محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران	۳
	مقدمه - مؤلف	۵
۱	شیراز جنت طراز	۷
۲	جناب شیخ احمد احسائی	۱۵
۳	جناب سید کاظم رشتی	۴۵
۴	حضرت باب	۶۴
۵	تولد حضرت باب	۷۱
۶	مکتب شیخ عابد	۷۴
۷	حکایاتی از ایام طفولیت حضرت اعلی	۷۸
۸	ایام تجارت حضرت اعلی	۸۲
۹	عزیمت حضرت اعلی بکربلا	۹۳
۱۰	مراجعت حضرت اعلی از کربلا	۱۰۴
۱۱	قیام جناب ملاحسین در جستجوی موعود	۱۰۸
۱۲	ملاقات جناب ملاحسین و حضرت اعلی	۱۱۱
۱۳	اظهار امر مبارک	۱۱۳

شماره	صفحه
۱۴	تشکیل حروف حی بیان ۱۲۴
۱۵	عزیمت حضرت باب بمکه ومدینه ۱۳۲
۱۶	مراجعت آنحضرت ازسفرحج به بوشهر ۱۴۶
۱۷	مراجعت حضرت اعلی بشیراز ۱۵۸
۱۸	سوء رفتار والی فارس ۱۶۰
۱۹	حضور حضرت اعلی درمسجد وکیل ۱۶۲
۲۰	ورود جناب باب الباب وهمراهان بشیراز ۱۷۰
۲۱	قیام اصحاب جهت ابلاغ امر ۱۷۴
۲۲	عزیمت حضرت اعلی به اصفهان ۱۸۳
۲۳	ورود حضرت اعلی به اصفهان ۱۹۱
۲۴	نگرانی و تشویش علما ۱۹۵
۲۵	احوالات منوچهرخان معتمدالدوله ۲۰۳
۲۶	حرکت دادن آنحضرت بطهران ۲۰۷
۲۷	ورود مبارك بکاشان ۲۰۸
۲۸	عزیمت مبارك به تبریز ۲۰۸
۲۹	ورود حضرت اعلی به قریه میانج ۲۲۵
۳۰	حرکت حضرت اعلی ازتبریز بعاکو ۲۳۲
۳۱	نزول کتاب بیان ۲۴۲

شماره	صفحه
۳۲	انتشار امر مبارک در ایران و عراق
۳۳	شهادت شهدای سبعت
۳۴	جناب آقا سید یحیی دارابی
۳۵	جناب ملا محمد علی حجت زنجانی
۳۶	انتقال حضرت اعلی از ماکوه چهریق
۳۷	احضار حضرت اعلی به تبریز
۳۸	ورود مبارک به تبریز و مجلس مناظره با علما
۳۹	مراجعت دادن آنحضرت از تبریز به چهریق
۴۰	فوت محمد شاه و سلطنت ناصرالدین شاه
۴۱	آخرین ایام حیات مبارک
۴۲	تصمیم امیر کبیر بصدور فرمان قتل آنحضرت
۴۳	وصول فرمان امیر کبیر
۴۴	انیس کیست
۴۵	صدور فتوای علمای تبریز و شهادت آنحضرت
۴۶	واقعه زلزله شیراز
۴۷	انتقال اجساد مطهره
۴۸	مقام مقدس اعلی
۴۹	شمایل مبارک



شماره	صفحه
۵۰	صورت و سیرت آنحضرت
۵۱	آیات و آثار قلم حضرت اعلی
۵۲	بنای رفیع و بدیع مقام اعلی
۵۳	زیارتنامه مبارکه
۵۴	مناجات مبارک حضرت ولی امرالله

از خوانندگان محترم متعنی است  
 اغلاط ذیل را قبل از مطالعه  
 تصحیح فرمایند

شماره صفحه	شماره سطر	غلط	صحیح
۴	۷	لامة	لدمه
۷	۴	تالیف	تالیف
۶۴	۷	بنی	نبی
۸۱	۳	نعود	نعمود
۲۷۰	۱۱	وهرشه	وهرشترهشه
۳۶۹	۱۹	لدا	من لدا

بعد از سطر آخر صفحه ۸۲ این جمله اضافه شود (حجرات فوقانی و تحتانی آن مسکن دارند) \*

بعد از سطر آخر صفحه ۸۷ این جمله اضافه شود (اهمیت تاریخی که داشت خراب و برای توسعه خیابان بکار رفت) \*

شماره صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱	۱۰	غَيْرِكُمْ	غَيْرِكُمْ
۱۱	۱۰	تَكُونُوا	يَكُونُوا

شعاره صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲	۱۱	رِجَالٌ	رِجَالٍ
۱۵		ذیل عکس	آحمد مدزاید است
۱۶	۱۴	نَفْسُهُ	نَفْسِهِ
۱۷	۱	فِي السَّنَةِ السَّادِسَةِ	فِي السَّنَةِ السَّادِسَةِ
۱۹	۸	أَصْلُ الشَّيْءِ	أَصْلُ الشَّيْءِ
۲۰	۲۰	حَلَى	حَلَى
۲۱	۳	عُلَمَاءُ	عُلَمَاءُ
۲۱	۹	رَوَايَهُ	رَوَايَهُ
۲۱	۱۲	تَقَرَّرَ	تَقَرَّرَ
۲۶	۲	يَسَّرَ	يَسَّرَ
۲۶	۵	الْمُحْرَمُ	الْمُحْرَمُ
۲۳	۸	العَصَّةُ	العَصَّةُ
۲۷	۱	علامت (۱) زائد است	
۲۸	۲	يَشَاءُ	يَشَاءُ
۳۹	۱۶ و ۲	مُسْتَقَرٌّ	مُسْتَقَرٌّ
۳۹		سطر آخر نَبَاهُ	نَبَاهُ
۴۰	۱۶	مُسْتَقَرٌّ	مُسْتَقَرٌّ
۴۰	۱۷	نَبَاهُ	نَبَاهُ
۴۱	۱۵	نَبَاهُ	نَبَاهُ
۴۱	۱۸	نَبَاهُ	نَبَاهُ

شماره صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٢	٣	كُلُّ	كُلِّ
٤٢	١٣	السَّاطِعُ	السَّاطِعِ
٤٢	١٣	العَظِيمُ	العَظِيمِ
٤٢	١٤	عَلْمٌ مَرْجَعٌ	عَلِمٌ - مَرْجِعِ
٤٢	١٦	رَمِسِهِ	رَمْسُهُ
٤٣	٢	ذُو الْعِلْمِ وَالشُّهُودِ	ذُو الْعِلْمِ وَالشُّهُودِ
٤٣	٢٠	تَلَامِذَتِهِ	تَلَامِذَتُهُ
٤٦	١٥	غَيْرِهِ	غَيْرُهُ
٥٢	١٨	ثَابِتٌ	ثَابِتَ
٥٣	٥	صَلَوَاتِهِ	صَلَوَاتِهِ
٥٣	٥	أَوْلِيَاءُ	أَوْلِيَاءُ
٥٣	١	كلمه محسنيين مكرراست	
٥٣	٦	أَوْلِيَاءُ	أَوْلِيَاءُ
٥٣	٦	يَخْرُنُونَ	يَخْرُنُونَ
٥٦	١٠	الدَّوْرَةُ	الدَّوْرَةُ
٥٨	٨	الْمُنْكَسَ	الْمُنْكَسِ
٥٨	٩	أَلِفٌ	أَلِفٌ
٥٨	١١	كلمه "ما" زائداست	
٦٤	٨	الأَعْلِيَيْنِ	الأَعْلِيَيْنِ
٦٥	٢	العُلَى	العُلَى

شماره صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۵	۸	أَعْلَمُ	أَعْلَمُ
۶۵	۱۰	أَعْلَمَيْتَ	أَعْلَمَيْتَ
۶۵	۱۸	الأصل	الأصل
۶۸	۱۰	يَنْطِقَهُمْ	يَنْطِقَهُمْ
۶۸	۱۲	وَجُوهٍ	وَجُوهٍ
۶۸	۱۷	الْقِيَوْمِ	الْقِيَوْمِ
۷۲	۱۴	پاورقی‌ا لآ سماء	الْأَسْمَاءِ
۷۳	۱	پاورقی السَّلامُ	السَّلَامِ
۷۳	۲	پاورقی قدرِ	قَدَرِ
۷۲	۷	پاورقی اِطْلَاقِ	اِطْلَاقِ
۸۵	۱۹	مِثْلِ	مِثْلِ
۸۹	۵	أَعَزَّزَهُمْ	أَعَزَّزَهُمْ
۸۹	۴	يَنْصِفُونَ	يَنْصِفُونَ
۸۹	۶	يَتَجَرَّرَ	يَتَجَرَّرَ
۸۹	۶	ضَمِنَ	ضَمِنَ
۹۲	۷	الأطهر — بالأخره	الأطهر — بالأخره
۹۷	۱	رَبَّهُمْ	رَبَّهُمْ
۱۰۱	۵	وسطر الأَعْظَمِ	الأَعْظَمِ
		آخر	
۱۰۵	۳	صَعَدَتْ	صَعَدَتْ

شماره صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۵	۲	عَنَّا يَتِكَ	عَنَّا يَتِكَ
۱۰۷	۴	وَتَذُ خُلْنَا	وَتَذُ خُلْنَا
۱۰۷	۴	الْحُزْنَ	الْحُزْنَ
۱۱۱	۱۳	عَمَامَه	عَمَامَه
۱۱۱	۱۵	لِلَّهِ	لِلَّهِ
۱۱۴	۴ و ۲	أُولَى	أُولَى
۱۱۴	۱۲	مُتَرَقِبَه	مُتَرَقِبَه
۱۱۷	۱	انحداب	انحداب
۱۱۸	۶	الْقِصَصِ	الْقِصَصِ
۱۱۹	۸	دَرَجَتَه	دَرَجَتَه
۱۲۱	۳ پاورقی	دَارُ	دَارُ
۱۲۱	۱۱-۱۲	دَعَوْهُمْ	دَعَوْهُمْ
			پاورقی
۱۲۶	۲ پاورقی	عَادُ اللَّهِ	عَادُ اللَّهِ
۱۲۸	۱۲	الْقِصَصِ	الْقِصَصِ
۱۳۳	۷	حَبَطَ	حَبَطَ
۱۳۴	۱۷	نُزِلَ	نُزِلَ
۱۴۳	۱	عَرَفَ	عَرَفَ
۱۴۷	۱	الْقِصَصِ	الْقِصَصِ
۱۴۹	۱۲	مَثَلُ	مَثَلُ

صحیح	غلط	سطر	شماره صفحہ
ربك	رَبِّكَ	۱۲	۱۴۹
وَجُوهَهُمْ	وَجُوهَهُمْ	۱۴	۱۴۹
فَتَى	فَتَى	۴	۱۵۰
تُرْسِلَ	تُرْسِلُ	۱۵	۱۵۰
رُسُلَ عِبَادِ اللَّهِ	رُسُلِ عِبَادِ اللَّهِ	۲	۱۵۱
لَا مَقَرَّ	لَا مَقَرِّ	۱۲	۱۵۲
الرُّوحِ	الرُّوحُ	۱۶	۱۵۲
بَاب	عَبْدَ	۱۷	۱۵۳
رَبِّ	رَبُّ	۴	۱۵۳
بَابُ	عَبْدُ	۱۹	۱۵۴
يَا مَعْشَرَ	يَا مَعْشَرَ	۸	۱۵۶
ابْنَاءَ	ابْنَاءِ	۹	۱۵۶
آمَنُوا	آمَنُوا	۱۲	۱۵۷
عَزَّ	عَزَّهُ	۹	۱۵۸
اعْظَمُ	اعْظَمُ	۷	۱۵۸
بِجَهَالَةٍ	بِجِهَالَةٍ	۱۲	۱۶۰
وصايت	وصيات	۱۵	۱۶۴
حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ	حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ	۵	۱۶۷
نَبَاهُ	سَطْرًا خَرَّ نَبَاهُ		۱۷۲

شماره صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷۷	۱۲	متعیر	متغیر
۱۷۷	۱۴	أَوْ	أَوْ
۱۷۸	۶	أَقْبَحُ كُلُّ	أَقْبَحُ كُلِّ
۱۷۸	۷	الْقَلْبُ	الْقَلْبِ
۱۷۸	۹	دارُ الخُرُوبِ دارُ السُّرُورِ	دارُ الخُرُوبِ دارُ السُّرُورِ
۱۷۸ — دو بیت عربی به نحو ذیل باید نوشته شود :			
وفدت علی الکریم بخیر زاد		من الحسنات والقلب السلیم	
فحمل الزاد اقبح کل شی		اذا کان الوفود علی الکریم	
۱۸۱	۴	کتابَ رَبِّكَ	کتابَ رَبِّكَ
۱۸۱	۱۴	امامُ	امامِ
۱۸۲	۲	الآذان	الآذان
۱۸۴	۱۲	إِنْ مُوعِدُهُمْ	إِنْ مُوعِدَهُمْ
۱۹۹	۱	پاورقی گرام	گرام
۲۱۱	۱۶	پاورقی افاقه	افاقه
۲۳۹	۷	لَنْ يَعْرِفَهُ	لَنْ يَعْرِفَهُ
۲۳۹	۷	لَنْ يُوْجِدَهُ	لَنْ يُوْجِدَهُ
۲۳۹	۹	حَتَّى يَعْرِفَهُ	حَتَّى يَعْرِفَهُ
۲۳۹	۳ و ۴	شیئ	شیئی
۲۳۹	۱۰	وَجَدَ	وُجِدَ
۲۳۹	۱۱	أَمِکْنَتَهُ	أَمِکْنَتِهِ



شماره صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۹	۱۲	فَنَاءٌ	فَنَاءٌ
۲۳۹	۱۴	عَرَفَ كُلُّ	عَرَفَ كُلُّ
۲۳۹	۱۵	كُلُّ حَقِّ	كُلُّ حَقِّ
۲۳۹	۱۵	قَوْرَتِكَ	قَوْرَتِكَ
۲۳۹	۱۶	عَمَلُ كُلِّ	عَمَلُ كُلِّ
۲۴۰	۱	يَسْخِطُهُ	يَسْخِطُهُ
۲۴۰	۲	جَعَلَ كُلُّ	جَعَلَ كُلُّ
۲۴۰	۲	عِلْمُهُ	عِلْمُهُ
۲۴۰	۲	كِتَابَهُ	كِتَابَهُ
۲۴۰	۳	كُلُّ	كُلُّ
۲۴۰	۶	وَرَاءَهُ	وَرَاءَهُ
۲۴۵	۱۹	أَنْ يَرْفَعَ اللَّهُ	أَنْ يَرْفَعَ اللَّهُ
۲۴۵	۱۸	بِهَاءِ اللَّهِ	بِهَاءِ اللَّهِ
۲۴۵	۲۰	يَنْزِلُ	يَنْزِلُ
۲۹۵	۲	تَحْزِينُ	تَحْزِينُ
۳۰۴	۶	خِيَابَهُ	خِيَابَهُ
۳۰۴	۳	تَجَبَّرَ	تَجَبَّرَ
۳۰۴	۵	الْمُشْرِكِ	الْمُشْرِكِ
۳۰۴	۵	الْمُعْرِضِ	الْمُعْرِضِ
۳۰۴	۷	أَغْفَلَ	أَغْفَلَ

شماره	سطر	غلط	صفحه	صحیح
۳۰۴	۱۲	غَفَلَتِكَ	۳۰۴	غَفَلَتِكَ
۳۰۴	۱۲	عِصْيَانِكَ	۳۰۴	عِصْيَانِكَ
۳۰۴	۱۲	إِعْرَاضِكَ	۳۰۴	إِعْرَاضِكَ
۳۰۴		سطراً آخر لا عنك	۳۰۴	لا عنك
۳۰۴		سطراً آخر فمهالاً مهالاً	۳۰۴	فمهالاً مهالاً
۳۰۴		سطراً آخر عدّ وأولياؤه	۳۰۴	عدّ وأولياؤه
۳۰۵	۵	أَمَنْ أَحْتَمَلَ	۳۰۵	مَنْ أَحْتَمَلَ
۳۰۵	۴	كُلُّ	۳۰۵	كُلُّ
۳۰۵	۱۰	كثيرة	۳۰۵	كثيرة
۳۰۵	۱۲	فَلِعَمْرِي	۳۰۵	فَلِعَمْرِي
۳۰۵	۱۳	بُعْدَ	۳۰۵	بُعْدِ
۳۰۵	۱۴—۱۵	أَيْدِي	۳۰۵	أَيْدِي
۳۰۵	۱۵	حَشِيشَ	۳۰۵	حَشِيشِ
۳۰۵		سطراً آخر أموال	۳۰۵	أَمْوَالِ
۳۰۶	۲	ذَلِكَ مَحْظُكَ	۳۰۶	ذَلِكَ مَحْظُكَ
۳۰۶	۴	أَهْلَكَتَ	۳۰۶	أَهْلَكَتَ
۳۰۶	۶	رَضِيتَ	۳۰۶	رَضِيتَ
۳۴۱	۱۸	خُكَايِتَ	۳۴۱	حُكَايِتَ
۳۴۳		سطراً آخر شرحه شرحه	۳۴۳	شَرْحَهُ شَرْحَهُ
۳۴۹	۱	وَبِهَاءِ	۳۴۹	وَبِهَاءِ

شماره صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۵۴	۲۰	ادَ خَل حَرَمِكَ	ادَ خُلُ حَرَمِكَ
۳۵۵	۱	ولیکن	ولکن
۳۸۳	۲	رَبِّكَ	رَبِّكَ
۳۸۵	۱۰	وخید	وحید
۳۹۰	۶	الهِدَاءِ	الهِدَاءِ
۳۹۰	۸	بَدَّثَتْ	بُدِّثَتْ
۳۹۰	۸	بُعِثَتْ	بُعِثَتْ
۳۹۰	۱۴	شُرِّفَ	شُرِّفَ
۳۹۰	سطراً آخر	بِهِنَّهَا نِكَ	بِهِنَّهَا نِكَ
۳۹۰	سطراً آخر	اِقْتِدَارِكَ	اِقْتِدَارِكَ
۳۹۱	۵	يَا جَمَالَ اللَّهِ	يَا جَمَالَ اللَّهِ
۳۹۱	۸	عَلِيمٌ	عَلِيمٌ
۳۹۱	۱۰	وَجُوهَهُمْ	وَجُوهَهُمْ
۳۹۲	۲	رَبَّنَا	رَبَّنَا
۳۹۲	۲	بِأَنَّ تَجِبَ	بِأَنَّ تَجِبَ
۳۹۲	۳	تَحْفَظُنَا	تَحْفَظُنَا
۳۹۲	۳	وَتَمَطِّرَ	وَتَمَطِّرَ
۳۹۲	۴	تُوَايِدُنَا	تُوَايِدُنَا
۳۹۲	۵	التَّمَسُّكَ	التَّمَسُّكَ

شماره صفحه	سطر غلط	صحیح
۳۹۶	۸	يَا مَحَبُّونَا
۳۹۶	۸	أُزُورُنَا
۳۹۶	۱۳	الْوُفُودَ

Originally published in Tīhrán 132 (1976-1977)  
© Bahá'í-Verlag GmbH  
Hofheim-Langenhain 1987 — 144 (431-39)  
ISBN 3-87037-936-7

Muḥammad - 'Alí Fayḍí

Ḥaḍrat-i-Nuḡṡay-i Úlá  
The Life Of The Báb

Bahá'í-Verlag